

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور

تابستان ۱۳۸۹

« جوانان »

تهیه و تدوین:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

ره‌توشهٔ راهیان نور ویژه دانش‌آموزان مقطع دبیرستان (جوانان) تابستان ۱۳۸۹ ش - ۱۴۳۱ ق / ویژهٔ جوانان / تهیه و تدوین اداره چاپ و نشر معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم . - قم : زمینه‌سازان ظهور امام عصر (عج)، ۱۳۸۹ .
۳۵۲ ص . - (متون علمی - آموزشی ویژهٔ مبلغان؛ ۸۷)

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۸۱۹-۶۸-۳: ۴۵۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا .
کتاب‌نامه .

۱. اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی . ۲. اسلام - مسائل متفرقه . ۳. اسلام - مقاله‌ها و خطبه‌ها .
الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم. معاونت فرهنگی و تبلیغی. اداره چاپ و نشر.

۲۹۷/۰۴۵۸۷

BP ۱۱/۶۲/ ۸۷۹

۱۳۸۹

ره‌توشهٔ راهیان نور

تابستان ۱۳۸۹

ویژهٔ جوانان (دبیرستان)

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم

معاونت فرهنگی و تبلیغی

اداره چاپ و نشر

(مؤسسه پژوهش‌های دینی امام امیرالمومنین اصفهان)

ناشر: زمینه‌سازان ظهور امام عصر (عج)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۹

شمارگان: ۶۵۰۰

بها: ۴۵۰۰ تومان

تلفن: ۰۲۵۱ - ۷۱۱۶۰ نمابر: ۰۲۵۱ - ۷۷۴۳۱۷۶

درگاه وبسایت‌های معاونت فرهنگی و تبلیغی: www.balagh.ir

پست الکترونیک: info@balagh.ir

تمامی حقوق © محفوظ است.

Printed in the Islamic Republic of Iran

حضرت امام خمینی (قدس سره):

اگر بخواهید عزیز و سربلند باشید، باید از سرمایه‌های عمر و استعدادهای جوانی استفاده کنید.

شما جوانان مسلمان لازم است که در تحقیق و بررسی حقایق اسلام، در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره اصالت‌ها را در نظر گرفته و امتیازاتی که اسلام را از همه مکاتب دیگر جدا می‌سازد فراموش نکنید.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی):

باید جوانان ما همتشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق.

یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف می‌طلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتند، می‌تواند یک جریان سیال فکری بسیار باارزشی را در جامعه به راه بیندازد.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
فصل اول: اعتقادات.....	۲۳
درس اول: نگاه صحیح به جهان هستی.....	۲۵
درس دوم: خدا را به من معرفی کنید!.....	۳۷
درس سوم: اندیشه توحیدی شفاعت و توسل.....	۵۳
درس چهارم و پنجم: چرا دیندار باشیم؟ (نیاز بشر به دین).....	۶۷
درسهای ششم و هفتم: چرا دین اسلام را بپذیریم؟.....	۸۱
درسهای هشتم و نهم: خاتمیت پیامبر اعظم و جامعیت دین اسلام.....	۹۹
درسهای دهم و یازدهم: امامت، استمرار نبوت.....	۱۱۵
درسهای دوازدهم و سیزدهم: غدیر حقیقت فراموش شده!.....	۱۳۵
درسهای پانزدهم و شانزدهم: نقش امام در نظام تکوین و تشریح جهان هستی.....	۱۵۱
درسهای شانزدهم و هفدهم: ولایت فقیه.....	۱۶۷
درسهای هجدهم و نوزدهم: چگونه با خدا و اولیاء او رابطه داشته باشیم؟.....	۱۹۵
فصل دوم: اخلاق.....	۲۱۱
درسهای بیستم و بیست و یکم: چه کنم تا خداوند مرا دوست داشته باشد و مورد توجه خدا و اولیاء او قرار گیرم، (توبه و توجه به خدا).....	۲۱۳
درسهای بیست و دوم و بیست و سوم: همت مضاعف و کار مضاعف.....	۲۳۱
فصل سوم: احکام.....	۲۴۳
درس بیست و چهارم: تکلیف.....	۲۴۵

۲۶۴	درس بیست و پنجم: تقلید
۲۸۰	درس بیست و ششم: احکام موسیقی
۲۹۴	درس بیست و هفتم: احکام نگاه و پوشش
۳۱۰	درس بیست و هشتم: احکام روابط زن و مرد
۳۲۲	درس بیست و نهم: بازی و سرگرمی
۳۳۷	درس سی‌ام: مواد مخدر، مشروبات الکلی

پیشگفتار

۱. موضوع اوقات فراغت و چگونگی مفیدسازی آن به ویژه برای جوانان و سنین پایین تر با همه حساسیت و اهمیتی که دارد از جمله موضوعاتی است که علیرغم تلاش‌ها و برنامه‌ریزی‌های فراوان هنوز در جامعه ما به طور کامل به فرهنگی صحیح و عمومی تبدیل نشده و گاهی این فرصت گرانبها به تهدیدی پر خسارت مبدل می‌شود. تبیین ارزش عمر و اهمیت وقت و برشماری نحوه بهره برداری از فرصت‌ها از نکات خطیر و مهمی است که به مخاطبان کمک می‌کند از سرمایه ارزشمند وقت به ویژه اوقات فراغت غفلت نورزند و آن را تباه نسازند. متون اسلامی در این خصوص مشحون از راهکارها و هشدارهایی است که نمونه‌هایی از آنها عبارتند از:

امیر المومنین : الفرص تمرّ مرّ السحاب فانتهزوا فرص الخیر.^۱

امیر المومنین : بقية عمر المرء لا قيمة لها.^۲

ابو الحسن موسی بن جعفر : ان الله عزوجل يبغض العبد النوام الفارغ.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با بکارگیری تجربیات ارزشمندی که حاصل هفده سال اجرای طرح هجرت تابستانی است امسال نیز با کیفیت و وسعت بیشتری این طرح عظیم را با مشارکت سازمان محترم تبلیغات اسلامی و همراهی حدود سه هزار نفر از مبلغان ارجمند و فرهیخته اجرا می‌نماید. امید است مجریان اصلی این طرح که مبلغان و مربیان مجرب و محترم می‌باشند با اهتمام و تلاش بیشتر به مخاطبان خویش بپردازند و قبل از آن که نونهالان،

۱. انساب الاشراف للبلاذری، حدیث ۵۶، ص ۱۱۵.

۲. میزان الحکمه، ج ۳، ح ۲۱۱۴.

نوجوانان و جوانان عزیز مورد تاثیر جریانات انحرافی قرار گیرند ذهن و روح آنان را با معارف ناب اسلامی و آداب الهی مانوس و تقویت نمایند.

۲. شکل گیری و ظهور رو به رشد فرقه‌ها و نحله‌های انحرافی چه آنان که منسوب به دین مبین اسلام و یا ادیان ابراهیمی‌اند و چه آنان که صریحاً خود را نقطه مقابل توحید می‌دانند اقتضا می‌کند مبلغان عزیز ضمن اطلاع از شگردها و مشخصات اینگونه رهزنان اعتقادی و نقد عالمانه و با رعایت این که به طرح و تبلیغ آنان نینجامد مخاطبان خویش را در برابر چنین شیطان صفتانی آگاه و حفظ نمایند.

۳. حوادث تلخ و عبرت آمیز سال گذشته و بروز جریان موسوم به فتنه گرچه به ظاهر پایان یافته است اما بصیرت و هوشیاری اقتضا می‌کند که مبلغان اسلامی با حفظ درایت و اتخاذ راهبردهای تبلیغی از سر برآوردن و شکل گیری مجدد چنین جریاناتی جلوگیری نمایند.

- ارائه گفتمان نشاط، امید، خودباوری و انسجام ملی.

- بیان پیشرفت های علمی و جنبش تولید علم به خصوص در زمینه های نانو تکنولوژی پزشکی، صنایع دفاعی، هوافضا، سلول های بنیادی، بیوتکنولوژی، هسته ای و

- تبیین و تقویت اصل ولایت فقیه و نقد دموکراسی های مدل آمریکایی و نظام های لیبرال - عطف توجه مخاطبان به لزوم بکارگیری همت مضاعف و کار مضاعف در نیل به اهداف بلند و بازسازی تمدن با شکوه اسلامی از جمله موضوعاتی است که می‌تواند ثبات، امنیت روانی و هوشیاری لازم برای مقابله با تحریکات آشوبگران و تبلیغات بیگانگان تامین نماید.

در پایان از همه دست اندرکاران محترم تهیه، تدوین و چاپ کتب ره توشه به ویژه شورای محترم علمی، برادر ارجمند جناب آقای نورالهی مدیر اداره چاپ و نشر، معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان، مؤسسه حضرت امیرالمؤمنین اصفهان علی الخصوص جناب آقای مهدی معینی و جناب حجت الاسلام حمید رضا اسلامی که کار نظارت محتوایی ره‌توشه را به عهده داشتند، صمیمانه تقدیر و تشکر می‌نمایم.

احمد زادهوش

معاون محترم فرهنگی و تبلیغی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

توصیه‌های تبلیغی از حجت‌الاسلام و المسلمین محسن قرائتی

الحمد لله رب العالمین، اللهم صل علی محمد و آل محمد، الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی

محضر مبارک روحانیون و مبلغین و مدرسین بزرگوار دامت برکاتهم

سلام علیکم؛

با حذف مقدمات

پس از چهل سال تجربه و حدود هزار سفر و چند هزار برنامه در صدا و سیما و بیشترین برنامه در دانشگاه‌ها و حوزه‌ها و مردم و پادگان‌ها که همه از الطاف الهی بوده گوشه‌ای از راه‌های توفیق که لمس کرده‌ام را به عنوان هدیه و یادگار فرهنگی، در قالب چند اصل به عزیزان ارائه می‌دهم:

اصل ۱. اصلاح

اگر نیت ما اصلاح باشد توفیقات الهی سرازیر می‌شود. قرآن می‌فرماید: «ان یریدا اصلاحا یوفق الله»

اصل ۲. اخلاص

معنای اخلاص آن است که نه در دل اراده دریافت داشته باشیم. «لا نرید منکم جزاء و لا شکورا» و نه به زبان درخواست کنیم. «لا اسئلكم علیه اجرا» ولی اگر مردم چیزی دادند، دریافت مانعی ندارد آنچه زیبا نیست درخواست است نه دریافت.

اصل ۳. مدرک گرایی

گرچه امروز مدرک نظیر شناسنامه و گذرنامه گاهی لازم است، ولی بدانیم گذرنامه و شناسنامه سرمایه نیست، نوشتن پایان نامه و تحقیق برای گرفتن مدرک در شرائطی لازم است، ولی نباید به آن دل خوش کرد و آن را سرمایه و سبب عزت دانست که علمای بزرگی صدها برابر این پایان نامه‌ها تحقیق کردند و حرفی از مدرک نزدند و به آن دلخوش نکردند. مبدا دلخوشی به مدرک‌ها مصداق آیه: «ذالک مبلغهم من العلم» باشد.

اصل ۴. علم مفید

هر علمی مفید نیست قرآن انتقاد می‌کند از بحث‌های بیهوده نظیر آمار اصحاب کهف که «ثلاثه رابعهم کلبهم یا خمسة سادسهم کلبهم یا سبعة ثامنهم کلبهم». و بعضی علوم را مضر می‌داند (و يتعلمون ما يضرهم و لا ينفعهم) ولی اگر علمی سبب رشد شود به قدری ارزش دارد که پیامبر اولوالعزمی مثل حضرت موسی در بیابان‌ها مسافتهائی طی می‌کند تا آنجا که بگوید «لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا» ولی مطالبی از خضر بیاموزد. به خصوص علوم تجربی و اعتقادی به قدری ارزش دارد که اگر برای پیامبری که روی الاغی نشسته و از قریه‌ای عبور می‌کند و سؤالی برایش پیش می‌آید، خداوند صد سال او را همراه با الاغش می‌میراند و زنده می‌کند تا با تجربه معاد را درک کند «او کالذی مرّ علی قریه...». بنابراین هرچه هرکجا می‌خوانیم و در مورد هرچه پژوهش می‌کنیم باید یا واجب باشد یا مستحب یا نیاز فرد یا جامعه را برطرف کند وگرنه آن علم به قدری ضرر دارد که پیامبر اسلام مرتب می‌فرمود: «اعوذبک من علم لا ینفع».

اصل ۵. تلخیص کتاب‌ها

تلخیص کتب، نیاز به یک نهضت دارد ضمن اینکه کتاب علمی مفصل برای اهل تحقیق لازم است همانگونه که برای هر دری چهارچوبی محکم که شاخه‌هایش در دیوار فرو رفته باشد لازم است، ولی برای آمد و رفت لنگه‌های سبک باید رفت و آمد آسان شود. آری الغدیر برای محققان لازم است ولی اگر تمام مجلدات در یک کتاب خلاصه شود، افراد بیشتری بهره‌مند خواهند شد. متخصصین وجودشان لازم و واجب کفائی است ولی چشم‌انداز باید هدایت و نشر دین باشد.

اصل ۶. آسان‌گویی، آسان‌نویسی

آسان نویسی و آسان گوئی ارزش است نه مغلق گوئی. قرآن می‌فرماید: « واحلل عقده من لسانی یفقهوا قولی».

«ولقد یسرنا القرآن للذکر». آسان گوئی آری؛ سست گوئی هرگز. چرا معنای علمی بودن پیچیده گوئی باشد و پیچیده نویسی باشد مگر نامه حضرت سلیمان به بلقیس که هر دو رئیس و مقامی داشتند ساده و خلاصه نبود و مفید قرار نگرفت مگر تار عنکبوت که اوهن البیوت است پیامبر اعظم را در غار حفظ نکرد مگر کلاغ دفن مرده را به میلیاردها بشر نیاموخت، مگر یک برگ زرد در حوض آب، کشتی ده‌ها مورچه نمی‌شود و مگر شن‌های طبس توطئه امریکا را خنثی نکرد. آری اگر خدا بخواهد دور از آن همه مغلق گوئی علم مفید و کاربردی را نجات‌بخش قرار می‌دهد درحالی‌که ممکن است خدای ناخواسته پیچیده گویان در حسرت یوم- الحسره باقی بمانند.

اصل ۷. تغییر مکان

اگر پیام آیه «رحله الشتاء الصیف» را درک کنیم، می‌توان با هجرت و سفرهای زمستانی و تابستانی از عمر خود بهتر استفاده کنیم. چرا قوم قریش برای اقتصاد، کوچ می‌کردند و ما برای فرهنگ بخاطر گرمای تابستان چند ماه تعطیل کنیم مگر فرهنگ مهمتر از اقتصاد نیست اگر قم گرم است چرا از همدان و دماوند استفاده نکنیم.

اصل ۸. تغییر زمان

ما می‌توانیم ساعات درس‌ها را تغییر دهیم، قرآن می‌فرماید: ما شب و روز را جایگزین قرار دادیم تا هر که می‌خواهد متذکر شود (لمن اراد ان یتذکر) که در تفسیرش می‌خوانیم کسانی که از نماز شب محروم شدند آن را در روز انجام دهند. ما می‌توانیم در تابستان ساعات درسی را به شب‌ها و بین الطلوعین منتقل کنیم و از این همه تعطیلات بکاهیم.

اصل ۹. تبلیغ چهره به چهره

قرآن برای پیامبر دو وظیفه تعیین می‌کند یکی عمومی و رسمی و در کنارش تبلیغ چهره به چهره و خصوصی (وکان رسولاً نبیاً و کان یأمر اهله بالصلوه).

امام حسین در مسیر کربلا با زهیر چهره به چهره شد و او را جذب کرد در حالی که روز عاشورا چندبار سخنرانی عمومی کرد ولی گوش ندادند. ارشاد و تعلیم در سر کلاس و خطابه‌ها یک کار است ولی گفتگوی چهره به چهره اثر دیگری دارد. حضرت امام خمینی دوبار با من خصوصی جملاتی فرمود که آن‌ها را یاد دارم ولی سخنرانی‌های عمومی در حسینیه جماران را فراموش کرده‌ام. همانگونه که اگر به مردم منطقه‌ای ناسزائی گفته شود اثرش کمتر از ناسزا به شخص است، به طور چهره به چهره. بهر حال نباید به کارهای رسمی کلاسی و منبر قانع شویم.

اصل ۱۰. دوگانه سوز بودن

امروز ماشین‌ها را دوگانه‌سوز می‌کنند ولی بسیاری تحصیل کردگان ما یگانه سوزند یعنی فقط در پادگان‌ها یا دانشگاه‌ها یا مسجد کارائی دارند و اگر کلاسی و محرابی نباشد کارشان متوقف می‌شود. در زمان طاغوت به دانشگاه‌ها قفل‌هایی زده بودند که باید در شهرهای بزرگ باشد. باید در وسط شهر باشد، باید رایگان باشد، باید اساتید در سن خاص باشند، باید دانشجوی نیز در سن خاص باشد و...

در جمهوری اسلامی این قفل‌ها باز و میلیون‌ها نفر به تحصیلات عالی رسیدند آری باید در حوزه‌ها و دانشگاه‌ها آنگونه برنامه‌ریزی کنیم که فارغ‌التحصیلان آن مراکز در هر شرائطی رسمی و غیررسمی فعال باشند نه منفعل چند گانه سوز باشند نه یگانه سوز.

اصل ۱۱. بهره‌گیری از تمام نیروها (ظرفیت‌ها)

در حوزه‌های علمیه هزاران طلبه وجود دارد که بعد از دیپلم می‌آیند و چند سالی درس می‌خوانند ولی چون لباس روحانی ندارند از تبلیغ محرومند، ما می‌توانیم از این افراد نیز برای آموزش روخوانی قرآن، قصه‌گویی، ایجاد جلسات فامیلی، انس با نسل نو بهره‌گیریم که این کار بحمدالله شروع شده است.

اصل ۱۲. جبران کمبودها

می‌توان از فرصت تعطیلات کمبودها را جبران کنیم مسئله تیراندازی، شنا، خط زیبا، قرائت و تجوید صحیح، شیوه نویسنده‌گی، پاسخگویی، تفسیر گوئی، تاریخ گوئی، مصیبت خوانی و هرچه که مری لازم دارد در ایام فراغت فرا گیریم قرآن می‌فرماید: «فاذا فرغت فانصب» یعنی هرگاه از کاری فارغ شدی بیکار مباش، خود را بکار مفید دیگری که در راه خداست مشغول کن.

اصل ۱۳. استفاده از فرصت‌ها

در قرآن دو گونه تبلیغ مطرح است یکی تبلیغ بعد از تفقه که می‌فرماید: «یتفقّهوا فی الدین و لینذروا قومهم».

یکی هم تبلیغ سرپائی و روان که قرآن می‌فرماید گروهی از جن عبور می‌کردند و همینکه صوت قرآن را شنیدند تعجب کردند و ایمان آوردند و به تبلیغ پرداختند و گفتند «انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد فامنا» سپس گفتند: یا قومنا اجیبوا... بنا بر این هر کس به مقداری که آگاهی دارد می‌تواند آگاهی بخش باشد.

اصل ۱۴. تهاجمی نه تدافعی

قرآن می‌فرماید «سیقول السفهاء ما ولیهم...» یعنی در آینده بی‌خردان درباره تغییر قبله حرف‌هایی خواهند زد شما از پیش جوابش را آماده داشته باشید و نگذارید بعد از تهاجم به فکر پاسخ باشید.

اصل ۱۵. محوریت قرآن، نهج البلاغه، مهدویت

با کمال تأسف قرآن و تدبر در آن در حوزه و دانشگاه جایگاه خود را ندارد افراد چند دوره اصول می‌گویند در حالی که یک دوره کامل تفسیر یا نهج البلاغه را ندیده و نگفته‌اند خوب است یک فکری کنیم که ساعاتی را که صرف فهم و بحث و نقد کلمات بزرگان می‌کنیم بیشتر است یا ساعاتی را که صرف تدبر در کلام خالق می‌کنیم. بعضی از ما عملاً قرآن را به حاشیه کشانده‌ایم به نظر چند نفر یک دوره روایات یا تفسیر قرآن را با دقت بحث کرده‌اند چه تعداد شهریه‌ها بر اساس تدبر در قرآن پرداخت می‌گردد بحمدالله در این سال‌ها حرکاتی شده است ولی انتظار بیشتر است.

اصل ۱۶. پرهیز از بی‌عدالتی

ما از کشورهایی که چند درصد مردم دنیا هستند ولی به فکر تسلط بر همه منابع و منافع هستند به شدت انتقاد می‌کنیم و با صدای بلند مرگ بر آمریکا می‌گوییم و این به خاطر مشاهده بی‌عدالتی‌ها است باید مواظب باشیم این بی‌عدالتی در خود ما به وجود نیاید، مثلاً با اینکه چند درصد طلاب عزیز فقیه می‌شوند ولی مشاهده می‌کنیم که همه علماء مشغول درس خارج هستند و کمتر کسی حاضر است استاد تفسیر یا نهج‌البلاغه یا کلام یا تاریخ و روایات باشد و اگر شد ارزش لازم را برای درس او و مقام او قائل نیستیم.

اصل ۱۷. هنر تبلیغ

ماشین‌ها که در پلیس راه، لحظه‌ای درنگ ندارند دست فروشان از همان لحظه استفاده می‌کنند و به ماشین وارد می‌شوند و متاع خود را از بیسکویت و لواشک و آجیل و هر چه هست عرضه می‌کنند آیا ما از لحظه‌های تبلیغی خوب استفاده کرده‌ایم؟ بیشترین سوغات عرضه شده به عموم، سوهان و سفال قم است و این بهترین مرکز علمی و فرهنگی شیعه در گلوگاه‌ها از عرضه محصولات خود عاجز است.

اصل ۱۸. جامع نگری

با نگاهی به قرآن می‌فهمیم که خداوند به همه ابعاد ما نظر دارد از شتر تا آسمان «افلا ينظرون الی الابل کیف خلقت و الی السما کیف رفعت» از کهکشان‌ها تا بازار «والسما رفعتها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان» ولی با کمال تأسف در جامعه ما به مسائلی بسیار پرداخته می‌شود نظیر مناسک حج، شعبه‌های حج، ولی شعبه دیگری مثل زکات مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد.

اصل ۱۹. خودباوری

قرآن می‌فرماید: «أمن الرسول بما أنزل...» ولی گاهی در بعضی احساس می‌شود که به علوم خود ایمان لازم را ندارند و به جای اینکه بگویند مکاسب می‌خوانم می‌گویند معادل لیسانس هستیم نظیر اینکه بگوییم یک کیلو خربزه معادل یک کیلو خیار است این تعبیر نشان می‌دهد ما خربزه را جزء میوه‌ها نمی‌دانیم.

ما باید به طلبه بودن خود افتخار کنیم زیرا مردم دنیا یا تولید می‌کنند یا توزیع و یا مصرف می‌کنند و کار حوزه علمیه تولید و توزیع و مصرف علوم است و ستایش‌ها شده از کسانی که هم تولید می‌کنند (عالم) هم توزیع می‌کنند (ناطق) و هم مصرف می‌نمایند (بیتفیع بعلمه) و هرگز نباید خود را از هیچ کس کمتر بدانیم.

اصل ۲۰. تعاون و قرض الحسنه علمی

اگر هر شخصی عصارهٔ یادداشت و تجربه‌های خود را به دیگران منتقل کند کار، با برکت می‌شود یادداشت‌های سی سال تبلیغ را در یک سی دی حدود صد هزار عدد تکثیر کردم و بدون قفل در اختیار قرار دادم و بسیار باید خدا را شکر کنم. چرا، باید اسیر حق التالیف و قفل زدن باشیم و تعاون علمی نداشته باشیم، مگر قرآن کتاب مبارک نیست مگر در شب مبارک نازل نشده چرا ما با دست خودمان مانع برکات خود می‌شویم.

اصل ۲۱. استعدادیابی خود و دیگران

امام سجاد در دعای مکارم الاخلاق می‌فرماید: «و استعلمنی فیما خلقتنی له» علامه شهید مطهری می‌فرمود: داروین در دو رشته علمی که ذوق نداشت، شکست خورد. افرادی که ذوق فقهی ندارند، همینکه درس سطح را تمام کردند وارد شاخه‌های دیگر علمی شوند چرا سال‌ها درس خارج می‌روند در حالی که می‌دانند فقیه نمی‌شوند «قل انما الخاسرون الذین خسروا انفسهم».

اصل ۲۲. علم همراه عمل

کسانی که با برخورد و اخلاق خوب جذب اسلام می‌شوند، بیش از کسانی هستند که با برهان و جدال جذب می‌شوند. اگر اخلاص، اخلاق و معنویت ما کامل باشد، فتوای تحریم تنباکو از عراق صادر و قلیان شاه در تهران شکسته می‌شود امام خمینی از نجف قیام و جوانان ایران خون خود را هدیه می‌کنند.

اصل ۲۳. تمرکز نیروها و استعدادها

رمز شکافتن هوا برای هواپیما و دریا برای قایق تیزی نوک آن است متأسفانه نیروها و استعداد‌های ما میان چند نوع پخش می‌شود که همه آن‌ها ناپخته می‌شود و هر لحظه به این شاخه و آن شاخه می‌پردازیم. مثلاً در یک سخنرانی آیه، حدیث، شعر، خواب، قصه و قطار کردن الفاظ زیبا به گونه‌ای است که برای مخاطب نوری یا پاسخ به سؤال و حل مشکلی پیش نمی‌آید.

اصل ۲۶. پرهیز از ایجاد حساسیت

روزی که پیامبر وارد مدینه شد، قبائلی دور شتر او را گرفته و دعوت به پذیرائی کردند حضرت دید به هر قبیله‌ای وارد شود قبیله دیگر حساس می‌شود. فرمودند: هر کجا شتر خوابید. در موضع‌گیری‌های سیاسی آنجا که واجب و وظیفه شرعی نیست، آن گونه موضع‌گیری نکنیم که جمعی از مردم را بدون دلیل از دست بدهیم و روی آنان را به خود باز کنیم.

اصل ۲۷. دعا، تضرع، توسل و استمداد از خداوند

خداوند به موسی می‌فرماید: چهل شبانه روز خودسازی کن تا به تو تورات دهم. پیامبر اسلام مدت‌ها در کوه حرا عبادت می‌کند تا وحی را درک کند. راستی اگر روحانی تنها به واجبات قناعت کند چه تفاوتی با عوام دارد. نماز شب بر پیامبر واجب است تا نماز صبح بر مردم واجب شود. ما باید به مستحبات توجه داشته باشیم.

اصل ۲۸. کمک گرفتن از دیگران

همینکه خداوند به موسی دستور رفتن نزد فرعون دارد، موسی تقاضای کمک کرد «هارون اخی اشراکه فی امری و اشدد به ازری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا». اگر روحانیون سالمند با طلاب فاضل مبتکر شریک شوند مسجد ما شلوغ‌تر خواهد شد.

اصل ۲۹. نماز، زکات و امر به معروف برسیم.

اصل ۳۰. مراعات حال مردم

قرآن می‌فرماید: «علم الله ان فیکم ضَعْفًا خَفَّفَ اللهُ عنکم».

اگر مردم در حال روزه هستند، ساعاتی را در درس و کلاس نشسته‌اند، کمی کوتاه کنیم. از امام پرسیدند: چرا نماز جمعه دو رکعت است؟ حضرت فرمود: چون دو خطبه دارد، خداوند دو رکعت آن را حذف کرد تا به مردم فشار نیاید. نباید مراسم سخنرانی برای مردم یک بار اضافی تلقی شود.

اصل ۳۱. خنده‌های حکیمانه

قرآن می‌فرماید «و انه اضحک و ابکی». خنده و گریه هر دو در درمان و برای انسان لازم است. باید درس و کلام شاد باشد ولی خنده‌های حکیمانه بدون دلک بازی، تحقیر، تمسخر، تغییر شکل و تقلید لهجه که این نوع خنده‌ها نشانه عاجز بودن ما است.

اصل ۳۲. فرار از تکلف

قرآن می‌فرماید: «و کما انا من المتکلفین»
مثلاً راحت بگوئیم: نمی‌دانم «قل ان ادري» راحت بگوئیم دیگری از ما بهتر است «هو افصح منی» راحت بگوئیم اشتباه کردم. راحت عذر خواهی کنیم. همان‌گونه که بحمدالله گیر شرق و غرب نیستیم، گیر خودمان هم نباشیم. راحت مطلبی را که از حفظ نداریم از روی کتاب بخوانیم.

اصل ۳۳. فرار از توجیه

همه می‌دانیم که در زمین نباید دنبال فرشته رفت و هر کس نقاط قوت و ضعفی دارد. ما باید قوت‌ها را اضافه کنیم و از ضعف‌ها بکاهیم. توجیه نارسائی‌ها، تورّم و عزل و نصب‌ها به عهده ما نیست و نباید ما مثل لنگ هر ساعت دور پای شخصی و ساتر عورت او باشیم. بد، بد است، از هر کسی و خوب، خوب است، از هر کسی. توجیه عیب‌ها حماقت است، تضعیف نظام جنایت به شهدا است و تکمیل ضعف‌ها رسالت امروز ما است.

اصل ۳۴. خود را دست کم نگرفتن

بعضی خیال می‌کنند حرف آخر تفسیر را فلانی گفته اگر چنین بود، چرا خداوند به همه مردم دستور تدبیر داده است. اگر فلانی آخرین حرف را زده، پس جایی تدبیر دیگران باقی نمی‌ماند. در حالی که قرآن به قول حضرت امیرالمؤمنین دریائی است که قعر آن نامحدود است «بحر لایدرک قعره».

پس به خود اجازه تدبیر بدهیم ولی به هر برداشتی، قبل از ارائه به عالمان قوی، تکیه نکنیم تا خدای ناخواسته گرفتار تفسیر به رأی نشویم.

اصل ۳۵. عدالت در برخوردها

مردم روی اعمال ما حساسیت دارند گاهی یک تفاوت در برخورد، سلام کردن و نگاه کردن، روح و روان مردم را آرام یا ناآرام می‌کند وقار برای هر روحانی سبب آرامش دادن است و باید از جدال، دامن زدن به اختلافات، رفاقت با افراد مسئله دار، پاسخ به سؤالات فتنه انگیز، اظهار نظر در مواردی که اطلاع کافی نداریم، موضع گیری در برابر افرادی که در جامعه محبوبیت ویژه دارند را تا مرز خدایسندانه مراعات کنیم و از نقل مسائل شخصی خود و دیگران و مسائل درون حوزه خودداری کنیم از لباس‌های فاخر و تجملات و تکیه بر غذاهای غیر عادی و سوار شدن بر مرکب غیر متعارف و به کار بردن ادبیاتی که در شأن معلم دین نیست دوری کنیم.

اصل ۳۶. حق گویی

بعضی از مردم عیب‌ها را بزرگ می‌کنند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و طبق خواست آنان کلمات یأس آور می‌گویند. ما باید از خدماتی که در جمهوری اسلام شده بدون مبالغه آن‌گونه بگوئیم که مردم به اصل نظام دلگرم باشند.

اصل ۳۷. توجه به نسل نو

در تبلیغ به نسل نو توجه خاص کنیم «علیکم بالاحداث».

اصل ۳۸. توجه به خدمات غیر علمی

اگر بتوانیم با افراد خیر صندوق قرض‌الحسنه‌ای برای ازدواج، بیماری، ایجاد اشتغال و بنای ساختمان‌های مورد نیاز مردم سد ساخت سپس از معاد سخن گفت. قرآن که مردم را به عبادت دعوت می‌کند، سخن از «اطعمهم من جوع» را به رخ می‌کشد.

اصل ۳۹. تمرین جرأت

افرادی از اذان گفتن در خانه خود خجالت می‌کشند. ما این خجالت‌های ناروا را باید از خود دور کنیم. انسان باید قالب ساز باشد نه قالب‌پذیر. خط صحیح را برود و خط‌های انحرافی و آداب و رسوم ناروا را بشکند و در مواردی با کمال شجاعت تبری جوید. اگر اهل فتواست، فتوا دهد؛ محیط زدگی، جوزدگی و عوام زدگی را از خود دور کند و خود برای متقین امام و الگو باشد «واجعلنا للمتقین اماما».

اصل ۴۰. تبلیغ برای ازدواج نسل نو

در حدیث آمده که ازدواج نصف دین را حفظ می‌کند؛ ولی اگر زود ازدواج صورت گیرد، دو سوم دین را حفظ می‌کند. ازدواج در قرآن سومین نیاز بشر است: نیاز اول هوا، نیاز دوم غذا و نیاز سوم لباس است که قرآن می‌فرماید «هنّ لباس کم و انتم لباس لهنّ» بنابراین ازدواج یک ضرورت است و گرفتن فلان مدرک یک فضیلت و ما نباید ضرورت را فدای فضیلت کنیم. در قرآن می‌فرماید «وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةَ حَسَنَةٍ» که در تفسیر آمده بهترین دلّالی‌ها دلّالی در ازدواج است. آری راه نفوذ شیطان دو چیز است غفلت و شهوت. داروی غفلت، نماز و داروی شهوت ازدواج است که قرآن می‌فرماید هر دو را باید حفظ کرد «لفروجهم حافظون» «علی صلواتهم یحافظون»

این چهل اصل است که نوشتن خسته شدم و خسته شدید. اثرش با خداوند است و تقویت این نامه و عمل به آن مربوط به مسئولین و مدرسین حوزه و اگر خدای ناکرده رخ داد، هر کس خودش هر چه می‌تواند عمل کند.

والسلام علیکم و رحمۃ الله.

محسن قرائتی

۸۹/۲/۲۸

فصل اول

اعتمادات

درس اول

نگاه صحیح به جهان هستی

آن چه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. به مخاطب آشنایی مناسبی نسبت به تعریف و اقسام جهان‌بینی ارائه می‌دهد.
۲. جایگاه و نقش جهان‌بینی در زندگی فردی و اجتماعی انسان مشخص می‌شود.
۳. جهان‌بینی مادی شما را به پوچ‌انگاری، سودگرایی و لذت‌گرایی افراطی سوق می‌دهد.
۴. جهان‌بینی الهی به زندگی شما معنی می‌دهد و به شما استفاده از فرصت‌های زندگی را می‌آموزد.
۵. مخاطب، معیار و ملاک جهان‌بینی صحیح را خواهد دانست.

تعریف جهان‌بینی

همان طور که یک تابلوی نقاشی تصویری از بخشی از جهان بر بوم است، باورهای ما هم تصویری از هستی در ذهن ماست. عده‌ای برای جهان هدفی نمی‌بینند و می‌گویند باید برای بهتر زندگی کردن و بهتر لذت بردن در این دنیا تلاش کرد. در مقابل، عده‌ای برای جهان هدف و کمال می‌بینند و خود را برای رسیدن به آن کمال آماده می‌سازند. این نوع برداشت‌ها و طرز تفکرها درباره‌ی جهان و هستی اصطلاحاً «جهان‌بینی» نامیده می‌شود.

هدف‌هایی که یک مکتب عرضه می‌دارد و به تعقیب آنها دعوت می‌کند و راه و روش‌هایی که تعیین می‌کند و باید و نبایدهایی که انشاء می‌کند و مسؤولیت‌هایی که به وجود می‌آورد، همه به منزله‌ی نتایج لازم و ضروری جهان‌بینی‌ای است که عرضه داشته است.^۱

انواع جهان‌بینی

الف) جهان‌بینی مادی:

بعضی از افراد در تفکر خویش، وجود را مساوی با ماده می‌دانند و بر این پندارند که در جهان، غیر از ماده و حاصل از ماده چیزی وجود ندارد و در پیدایش جهان، طرح قبلی، هدف، نقشه و حسابی در کار نبوده است و نیازی به آفریننده هم ندارد. تفسیر و برداشت این گروه را از جهان، «جهان‌بینی مادی» می‌گویند.

ب) جهان‌بینی الهی:

بعضی دیگر، جهان را ترکیبی از ماده و غیر ماده می‌بایند که هدفدار و همراه با طرح و نقشه است که پدیده‌های آن، نیازمند به پدید آورنده بوده و پدید آورنده‌اش خداوند بی‌نیاز است، که از ویژگی‌های ماده پیراسته است. این نوع برداشت از جهان را، «جهان‌بینی الهی» می‌گویند.

ویژگی‌های جهان‌بینی مادی و الهی

این ویژگی‌ها، در سه بُعد: نگاه به جهان هستی، نگاه به انسان و نگاه به رابطه‌ی انسان و جهان هستی بررسی می‌شود:

۱. در جهان‌بینی مادی، جهان، کهنه‌کتابی است که اول و آخر آن افتاده است؛ نه اولش معلوم است و نه آخرش، نه مؤلفش شناخته است و نه غرض و هدف مؤلف معلوم است.^۲

۱. مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۷۸ با تلخیص و تصرف.

۲. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا ذَلِكُمْ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»؛ ما آسمان و زمین و آنچه را میان آنهاست بیهوده نیافریدیم؛ این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)!(ص/۲۷) و (مومنون/۳۷) و ر، ک: توحید مفضل، ترجمه‌ی علامه مجلسی، ص ۲۱۱.

و در مقابل در جهان بینی الهی، جهان از سرچشمه‌ای پر فیض منشأ گرفته و پوچ و بی‌هدف به وجود نیامده است. بلکه با نظم و حسابی دقیق به سوی هدفی روشن، روان است و آفریدگار جهان با علم و دانش بی‌کرائش سراسر آن را زیر نظر دارد.^۱

۲. در جهان بینی مادی، تمام حقیقت انسان، جسم اوست. تمام تلاش‌های این انسان به لذت‌ها و تفریح‌های جسمانی معطوف می‌شود. تمام علوم در اختیار گرفته می‌شوند تا نیازهای جسمانی او را برطرف کنند. مثلاً در علم طب می‌گویند: گوشت قرمز نخورید چرا که برای جسم شما ضرر داشته و دچار بیماری‌های زیادی می‌شوید.

اما در مقابل، در جهان بینی الهی، انسان از جسم و روح ترکیب شده است.^۲ و تمام دستورات الهی برای بر طرف کردن تمام نیازهای جسمی و روحی او صادر شده است. تمام علوم نیز باید پاسخ‌گوی هر دو نیاز باشد. مثلاً در علم طب در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است که: «اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَ مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ»؛ هر کس چهل روز گوشت نخورد اخلاقش بد می‌شود؛ و یا: «مَنْ تَعَوَّدَ كَثْرَةَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ قَسَا قَلْبُهُ»؛ هر کس به خوردن زیاد طعام و آب عادت کند، دچار قساوت قلب می‌شود.^۳

۱. در این باره سه دسته از آیات داریم: یک دسته از آیات قرآنی دلالت دارد بر این که جهان هستی عبث و بی‌هدف آفریده نشده است، مانند آیات زیر: «أَوْ لِمَ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِن كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» (روم/۸) و (آل عمران/۱۹۱) (دخان/۳۸ و ۳۹) دسته‌ی دیگری از آیات حقیقت جالبی را بیان می‌کند و آن این که تمام جهان هستی در مقابل عظمت خداوند سر تعظیم و تسلیم فرود می‌آورند و حتی او را سجده و ستایش می‌کنند: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيفاً عَفُوراً» (اسراء/۴۴) (حشر/۲۴) (حج/۱۸) دسته‌ی دیگری از آیات قرآن خاطر نشان می‌سازد که خلقت جهان به خاطر ایجاد زمینه برای رشد و تکامل انسان است و عالم هستی به منزله‌ی میدان بزرگی است که انسان باید در آن مسابقه بدهد و تحت آزمایش و امتحان قرار گیرد: «وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» (هود/۷) (جاثیه/۲۲) با جمع‌بندی این سه دسته از آیات قرآن به این نتیجه می‌رسیم که هدف از آفرینش جهان هستی سجده و ستایش پروردگار و اطاعت و تسلیم در برابر اوست. در اینجا میان انسان و سایر موجودات جهان یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن این که موجودات دیگر بدون اراده و اختیار و به تعبیر قرآن (طوعاً و کرهاً) این هدف را دنبال می‌کنند، ولی انسان از روی آزادی و اختیار به این هدف خواهد رسید و با جهان خلقت هماهنگ خواهد بود.

۲. «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص/۷۱ و ۷۲)

۳. طب النبوی صلی الله علیه و آله و طب الصادق علیه السلام، روش تندرستی در اسلام، ص ۳۶.

۳. در جهان بینی مادی، بین انسان و جهان اطراف او هیچ رابطه‌ای نیست. در دیدگاه انسان مادی، اگر گناهی انجام دهد یا به حق کسی یا حیوانی تجاوز کرد، هیچ اتفاقی برای او نمی‌افتد. اما در جهان بینی الهی، بین انسان و جهان ارتباط و همبستگی وجود دارد. اگر انسان گناهی انجام دهد رزق و برکت از زندگی او می‌رود. در قرآن کریم می‌خوانیم: «فساد در خشکی و تری زمین پیدا شد به خاطر اعمالی که مردم کردند، تا خدا بعضی از آنچه را که کردند به ایشان بچشاند تا شاید برگردند.»^۱

این جهان کوه است و فعل ما ندا
 خلق همه یکسره نهال خدایند
 سوی ما آید نداها را صدا^۲
 هیچ نه بر کن تو زین نهال و نه بشکن^۳

جایگاه و نقش جهان بینی در زندگی و سعادت انسان

تا ندانیم هوای شهری که قصد سفر به آن را داریم چگونه است، نمی‌دانیم چه لباسی با خود برداریم. تا ندانیم مجلسی که به آن دعوت شده‌ایم، مجلس عزاست یا عروسی، نمی‌توانیم تصمیم بگیریم که چه لباسی بپوشیم! تا ندانیم برای چه خلق شده‌ایم؟ و به کجا می‌رویم؟ برای زندگی خود برنامه‌ریزی نمی‌کنیم. باید بدانیم به کجا می‌رویم تا وظیفه‌ی ما معلوم گردد. بنابراین، نوع عقیده و جهان بینی ما، بر رفتار و نوع انتخاب ما اثر می‌گذارد.

۱. تاثیر جهان بینی الهی در زندگی فردی و اجتماعی انسان:

الف) جهان بینی الهی در توکل و امید فرد تأثیر می‌گذارد.^۴

ب) اهل ایمان از نظر منطق، محکم و استوارند و در برابر مکتب‌های مادی می‌ایستند.^۵

۱. «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ، لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا، لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم/۴۱) و (مائده/۶۶).

۲. مولانا.

۳. دیوان ناصر خسرو.

۴. تکیه و توکل به خداوند و استمداد از او، رمز مصونیت از تمام وسوسه‌ها و انحرافات است. «مَنْ يَتَّصِمِ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ» (آل عمران/۱۰۱). در حدیث آمده است که رسول خدا - صلی‌الله‌علیه‌وآله - از جبرئیل پرسید: توکل بر خدا چیست؟ گفت: این که بدانی مخلوق، سود و زبانی به تو نمی‌رساند و از غیر خدا کاملاً مأیوس شوی. اگر انسان به این درجه رسید، جز برای خدا کار نمی‌کند و از غیر خدا نمی‌هراسد و جز به خدا امید ندارد و این حقیقت توکل است. بحار، ج ۷۱، ص ۱۳۸.

۵. «يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (ابراهیم/۲۷).

ج) رابطه‌ی انسان با طبیعت رابطه‌ی مادی و غذایی نیست، بلکه رابطه‌ی فکری و توحیدی هم هست.^۱

د) در بینش الهی، عامل پیروزی، ایمان است.^۲

هـ) آرامش و اطمینان، هدیه‌ی الهی است و با ابزار مادی فراهم نمی‌شود.^۳

و) لذت‌های معنوی، بالاتر از لذت‌های مادی است.^۴

ز) نقش جهان‌بینی در انتخاب همسر نیز از اهمیت بالایی برخوردار است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«و با زنان مشرک و بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید!... و زنان خود را به ازدواج مردان بت‌پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید!... آنها دعوت به سوی آتش می‌کنند؛ در حالی که خداوند با فرمان و دستورات خود، شما را به بهشت و آمرزش فرا می‌خواند و آیات خویش را برای مردم روشن می‌کند تا شاید متذکر شوند.»^۵

۲. تاثیر جهان‌بینی مادی بر زندگی فردی و اجتماعی انسان:

الف) کسی که زندگی مادی هدف او است، مرگ و شهادت را خسارت می‌داند.^۶

ب) کثرت جمعیت و امکانات مادی، سبب غرور و غفلت و قهراً سبب شکست می‌شود.^۷

ج) مادی‌گرایان، همه چیز را مادی می‌پندارند و به دنبال دیدن خداوند با چشم سر هستند.^۸

۱. «انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ...» «فِي ذَلِكُمْ آيَاتٌ» انعام/۹۹.

۲. «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» آل عمران/۱۳۹.

۳. «... فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ...» توبه/۴۰.

۴. «... وَ رَضُوا مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ» توبه/۷۲.

۵. «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَغْبَيْتُمْ عَنْهَا...» (بقره/۲۲۱) در حدیث می‌خوانیم: «علیک بذات الدین» در انتخاب همسر، محور را عقیده و تفکر و بینش او قرار ده. (کنز العمال، ج ۲/۴۶۶۰۲). رسول خدا ﷺ فرمود: «هر گاه کسی به خواستگاری دختر شما آمد که دین و امانت‌داری او را پسندید، جواب رد ندهید و گرنه به فتنه و فساد بزرگی مبتلا می‌شوید.» بحار، ج ۱۰۳، ص ۳۷۲. امام حسن علیه السلام به کسی که برای ازدواج دخترش مشورت می‌کرد فرمود: «داماد باتقوا انتخاب کن که اگر دختری را دوست داشته باشد گرامیش می‌دارد و اگر دوستش نداشته باشد، به خاطر تقوایی که دارد به او ظلم نمی‌کند.» مکارم‌الاخلاق، ج ۱، ص ۴۴۶.

۶. «لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا» آل عمران/۱۵۶.

۷. «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلِمَ ثَغْنْتُمْ عَنْكُمْ سَبِيلَنَا» توبه/۲۵.

۸. «وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لَمْ نَأْتِ الْمَلَائِكَةَ أَوْ نَرَى رَبَّنَا...» فرقان/۲۱.

- د) شیوه‌ی حکومت‌های غیر الهی، ایجاد فساد و ذلت در بین منطقه و مردم است.^۱
- هـ) مردم مادی با مادیات به آرامش می‌رسند.^۲

معیار جهان‌بینی صحیح

گاهی می‌پرسی: طلا چیست؟ ولی گاهی می‌پرسی: می‌دانم طلا چیست ولی چگونه طلای خالص را از طلای ناخالص تشخیص بدهم؟ تا کنون درباره‌ی حقیقت جهان‌بینی و ویژگی جهان‌بینی صحیح صحبت کردیم. اما در ادامه، این سوال مطرح می‌شود که خُب جهان‌بینی را فهمیدم چیست؛ ولی از کجا جهان‌بینی صحیح را از غیر صحیح تشخیص دهم؟ به بیان دیگر ملاک تشخیص جهان‌بینی صحیح کدام است؟

در پاسخ می‌گوییم: معیار و راه تشخیص جهان‌بینی خوب و عالی آن است که:
الف) پاسخ‌گوی نیازهای فطری انسان باشد.

ب) قابل اثبات و استدلال باشد؛ به عبارت دیگر، از ناحیه‌ی عقل و منطق حمایت شود.

ج) به حیات و زندگی معنی بدهد؛ یعنی اندیشه‌ی لغو و بیهوده بودن زندگی و این که همه‌ی راه‌ها به پوچی و هیچی منتهی می‌شود را از ذهنها خارج سازد.

د) آرمان‌ساز و شوق‌انگیز و آرزو خیز باشد.

هـ) قدرت تقدس‌بخشیدن به هدف‌های انسانی و اجتماعی را داشته باشد.

و) تعهدآور و مسؤولیت‌ساز باشد.^۳

رکن مهم جهان‌بینی الهی (خداشناسی)

چرا باید به مباحث خداشناسی روی آوریم و در این باره تحقیق کنیم؟ اهمیت شناخت خدا در

چیست؟ چه ضرورتی ما را به تفکر در مبدأ هستی‌بخش عالم وا می‌دارد؟

۱. «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا أُذْلَهُ وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» نمل/۳۴.

۲. «فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَ تُمَدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا أَنَا مِنَ اللَّهِ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ» نمل/۳۶ تا ۳۷.

۳. مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۲، ص ۸۵.

در پاسخ به پرسش‌های بالا باید گفت: که عوامل زیر ما را به مطالعه درباره‌ی مبدأ هستی وا می‌دارد:

۱. ارضای حسّ حقیقت‌جویی:

از آن جا که هر انسان خردمندی بنیان جهان را بر پایه‌ی قانون علت و معلول می‌داند، این پرسش‌های بنیادین، همواره در پیش روی اوست که از کجا آمده‌ام؟ و به کجا می‌روم؟ و برای چه زندگی می‌کنم؟ انسان، با ورود به مباحث مبدأشناسی، به سیراب ساختن عطش حقیقت‌جویی روح خویش می‌پردازد و آن را به کمال شایسته‌اش می‌رساند.

۲. لزوم شکر منعم:

امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«چقدر زشت است که از عمر انسانی هفتاد یا هشتاد سال بگذرد و در مُلک الهی زندگی کند و از نعمت‌هایش بهره‌مند شود، اما خدا را آن‌گونه که سزاوار شناخت اوست نشناسد. بی‌گمان، برترین و واجب‌ترین وظیفه‌ی انسان، شناخت پروردگار و اقرار به عبودیت اوست.»^۱

۳. جلب منفعت و دفع ضرر محتمل:

با دقت در گذشته‌ی تاریخ و زمان حال، آشکار می‌شود که همیشه رهبرانی الهی بوده‌اند که انسان‌ها را به سوی ایمان به مبدأ فراخوانده و تذکر داده‌اند که در صورت شناخت خدا و ایمان به او، به رستگاری و خوشبختی می‌رسند و در غیر این صورت، به سیاه‌بختی و عذابی سخت دچار می‌شوند. بدین روی، برای هر انسان صلاح‌اندیشی آشکار می‌شود که باید در این باره تحقیق کند تا در اثر غفلت و بی‌توجهی، این سود عظیم را از دست ندهد و گرفتار عذاب دنیا و آخرت نگردد.

۴. خداشناسی اساس دینت و دین‌باوری:

حضرت علی علیه السلام در تعبیر زیبایی خویش، شناخت خداوند را آغاز و ریشه‌ی دین دانسته، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۲ سرآغاز دین، شناخت خداست.

۱. «ما أفتح بالرجل يأتي عليه سبعون سنة أو ثمانون سنة يعيش في ملك الله و يأكل من نعمة ثم لا يعرف الله حق معرفته ثم قال: إن أفضل الفرائض وأوجبها على الإنسان معرفته الرب والأقرب به بالعبودية.» بحار الانوار، ج ۴، ص ۵۴.

۲. نهج البلاغه، ترجمه‌ی فیض الاسلام، خطبه ۱.

۵. خداشناسی، هدف خلقت:

قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را. فرمان او پیوسته در میان آن‌ها نازل می‌شود. این برای آن است که بدانید خداوند بر همه چیز تواناست و این که علم او بر همه چیز احاطه دارد.»^۱

۶. شناخت خدا، معیار فضیلت:

قرآن کریم می‌فرماید: «خداوند [رتبه‌ی] کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند درجات عظیمی می‌بخشد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»^۲

۷. خداشناسی، برترین دانش:

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود: «هر چیز، برابری دارد مگر خداوند عزوجل که هیچ چیز با او برابر نیست و [همچنین] لا اله الا الله که هیچ چیز با آن برابری نمی‌کند.»^۳

موارد کاربردی در مباحث علمی**۱. نقش جهان بینی در جهت‌دهی کاربرد علم:**

علم دینی می‌تواند جهت‌دهی مناسبی در مورد کاربردهای علم داشته باشد و از کاربردهای مخرب آن جلوگیری به عمل آورد. در جهان بینی الهی، استفاده کردن از فن‌آوری هسته‌ای باید در جهت انتفاع رساندن به حیات انسانها و موجودات می‌باشد زیرا هر موجودی حق حیات دارد و کسی حق ندارد موجودات عالم هستی را بدون دلیل از بین ببرد.

۱. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا» مجادله/۱۱.

۲. «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» مجادله/۱۱. (شرح غررالحکم و دررالکلم، محمد خوانساری، ج ۶، ص ۱۴۸)

۳. «لَيْسَ شَيْءٌ إِلَّا وَ لَهُ شَيْءٌ يَغْدِلُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَانَّهُ لَا يَغْدِلُهُ شَيْءٌ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَانَّهُ لَا يَغْدِلُهَا شَيْءٌ» ثواب- الاعمال، شیخ صدوق، ص ۱۷.

۲. نقش جهان بینی در انگیزه‌های دانشمندان در تولید علم:

به طور مثال: «متفکران مسلمان، هم منابع دانش کلاسیک را حفظ کرده‌اند و هم در حوزه های مختلف دست به ابداع زده‌اند؛ حوزه‌هایی چون نجوم، علم اپتیک، نقشه‌کشی، علم شیمی، ساختن دوربین، علم طب و غیره»^۱ تمام این دست‌آوردها مدیون سفارشات مؤکد پیامبر اکرم و اهل بیت - علیهم‌السلام - به اصحاب خود بود که آنها را به فراگیری علم تشویق کرده و می‌فرمودند: «به طلب دانش و علم برخیزید، هر چند با فرو رفتن در گردابها و در خطر افتادن جان‌ها همراه باشد.»^۲

موارد کاربردی در زندگی

۱. بر عوامل ظاهری و مادی هر چند فراوان باشند تکیه نکنیم و تنها بر خدا توکل کنیم.^۳
۲. با جهان بینی الهی و شناخت خدا، از خلق بی‌نیاز می‌گردیم.^۴
۳. در سایه‌ی تعظیم شعائر، منافع مادی نیز تأمین می‌شود.^۵
۴. با عمل به دستورات دینی، می‌توان برای آینده برنامه‌ریزی کرد.^۶

۱. ثمرات عصر طلایی دانش اسلامی به طور خلاصه در کتاب پُر کشش «علم و اسلام» اثر احسان مسعود آمده است. مسعود این کتاب را به عنوان ضمیمه‌ای بر سریالی تلویزیونی که اخیراً با موضوع نقش مسلمانان در علم امروز جهان از شبکه‌ی تلویزیونی بی‌بی‌سی در انگلستان پخش شد، تالیف کرده است. چه او و چه جانانان لیونز در کتاب «سرای دانش» مشتاقانه تلاش کرده‌اند این افسانه را که اسلام اساساً با علم ضدیت دارد، براندازند و هر دو نشان داده‌اند که به قرآن کریم علاوه بر کتابی مقدس می‌توان به عنوان منبع دانش و خردی عظیم نیز نگاه کرد.

۲. امام صادق علیه‌السلام: «اطلبوا العلم و لو یخوض اللجج و شقّ المهجج» بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۷۷ از کتاب «عوالی اللّالی». و امام باقر علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «أعد عالماً او متعلماً، و إناک أن تكون لاهیاً متلذذاً»؛ یا دانا باش، یا جوینده‌ی دانایی، و از آن بهره‌یز که وقت‌گذرانی لذت‌طلب باشی. بحار، ج ۱، ص ۱۹۴ از کتاب «المحاسن».

۳. «... فالله خیر حافظاً» یوسف/۶۴

۴. «من سکن قلبه العلم بالله سکنه الغنی عن خلق الله» هر که در دلش علم به خدا ساکن شود، قلبش لبریز از بی‌نیازی از خلق خدا خواهد شد. غرالحکم، ح ۱۲۸۸.

۵. «... لکم فیها منافع» حج/۳۳.

۶. «فقد أفلح المؤمنون .. و الذين هم عن اللغو مغضون...» هر آینه مؤمنان رستگارانند ... آنان که از لغو (بیهوده‌گویی و بیهوده‌کاری) روی‌گردانند... . مومنون/۱-۹. مؤمن موحد، به قوانین الهی معتقد است، و خدا را واضح این قوانین می‌شناسد، و او را در عمل کردن یا نکردن آنها حاضر و ناظر می‌داند، و این را قبول دارد که خدا از همه چیز آگاه است و از نگاه پوشیده

۵. هیچ کس با نیرنگ و گناه به عزت نمی‌رسد.^۱
۶. اگر چشم‌اندازمان را وسیع‌تر از این جهان مادی قرار دهیم، به متاع اندک دنیا دلبسته نمی‌شویم.^۲
۷. علوم دنیوی انسان را از آخرت غافل نمی‌کند.^۳
۸. با دید الهی به جهان نگریستن، ناامیدی و مشکلات را از زندگی رخت برطرف می‌سازد.^۴
- آهنگری پس از گذراندن جوانی پرشر و شور، تصمیم گرفت زندگیش را وقف خدا کند. سال‌ها با علاقه کار کرد، به دیگران نیکی کرد، اما با تمام پرهیزگاری مشکلاتش مدام بیش‌تر می‌شد. یک روز دوستی به او گفت: «واقعا عجیب است. درست بعد از این که تصمیم گرفته‌ای مرد خداترسی بشوی، زندگی‌ات بدتر شده، نمی‌خواهم ایمانت را ضعیف کنم اما با وجود تمام تلاش‌هایت در مسیر روحانی، هیچ چیز بهتر نشده.»
- آهنگر گفت: «در این کارگاه، فولاد خام برایم می‌آورند و باید از آن شمشیر بسازم. اول تکه‌ی فولاد را به اندازه‌ی جهنم حرارت می‌دهم تا سرخ شود. بعد با بی‌رحمی، سنگین‌ترین پتک را بر می‌دارم و پشت سر هم به آن ضربه می‌زنم، تا این که فولاد، شکلی را بگیرد که می‌خواهم. بعد آن را در تشت آب سرد فرو می‌کنم، فولاد به خاطر این تغییر ناگهانی دما، ناله می‌کند و رنج می‌برد. باید این کار را آن قدر تکرار کنم تا به شمشیر مورد نظرم دست یابم. گاهی فولادی که

چشمها تا آنچه در عمق جانها می‌گذرد همه را می‌داند، و او داوری دادگر است که به حساب کارها و گناهان کوچک و بزرگ رسیدگی می‌کند لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا «کَهِف/۴۹»، هر چند به وزن دانه خردلی باشد وَ إِن كَانَتْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ. «انبیاء/۴۷» و چون همه اینها را می‌داند و به آنها ایمان دارد، برای کارهای خود در زندگی مرزهای دقیقی قرار می‌دهد، و از گفتن کلمه‌ای، یا انداختن نگاهی، یا افتادن به اندیشه‌ای، که رضای خدا در آن نباشد، خودداری می‌کند.

۱. وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُهُمْ يُبْورُ «فاطر/۱۰».

۲. نساء/۷۷.

۳. رسول الله ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ يُبْغِضُ كُلَّ عَالِمٍ بِالدُّنْيَا جَاهِلٍ بِالْآخِرَةِ». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله : خداوند تبارک و تعالی کسی را که دنیاشناس و آخرت نشناس باشد، دشمن می‌دارد. کنز العمال، ح ۲۸۹۸۲. «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» روم/۷.

۴. النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَسْتَوْحِشُ مِنْ كَانِ اللَّهُ أُنَيْسَهُ»؛ آن که خدا انیس او است تنها نمی‌ماند و به وحشت نمی‌افتد. مشکاة- الانوار، ص ۱۲۵.

به دستم می‌رسد، نمی‌تواند تاب این عملیات را بیاورد. حرارت، ضربات پتک و آب سرد، تمامش را ترک می‌اندازد. می‌دانم که این فولاد، هرگز تیغ‌هی شمشیر مناسبی در نخواهد آمد». آهنگر در ادامه گفت: «می‌دانم که خدا دارد مرا در آتش رنج فرو می‌برد. ضربات پتکی را که زندگی بر من وارد کرده، پذیرفته‌ام، و گاهی به شدت احساس سرما می‌کنم. انگار فولادی باشم که از آبدیده- شدن رنج می‌برد. اما تنها چیزی که از او می‌خواهم، این است: «خدای من! از کارت دست نکش، تا شکلی را که تو می‌خواهی به خود بگیرم. با هر روشی که می‌پسندی ادامه بده، هر مدت که لازم است ادامه بده اما هرگز مرا به کوه فولادهای بی‌فایده پرتاب نکن.»

معرفی منابع بیشتر:

برای مبلغ:

ولایت در قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی (نرم‌افزار مجموعه‌ی آثار آیت‌الله مکارم شیرازی).
آموزش عقاید، آیت‌الله مصباح یزدی، ج ۱.
نرم‌افزار جامع‌التفاسیر و گنجینه‌ی روایات نور.
کتاب حکمت عبادات، آیت‌الله جوادی آملی.

برای مخاطب:

جهان‌بینی توحیدی، شهید علامه مطهری.
الحیاء با ترجمه‌ی احمد آرام، ج ۱.
سایت تبیان نت، کتابخانه‌ی مجازی.
سایت باشگاه نت.
نرم‌افزار پرسمان و پاسخگو.

درس دوم

خدا را به من معرفی کنید!

خداشناسی از طریق فطرت

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. خواهیم دانست که خداوند هست و شک یا انکار برخی انسان‌ها نسبت به خدا، به خاطر دوری آنها از فطرت‌شان می‌باشد.
۲. یکی از راه‌های زائل کردن آلودگی‌ها و کدورت‌های آینه‌ی فطرت، مشاهده و تفکر در خود و مطالعه‌ی طبیعت است.
۳. اگر آینه فطرت ما خدانا گردید، شک و تردید درباره‌ی خدا هیچگاه سراغ ما نخواهد آمد و ایمانمان در برابر تندباد شبهات و سختی‌های زندگی نخواهد لرزید.
۴. مخاطب خواهد دانست که تنها راه نجات و طریق رستگاری انسان، ایمان و عمل صالح است و هیچ کدام به تنهایی کافی نیست.
۵. مخاطب، با آثاری که ایمان می‌تواند در زندگی او داشته باشد، آشنا خواهد شد.

خدا هست!

اشیاء اطرافتان را که می‌بینید به خاطر نوری است که به آنها می‌تابد و به چشمتان بازتاب می‌کند. اگر هیچ نوری در اطراف ما و در عالم نبود، هیچ چیزی دیده نمی‌شد. اما با همه‌ی اینها ما باز هم قادر به دیدن نور نیستیم بلکه ما فقط بازتاب نور را می‌بینیم. به همین خاطر است که وقتی در اتاقی وارد می‌شوید اگر اشیاء اطرافتان را نبینید، آن وقت می‌گویید: اتاق، تاریک است و اگر اشیاء اطرافتان را ببینید، حکم به بودن نور در اتاق می‌نمایید.

قرآن کریم می‌فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۱ «خداوند نور آسمان‌ها، زمین و آفرینش است.» و البته همان گونه که ما نور را که روشن کننده هر چیزی است نمی‌بینیم و از طریق بازتاب اشیاء پی به وجود آن می‌بریم، خداوند را که خالق و ایجادکننده‌ی موجودات است نمی‌بینیم و از طریق مخلوقاتش می‌یابیم که اگر آنها هستند و دیده می‌شوند به خاطر وجود خداوند است و اگر خدا نبود هیچ موجوی به وجود نمی‌آمد؛ لذا اکنون که موجودات هستند، علتِ بودن آنها وجود خداوند است. موجودات آیت و نشانه‌ای از اویند و به عبارت دیگر آفرینش او ناماست. خداوند است که به همه‌ی موجودات، هستی می‌دهد و اگر هستی بخش، لحظه‌ای از افاضه‌ی هستی دست بردارد عالم نیست و نابود خواهد شد.^۲

مردی بر امام رضا (ع) وارد شد و پرسید: به چه دلیل می‌گویید که عالم خلق شده است و خالق دارد؟

امام (ع) فرمودند:

«تو به روشنی می‌یابی و می‌فهمی که نبودی و آنگاه به وجود آمدی. و این را هم می‌فهمی که نه تنها تو خودت را به وجود نیآورده‌ای بلکه مثل تو نیز (سایر مخلوقات

۱. نور/۳۵.

۲. برای تقریب به ذهن می‌توانیم به مخلوقات ذهنی‌مان اشاره کنیم. اکنون می‌توانیم کره‌ی زمین بزرگی را در ذهنمان خلق کنیم که مردم بسیاری روی آن زندگی می‌کنند. اگر لحظه‌ای توجه خود را از آن برداریم نیست و نابود خواهد شد. رابطه‌ی خداوند با مخلوقاتش نیز اینچنین است. آنها در همه‌ی هستی‌شان محتاج توجه و هستی بخشی خداوندند.

نیز) تو را به وجود نیاورده‌اند»^۱ (زیرا اگر بگویی که تو خودت را بوجود آورده‌ای، این حرف محال است و مستوجب تناقض. و اگر بگویی دیگر مخلوقات تو را به وجود آورده‌اند، این سؤال باز درباره‌ی آنها قابل طرح است که آنها خودشان از کجا به وجود آمده‌اند و لذا این سلسله باید به جایی ختم شود که وجودش از خودش است و این همان واجب‌الوجود یا خداوند است)^۲

معنای فطرت در انسان

فطرت از ماده‌ی «فطر» در لغت به معنای ابتدا و اختراع^۳ و شکافتن از طول و ایجاد و ابداع^۴ آمده است و از آنجا که آفرینش و خلقت الهی به منزله‌ی شکافتن پرده‌ی تاریک عدم و نیستی، و اظهار هستی امکانی است یکی از معانی این کلمه، آفرینش و خلقت است، البته آفرینشی که ابداعی و ابتدایی باشد.

به بیان دیگر، فطرت به معنی سرشت خاص و آفرینش، ویژه انسان است و امور فطری، یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه‌ی انسان‌ها باشد. خاصیت امور فطری نیز آن است که اولاً مقتضای آفرینش انسان است یعنی اکتسابی و آموختنی نیستند، ثانیاً در عموم افراد وجود دارد و همه‌ی انسان‌ها از آن برخوردارند، ثالثاً تبدیل یا تحویل‌پذیر نیست گرچه شدت و ضعف را می‌پذیرد. زیباخواهی، علم‌خواهی، خدایی و

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۹۶: «ذَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الدَّلِيلُ عَلَى خُذُوثِ الْعَالَمِ؟ فَقَالَ إِنَّكَ لَمْ تُكُنْ ثُمَّ كُنْتَ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تُكُنْ نَفْسَكَ وَ لَا كَوْنَكَ مِنْ مِثْلِكَ.»

۲. برای درک استدلال امام علیه السلام به مثال زیر توجه کنید: اگر دست شما چسبناک باشد و کسی از شما علت چسبناکی دستتان را بپرسد، شما چه پاسخی به او می‌دهید. روشن است که هیچگاه نمی‌گویید دست من چسبناکی‌اش را از خودش دارد چون بدهتاً می‌یابید که چسبندگی ویژگی ذاتی دست شما نیست و آن را از چیز دیگری گرفته است. لذا به دنبال شیئی می‌گردید که علت چسبناکی دست شما شده است و مثلاً می‌یابید که دستتان در اثر برخورد به لیوان چسبناک، چسبناک شده است. و لیوان نیز چسبندگی‌اش را از عسلی دارد که به دست‌اش مالیده شده است.

۳. صحاح جوهری ۷۸۱/۲.

۴. مفردات راغب/۳۹۶.

کمال‌طلبی از امور فطری ما می‌باشند. ما فطرتاً زیباخواه، کمال‌طلب، دوست‌دار دانایی و خدایین هستیم و کسی به ما زیباخواهی، کمال‌طلبی، دانادوستی و خدایینی را نمی‌آموزد. هرچند ممکن است در تشخیص موارد و مصادیق این امور دچار اشتباه شویم و مثلاً آنچه که زشت است در نظر ما زیبا جلوه کند و ما آن را دوست بداریم که اتفاقاً شیطان نیز از همین ویژگی خوب ما سوء استفاده می‌کند. دوستان بد، نفس اماره و شیطان از جمله‌ی کسانی هستند که امور زشت و اعمالی که واقعاً به ضرر ما هستند را پیش چشمانمان زینت می‌دهند.^۱

نکته‌ی قابل توجه این که انسان دارای دو بعد جسمانی و روحانی است و آنچه او را متمایز از دیگر حیوانات می‌نماید فطرت و روح الهی اوست نه طبیعت و جسم او؛ چرا که اعضاء و جوارح بدن ما با برخی از حیوانات مشابهت دارد و حتی امروزه به خاطر همین مشابهت بسیاری از داروها و مواد غذایی را قبل از انسان بر روی این حیوانات آزمایش می‌کنند. پس، انسان فطرتی دارد که پشتوانه‌ی آن روح الهی است و دارای طبیعتی است که به گِل وابسته است.

همه‌ی فضائل آدمی به فطرت او و همه‌ی ردائیل وی به طبیعت او برمی‌گردد. اگر وی به طبیعت خود توجه کند و از هویت انسانی خویش که روح اوست غافل گردد نه تنها از مسیر کمال باز می‌ماند بلکه دچار انحطاط و سقوط می‌گردد تا جایی که از چارپایان نیز پست‌تر و گمراه‌تر خواهد شد^۲ و اگر به بُعد فطری و گوهر ذات خود توجه کند تا جایی تکامل می‌یابد که به افق اعلی و مقام «أو ادنی» می‌رسد^۳ که از مقام فرشتگان برتر است.^۴

۱. نگاه کنید به: بقره/۲۱۲ «زُئِنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» آل عمران/۱۴ «زُئِنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الْمَأْتَبِ» أنعام/۱۳۷ «وَ كَذَلِكَ زُئِنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلٌ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْذَوْهُمْ وَ لِيَلْبَسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» أنفال/۴۸، نمل/۲۴، عنكبوت/۳۸، فاطر/۸.

۲. اعراف/۱۷۹ «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ.»

۳. نجم/۹-۷ «وَ هُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى (۷) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى (۸) فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۹)»

۴. توحید در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۱۳۰.

فطرت، آئینه‌ی خدانمای انسان

اگر جلوی آینه‌ای بایستید که آلوده و پر از گرد و غبار باشد، خودتان را نخواهید دید و این آینه فرقی با سنگ - که تصویر چیزی را نشان نمی‌دهد - نخواهد داشت.^۱ اگر مراقب روحمان و تغذیه‌ی آن نباشیم آینه‌ی فطرت ما، دیگر خدا را نشان نخواهد داد و ما حقیقت پررنگ خدا و نور شدید او را انکار خواهیم کرد.^۲ علت همه‌ی این تکذیب‌ها آن است که: «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». «ران» از رین و رین به معنای غبار و زنگ، و یا به عبارتی تیرگی است که روی چیز گرانبهائی بنشیند.^۳

رذائل اخلاقی، دوستان ناشایست ما، برخی چیزها و تصاویری که می‌بینیم، بعضی غذاهایی که می‌خوریم، برخی کتاب‌هایی که می‌خوانیم، بعضی موسیقی‌ها و صداهایی که می‌شنویم و فکرهای گناهی که احیاناً به ذهن ما می‌رسد، همگی گرد و غبارهایی هستند که آینه‌ی فطرت ما را تیره و تاریک می‌کنند و ما را از مشاهده‌ی نور خداوند باز می‌دارند. آن گاه ما دیگر از نماز و عبادت‌هایمان لذت نخواهیم برد. از خودمان خسته و از زندگی گریزان خواهیم شد و شوق و امیدمان را به زندگی از دست خواهیم داد چراکه آینه‌ی کثیف، صاحب آینه و اطرافیان او را دل‌زده و خمود می‌گرداند.

صاحب فطرت و آینه‌ی کثیف، جهان را بی‌هدف و تیره و تار می‌بیند زیرا خداوند خویش و خود را گم کرده و فراموش نموده است.^۴

۱. قرآن از چنین فطرت‌های زنگارگرفته تعبیر به سنگ می‌کند: بقره/۷۴ «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»

۲. مطففین/۱۰-۱۵ «وَيْلٌ لِّیَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ (۱۰) الَّذِینَ یُكَذِّبُونَ بَیْوَمِ الذِّیْنِ (۱۱) وَ مَا یُكذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ (۱۲) إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِ ءآیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ (۱۳) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا یَكْسِبُونَ (۱۴) كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمْ یُحْجِبُونَ (۱۵)»

۳. ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۳۸۵.

۴. حشر/۱۹ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»

راه فطرت، راه ایمان و یقین به خداوند است

وقتی وارد کلاس درس می‌شوید و با چشمانتان، قاب عکسی را بالای تخته سیاه مشاهده می‌کنید، دیگر یقین دارید که در این کلاس قاب عکسی وجود دارد. و اگر صد نفر هم جمع بشوند و بگویند که در این کلاس قاب عکسی وجود ندارد، شما هرگز دست از اعتقاد خود بر- نمی‌دارید و وجود قاب عکس را انکار نخواهید نمود. انسان، چیزی را انکار می‌کند که به آن یقین نداشته و آن را نیافته است ولی شما قاب عکس را دیده‌اید و به بودن آن یقین دارید. اگر فطرت یا همان آئینه‌ی خدانامی ما پاک از گرد و غبار و آلودگی‌ها باشد و ما به مشاهده- ی قلبی خداوند پرداخته و او را به یقین شناخته و دیده باشیم، دیگر هیچ شک و شبهه‌ای اعتقاد و باور ما را سست نخواهد کرد. به همین خاطر است که امام باقر علیه السلام فرمودند:

«مؤمن از کوه محکم‌تر است زیرا از کوه می‌توان چیزی را کند اما از دین مؤمن چیزی کنده نمی‌شود.»^۱

نکته‌ی قابل توجه آنست که مرتبه‌ی ایمان و یقین ما به خداوند به دو عامل بستگی دارد:

۱. اندازه‌ی آینه‌ی خدانامی ما^۲ - که حکمای الهی از آن به سعه‌ی وجودی تعبیر می‌کنند؛

۲. میزان شفافیت و پاک بودن آینه فطرت ما از آلودگی‌ها و کدورت‌ها که در ادامه توضیحات بیشتری در این زمینه خواهیم داد.

راه پاک شدن فطرت و افزایش سعه‌ی وجودی انسان:^۳

۱. تأثیر معاشرت و رفتار انسان:

۱. «الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ» اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، بابُ الْمُؤْمِنِ وَ عَلَامَاتِهِ وَ صِفَاتِهِ. همچنین در روایت دیگری از امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَثْبَدُ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ إِنْ الْحَدِيدُ إِذَا أُدْخِلَ النَّارَ تَغَيَّرَ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَوْ قُتِلَ ثُمَّ نُشِرَ ثُمَّ قُتِلَ لَمْ يَتَغَيَّرْ قَلْبُهُ» صفات الشیعه، ج ۴۷: مؤمن از آهن سخت‌تر است آهن اگر گداخته شود رنگش برمی‌گردد ولی مؤمن اگر کشته شود و دوباره زنده گردد و سپس او را بکشند دل او از ایمان بر نمی‌گردد.

۲. زمر/ ۲۲ «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» و أنعام/ ۱۲۵ «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ».

۳. علاوه بر ۴ موردی که در اینجا ذکر شده‌اند عواملی مانند وراثت، تربیت، تغذیه‌ی جسمی و روحی و ... در افزایش یا ضیق سعه‌ی وجودی انسان مؤثرند.

شاید برای شما اتفاق افتاده باشد که از جاده‌ای با منظره‌ی زیبا و لذت‌بخش در حال گذر بوده و از دیدن مناظر آن به وجد آمده باشید اما ناگهان با صحنه‌ی تصادفی مواجه می‌شوید. بلافاصله و بدون گذشت حتی ثانیه‌ای، منقلب گشته و روح غرق در لذت از تماشای طبیعت به روحی غمگین و ناراحت تبدیل می‌گردد. واقعیت آن است که ما خیلی سریع‌تر از آن که به نظر می‌رسد از محیطمان تأثیر می‌پذیریم و اگر مراقب نباشیم، غبار غفلت و آلودگی گناه، بر روی فطرت ما که چون لوح سفیدی است می‌نشیند. برای همین است که دین عزیز اسلام، ما را از همنشینی و رفاقت با دوستان ناشایست باز داشته، به دوستی با انسان‌های خوب سفارش می‌کند و از نگاه کردن به تصاویر، فیلم‌ها و صداها ناپسند و ... نهی می‌کند. خداوند ما را دوست دارد و از آنچه برای ما جز خسارت دست‌آوردی ندارد برحذر داشته است.

۲. تأثیر دعا و عبادت:

یکی از راه‌هایی که خداوند برای بزرگ کردن آینه‌ی خدانامی ما (افزایش سعه‌ی وجودی ما) و پاک کردن فطرت از کدورت‌ها و آلودگی‌ها قرار داده است دعا و عبادت است و یکی از رازهای تقسیم نمازهای پنج‌گانه در اوقات شبانه‌روز نیز همین است.^۱

۳. تأثیر سختی‌ها و مشکلات:

سختی‌ها و مشکلات زندگی نیز یکی از چیزهایی هستند که گاهی باعث تکان خوردن انسان و ریختن زنگارهای آینه‌ی فطرت می‌شوند.^۲

۴. تأثیر باورها و اعتقادات صحیح:

علاوه بر آنچه ذکر شد، داشتن باورها و اعتقادات صحیح نیز نقش اساسی و مهمی در پاک شدن زنگار شبهات و تردیدها از فطرت ما دارند. از جمله برهان‌هایی که خداوند در قرآن برای ما

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۱۱، باب فضل الصلاة: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِيكُمْ كَمَثَلِ السَّرِيِّ وَهُوَ النَّهْرُ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ الذَّرَنُ مَعَ الْغُسْلِ خَمْسَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يَبْقَ الذَّنْبُ مَعَ الصَّلَاةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ»؛ همانا مثل نماز در میان شما، مانند نهری است بر در خانه‌ی شما. هر گاه در شبانه‌روز، پنج بار از خانه بیرون آمده و بدن را در نهر شستشو دهید، اثری از چرک و آلودگی در بدنتان نخواهد ماند.

۲. اسراء/ ۶۷ «وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا»

آورده است تا ایمانی مبتنی بر معرفت و دانایی داشته باشیم برهان نظم می‌باشد و البته نتیجه‌ی این برهان در نگاه قرآن، پاک شدن آینه‌ی فطرت و مشاهده قلبی خداوند است. آیات ۱۷ تا ۲۱ سوره غاشیه^۱ به این مطلب اشاره‌ی صریحی دارند. کلام خدا به ما می‌گوید: چرا در اشیاء و موجودات پیرامونتان با دقت نظر نمی‌کنید؟ چرا در آسمان و عظمت آن، در کوه‌ها و بزرگی آن، خلقت و فوائد آنها در زمین و عجائب آن نمی‌اندیشید؟

آیا می‌دانید مغز انسان شامل ده میلیارد سلول عصبی است. از هر سلول عصبی، حدود ده الی یکصد هزار رشته‌های اتصال خارج می‌شود که توسط آنها، سلول با سایر سلول‌های عصبی در مغز ارتباط برقرار می‌کند. تعداد رشته‌هایی که ارتباط سلول‌های مغز انسان را تأمین می‌کند 10^{15} است. برای درک عظمت این آفریده کافی است بدانیم که اگر کل خطوط مخابراتی سطح زمین را در نظر بگیریم به اندازه یک صدم خطوط ارتباطی مغز خواهد شد.^۲ حجم اطلاعات ورودی به سیستم مغز ما نیز باورنکردنی است. به عنوان مثال تنها در بخش بینایی ما شبکه‌ی چشم ما در هر ثانیه 10^6 میلیون بیت (Bit) اطلاعات به مغز ارسال می‌کند.^۳

آیا می‌دانید فاصله‌ی آخرین کهکشان کشف شده تا ما، تقریباً 10^{21} کیلومتر^۴ می‌باشد؟^۵ و در این میان هزاران هزار کهکشان، سیاره و ستاره وجود دارد. چگونه این عالم عظیم و پیچیده می‌تواند بدون خالق و مدبری دانا و توانا به حیات خود ادامه دهد؟ نقل است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) با جمعی از پیروان در معبری عبور می‌نمود، پیرزنی را دید که با چرخ نخ‌ریسی خود مشغول رشتن پنبه است. امام پرسید ای پیرزن! «بماذا عرفت ربک؟» خدایت را به چه چیز شناختی؟ پیرزن به

۱. غاشیه/۱۷-۲۱ «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱)»

۲. طرح ژنوم انسانی، علامه محمد تقی جعفری (ره)، ص ۷۰.

۳. بیت به کوچکترین واحد حافظه می‌گویند که فقط در آن دو مقدار ۰ و ۱ را می‌توان ذخیره کرد. برای عظمت این عدد کافی است بدانید که مثلاً حجم اطلاعات وارد شده در مغز شما تا سن بیست سالگی به اندازه‌ی حجم اطلاعات ۶۷۲۷۶۸ عدد Cd (لوح فشرده) خواهد بود که روی هم گذاشتن آنها ارتفاعی حدود ۷۰۰ متر درست خواهد کرد.

۴. برای درک بزرگی این عدد، فاصله‌ی ما تا آن کهکشان حدوداً برابر با 2600×10^{12} برابر (۲۶۰۰ میلیون میلیون برابر) فاصله‌ی ما تا ماه خواهد بود.

جای جواب دست از دسته‌ی چرخ برداشت. طولی نکشید پس از چند مرتبه دور زدن چرخ از حرکت ایستاد. پیرزن گفت: یا علی! چرخ بدین کوچکی برای گردش احتیاج به چون منی دارد آیا ممکن است افلاک به این عظمت و کرات به این بزرگی بدون مدبری دانا و حکیم و صانعی توانا و علیم با نظم معینی به گردش افتند و از گردش خود باز نایستند؟^۱

این تفکر و اندیشه در آفاق هستی است که ما را با عظمتی باورنکردنی روبرو می‌سازد و در نتیجه زنگارها و کدورت‌های آینده‌ی خدانامی انسان را می‌زداید و آنگاه انسان، خداوند را آن گونه که انبیاء الهی توصیف می‌کنند، تصدیق می‌نماید: «قرآن کریم رسالت انبیاء، به ویژه پیامبر اکرم ﷺ و نزول آیات خود را مُذْکِرٌ و یادآور توحید می‌داند؛ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ»، «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ».

لازم این معنا آن است که انسان نسبت به خطوط کلی دین به ویژه توحید، سابقه‌ی آشنایی داشته باشد چون تذکر در موردی است که قبلاً آگاهی بوده و بار دوم یادآوری شود.^۲ آری، واقعیت آن است که همه‌ی انسان‌ها خداوند را می‌شناسند اما توجه و دلبستگی به دنیا و لذت‌های آن، خودخواهی‌ها و خودستایی‌ها، به تیرگی آینده‌ی فطرتان منجر شده و ما را از توجه به خدا و نگاه کردن در آینده‌ی فطرت بازداشته است. اما وقتی آینده‌ی دل از زنگارها پاک می‌شود و ما از توجه به آن امور باز می‌مانیم و پیامبران و اولیای الهی به توصیف خداوند می‌پردازند آن حقیقت نورانی را می‌یابیم و تصدیق می‌کنیم.

امام صادق ﷺ می‌فرماید:

«حال ما نسبت به معرفت و شناخت خداوند متعال، مانند حال برادران یوسف است به یوسف. برادران یوسف پس از ورود به مصر چندین بار یوسف را دیده بودند اما نشناخته بودند لکن وقتی به آنها اتهام سرقت زده شد و خود را گرفتار در دست مأموران یافتند، مضطر شدند، توجهات آنها از امور دیگر سلب شد و وقتی یوسف به

۱. داستان‌ها و پنجاه جلد، گردآوری و تنظیم: مصطفی زمانی وجدانی، کتاب‌های اسلامی اینترنت.

۲. توحید در قرآن، ص ۱۳۲. همچنین برای بحث بیشتر ر.ک: همان، ص ۱۳۲ تا ۱۴۲.

معرفی خود پرداخت ناگاه همگی فریاد برآوردند که: «إِنِّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»^۱ (آیا تو همان یوسفی؟) و او را شناختند.^۲

اینک پس از آشنایی با راه فطرت در خدانشاسی، باید به این نکته اشاره کنیم که آنچه به عنوان تابش نور الهی به آینه‌ی فطرت ذکر کردیم همان معنای یقین و نور ایمان است. به عبارت دیگر بین میزان یقین و ایمان ما، و پاک بودن آینه‌ی فطرت‌مان، تناسب وجود دارد.^۳ اکنون به برخی از افزایش‌دهنده‌های ایمان اشاره می‌نماییم.

راه‌کارهای تقویت ایمان:

۱. سوالات و شبهات اعتقادی خود را از کسانی که می‌دانند بپرسید.^۴
۲. لحظاتی از وقت خود را به مطالعه‌ی کتاب آفرینش و عجائب آن بپردازید.^۵
۳. تا می‌توانید در انجام اعمال نیک و شایسته، مشارکت داشته باشید.^۶
۴. تا آنجا که می‌توانید، سهم تلاوت روزانه‌ی قرآن داشته باشید.^۷

۱. یوسف/۹۰.

۲. تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۲۸، باب روایات امام صادق علیه السلام، کلامه علیه السلام فی وصف المحبته.

۳. در روایات مثال به نقطه سفیدی زده شده است که گسترش می‌یابد و سطح قلب را می‌گیرد: میزان‌الحکمه، ش ۱۴۳۸- امام علی علیه السلام: «إِنَّ الْإِيمَانَ يَبْدُو لَمْظَةً بَيْضَاءَ فِي الْقَلْبِ، فَكَلَّمَا إِزْدَادَ الْإِيمَانَ عَظْمًا إِزْدَادَ الْبَيَاضُ، فَإِذَا اسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ ابْيَضَّ الْقَلْبُ كُلَّهُ.»

۴. میزان‌الحکمه، ش ۸۲۳۷: امام علی علیه السلام: «الْقُلُوبُ أَقْفَالُ مَفَاتِحِهَا السُّؤَالُ.» و نیز فرمودند: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: الْفِقْهُ فِي الدِّينِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا.» میزان‌الحکمه، ش ۱۴۳۴.

۵. آل عمران/ ۱۹۱ «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» و همچنین:

۶. نحل/ ۹۷ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.»

۷. مزمل/ ۲۰ «... فَأَقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ...»

۵. دوستی با هرکس و هرچیز که خداوند دوست دارد و دشمنی با هرکس یا هرچیز که مورد رضایت خداوند نیست.^۱

۶. با اطرافیان خوش برخورد و خوش اخلاق باشید.^۲

۷. سعی کنید دروغگو نباشید و از دروغ شوخی و جدی پرهیز کنید.^۳

۸. تا می‌توانید از گناه فاصله بگیرید و از شهوات دوری کنید.^۴

ایمان به تنهایی کافی نیست!

«در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده‌اند به گونه‌ای که نشان می‌دهد این دو جدایی ناپذیرند، و راستی هم چنین است زیرا ایمان و عمل، مکمل یکدیگرند. ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتما شعاع آن، در اعمال انسان خواهد تابید، و عمل او را عمل صالح می‌کند، همچون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزد، اشعه‌ی آن از تمام پنجره‌ها و دریچه‌ها به بیرون می‌تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان که در قلب انسان روشن می‌شود، شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پای او آشکار می‌گردد.

در سوره‌ی طلاق آیه‌ی ۱۱ می‌خوانیم: «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»^۵؛ آن کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغ‌هایی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند ماند.

۱. میزان‌الحکمه، ش ۱۴۲۷-۱۴۲۸، امام علی علیه السلام: «لَا يَكْمُلُ إِيمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ يُبْغِضَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ.»

۲. میزان‌الحکمه، ش ۱۴۴۶ عن النبی صلی الله علیه و آله: «أَفْضَلُ الْإِيمَانِ خُلُقٌ حَسَنٌ.»

۳. همان، ش ۱۴۷۲-۱۴۷۳، امام علی علیه السلام: «لَا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكُذْبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ.»

۴. میزان‌الحکمه، ش ۱۴۳۵-۱۴۳۶، امام جواد علیه السلام: «لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُؤَثِّرَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَ لَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُؤَثِّرَ شَهْوَتُهُ عَلَى دِينِهِ.» و همچنین ش ۱۴۷۵: رسول‌الله صلی الله علیه و آله: «مَنْ كَانَ أَكْثَرَ هَمِّهِ نَيْلَ الشَّهَوَاتِ نُزِعَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةُ الْإِيمَانِ.»

۵. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۴۲.

ایمان مربوط به قلب انسان و عمل مربوط به اعضاء و جوارح است و این ایمان و باورهای ماست که از قلب و درون ما به اعضاء و جوارحمان تراوش می‌کند و سرازیر می‌گردد. ضرب‌المثل «از کوزه همان برون تراود که در اوست» نیز به همین رابطه‌ی تنگاتنگ درون و برون ما، ظاهر و باطن و قلب و عمل ما اشاره دارد. امام علی علیه السلام در مورد رابطه‌ی تنگاتنگ ظاهر و باطن می‌فرماید:

«وَاعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ وَ مَا خَبَثَ ظَاهِرُهُ خَبَثَ بَاطِنُهُ وَ قَدْ قَالَ الرَّسُولُ الصَّادِقُ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْعَبْدَ وَ يُبْغِضُ عَمَلَهُ وَ يُحِبُّ الْعَمَلَ وَ يُبْغِضُ بَدَنَهُ وَ اعْلَمُ أَنَّ لِكُلِّ عَمَلٍ نَبَاتًا وَ كُلُّ نَبَاتٍ لَا غِنَى بِهِ عَنِ الْمَاءِ وَ الْمِيَاهُ مُخْتَلِفَةٌ فَمَا طَابَ سَقِيُّهُ طَابَ غَرْسُهُ وَ حَلَّتْ ثَمَرَتُهُ وَ مَا خَبَثَ سَقِيُّهُ خَبَثَ غَرْسُهُ وَ أَمَرَتْ ثَمَرَتُهُ»^۱

و بدان که هر ظاهری باطنی متناسب با خود دارد، آنچه ظاهرش پاکیزه، باطن آن نیز پاک و پاکیزه است، و آنچه ظاهرش پلید، باطن آن نیز پلید است، و پیامبر راستگو فرمود: همانا خداوند بنده‌ای را دوست دارد اما کردار او را دشمن، و کردار بنده‌ای را دوست می‌دارد اما شخص او را ناخوش. آگاه باش هر عملی روپیشی دارد، و هر روینده‌ای از آب بی‌نیاز نیست، و آب‌ها نیز گوناگون می‌باشند. پس هر درختی که آبیاری‌اش به اندازه و نیکو باشد شاخ و برگش نیکو و میوه‌اش شیرین است. و آنچه آبیاری‌اش پاکیزه نباشد درختش عیب دار و میوه‌اش تلخ است.

به همین خاطر است که خیلی از انسان‌ها را می‌توان از اعمال و رفتارشان شناخت و میزان ایمان آنها را فهمید. حتی از این طریق می‌توانیم میزان ایمان خودمان را تخمین بزنیم. در کلام خدا می‌خوانیم: «خداوند به همه‌ی عالم علم دارد»^۲ او به نعره‌ی حیوانات وحشی در بیابان‌ها و

۱. نهج‌البلاغه، خ ۱۵۴، ترجمه‌ی دشتی (ره).

۲. انعام/۱۰۱ «وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

حرکت ماهی‌ها در دریاها علم دارد.^۱ او حتی از افکار و نیت ما آگاه است و در همه حال ما را می‌بیند و حتی از خیانت چشمان ما و نگاه‌های دزدانه‌ی ما آگاه است.^۲ به همین خاطر امام علی علیه السلام می‌فرماید: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ»؛^۳ از نافرمانی خدا در نهان‌ها بپرهیزید چه آن که بیننده است هم او داوری کننده است.

اما با همه‌ی این توصیفات بازهم برای ما در خلوت بودن با در بین مردم بودن متفاوت است و گناهی را که در حضور مردم مرتکب نمی‌شویم در خلوت خود انجام می‌دهیم. این حالت از ما نشان می‌دهد که هنوز ایمانمان نسبت به خداوند به حد مطلوبی نرسیده است اگرچه در خلوت و جلوت علم ما به این که خداوند ما را می‌بیند تفاوتی ندارد. پس ایمان، غیر علم است و عمل، بازتاب ایمان قلبی ماست.

«هنوز بسیاریند کسانی که فکر می‌کنند با داشتن یک عقیده‌ی ساده می‌توان مسلمان بود، هر چند عمل صالحی از انسان سر نزنند، هنوز زیادند کسانی که دینی را می‌خواهند که بر سر راه هوس‌های سرکش آنها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد. داستان شعیب (در قرآن) نشان می‌دهد که این قوم نیز خواهان چنین آئینی بودند، لذا به او می‌گفتند: «ما نه حاضریم بتهای نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم.»

آنها فراموش کرده بودند که اصولاً میوه‌ی درخت ایمان، عمل صالح است و آئین انبیاء برای این بوده است که خودکامگی‌ها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند و گر نه یک درخت بی‌شاخ و برگ و میوه جز سوزاندن به هیچ کار دیگری نمی‌آید. امروز این طرز فکر، با نهایت تأسف، در میان عده‌ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه‌ای از عقائد خشک خلاصه می‌کنند که در داخل مسجد همراه آنها است و همین که از در مسجد بیرون آمدند با آن

۱. نهج البلاغه، خ ۱۹۸: «يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ النَّبْتَانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمَ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ» (خدا از نعره‌ی حیوانات وحشی در کوه‌ها و بیابان‌ها، و گناه و معصیت بندگان در خلوتگاه‌ها، و آمد و رفت ماهیان در دریاهاى ژرف، و به هم خوردن آنها بر اثر وزش بادهای سخت آگاه است).

۲. غافر/۱۹: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ»

۳. نهج البلاغه، ح ۳۲۴.

خداحافظی می‌کنند و در ادارات و بازارها و محوطه‌ی کار آنها اثری از اسلام نیست. سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهایی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می‌دهد که اسلام در یک مشت عقیده و چند عبادت کم‌روح خلاصه شده، نه از آگاهی، و نه از عدالت اجتماعی، و نه از رشد فرهنگی، و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آنها خبری نیست.^۱ از این رو باید تأکید کرد که اسلام به ظاهر و باطن ما توجهی توأم دارد. به عنوان مثال از توجه توأم اسلام به ظاهر و باطن می‌توان به نماز اشاره کرد؛ در نماز هم رعایت شرایط ظاهری اصل است و هم رعایت نیت، طمأنینه و حضور قلب و فقدان هر کدام از آنها نماز را باطل می‌نماید. در حکایت جالبی از مفضل^۲ به اهمیت ایمان و تقوا و رابطه‌ی ظاهر و باطن اشاره شده است:

«مفضل می‌گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم، سخن از چگونگی اعمال به میان آمد. من گفتم: چقدر عمل من کم است! حضرت فرمود: ساکت باش! از خداوند آمرزش بخواه! آنگاه فرمود: عمل کم با پرهیزگاری، بهتر از عمل بسیار بدون پرهیزگاری است. گفتم: عمل بسیار بدون پرهیزگاری چگونه می‌شود؟ فرمود: مانند عمل کسی که به مردم غذا می‌دهد، به همسایگانش محبت می‌کند و در خانه‌اش به روی مردم باز است، ولی هنگامی که در معرض کار حرام قرار می‌گیرد از آن خودداری نمی‌کند و مرتکب حرام و گناه می‌شود. بلی! این است نمونه عمل بدون تقوا. اما شخص دیگری نیز هست که کارهای نیک (غذا دادن، مهربانی به همسایه و...) انجام نمی‌دهد، ولی اگر کار حرامی برایش پیش آمد، خویشتن‌داری نموده، مرتکب کار حرام و گناه نمی‌گردد، البته شخص دوم بهتر از اولی است.»^۲

موارد کاربردی در مباحث علمی:

۱. اثبات وجود خداوند، متمایز کننده‌ی جهانبینی مادی و جهانبینی الهی است.

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۲۰.

۲. داستان‌های بحار الانوار، ج ۵، داستان ۵۵.

۲. شناخت خداوند اساس و مبنای سایر اصول اعتقادی محسوب می‌شود و بدون اثبات خداوند و حکمت او امکان اثبات نبوت و معاد امکان نخواهد داشت.

موارد کاربردی در زندگی:

برخی از آثار و نتایج ایمان در زندگی از این قرار است:

۱. مسؤولیت‌پذیر بوده^۱ و هیچگاه از کار و تلاش خسته نخواهید شد.^۲
۲. به جای توقف و غرق شدن در آرزوهای طول و دراز، سعی می‌کنید خالصانه به تکالیفتان عمل کنید.^۳
۳. هیچ گاه در زندگی‌تان ناامید نخواهید شد و به افسردگی مبتلا نمی‌شوید.^۴
۴. گناهان را هرچند لذت‌آور باشد و یا موجب رضایت و تشویق برخی اطرافیان مرتکب نخواهید شد.^۵
۵. از فرصت‌های زندگی خود حداکثر استفاده را خواهید کرد. (استفاده‌ی حداکثری از شرایط و امکانات حداقلی)
۶. به هر کسی اعتماد نکرده^۶ و هر کسی را لایق دوستی و محبت خود نخواهید دانست.
۷. دوستان و اطرافیان خود را به اندازه‌ی ایمانی که به خدا دارند دوست خواهید داشت.^۷
۸. در مشکلات زندگی هیچ گاه گرفتار استرس‌ها و اضطراب‌ها نخواهید شد.^۸

۱. پیامبر اسلام ﷺ: «كَلِمَةُ رَاعٍ وَ كَلِمَةُ مَسْئُولٍ عَنْ رَعِيَّتِهِ.» نهج الفصاحة، ص ۶۱۱.

۲. امام علی علیه السلام: «مَنْ يَسْتَيْقِنُ يَعْمَلُ جَاهِدًا» غرر الحکم، ش ۳۰۳۹.

۳. امام علی علیه السلام: «يَسْتَنْدِلُ عَلَى الْيَقِينِ بِقَضْرِ الْأَمَلِ وَ إِخْلَاصِ الْعَمَلِ وَ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا» غرر الحکم، ش ۷۵۰.

۴. امام علی علیه السلام: «الشُّوقُ شَيْمَةٌ الْمُوقِنِينَ» غرر الحکم، ش ۱۲۹۳.

۵. امام صادق علیه السلام: «إِنَّ مِنَ الْيَقِينِ أَلَّا تُرْضُوا النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ...» میزان الحکمه، ش ۲۲۹۶۷.

۶. پیامبر اسلام ﷺ: «سِتُّ خِصَالٌ تُعْرِفُ فِي الْجَاهِلِ الْغَضَبَ مِنْ غَيْرِ سَرٍّ وَ الْكَلَامُ مِنْ غَيْرِ نَفْعٍ وَ الْعَطِيَّةُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا وَ إِفْشَاءُ السَّرِّ وَ الثَّقَةُ بِكُلِّ أَحَدٍ لَّا يَعْرِفُ صَدِيقَهُ مِنْ عَدُوِّهِ»؛ شش خصلت است که در جاهل شناخته می‌شود غضب کردن بیجا و تکلم بیفایده عطا کردن در غیر محل فاش کردن راز اعتماد نمودن بهر کس شناختن دشمن خود را از دوست خود. معدن الجواهر، ص ۵۳، باب ذکر ما جاء فی ستّة.

۷. امام علی علیه السلام: «أَخْبِبِ الْإِحْوَانَ عَلَى قَدْرِ التَّقْوَى» بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۸۷.

۸. بقره/۱۱۲ «بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُخْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ».

منابع بیشتر:

برای مبلغ:

کتاب معارف اسلامی در آثار شهید مطهری ره (فصل خداشناسی)، علی شیروانی.^۱

برای مخاطب:

۱. کتاب ۵۰ درس اصول عقاید برای جوانان، آیت‌الله مکارم شیرازی.^۲
۲. ترجمه‌ی کتاب توحید مفضل امام صادق علیه‌السلام، مترجم: نجف‌علی میرزایی.^۳

۱. نسخه‌ی الکترونیک این کتاب در نرم‌افزار کتاب‌های اسلامی اینترنت وجود دارد.

۲. نسخه‌ی الکترونیک این کتاب در نرم‌افزار مجموعه‌ی آثار معظم له وجود دارد.

۳. نسخه‌ی الکترونیک این کتاب با ترجمه‌ی آن، در نرم‌افزار گنجینه‌ی روایات نور موجود می‌باشد.

درس سوم

اندیشه توحیدی شفاعت و توسل

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. با معنا و حقیقت شفاعت و توسل آشنا می‌شود.
۲. خواننده به این باور می‌رسد که شفاعت و توسل آن گونه که وهابیان می‌گویند منافاتی با توحید ندارد.
۳. شفاعت و توسل شما را در رسیدن به سعادت ابدی کمک می‌رساند.
۴. شفاعت و توسل روحیه‌ی امید، تلاش مضاعف و رسیدن به موفقیت در زندگی را در شما احیاء می‌کند.

تعریف شفاعت و توسل

در لغت:

شافع یعنی کسی که از غیر خودش طلب شفاعت می‌کند و می‌گوید نزد فلان شخص واسطه و شفیع من باش. اسم مصدر (حاصل و نتیجه‌ی مصدر) آن شفاعت است و کسی را که

طلب شفاعت می‌کند شفیع می‌نامند.^۱ مثلاً عصای دستِ نیازمند به عصا را شفیع گویند، چون صاحب عصا به واسطه‌ی ضعف بدن و پا و کمر محتاج به عصاست و این عصا کمک می‌کند و رفع نیازمندی او را می‌نماید، و برای حرکت و راه رفتن به واسطه‌ی تکیه به عصا نیازمندی او مرتفع و جبران می‌گردد.

تعریف شفاعت نزد متکلمین شیعه:

سید مرتضی می‌فرماید: حقیقت شفاعت و فایده‌ی آن طلب برداشتن عقاب از کسی است که مستحق عقاب است، البته کلمه‌ی شفاعت مجازاً در مورد درخواست رسیدن منافع به شخص نیز به کار می‌رود، و در این که حقیقت شفاعت در مورد طلب برداشتن ضرر و عقاب و عذاب است هیچ اختلافی نیست.^۲

تعریف شفاعت نزد متکلمین اهل سنت:

امتیاز شفاعت‌خواهی در مورد کسانی که اهل گناه کبیره هستند برای پیامبران و بنده گان خوب خدا به واسطه‌ی اخبار و روایات زیادی ثابت شده است.^۳

توسل:

در لغت به معنای انجام دادن کاری برای تقرب به یک چیز یا شخص است.^۴ و در اصطلاح به این معناست که انسان در هنگام دعا و استغاثه، به درگاه الهی چیزی عرضه کند که واسطه‌ی پذیرش توبه و اجابت دعای او و بر آورده شدن درخواستش باشد، مانند صفات و اسمای الهی یا نام پیامبر اکرم و دعای آن حضرت یا نام اولیای عظیم‌الشان و فرشتگان.

۱. کتاب العین، ج ۱، ص ۲۶۰. الشفع به معنای ضمیمه کردن چیزی به مثل خودش است و به مشفوع گفته می‌شود. المفردات، ص ۲۶۳.

۲. رسائل المرتضی، ج ۱، ص ۱۵۰، باب مسألة الوعد و الوعد و الشفاعة.

۳. العقائد النسفیة، لأبی حفص النسفی، ص ۱۴۸. و «الاتصاف فیما تضمنه الکشاف من الاعتزال، للإمام ناصر الدین الإسکندری المالکی المطبوع بهامش الکشاف ج ۱، ص ۲۱۴» و شرح صحیح مسلم، للنووی، ج ۳، ص ۲۵، باب إثبات الشفاعة وإخراج المؤمنین من النار.

۴. فراهیدی؛ جوهری؛ ابن منظور؛ مرتضی زبیدی، ذیل «وسل»

دو تفسیر از شفاعت

شفاعت باطل و صحیح:

این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می‌شود:

۱. شفاعت در لسان عامه به این گفته می‌شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب‌قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند. (پارتی بازی)

۲. مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع (شفاعت‌شونده) دور می‌زند یعنی شخص شفاعت‌شونده موجباتی فراهم می‌سازد که از یک وضع نامطلوب و در خور کیفر بیرون آمده و به وسیله‌ی ارتباط با شفیع، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد. و شفاعت در منطق اسلام از این نوع است.

شرایط شفاعت‌شوندگان

- رضایت خداوند (از شفیع و شفاعت‌شونده): قرآن کریم می‌فرماید: «در آن روز، شفاعت کسی سودمند نیست، مگر آن کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد.»^۱
قرآن کریم می‌فرماید: «و [شفیعان] شفاعت نمی‌کنند، مگر برای کسی که مورد رضایت و پسند خداوند باشد.»^۲
- حفظ اصل ایمان: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «شفاعت برای تردیدکنندگان، مشرکان و کافران نیست بلکه برای مؤمنان یکتاپرست است.»^۳

۱. طه/۱۰۹.

۲. انبیاء/۲۸.

۳. میزان‌الحکمه، ج ۴، ص ۱۴۷۲، ح ۹۴۸۲.

۳. عمل به دستورات دینی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هرکس دوست دارد شفاعت در مورد او سودمند واقع شود، باید در صدد جلب رضایت خداوند برآید. بدانید هیچ کس رضایت خداوند را جلب نخواهد کرد مگر با اطاعت از خدا و پیامبر و اولیای الهی از آل محمد علیهم السلام»^۱
۴. رابطه‌ی معنوی شفاعت شونده و شفیعان: کسانی مورد شفاعت قرار می‌گیرند که در دنیا ارتباط روحی و معنوی خاصی بین آنان و شافعان برقرار شده باشد.^۲

شفاعت کنندگان

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به استناد: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»^۳ و «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا»^۴
۲. اهل بیت علیهم السلام:
- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در روز قیامت من شفاعت می‌کنم و شفاعتم پذیرفته می‌شود و علی شفاعت می‌کند و شفاعتش پذیرفته می‌شود و اهل بیتم نیز شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود.»^۵
۳. قرآن کریم؛
- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قرآن را بیاموزید؛ زیرا که قرآن در روز قیامت شفاعت کننده است.»^۶
۴. توبه؛
- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «شفیعی کارآمدتر از توبه نیست.»^۷

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۲۰.

۲. امام باقر علیه السلام درباره‌ی این آیه فرمودند: شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله تنها برای کسانی است که از نظر عمل و گفتار مورد رضایت باشند و بر مودت آل پیامبر علیهم السلام زندگی کرده و بر آن مرده‌اند. تأویل الآیات، ص ۳۰۴.

۳. ضحی/۵.

۴. اسراء/۷۹.

۵. عن النبی صلی الله علیه و آله: «إِنِّي أَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَشْفَعُ، وَ يَشْفَعُ عَلِيٌّ فَيُشْفَعُ، وَ يَشْفَعُ أَهْلُ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ.» مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۲۲۳.

۶. عن النبی صلی الله علیه و آله: «تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» مسند ابن حنبل، ج ۸، ص ۲۷۳، ح ۲۲۲۱۹.

۷. عن النبی صلی الله علیه و آله: «لَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ.» بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۸، ح ۷۵.

۵. علماء، شهدا و مومنین؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «سه گروه نزد خدای عزّ و جلّ شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود: پیامبران، سپس عالمان، و بعد شهیدان.»^۱

محرومین از شفاعت

۱. اهل شک و شرک، اهل کفر؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «نه شکاکان و مشرکان شفاعت شوند و نه کافران و منکران؛ بلکه شفاعت مخصوص مؤمنان یکتاپرست است.»^۲

۲. منکر شفاعت؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که به شفاعت کردن من ایمان نداشته باشد، خداوند شفاعت مرا به او نرساند.»^۳

۳. حاکم ستمگر و غالی؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «شفاعت من به دو کس نمی‌رسد: قدرتمند مستبد و ستمگر، و غلوّ کننده خارج شده از دین.»^۴

۴. کسی که نماز را سبک بشمارد؛

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت من دست نیابد، و به خدا سوگند که در کنار حوض [کوثر] بر من وارد نشود.»^۵

۱. رسول الله ﷺ: «ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُشْفَعُونَ: الْأَنْبِيَاءُ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.» خصال، ص ۱۵۶، ح ۱۹۷. و عنه صلى الله عليه وآله: «الشَّفَاعَةُ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ.» شفاعت کردن، مخصوص پیامبران و اوصیا و مؤمنان و فرشتگان است. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۸، ح ۷۵.

۲. رسول الله ﷺ: «الشَّفَاعَةُ لَا تَكُونُ لِأَهْلِ الشُّكِّ وَالشَّرْكِ، وَلَا لِأَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ، بَلْ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ.» بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۸، ح ۷۵.

۳. عنه ﷺ: «مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِشَفَاعَتِي فَلَا أَنَالَهُ اللَّهُ شَفَاعَتِي.» عيون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۳۵.

۴. عنه ﷺ: «رَجُلَانِ لَا تَنَالُهُمَا شَفَاعَتِي: صَاحِبُ سُلْطَانٍ عَسُوفٌ عَشُومٌ، وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ.» الخصال، ص ۶۳، ح ۹۳.

۵. عنه ﷺ: «لَا يَنَالُ شَفَاعَتِي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ، وَلَا يَرُدُّ عَلَى الْخَوْضِ لَا وَاللَّهِ.» محاسن، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۲۲۳.

۵. ناصبی؛

امام صادق علیه السلام فرمود: «حتی اگر فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل درباره فرد ناصبی شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نمی‌شود.»^۱

اشکالات و هابیت به شفاعت و توسل

اختلاف فرقه‌ی وهابیت با عموم مسلمین (حتی با بسیاری از علماء اهل سنت) در این است که می‌گویند:

الف) طبق بعضی از آیات قرآن چون: «وَ أَنْ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^۲ «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا»^۳ «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۴ هر گونه واسطه قرار دادن بین خداوند و انسان شرک است.^۵

ب) اگر در قرآن حق شفاعت را به پیامبر خویش عطاء کرده است، فقط باید از خدا خواست که شفاعت شیعیان را در حق ما بپذیرد و ما حق نداریم به طور مستقیم از خود شیعیان درخواست شفاعت کنیم و مثلاً نبی اکرم را مورد خطاب قرار دهیم و از او بخواهیم برای ما شفاعت کند! در حقیقت، وهابیان منکر توسل به اولیای الهی‌اند.

ج) بر فرض این که ما بتوانیم پیامبر را مورد خطاب قرار دهیم، ولی این امر مربوط به زمان حیات ایشان است، نه بعد از حیات. زیرا؛ آیات قرآن بعد از حیات پیامبر را دلالت ندارد! بلکه به دلالت آیه‌ی شریفه‌ی «قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»^۶ پیامبر صلی الله علیه و آله اصلاً بعد از حیاتش هیچ نفعی به دیگران نمی‌رساند.

۱. الإمام الصادق علیه السلام: «لَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ وَالْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ شَفَعُوا فِي نَاصِبٍ مَا شَفَعُوا.» محاسن، ج ۱، ص ۲۹۴،

ح ۵۸۷، انظر بحار الأنوار، ج ۸، ص ۴۱، ح ۲۷ و ج ۶۸، ص ۱۲۶، ح ۵۴.

۲. جن ۱۸.

۳. زمر/ ۴۴.

۴. یونس/ ۱۸.

۵. مجموعة المؤلفات، محمد بن عبد الوهاب، ج ۱، ص ۳۸۵، ج ۶، ص ۶۸، ۲۱۳.

۶ «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.» نساء/ ۶۴.

۷. اعراف/ ۱۸۸.

پاسخ به شبهات

اما پاسخ به شبهه‌ی اول:

شفاعت به صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان شده و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، مطلبی مسلم و مورد قبول جمیع مسلمین است. برخی از علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد شفاعت سخن گفته و بر آن تأکید کرده‌اند.^۱

برخی از آیات قرآن^۲

۱. «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِيماً»^۳؛ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۱۳۰ و ج ۲، ص ۲۲ و ج ۷، ص ۵۹ صحیح بخاری، ج ۱، ل ص ۳۶، ۹۲، ۱۱۹، ۱۵۹ و ج ۸، ص ۸۳ و ج ۹، ص ۱۶۰، ۱۷۰ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۲۸۱، ۳۰۱ و ج ۲، ص ۳۰۷، ۴۲۶، ۴۴۴، ۵۱۸، ۵۲۸ و ج ۳، ص ۵، ۱۲، ۲۰، ۶۳، ۷۹، ۹۴، ۲۱۳، ۲۱۸، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۵۴ و ج ۴، ص ۱۰۸، ۱۳۱، ۲۱۲ و ج ۵، ص ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۵۷، ۳۴۷ و ج ۶، ص ۴۲۸ و مصادر معتبر متعدد روایی دیگر همچون: سنن ترمذی، سنن دارمی، موطأ مالک، سنن ابی داوود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه، در مورد بحث‌های کلامی رجوع کنید به: امام فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۳ و قاضی عیاض، شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۸ و علاء الدین علامه قوشجی، شرح تجرید، ص ۵۰۱ و دکتر ناصر الجدید، الشفاعه عند اهل السنه و الرد علی المخالفین فیها، (در این زمینه ر. ک: آیت‌الله جعفر سبحانی، شفاعت در قلمرو عقل، قرآن و حدیث، ص ۲۱).

۲. آیات مربوط به شفاعت را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

الف) آیاتی که شفاعت را نفی می‌نماید؛ مانند: «وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يَقِيلُ مِنْهَا شَفَاعَهُ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يَنْصُرُونَ»؛ از آن روز بترسید که کسی به جای کسی، مجازات نمی‌گردد؛ نه شفاعت پذیرفته می‌شود، و نه غرامت و بدلی قبولی خواهد شد، و آنان یاری نمی‌شوند. بقره/۴۸. و قریب به همین مضمون آیات دیگری در قرآن وجود دارد. بقره/۴۵ و مدثر/۴۸.

ب) آیاتی که شفاعت را از آن خدا دانسته و آن را به ذات خدا منحصر می‌داند؛ مانند: «مَالِكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ و لِي وَ لَا شَفِيعَ»؛ برای شما (در روز رستاخیز) یار و شفاعت کننده ای جز خدا نیست. سجده/۴.

ج) آیاتی که وجود شفیعیانی که به اذن پروردگار شفاعت می‌کنند، صریحاً اعتراف می‌کنند و پذیرش شفاعت آنها را به اذن خداوند محدود می‌سازد؛ مانند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ کیست که در پیشگاه خداوند بدون اذن او شفاعت کند. بقره/۲۵۵. و نیز می‌فرماید: «يَوْمَ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛ روزی که شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اذن دهد و به گفتار او راضی باشد. طه/۱۰۹. آیاتی نیز در قرآن نزدیک به همین مضمون وارد شده است، به سوره‌ی انعام/۵۰ و زمر/۴۴ مراجعه شود.

۳. نساء/۶۴.

که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند) به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

۲. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»؛^۱ هنگامی که به آنان گفته شود: بیایید تا رسول خدا برای شما استغفار کند، سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند!

۳. آیاتی که به وجود شفیعی که به اذن پروردگار شفاعت می‌کنند، صریحاً اعتراف می‌کنند و پذیرش شفاعت آنها را به اذن خداوند محدود می‌سازد؛ مانند: «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛^۲ کیست که در پیشگاه خداوند بدون اذن او شفاعت کند. و نیز می‌فرماید: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛^۳ روزی که شفاعت سودی نمی‌بخشد، مگر شفاعت کسی که خداوند به او اذن دهد و به گفتار او راضی باشد.

۴. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».^۴ مخاطب در این آیه همه‌ی افراد با ایمانند. در این جا سه دستور داده شده است: اول دستور به تقوا، دوم دستور به انتخاب وسیله، وسیله‌ای که ما را به خدا نزدیک کند، و سوم دستور به جهاد در راه خدا. نتیجه‌ی مجموع این صفات، (تقوا و توسل و جهاد) همان چیزی است که در آخر آیه آمده است: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ این باعث فلاح و رستگاری شماست.

۵. «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَ لَا تَحْوِيلًا؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ

۱. منافقون/۵.

۲. بقره/۲۵۵.

۳. طه/۱۰۹.

۴. مانده/۳۵.

رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا»^۱ بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید، بخوانید! آنها نه می‌توانند مشکلی را از شما برطرف سازند، و نه تغییری در آن ایجاد کنند. کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیک‌تر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است!

برخی از روایات

۱. از عثمان بن حنیف روایت شده است: مرد نابینایی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «ای رسول خدا! از خدا بخواه که به من عاقبت دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خواستی دعا می‌کنم و اگر خواستی صبر کن و صبر برای تو بهتر است؛ گفت: دعا بفرما. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور داد: با دقت وضویی نیکو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و بعد از آن چنین دعا کن: خدایا! از تو می‌خواهم و به وسیله‌ی پیامبرت که پیامبر رحمت است به سوی تو متوجه می‌شوم تا حاجتم برآورده شود. خداوندا! او را شفیع من قرار بده.

ابن حنیف گوید: به خدا سوگند، ما متفرق نشده بودیم و سخنی طول نکشیده بود که آن مرد بر ما وارد شد، در حالی که گویا هیچ آفتی در او نبود.^۲

۲. جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند: «هرکس به هنگام شنیدن اذان بگوید: "خدایا! ای صاحب این دعوت‌نامه و نماز به پا داشته شده! به محمد وسیله و فضیلت بده

۱. اسراء/۵۶ و ۵۷. عن النبی صلی الله علیه و آله: «الْأُمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، هُمْ الْغُرُوهُ الْوُثْقَى، وَ هُمْ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.» امامان، از نسل حسین علیه السلام هستند. هرکه آنان را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکه آنان را نافرمانی کند خداوند عز و جل را نافرمانی کرده است. آنانند دستگیره محکم، و آنانند وسیله‌ی تقرب به خداوند عز و جل. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۸، ح ۲۱۷.

۲. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴۱؛ حاکم، مستدرک، ج ۱، ص ۳۱۳؛ هیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۲، ص ۲۷۹؛ متقی هندی، علامه علاءالدین، کنز العمال، ج ۲، ص ۱۸۱، ج ۶، ص ۵۲۱؛ طبری، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۳۰، ح ۸۳۱۱؛ سمهودی، نورالدین، وفاء الوفاء، ج ۳ و ۴، ص ۱۳۷۲.

و او را به مقام پسندیده‌ای که وعده کرده‌ای برسان،" شفاعت من در روز قیامت به او خواهد رسید.^۱

۳. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «شفاعت من برای آن دسته از امت من است که مرتکب گناهان کبیره شده باشند.»^۲

پاسخ به شبهه‌ی دوم

الف) در قرآن کریم آیه‌ای داریم که به روشنی دلالت دارد بر این که خطاب مستقیم به شفیع جائر است؛ آنجایی که برادران یوسف از پدر خویش می‌خواهند که برای آنها دعا کند تا خداوند آنها را ببخشد. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»^۳

ب) دو روایت قبل (۱ و ۲) به روشنی خطاب مستقیم به پیامبر را جائر می‌دانست.

پاسخ به شبهه‌ی سوم

الف) به صریح آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم شهداء و در درجه‌ی بالاتر انبیاء و اولیاء او بعد از مرگ زنده‌اند.

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلِهِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ»^۴

ب) بر طبق احادیث، پیامبر اکرم ﷺ به هنگام دفن فاطمه بنت اسد برای او دعا کردند و به حق خود و پیامبران پیشین توسل جستند.^۱ عالم اهل تسنن در کتاب «وفاء الوفا» می‌نویسد: مدد

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۰۸؛ نسائی، سنن نسائی، ج ۲، ص ۸۲۷؛ ترمذی، ابو عیسی، سنن ترمذی، ج ۱، ص ۲۸۳؛ هیشمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر، المعجم الزوائد، ج ۱، ص ۳۳۳؛ متقی هندی، علامه علاء‌الدین، کنز العمال، ج ۲، ص ۸۰، ج ۷، ص ۶۹۸ و ۷۰۳؛ بیهقی، سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۷۴.

۲. عن النبی ﷺ: «شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي.» کنز العمال، ج ۳۹۰۵۵.

۳. یوسف/۹۷.

۴. آل عمران/۱۶۹-۱۷۱.

گرفتن و شفاعت‌خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر ﷺ و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش و هم در عالم برزخ و هم در روز رستاخیز. عمر بن خطاب می‌گوید: حضرت آدم ﷺ به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد: «یا رب! اسئلك بحق محمد لما غفرت لی»؛ خداوندا! به حق محمد ﷺ از تو تقاضا می‌کنم که مرا ببخشی!^۲

ج) سیره‌ی صحابه‌ی پیامبر ﷺ: در زمان خلیفه‌ی دوم سالی قحطی شد، بلال به همراه عده‌ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت: «یا رسول الله! استسق لامتك... فانهم قد هلكوا...»؛ ای پیامبر! از خدایت برای امتت باران بفرست که ممکن است همه هلاک شوند.^۳

د) اضافه بر آن که تمام مسلمانان در نمازشان می‌گویند: «السلام علیک ایها النبی و رحمة- الله و برکاته»؛ سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو ای پیامبر! و پیامبر اکرم ﷺ با اذن و اراده- ی خداوند سلام نمازگزاران را شنیده و آن را جواب می‌گوید.

با توجه به مطالب بالا مخاطب و خواننده منصف به این نتیجه می‌رسد که، اگر انسان فقط به سراغ کسانی که حق شفاعت دارند برود، (نه بتنهائی از سنگ و چوب!) و فقط آن‌ها را شفیع در درگاه خدا بداند (نه شریک در ولایت و حمایت و تدبیر) و شفاعت آنها را نیز به اذن الله و اجازه او بداند (نه مستقل از او) در این صورت هیچ ایرادی بر او وارد نیست. ایراد وقتی پیدا می‌شود، که انسان یکی از این اصول سه‌گانه و یا هر سه اصل را نادیده بگیرد و راه خطا بییماید. پادشاه کشور سعودی هر سال روز عید قربان علمای فرقه‌های اسلامی را میهمان می‌کند.

۱. سَمْهُودِی، ج ۳، ص ۸۹۹. و ر، ک: السیرة الحلبیة، الحلبی، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۸۰. التمهید، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۱۶۲، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۴۲. باب ذکر طرف من سیرة النبی صلی الله علیه و آله عند موته. تمهید الأوائل و تلخیص الدلائل، الباقلانی، ص ۴۸۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۲۹۹. الباب الثامن و العشرون فی بلوغ هذا الخطب الجسیم الی الصدیق الکریم؛ الدرر السنیة فی الرد علی الوهاییة، احمد زینی دحلان، ص ۳۴؛ مخالفة الوهاییة للقرآن و السنة، عمر عبدالسلام، ص ۳۳.

^۲ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۷؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۷۱.

^۳ به نقل از تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۶۹؛ وفاء الوفاء، ج ۳، ص ۳۷۱. و فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۴۱۲.

«در یکی از سالها علامه سید شرف‌الدین جبل عاملی (از علمای برجسته‌ی لبنانی) به مهمانی دعوت می‌شود. علامه همین که وارد جلسه شد، قرآنی را که جلد چرمی داشت به شاه هدیه کرد. شاه آن را گرفت و بوسید. علامه گفت: تو مشرک هستی! شاه ناراحت شد که چرا چنین تهمت می‌زنی؟ علامه گفت: چون شما چرمی را بوسیدی که پوست حیوان است و احترام به پوست حیوان شرک است! شاه گفت: من هر پوستی را نمی‌بوسم، کفش من از چرم و پوست حیوان است، ولی هرگز آن را نمی‌بوسم، این قطعه چرم، جلد قرآن قرار گرفته است. علامه فرمود: ما نیز هر آهنی را نمی‌بوسیم، آهنی را می‌بوسیم که صندوق یا ضریح و درب و پنجره‌ی قبر پیامبر یا امامان معصوم علیهم‌السلام باشد.»^۱

موارد کاربردی در مباحث علمی:

۱. شبهه‌ی وارده در مبحث عدل الهی که می‌گوید: «شفاعت و توسل به اولیای او با عدل الهی منافات دارد» مرتفع می‌گردد.
۲. شفاعت و توسل منافاتی با توحید عبادی، علم و سنتهای الهی ندارد.
۳. جایگاه و نقش امامت در عالم تکوین و تشریح مشخص می‌گردد.

موارد کاربردی در زندگی:

۱. امید به شفاعت اولیای الهی به عنوان یک عامل بازدارنده به شما نوید می‌دهد که اگر خود را اصلاح کنید، ممکن است گذشته شما از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد.^۲
۲. مسلماً کسی که امید به شفاعت دارد، می‌کوشد به نوعی رابطه معنوی با اولیای الهی را برقرار سازد و کاری که موجب رضای آنهاست، انجام دهد و پیوندهای محبت و دوستی را نگسلد.^۱

۱. تفسیر نور، ج ۹، ص ۱۰۶.

۲. الإمام الباقر و الإمام الصادق علیهم‌السلام: «وَاللّٰهُ لَنَشْفَعَنَّ، وَ اللّٰهُ لَنَشْفَعَنَّ فِي الْمُذْنِبِينَ مِنْ شِيعَتِنَا حَتَّى تَقُولَ اَعْدَاؤُنَا اِذَا رَاوْا ذٰلِكَ: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَ لَا صٰدِقٍ حَمِيمٍ.» شعراء/۱۰۱. امام باقر و امام صادق علیهما السلام: به خدا سوگند که ما شفاعت می‌کنیم؛ به خدا سوگند که ما در حق شیعیان گنه‌کارمان شفاعت می‌کنیم، چندان که دشمنان ما با دیدن آن می‌گویند: «ما را نه شفاعت‌کنندگانی است و نه دوستی مهربان» بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷، ح ۱۵.

۳. شفاعت، موجب ایجاد انگیزه برای انجام وظائف دینی می‌شود.^۲
۴. با تبیین صحیح شفاعت و توسل، وحدت در جوامع اسلامی پایدار و نقشه‌ی دشمنان خنثی می‌شود.
۵. مشروط کردن شفاعت و توسل به وجود رابطه معنوی و هم‌سنخی عقیدتی و عملی میان شفیعان و شفاعت شونده‌گان، موجب الگوگیری از ایشان است و نقش تربیتی مهمی را در سعادت و رستگاری انسان‌ها دارد.

ارائه منابع بیشتر:

الف) برای مبلغ:

۱. سایت موسسه‌ی ولی عصر (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه)، زیر نظر دکتر قزوینی
۲. ولایت در قرآن، آیت‌الله مکارم شیرازی
۳. تفسیر المیزان، ج ۱
۴. توسل به پیامبران خدا و تبرک به آثار ایشان، سید مرتضی عسکری
۵. توسل به اولیاء الهی، جعفر سبحانی
۶. حقیقت شفاعت در روایات، علامه محمد حسین طباطبایی (ره)
۷. شفاعت و رفع یک شبهه، علی کرمی
۸. وسل، از نگاه فریقین، فداحسین عابدی

ب) برای مخاطب:

۱. شیعه پاسخ می‌گوید، آیت‌الله مکارم شیرازی

۱. عن علی علیه السلام: «شافعُ الخلقِ العَمَلُ بِالْحَقِّ وَ لُزُومُ الصَّدَقِ». شفیع مردمان، عمل به حق است و پایبندی به صداقت و راستی. غررالحکم، ج ۵۷۸۹.

۲. عن الباقر: «يَشْفَعُ الرَّجُلُ فِي الْقَبِيلَةِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ، وَ يَشْفَعُ الرَّجُلُ لِلرَّجُلَيْنِ عَلَى قَدْرِ عَمَلِهِ؛ فَذَلِكَ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ». انسان برای قبیله‌ی خود شفاعت می‌کند؛ انسان برای اهل خانواده‌ی خود شفاعت می‌کند؛ انسان به اندازه‌ی عمل خود در حق دو نفر شفاعت می‌کند؛ این است آن مقام پسندیده. بحارالأنوار، ج ۸، ص ۴۳، ح ۴۱.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری (عدل الهی)، ج ۱، ص ۲۴۱ و آشنایی با قرآن (۱-۹)، ص ۶۰۷ ذیل تفسیر سوره‌ی زخرف
۳. توسل در سیره‌ی پیشوایان، محمد محمدی اشتهاردی
۴. توسل، عبدالکریم بی‌آزار شیرازی
۵. تبرک و توسل، جواد محدثی

درس چهارم و پنجم

چرا دین دار باشم ؟ (نیاز بشر به دین)

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. معنی واقعی دین، صرفاً اعتقاد به خدا، پیامبر و معاد و اعمالی از قبیل نماز و روزه نیست.
۲. دین در معنای واقعی خود، پاسخ‌گوی تمام نیازهای بشری است.
۳. مخاطب، نمای روشنی از رابطه‌ی دین با زندگی خواهد داشت.
۴. مخاطب، بینش مناسبی از رابطه‌ی دین و علم به دست می‌آورد.
۵. مخاطب، نمای روشنی از بحران‌ساز بودن تمدن غرب به دست می‌آورد.

معنای ناقص از دین! (دین فقط نماز و روزه نیست)

شاید اولین باری که در کودکی ماه را در آسمان دیدید، فکر می‌کردید که ماه، سوراخ بزرگی در سقف آسمان است. بزرگ‌تر که شدید ماه را به چراغ بزرگی که به سقف آسمان زده‌اند تعبیر می‌کردید، اما با ورود به مدرسه، درس و مطالعه، وقتی دانایی شما بیشتر شد دانستید که ماه یک کره‌ی بزرگ متراکم از سنگ‌هاست که نور خورشید را به شما بازتاب می‌کند و اکنون وقتی با

دوربین یا تلسکوپ به مشاهده‌ی آن پردازید بیشتر از پیش به عظمت آن و پستی‌ها و بلندی‌هایش پی خواهید برد و با تمام وجود محو زیبایی‌اش خواهید شد. برداشت‌های ما از دین نیز تا حدی همین‌گونه است؛ این که در چه محیطی بزرگ شده باشیم، چقدر مطالعه و تفکر کرده باشیم و تا چه حد با دین و واقعیت‌های متعالی آن سر و کار داشته و از چه زاویه‌ای به آن نگاه کرده‌ایم در ارائه‌ی تعریف دین و توصیف آن نقش به‌سزایی دارد. بسیاری از اعتراضات و سوء برداشت‌هایی که از طرف برخی افراد به دین می‌شود نیز به خاطر عدم مطالعه‌ی عمیق و آشنایی نزدیک با گوهر دین می‌باشد. مولوی در این‌گونه موارد مثال فیل در تاریکی را می‌زند.^۱

معانی مختلف دین

- (۱) بعضی‌ها دین را فقط عبادت دانسته و عبادت را فقط نماز و روزه می‌دانند.
- (۲) بعضی دین را فقط خدمت صادقانه و بی‌منت به خلق می‌دانند.
- (۳) بعضی دیگر از دین به خوش‌اخلاقی با مردم تعبیر می‌کنند.
- (۴) برخی نیز دین را صرف دوست‌داشتن معنا می‌کنند.^۲
- (۵) برخی هم از دین به داشتن یک قلب پاک و دلی مصفاً تعبیر می‌نمایند.

عرضه را آورده بودندش هنود
اندر آن ظلمت همی‌شد هر کسی
اندر آن تاریکی‌اش کف می‌بسود
گفت همچون ناودان است این نهاد
آن بر او چون باد بیزن شد پدید
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
گفت خوداین پیل چون تختی‌بده‌ست
فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید
آن یکی دالش لقب داد این الف
اختلافاز گفتشان بیرون شدی
نیست کفرا بر همه‌ی اودسترس

۱. پیل اندر خانه‌ی تاریک بود
از برای دیدنش مردم بسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
همچنین هر یک به جزوی که رسید
از نظرگه گفتشان شد مختلف
در کف هر کس اگر شمعی بدی
چشم‌حس همچون کف دست است و بس

۲. روایت «هل الدین الا الحب» اشاره به معنای بلندی دارد که در تعریف دین به آن اشاره می‌کنیم.

اما واقعیت آن است که تعابیر مذکور نه تنها تعریف درستی از دین نیستند بلکه در بسیاری از موارد موجبات رکود، انحراف و یا دین‌گریزی فرد یا جامعه را فراهم خواهد کرد. به نمونه‌ای از سوء برداشت دین، محدود کردن آن در ذکر، دعا و نماز و بی‌توجهی به ابعاد اجتماعی آن، از کتاب آزادی معنوی شهید مطهری توجه فرمایید:

«در میان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را داریم به نام ربیع بن خثیم، همین خواجه ربیع معروف که قبری منسوب به او در مشهد است. حالا این قبر، قبر او هست یا نه، من یقین ندارم و اطلاع در این زمینه کافی نیست ولی در این که او را یکی از زهاد ثمانیه یعنی یکی از هشت زاهد معروف دنیای اسلام می‌شمارند شکی نیست. ربیع بن خثیم این قدر کارش به زهد و عبادت کشیده بود که در دوران آخر عمرش قبر خودش را کنده بود و گاهی می‌رفت در قبر و لحدی که خودش برای خودش کنده بود می‌خوابید و خود را نصیحت و موعظه می‌کرد، می‌گفت: یادت نرود عاقبت باید بیایی اینجا. تنها جمله‌ای که غیر از ذکر و دعا از او شنیدند آن وقتی بود که اطلاع پیدا کرد که مردم حسین بن علی فرزند عزیز پیغمبر را شهید کرده‌اند؛ چند کلمه گفت: در اظهار تأثر و تأسف از چنین حادثه‌ای: وای بر این امت که فرزند پیغمبرشان را شهید کردند! می‌گویند بعدها استغفار می‌کرد که چرا من این چند کلمه را که غیر ذکر بود به زبان آوردم ... این نمونه‌ای بود از زهد و عبادی که در آن زمان بودند. این زهد و عبادت چقدر ارزش دارد؟!»^۱

اینک برای تعریف درست از دین، ناگزیر به بیان سه مقدمه خواهیم بود:

۱. نظری به روابط گوناگون انسان:

وقتی سخن از روابط انسان به میان می‌آید، اولین چیزی که به ذهن ما می‌رسد روابط اجتماعی انسان‌ها با همدیگر است در حالی که روابط انسان به قدری گسترده است که شمارش و

^۱ مجموعه‌ی آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۵۰۰.

تعیین همه‌ی جزئیات و موارد آن امر دشوار و تا حدی ناممکن است. در این بخش سعی می‌شود به برخی از ابعاد پیچیدگی روابط انسان اشاره شود.

دانشمندان می‌گویند بدن انسان به طور متوسط ۷۵ تریلیون (75×10^{12}) سلول دارد. این سلول‌ها وظایف گوناگون و متنوعی دارند. بعضی از آنها بافت‌های استخوانی ما را تشکیل داده‌اند. برخی ماهیچه‌ها، برخی دیگر غده‌ها، غضروف‌ها، پوست و سلول‌های خونی ما و ... را و ما به وسیله‌ی بعضی از سلول‌هایمان می‌بینیم، به وسیله‌ی برخی از آنها می‌شنویم، با بعضی طعم غذاها را می‌فهمیم، با بعضی از آنها می‌اندیشیم و با برخی دیگر خون و مواد غذایی را به نقاط دور و نزدیک قلب می‌فرستیم، با برخی هم هوای تازه را گرفته و در مملکت وجود توزیع می‌کنیم.

بدن ما یک کارخانه‌ی بسیار بزرگ با ۷۵ هزار میلیارد (تریلیون) عضو است^۱ که در نظامی پیش‌بینی شده و پیچیده به حیات خود ادامه می‌دهد و با کوچکترین اختلال در برخی امور و روابط خود، ممکن است خسارات جبران‌ناپذیری به سلامتی جسمی و روانی ما وارد آید. آنچه که گفتیم تنها مربوط به گستردگی و پیچیدگی بین اعضاء عالم درونی ما بود، حال آن که روابط بین موجودات عالم بیرون ما از این حد نیز گسترده‌تر و پیچیده‌تر است.^۲ از این رو بعضی از دانشمندان^۳ انواع روابط انسان با سایر موجودات را در چهار دسته‌ی کلی طبقه‌بندی کرده‌اند:^۴

۱. رابطه‌ی انسان با خدا و جهان غیب؛

۱. تعداد سلول‌های بدن چیزی حدود ۱۱ برابر جمعیت کنونی زمین می‌باشد که البته با این تعداد بسیار بالا باز هم بدن انسان به

صورت یک پارچه، هماهنگ و دقیق فعالیت می‌کند. چه کسی این تعداد عظیم سلول را تدبیر می‌کند؟

۲. برای آشنایی بیشتر با شگفتی‌های خلقت و روابط گسترده‌ی بین موجودات، رجوع کنید به توحید مفضل.

۳. علامه محمد تقی جعفری (ره) در کتاب فلسفه‌ی دین.

۴. این که روابط انسان به حصر عقلی در چهار دسته طبقه‌بندی گردید به این معنا نیست که انسان در ساحت روابط خود، چهار ساحت مجزا و مستقل از هم خواهد داشت بلکه تمامی ساحت‌ها و عرصه‌های روابط انسان چه از حیث علمی و چه از بُعد عملی به گونه‌ای به هم مرتبط می‌باشند که در نهایت با همه‌ی گستردگی‌شان به عنوان یک مجموعه منسجم قلمداد می‌شوند. گستردگی و پیچیدگی روابط انسان اولاً در واقع گستردگی نیازهای او را نشان می‌دهند و ثانیاً پیچیدگی نحوه و طرق پاسخ‌گویی آنها را می‌رسانند. به عبارت دیگر پیچیدگی روابط انسان باعث شده است تا رفع نیازهای او تابع شناخت‌های همه-جانبه از انسان، جهان و روابط آن دو با هم و ارائه‌ی فرمول‌هایی جامع باشد و بدون آنها نه تنها نیازهای انسان رفع نخواهد شد بلکه عوارض شناخت‌های ناقص و فرمول‌های غلط او دامن‌گیر وی و سایر موجودات خواهد بود.

۲. رابطه‌ی انسان با خودش (جسم ، روح ، روان)؛

۳. رابطه‌ی انسان با دیگر انسان‌ها؛

۴. رابطه‌ی انسان با دیگر موجودات و محیط زیستش؛

با دقت در روابط چهارگانه‌ی فوق سؤالات بسیاری فراروی انسان قرار می‌گیرد که عدم پاسخ مناسب به هر کدام از این سؤالات می‌تواند به بحران‌آفرینی در روابط او، انحطاط و یا دور شدن انسان از غایت خلقتش بیانجامد. از این رو جهت توجه بیشتر به ابعاد گسترده‌ی روابط انسان، به برخی سؤالات بنیادی مربوط به این روابط اشاره می‌نماییم:

آیا خداوند هست؟ ویژگی‌های او چیست؟ آیا خلقت خداوند هدف دارد؟ و هدف از خلقت انسان و موجودات چیست؟ آیا انسان موجودی مجبور است یا مختار و چه رابطه‌ای بین اراده‌ی انسان و اراده‌ی الهی وجود دارد؟ آیا انسان در برابر خداوند وظایفی دارد؟ آیا خداوند برای بشر رسولانی می‌فرستد؟ پس از مرگ چه خواهد شد؟ آیا علاوه بر اسباب مادی اسباب، غیر مادی نیز در عالم و زندگی انسان منشأ اثرند؟

چه نسبتی بین اسباب مادی و معنوی برقرار است و آیا می‌توان بر اسباب معنوی تأثیرگذار بود؟ ارتباط انسان با خداوند تابع چه محدودیت‌هایی است؟ آیا تمام هویت انسان همین جسم اوست؟ حقیقت انسان را جسم او تشکیل می‌دهد یا روحش؟ آیا انسان مالک جسم خویش است یا آن که در برابر جسم خویش مسؤولیت و تکلیفی دارد؟ آیا نوع، زمان، مکان و نیت غذایی که خورده می‌شوند در جسم، روح و روان انسان مؤثرند؟

آیا نوع، رنگ، تنگی یا گشادی لباس و پوشاک انسان در تربیت و رشد او تأثیر دارد؟ آیا نوع لباس و پوشش زن و مرد در کمال آنها و در دیگران تأثیرگذار است؟ نحوه‌ی تأثیرگذاری روح، روان و جسم در همدیگر تابع چه فرمول‌هایی است؟ آیا انسان در قبال وقت و عمر خود مسؤولیتی دارد؟ اصالت با ارضای غریزه است یا تعالی روح و بی‌توجهی به غرایز و چه روشی برای توجه متعادل به این دو ساحت وجود دارد؟ آیا لذت بردن انسان تابع بایدها و نبایدهایی است؟ آیا نوع درآمد و هزینه‌کردن انسان در سعادت و کمال او مؤثر است؟

آیا جنسیت (زن یا مرد بودن) در قبول مسؤولیت‌های اجتماعی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و علمی و انجام فعالیت در آن زمینه‌ها متفاوتند؟ آیا انسان در برابر مرده و زنده انسان‌های دیگر مسؤولیت خاصی دارد؟ آن مسؤولیت کدام است؟ آیا تصرف در جان، مال، ناموس و آبروی دیگران مشمول بایدها و نبایدهایی است؟ آیا نظام اکتشافات و اختراعات انسان تابع بایدها و نبایدهایی است؟ قوانین و حدود حاکم بر حرکت‌ها و فعالیت‌های نظامی کدام است؟ مرزها و حدود اخلاقی در امور مختلف بشری کدام است؟ آیا رشد و توسعه صنعت مشمول بایدها و نبایدهایی است؟ آیا تنبیه، تعذیب و تشویق دیگر انسان‌ها جایز و مشمول بایدها و نبایدهایی است؟

آیا روش‌ها و متدهای طبی و درمانی بایدها و نبایدهایی دارند؟ آیا اصلاح و تربیت جامعه منوط به بایدها و نبایدهایی است؟ نسبت انسان با زمین و سایر موجودات آن چیست؟ آیا انسان به هر صورت ممکن اجازه‌ی تصرف در موجودات دیگر را دارد؟ آیا حیوانات و گیاهان حقوقی دارند؟ تغییر در اکوسیستم‌های طبیعت و تغییرات ژنتیک تابع چه بایدها و نبایدهایی است؟ تحقیقات بر روی جانداران تابع چه باید‌ها و نبایدهایی است؟ آیا بین فضائل اخلاقی و نزول رحمت و برکات الهی یا بزهکاری‌های اجتماعی ارتباطی وجود دارد؟

سؤالات مربوط به شناخت انسان از انسان، جهان و فرمول‌های حاکم بر آن تا به آن حد است که به قول زیست‌شناس معروف روسی، الکساندر آپارین، تنها در بخش شناخت انسان از پیدایش طبیعت و نحوه‌ی تحولات آن ۷،۰۰۰،۰۰۰ پرسش قابل طرح است.^۱

۲. نارسایی دانش بشر در برآورد نیازها

کودکی که به تازگی ضرب و تقسیم را آموخته است نمی‌تواند معادلات پیچیده و چند مجهولی ریاضی را حل کند. دانش آموزی که هنوز از کتاب‌هایش اطلاعات مناسبی درباره‌ی بدن انسان و اعضاء و جوارح آن ندارد، نمی‌تواند به طبابت و جراحی بیماران مشغول شود. میزان

۱. طرح ژنوم انسانی، علامه محمد تقی جعفری، ص ۶۱.

دانایی انسان نسبت به مجهولات او در چهار رابطه‌ی مذکور نیز به همین صورت است. خداوند در این باره می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۱ شما را از علم جز اندکی داده نشده است.

مسافری که هنوز راه و مقصد را به درستی نمی‌شناسد و به جای قدم در راه قدم در بی‌راهه گذاشته است هرگز نمی‌تواند به مقصد عالی خود نیل پیدا کند و هرچه در کار خود جدیت و سرعت بیشتری داشته باشد، انحراف و دوری او از راه مستقیم و هدف بیشتر خواهد شد. امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«فَإِنَّ الْعَامِلَ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا يَزِيدُهُ بَعْدَهُ عَنِ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ إِلَّا بُعْدًا مِنْ حَاجَتِهِ وَ الْعَامِلُ بِالْعِلْمِ كَالسَّائِرِ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ.» همانا، کسی که نادانسته کاری کند، مانند کسی است که به بی‌راهه رود. هر چه در آن راه پیش رود، از مقصود خود دورتر می‌شود، و آن که از روی دانش کاری را انجام می‌دهد، مانند کسی است که در راه روشنی حرکت می‌کند.^۲

واقعیت آن است که انسان موجود توانایی است اما این توانایی هرگاه بدون حکمت و دانایی به کار برده شود مانند تیغ تیز در دست زنگی مست است و انسان و زندگی انسان را از حیوانات و زندگی آنها پست‌تر خواهد کرد و هرگاه توانایی و دانایی در کنار هم قرارگیرند انسان را به مقامی والاتر از مقام ملائکه خواهند رساند و زندگی او حیات طیبه‌ای می‌شود که هیچ خوف و حزن و اضطرابی در آن راه نخواهد یافت.^۳

بهترین شاهد برای نارسایی دانش انسان در ارائه‌ی برنامه‌ی همه جانبه، تمدن کنونی غرب می‌باشد. بررسی دست‌آوردهای تمدن غرب برای بشریت و محیط زندگی ما پرده از این حقیقت برمی‌دارد که تمدن غرب یعنی تمدن بریده‌ی از وحی و هدایت الهی بی‌راهه‌ایست که حرکت در آن منجر به بحران‌های بسیاری در تمام روابط چهارگانه انسان شده است.

۱. اسراء/۸۵.

۲. نهج‌البلاغه، خ ۱۵۴.

۳. بقره/۲۷۷ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

وضعیت بحران‌هایی که بشر امروز را محاصره کرده است به آن حد است که برخی از دانشمندان غربی تنها راه نجات بشر را، نابودی بشر می‌دانند! اینک به گزارش برخی ابعاد بحران‌هایی که زائیده‌ی این تمدن می‌باشد اشاره می‌کنیم:

بحران معنویت:

نادیده‌گرفتن رابطه‌ی انسان با خدا در فرهنگ غربی بعد از قرون وسطی سبب گردید تا انسان مغرور از برخی دست‌آوردهای علمی و فارغ از آگاهی به عوارض جدایی از خداوند و معنویت، به موجودی تبدیل شود که تمام همتش کار بیشتر، سرمایه‌داری بیشتر و رفاه مادی بیشتر می‌باشد.

اما اینک با گذشت قریب به پنج قرن دریافته است که رفاه و آسایش مادی او نمی‌تواند به او آرامش عطا کند و برای پر کردن این خلاء رو به انواع موسیقی‌ها، عرفان‌های هندی و بودایی و منفعلانه، گروه‌های مختلف شیطان‌پرستی و فرقه‌های گوناگون آورده است. از این رو می‌توان قرن معاصر را قرن عطش معنوی بشر نامید. عطشی شدید که انسان تشنه سرگردان در بیابان خالی از معرفت را به حرکت به سوی هر سرابی فرامی‌خواند.

بحران‌های زیست‌محیطی:

امروزه گستردگی بحران‌های مربوط به محیط زیست ما به حدی است که دانشمندان و سازمان‌های بین‌المللی را به مقابله با آن واداشته است. از جمله‌ی بحران‌های مطرح زیست-محیطی، افزایش فزاینده‌ی گازهای گلخانه‌ایست که در اثر مصرف بی‌رویه سوخت‌های فسیلی و تخریب منابع طبیعی برای سود بیش‌تر دامن‌گیر موجودات زمین شده است. با افزایش گازهای گلخانه‌ای و گرم شدن کره‌ی زمین از طرفی آب شدن یخچال‌های عظیم زمین شده و به بالا آمدن سطح دریاها می‌انجامد. از سوی دیگر منجر به ایجاد تغییرات آب و هوایی می‌شود که گاه به صورت طوفان‌ها و بارندگی‌های سیل‌آسا خود را نشان می‌دهد و گاه با افزایش دوره‌های خشک‌سالی در برخی مناطق زمین ظاهر می‌گردد. نتیجه‌ی آن نیز افزایش فقر، مهاجرت، و به تبع آن رشد کاهش امنیت، تولد فرهنگ‌ها و مکاتب التقاطی و ... بوده است.

به منظور نشان دادن عمق بحران زیست‌محیطی بشر و تأثیر آن بر اکوسیستم‌های طبیعت، به این گزارش دقت نمایید: «برآورد می‌شود که در عصر دایناسورها، انقراض گونه‌های جان‌دار با آهنگی معادل یک گونه، در هر هزار سال همراه بوده است. با آغاز مراحل اولیه‌ی عصر صنعتی، به طور متوسط این میزان به انقراض یک گونه در عرض هر دو سال افزایش یافت و امروزه در هر یک ساعت، سه گونه جاندار منقرض می‌شوند.»^۱

بحران‌های بهداشت و درمان:

۱. توزیع ناعادلانه امکانات و سرمایه‌ها؛ ۲. رقابت شدید برای جلب منافع بیشتر؛ ۳. نگاه نژادی و گزینشی؛ و ۴. ترویج برنامه‌های بهداشتی، درمانی و تغذیه‌ای نامناسب، منجر به پیدایش بحران‌های بسیاری در این زمینه شده است. امروزه حتی به منظور جلب سود و منافع بیشتر تولید بیمار^۲ و بیماری مورد توجه قرار گرفته است: «حقیقت این است که "بیماری‌های جدید" کنونی از آسمان نازل نشده، بلکه در واقع به عنوان "سلاح‌های میکروبی" در آزمایشگاه‌های نظامی تولید شده‌اند! این را اسناد و مدارکی نشان می‌دهد که خبرگزاری "آلترانفو" در ۸۰ صفحه گردآوری و اسکن کرده است، و تحقیقات بسیاری دانشمندان بر آن صحنه می‌گذارد. به این

۱. ای.او. ویلیسون: سایت باشگاه اندیشه (www.bashgah.net)

۲. «امروزه، استراتژی بازاریابی شرکت‌های بزرگ دارویی، به شیوه‌ای خشن، افراد سالم را مورد هدف قرار می‌دهد. بالا و پایین‌های عادی زندگی روزمره، مترادف روان‌پریشی، ناملایمات معمولی و پیش پا افتاده مبدل به ناهنجاری‌های وحشتناک می‌شوند و مردم عادی روز به روز بیشتر به بیماران تبدیل می‌شوند. صنایع دارویی با وزنی در حدود پانصد میلیارد دلار، از بیم و وحشت‌های عمیقاً درونی ما مثل مرگ، ناتوانی جسمی و بیماری استفاده می‌کنند و به این ترتیب، حتی تعریف فرد زنده را تغییر می‌دهند. صنایع دارویی دیگر تنها به فروش دارو به افرادی که احتیاج به آن دارند، بسنده نمی‌کنند؛ دلیل این امر هم ساده و روشن است، افراد سالم بیشتر سودآورند! در زمانی که اکثریت ساکنین کشورهای پیشرفته نسبت به پیشینیان خود از زندگی طولانی، سالم و پویاتری برخوردارند، کارزارهای تبلیغاتی و اطلاع‌رسانی که با مهارت تهیه می‌شود، افراد سالم، اما نگران سلامتی خود را به افرادی بیمارگونه و صرفاً نگران تبدیل می‌کند. مشکلات جزئی، ناهنجاری‌های وخیم معرفی می‌گردند، به شکلی که حجب و خجالت تبدیل به "ناهنجاری اضطراب اجتماعی" می‌شود و تنش جزئی قبل از عادت ماهانه را "ناهنجاری رفتاری ماهیانه" می‌نامند. صرف تعلق به گروه "دارای ریسک" ابتلا به بیماری نیز خود یک بیماری تمام عیار محسوب می‌گردد. مرکز این نوع فروش دارو، در ایالات متحده آمریکا است که سرزمین فراملیتی‌های دارویی نیز می‌باشد. این کشور با کمتر از ۵٪ جمعیت جهان، بیش از ۵۰٪ فروش دارو را به خود اختصاص می‌دهد. سیر صعودی مخارج مربوط به بهداشت در این کشور، از همه جای دنیا بیشتر می‌باشد و در عرض ۶ سال، رشدی نزدیک به ۱۰۰٪ داشته است. دلیل این رشد، نه تنها بالا رفتن قیمت دارو، بلکه تجویز بیش از پیش آن توسط پزشکان است.» (آلن - کاسل‌اری - موینبهان، سایت باشگاه اندیشه (www.bashgah.net))، ماهنامه سیاحت غرب، ۱۳۸۶، شماره ۴۶، اردیبهشت

ترتیب و براساس این اسناد و شواهد، کلیه‌ی بیماری‌های جدید و نوظهور مانند ایدز، سندروم خستگی مزمن، سندروم فیبرومیالژی، سندروم جنگ خلیج فارس، پاندمی آنفلوآنزای مرغی و... همه و همه در واقع یکی بوده و ریشه در "مایکوپلاسما"ها دارند که به عنوان "سلاح میکروبی" مورد استفاده قرار می‌گیرند!^۱

۳. رابطه‌ی خداوند با انسان

به خلاف نگاه تورات و عهد عتیق که در آن خداوند موجودی است که با انسان به رقابت می‌پردازد و دانایی^۲ و توانایی^۳ انسان را نمی‌خواهد و همچنین به خلاف نگاه انجیل و عهد جدید که خدا را همان عیسی و عیسی را خدای جسم پوشیده‌ای می‌داند که به زمین آمد تا به صلیب رود و انسان را از گناه نجات دهد! در نگاه قرآن کریم خداوند، نه تنها دانایی و توانایی انسان را

۱. مژگان نژند: سایت باشگاه اندیشه (net.bashgah.www)، به نقل از روزنامه کیهان.

۲. تورات، سفر پیدایش، باب ۳: «مار از همه‌ی حیواناتی که خداوند به وجود آورد، زیرک‌تر بود. روزی مار نزد زن آمده، به او گفت: آیا حقیقت دارد که خدا شما را از خوردن میوه‌ی تمام درختان باغ منع کرده است. زن در جواب گفت: ما اجازه داریم از میوه‌ی همه‌ی درختان بخوریم، بجز میوه‌ی درختی که در وسط باغ است. خدا امر فرموده است که از میوه‌ی آن درخت نخوریم و حتی آن را لمس نکنیم و گرنه می‌میریم. مار گفت: مطمئن باش نخواهید مُرد! بلکه خدا خوب می‌داند زمانی که از میوه‌ی آن درخت بخورید، چشمان شما باز می‌شود و مانند خدا می‌شوید و می‌توانید خوب را از بد تشخیص دهید. آن درخت در نظر زن، زیبا آمد و با خود اندیشید: میوه‌ی این درخت دلپذیر، می‌تواند، خوش طعم باشد و به من دانایی ببخشد. پس از میوه‌ی درخت چید و خورد و به شوهرش هم داد و او نیز خورد...»

در ادامه خداوند که گویا رقیب آدم و حوا (انسان) است زود دستور اخراج آنها را از بهشت می‌دهد تا آنها به مقام خداوندی نزدیک‌تر نشوند: «خداوند لباس‌هایی از پوست حیوان تهیه کرد و آدم و همسرش را پوشانید. سپس خداوند فرمود: حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را می‌شناسد نباید گذاشت از میوه‌ی "درخت حیات" نیز بخورد و تا ابد زنده بماند...»

۳. تورات، سفر پیدایش، باب ۱۱: در آن روزگار همه‌ی مردم جهان به یک زبان سخن می‌گفتند. جمعیت دنیا رفته رفته زیاد می‌شد و مردم به طرف شرق کوچ می‌کردند. آنها سرانجام به دشتی وسیع و پهناور در بابل رسیدند و در آنجا سکنی گزیدند. مردمی که در آنجا می‌زیستند با هم مشورت کرده، گفتند: بیایید شهری بزرگ بنا کنیم و برجی بلند در آن بسازیم که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خود پیدا کنیم. بنای این شهر و برج مانع پراکندگی ما خواهد شد. برای بنای شهر و برج آن خشت‌های پخته تهیه نمودند. از این خشت‌ها به جای سنگ و از قیر به جای گچ استفاده کردند. اما هنگامی که خداوند به شهر و برجی که در حال بنا شدن بود نظر انداخت، گفت: زبان همه‌ی مردم یکی است و متحد شده، این کار را شروع کرده‌اند. اگر اکنون از کار آنها جلوگیری نکنیم، در آینده هرکاری انجام خواهند داد. پس زبان آنها را تغییر خواهیم داد تا سخن یکدیگر را نفهمند. این اختلاف زبان موجب شد که آنها از بنای شهر دست بردارند؛ و به این ترتیب خداوند ایشان را روی زمین پراکنده ساخت. از این سبب آنجا را بابل (یعنی اختلاف) نامیدند، چون در آنجا بود که خداوند در زبان آنها اختلاف ایجاد کرد و ایشان را روی زمین پراکنده ساخت.

می‌خواهد و او را لایق مقام خلیفه‌الهی خویش می‌داند بلکه راه و طریق رسیدن به آن مقام شایسته را توسط بهترین مخلوقاتش (انبیاء الهی) به انسان نشان داد تا آدمی خود را به آن مقام برساند. این طریق، همان دین الهی است که خداوند از سر محبت خود به انسان‌ها که خود نمی‌توانستند به آن علم پیدا کند هدیه داد.

معنای صحیح دین:

تا کنون سه مقدمه از نیاز بشر به دین مطرح شد:

مقدمه‌ی اول: روابط انسان به نوعی گسترده و به لحاظی پیچیده‌اند و کمال انسان در توجه متعادل و رشد همگون او در همه‌ی ابعاد چهارگانه‌ی روابط اوست.

مقدمه‌ی دوم: دانش انسان که به وسیله‌ی ادراکات حسی و عقلی او حاصل می‌شود، به همه‌ی ابعاد روابط چهارگانه‌ی حیات او احاطه ندارد و لذا انسان نمی‌تواند برنامه‌ای همه جانبه برای سعادت خود ارائه دهد.

مقدمه‌ی سوم: از آنجا که خداوند کمال انسان را می‌خواهد و او را شایسته مقام خلیفه‌الهی می‌داند، از بین برگزیدگان و بندگان صالح خویش رسولانی را برگزید تا هدایت او را به بشر برسانند و انسان را به طریق کمال رهنمون گردند.

با توجه به مقدمات سه‌گانه‌ی فوق، و با بهره‌گیری از آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره^۱ لازم است تا تعریف مناسبی از دین ارائه کنیم:

«دین، همان هدایت الهی انسان در قالب مجموعه‌ای منسجم و هدفمند از باورها، اعتقادات و قوانین متناسب با آنها می‌باشد که ره‌آورد تبعیت از آن سعادت دنیوی (فردی و اجتماعی) و

۱. بقره/۳۸ «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» پس اینک فرود آید و بزودی برای شما هدایتی از طرف من می‌آید که هر کس از آن تبعیت کند هیچ گونه خوف و حزنی - نه در دنیا و نه در آخرت - نخواهد داشت. نزدیک به همین مضمون در آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی طه آمده است: «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى»

اخروی انسان و عمران و آبادانی زمین^۱ می‌باشد و بدون هدایت دین و تبعیت از آن، سعادت انسان و عمران و آبادانی زمین ممکن نخواهد بود.^۲

نتایجی که از تعریف صحیح دین به دست می‌آید:

۱. وظیفه اصلی دین، هدایت انسان و جامعه‌ی انسانی به کمال است نه بیان ریزه‌کاری‌های زندگی و اموری که عقل قادر به کشف آن می‌باشد.
۲. دین الهی متضمن فرمول‌هایی است که نجات و کمال انسان در توجه و رعایت آنهاست.
۳. دین در پرتو هدایت انسان و معنی بخشیدن به زندگی انسان منجر به بکارگیری تکلیفی تمام استعدادهای انسان می‌شود. در نگاه دین انسان در برابر خودش، دیگران و جهان پیرامونش مسؤولیت دارد و در صورت عدم رعایت حقوق و تکالیف، مورد سؤال قرار می‌گیرد.
۴. با توجه به رشد انسان به همه‌ی ابعاد روابط چهارگانه، با رعایت کامل دین، انسان رشدی همه‌جانبه، همگون و متعادل خواهد داشت به خلاف برنامه‌هایی که بشر با علم ناقص و اندکش داده است و این برنامه‌ها نه تنها منجر به رشد ناهمگون و نامتعادل انسان گردیده است بلکه سبب پیدایش بحران‌های گوناگونی در زندگی بشر شده است.
۵. غایت دین، رسیدن انسان به کمال است که همان مقام انسان کامل یعنی مقام ولی الهی و خلیفه‌الهی است.
۶. شرط رسیدن به این غایت متعالی، تبعیت تام و تمام از دستورات دین است.
۷. اینکه برخی از انسان‌ها و جوامع دین‌دار به غایت دین نمی‌رسند به خاطر عدم تبعیت کامل آنها از دین است و الا برنامه دین در ذات خود هیچ نقصی ندارد.

۱. هود/۶۱ «وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُّوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»

۲. درباره‌ی دین تعاریف زیادی ارائه شده است. این تعریف، نسبت به بسیاری از تعاریف ارائه شده جامعیت بیشتری داشته و قلمرو دین را نیز به خوبی بیان می‌کند.

۸. تبعیت کامل از دین در سایه‌ی محبت و عشق به خداوند صورت می‌گیرد، محبت به خداوند نتیجه‌ی معرفت درست به اوست و معرفت درست به خداوند در گرو استفاده‌ی درست از عقل می‌باشد.

۹. دین و علم دشمن هم نیستند و دین به علم و زندگی جهت می‌دهد. دین علم را به استخدام انسان و جامعه در می‌آورد تا آنها به کمال واقعی‌شان نزدیک شوند.

۱۰. یکی از ابعاد دین که دین به آن توجه دارد، عمران و آبادانی زمین است و این تفکر که انسان باید به آبادانی و عمران زمین بی‌توجه باشد تفکر غلطی است.^۱ آنچه در رابطه‌ی انسان و دنیا ذکر شده است ترک تعلق به دنیاست و این که انسان گذرگاه را به جای مقصد بیندازد؛^۲ نه آنکه از دنیا به عنوان زاد و توشه‌ی آخرت بهره‌بردارد. سیره‌ی انبیاء و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام نیز به توجه جدی ایشان به این بُعد از دین اشاره دارد.^۳

اشاره به این نکته نیز جالب توجه است که تجلی کامل دین در زندگی انسان، زمان ظهور امام عصر علیه‌السلام می‌باشد: ظهور امام موجب رونق علم و دانش، آبادانی شهرها و بلاد،^۴ تعالی انسان،^۵ گسترش عدالت در تمام زمین و ایجاد امنیت برای همه خواهد بود.

موارد کاربردی در مباحث علمی:

۱. اثبات نیاز به دین، در واقع ثابت‌کننده‌ی نیاز بشر به انبیاء الهی می‌باشد.

۲. تعریف صحیح از دین در واقع قلمرو دین^۶ را تعریف می‌نماید.

۱. رابطه‌ی دنیا و آخرت و همچنین نحوه‌ی عمل ما در دنیا برای آخرت از جمله مباحث مهمی است که به صورت مستقل باید به آن پرداخته شود. در روایتی از امام حسن مجتبی علیه‌السلام آمده است: «وَأَعْمَلُ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَاعْمَلُ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»؛ برای دنیای خود چنان کارکن که گویی همیشه زنده خواهی ماند، و برای آخرت خود چنان کارکن که گویی فردا خواهی مرد.

۲. «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ لَا دَارٌ مَقَرٌّ» امام علی علیه‌السلام، نهج‌البلاغه، ح ۱۳۳.

۳. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در تمام دوران زندگی پربار خود به عمران و آبادانی، و تولید و سازندگی توجه فراوانی داشت... باغ‌های فراوانی که احداث کرد و چاه‌های پُر آبی که حفر نمود هنوز هم پس از گذشت چهارده قرن در مدینه و اطراف مدینه، تابلوهائی از چاه‌های برجای مانده از امام علی علیه‌السلام به چشم می‌خورد «آبار علی». (امام علی و اقتصاد اسلامی، محمد دشتی)

۴. «وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهٖ بِلَادَكَ» دعای عهد

۵. «وَ أَخِي بِهٖ عِبَادَكَ» دعای عهد

۱. منظور از قلمرو دین یعنی محدوده‌ی دخالت دین در زندگی انسان.

موارد کاربردی در زندگی:

۱. راه نجات ما از مشکلات و راز تحمل سختی‌ها در دین‌دار بودن ماست.
۲. ما وقتی دین‌دار واقعی خواهیم بود که همه‌ی احکام دین را عمل نمایی نه آن که بخشی را عمل و بخشی را ترک نماییم.
۳. از نشانه‌های دین‌داری ما دوستی با انسان‌های پرهیزکار و شایسته و دشمنی با دشمنان خداست.^۱
۴. به همان اندازه که اخلاق ما ناپسند و زشت باشد دین ما نیز ناقص خواهد بود.^۲
۵. دین‌دارترین فرد کسی است که شهوات او دینش را فاسد نکنند.^۳
۶. اگر نسبت به دوستان و اطرافیانمان حسادت بورزیم و یا به خاطر چیزهایی که داریم به آنها فخرفروشی کنیم، درخت ایمان و دینمان به آفت گرفتار شده است.^۴
۷. دین همه‌اش خوبی است پس هرکس دین ندارد، عقل ندارد.^۵
۸. اگر می‌خواهید همیشه دین‌دار بمانید، ساعاتی از وقتتان را به مطالعه درباره‌ی معارف دین اختصاص دهید.^۶

معرفی منابع بیشتر :**برای مبلغ:**

۱. وحی و نبوت، آیت‌اله جوادی آملی.
۲. فلسفه‌ی دین، علامه محمد تقی جعفری (ره).
- آیین خاتم، محمد حسن قدردان قراملکی.

برای مخاطب:

۱. همان. ۲. ۵۰ درس اصول عقاید برای جوانان، آیت‌الله مکارم شیرازی.

۲. میزان الحکمه، ش ۶۲۵۹.

۳. میزان الحکمه، ش ۶۲۲۳.

۴. میزان الحکمه، ش ۶۲۲۸.

۵. میزان الحکمه، ش ۶۲۳۷.

۶. میزان الحکمه، ش ۶۲۵۷.

۷. میزان الحکمه، ش ۶۳۰۷ و ۶۳۱۹.

درس‌های ششم و هفتم

چرا دین اسلام را بپذیریم؟ (با هر دینی می‌توان به کمال رسید؟)

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. مخاطب، نسبت به جریان تدریجی تکامل شرایع، آگاهی پیدا کند.
۲. مخاطب آشنایی نسبی با ادیان یهودیت و مسیحیت پیدا کند.
۳. مخاطب علت بی‌اعتبار بودن (نسخ) شرایع قبل از اسلام را بداند.
۴. مخاطب به دلایل پیامبری حضرت محمد ﷺ آگاهی پیدا کند.

تکامل تدریجی شرایع الهی:

روز اولی که به مدرسه قدم گذاشتیم نوشتن را بلد نبودیم. اما هر سال که می‌گذشت معلم‌های ما با درس‌ها و تمرین‌های جدیدی که می‌دادند توانایی ما را در خواندن و نوشتن بیشتر

۱. در لسان قرآن دین، یک حقیقت واحد است و شرایع، مراتب مختلف دین الهی‌اند؛ از این رو باید توجه داشت که بین معنای دین و شریعت تفاوت وجود دارد. «شریعت عبارت است از طریقه‌ای خاص، یعنی طریقه‌ای که برای امتی از امت‌ها و یا پیامبری از پیامبران مبعوث به شریعت تعیین و آماده شده باشد مانند شریعت نوح، و شریعت ابراهیم، و شریعت موسی، و شریعت عیسی، و شریعت محمد صلی‌الله‌علیه‌و-آله، و اما دین عبارت است از سنت و طریقه‌ی الهیه؛ حال، خاص به هر پیامبری و یا هر قومی که می‌خواهد باشد، پس کلمه‌ی دین معنایی عمومی‌تر از کلمه‌ی شریعت دارد، و به همین جهت است که شریعت نسخ می‌پذیرد، ولی دین به معنای عمومی‌اش قابل نسخ نیست.» (طباطبایی سید محمد حسین، تفسیر المیزان، موسوی همدانی سیدمحمد باقر، ج ۵، ص ۵۷۵)

می‌کردند و اکنون می‌توانیم به راحتی بخوانیم، بنویسیم و حتی به دیگران هم خواندن و نوشتن را یاد بدهیم. خداوند نیز که انسان را متفاوت از سایر موجودات آفرید، انبیای الهی را - به عنوان بهترین معلمان بشریت - یکی پس از دیگری فرستاد تا در کلاس بزرگ و عالم‌گیر آنان انسان‌ها رشد کنند و به سلامت و سعادت دست یابند. هر پیامبری دستان بشر را در دستان پیامبر دیگر می‌گذاشت و هر شریعتی، بشریت را به کلاس بعدی شرایع الهی رهنمون می‌شد؛^۱ تا این که دین به عالی‌ترین مرتبه‌ی خود رسید و ثمره‌ی تلاش ۱۲۴ هزار پیامبر در غدیر خم متجلی گردید.^۲ غدیر، می‌توانست آغاز نهضت تمدن‌ساز و تعالی‌بخش بشر باشد^۳ که با کامل‌شدن دین و نعمت الهی بر اهل زمین همراه می‌گردید.

شرایع لاحق از شرایع سابق کامل‌ترند:

امروزه در نظام‌های آموزشی برای سنین مختلف انسان - از پیش‌دستانی گرفته تا سطوح متوسطه و عالی - برنامه‌های متفاوتی را برنامه‌ریزی و طراحی می‌کنند:

۱. هر شریعتی نسبت به شریعت قبل از کمال بیشتری برخوردار بوده است. قرآن کریم نیز آنجا که به سنت‌های الهی اشاره می‌کند می‌فرماید: «ما نُنسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره/۱۰۶). بدون شک شرایع و پیامبران الهی از مصادیق آیات الهی بوده و این سنت حکیمانه را پیروی می‌کنند همچنان که علامه طباطبائی (ره) در صفحه‌ی ۳۸۱ جلد اول تفسیر المیزان در این باره می‌فرماید: «اگر پیغمبری از دنیا برود، و پیغمبری دیگر مبعوث شود، دو مصداق از آیت خدا هستند که یکی ناسخ دیگری است».

۲. «الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده/۳).

۳. اگر نهضت و حکومتی که پیامبر تأسیس نمود، بعد از رحلت ایشان به انحراف نمی‌افتاد و به وصیت و سفارش‌های پیامبر اکرم ﷺ درباره‌ی جانشینی علی ﷺ عمل می‌شد، دین الهی موفق به تجلی اهداف خویش در همه‌ی ابعاد روابط انسان می‌گردید. چنان که امام علی ﷺ در این باره می‌فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ اتَّبَعْتُمُ الدَّاعِيَ لَكُمْ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ الرَّسُولِ وَكُفَيْتُمْ مَوْنَةَ الْإِعْتِسَافِ وَتَبَدُّتُمْ التَّلْفُ الْفَادِحَ عَنِ الْأَعْتَاقِ»؛ بدانید که اگر از دعوتگر خود پیروی می‌کردید، شما را به راه روشن پیامبر می‌برد و از زحمت کجروی آسوده می‌شدید و بار سنگین را از گردن‌ها (بتان) می‌انداختید. (نهج‌البلاغه، خ ۱۶۶) قیام امام حسین ﷺ نیز در واقع جهادی برای حفظ ثمره‌ی مجاهدت و تلاش سلسله‌ی انبیاء الهی - یعنی دین اسلام - بود. دین در زمان معاویه به حدی به انحراف گرفتار شده بود که «زهری» می‌گوید: در دمشق بر «انس بن مالک» وارد شدم در حالی که گریه می‌کرد گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت: «لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةُ وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَعَتْ»؛ از آنچه در عصر پیامبر ﷺ دیدم چیزی باقی نمانده مگر همین نماز که این را هم ضایع کردند. (صحیح بخاری، کتاب مواقیع الصلاة)

۱. برنامه‌های دوره‌های متوسطه و عالی نسبت به برنامه‌های دوره‌های پیش‌دبستانی، از کمال بیشتری برخوردارند.

۲. تفاوت در دوره‌های آموزشی و پرورشی به خاطر تفاوت سطح درک و فهم و رشد مخاطبان است.

۳. تفاوت دوره‌های آموزشی و پرورشی پیش‌دبستانی با دوره‌های متوسطه و عالی در اصول تعلیم و تربیت نیست بلکه تفاوت در فروعات، شکل‌ها و روش‌هاست.

برنامه‌ی هدایت، تعلیم و تربیت الهی نیز این چنین می‌باشد. علامه طباطبائی (ره) درباره‌ی رابطه‌ی شرایع و دین با یکدیگر می‌فرماید: «دین نزد خدای سبحان یکی است و اختلافی در آن نیست و بندگان خود را امر نکرده مگر به پیروی از همان دین و بر انبیای خود هیچ کتابی نازل ننموده مگر درباره‌ی همان دین، و هیچ آیت و معجزه‌ای به پا نکرده مگر برای همان دین که آن دین عبارت است از اسلام، یعنی تسلیم حق شدن، و به عقیده‌های حق معتقد گشتن، و اعمال حق انجام دادن.

و به عبارتی دیگر: آن دین واحد عبارت است از تسلیم شدن در برابر بیانی که از مقام ربوبی در مورد عقائد و اعمال و یا در مورد معارف و احکام صادر می‌شود و این بیان هر چند به طوری که در قرآن حکایت شده در شرایع رسولان و انبیای او از نظر مقدار و کیفیت مختلف است، لیکن در عین حال از نظر حقیقت چیزی به جز همان امر واحد نیست، اختلافی که در شریعت‌ها هست از نظر کمال و نقص است، نه این که اختلاف ذاتی و تضاد و تنافی اساسی بین آنها باشد، و معنای جامعی که در همه‌ی آنها هست عبارت است از تسلیم شدن به خدا در انجام شرایعش، و اطاعت او در آنچه که در هر عصری با زبان پیامبرش از بندگانش می‌خواهد. پس دین همین اطاعتی است که خدا از بندگان خود می‌خواهد، و آن را برای آنان بیان می‌کند، و لازمه مطیع خدا بودن این است که آدمی آنچه از معارف را که به تمام معنا برایش روشن و مسلم شده اخذ کند و در آنچه برایش مشتبه است توقف کند، بدون این که کمترین تصرفی از پیش خود در آنها بکند.»^۱

۱. همان، ص ۱۸۹.

توجه به نکات ذیل در بحث نبوت منجر به شناخت صحیحی از رابطه‌ی شرایع الهی با هم می‌شود:

۱. خداوند انبیای الهی را برای تعلیم، تربیت، تزکیه و پرورش انسان‌ها فرستاد.^۱
۲. تفاوت در شرایع الهی ریشه در تفاوت در سطح درک، فهم و رشد مخاطبان آنها دارد.
۳. شرایع الهی به حسب اصول مشترک و عین همدیگرند و به جهت فروغ، مناسک و روش‌ها متفاوتند.^۲
۴. امت‌های پیشین هر کدام برنامه‌ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرایط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کامل‌ترین برنامه بوده است، ولی مسلماً با دگرگون شدن آن شرایط لازم بود احکام تازه‌تری جانشین آنها شود.^۳
۵. یکی از خدمات بزرگ انبیای الهی کشف استعدادها و شکوفایی عقلانی^۴ بشر بوده است.^۵
۶. نهضت انبیاء الهی، در قالب دین و همه‌ی شرایع الهی، نهضتی تمدن‌ساز برای بشر بوده است؛ البته تمدنی که در آن به همه‌ی ابعاد روابط چهارگانه انسان^۶ نگاهی همگرا و متعادل داشته است.
۷. انبیای الهی متناسب با درک مردم زمان خود با آنها صحبت می‌کردند^۷ بینه آورده و معجزه نشان می‌دادند.^۸

۱. جمعه/۲ و بقره/۱۲۹.

۲. و «لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مُنْشَأَهُمْ نَاسِكُونَ...» (حج/۶۷).

۳. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۶۴. همچنین رجوع کنید به: ترجمه‌ی میزان، ج ۱۴، ص ۵۷۴ ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره حج.

۴. امام علی (ع): «... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دِفَائِنَ الْعُقُولِ...» (نهج البلاغه، خ ۱).

۵. حدید/۲۵.

۶. به ابعاد چهارگانه‌ی حیات انسان در درس قبل اشاره نمودیم.

۷. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۲).

۸. حکمت الهی اقتضا می‌کند، هر پیغمبر را با معجزه‌ای مفتخر سازد که مشابه با صنعت و فن رایج آن زمان و مکان بوده، در آن عصر و محیط آشنایان به آن علم، بیش‌تر وجود داشته باشند تا بتوانند حقیقت معجزه و تفاوت آن را با علم و یا فن رایج در عصرشان، تشخیص دهند و از روی علم، بیش‌تر وجود داشته باشند تا بتوانند حقیقت معجزه و تفاوت آن را با علم و یا فن رایج در عصرشان، تشخیص دهند و از روی علم، تخصص اظهار نظر و داوری کنند و نظرشان برای توده‌ی مردم معتبر و اطمینان‌آور باشد، در این صورت حجت و برهان الهی برای مردم محکم‌تر و روشن‌تر خواهد بود. «(البیان فی تفسیر القرآن، آیت‌الله خویی، ص ۴۰)

۸. هر شریعتی نسبت به شریعت قبل تکامل بیشتری داشت تا بشریت در پرتو آن به کلاس بالاتری از ایمان و عمل صالح (کمال) هدایت شود.

پیامبران صاحب شریعت

اگرچه پیشینه‌ی دین و یکتاپرستی در زمین، به اولین پیامبر الهی، حضرت آدم علیه السلام می‌رسد لکن جریان شرایع الهی از زمان نوح علیه السلام آغاز گردید.^۱ نوح علیه السلام، اولین پیامبر صاحب شریعت است و پس از او، ابراهیم علیه السلام شریعتی کامل‌تر از شریعت نوح را از طرف خداوند به مردم هدیه کرد. اینک به بررسی اجمالی شرایع الهی می‌پردازیم تا زمینه‌ی مناسبی برای تبیین جامعیت اسلام در تحقق هدف دین^۲ فراهم آید.

شریعت نوح علیه السلام

درباره‌ی شریعت نوح علیه السلام جز آنچه از طریق نقل به ما رسیده است اطلاعات دیگری در دست نیست. در روایتی از امام باقر علیه السلام شریعت نوح این گونه بیان شده است:

«كَانَتْ شَرِيعَةُ نُوحٍ علیه السلام أَنْ يُعْبَدَ اللَّهُ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ خَلْعَ الْأَنْدَادِ وَ هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ عَلَى نُوحٍ وَ عَلَى النَّبِيِّينَ علیهم السلام أَنْ يُعْبُدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ أَمَرَ بِالصَّلَاةِ وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامِ وَ لَمْ يَفْرَضْ عَلَيْهِ أَحْكَامَ حُدُودٍ وَ لَا فَرَضَ مَوَارِيثَ فَهَذِهِ شَرِيعَتُهُ...»^۳ شریعت و آیین نوح علیه السلام این بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و بی-شریکی پرستش شود و این همان فطرتی است که مردم بر آن سرشته شده‌اند و از نوح و پیامبران پیمان گرفت که خدا را بپرستند و چیزی شریک او نگردانند و او را به

۱. «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّينا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ...» شوری/۱۳. برای توضیحات بیشتر رجوع کنید به ترجمه‌ی تفسیر المیزان، جلد ۱۸، ص ۳۹، ذیل همین آیه.

۲. هدف دین در درس قبل ضمن تعریف دین بیان شد.

۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱۲، ش ۱۹۵۸۳.

نماز و امر به معروف و نهی از منکر و حرام و حلال مکلف و مأمور کرد و احکام حدود و ارث را بر او فرض نکرد. این شریعت نوح بود.^۱

شریعت ابراهیم علیه السلام

درباره‌ی شریعت ابراهیم علیه السلام نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست. گزارش نقل نیز درباره‌ی شریعت ابراهیم علیه السلام بسیار اندک و ناچیز است. صحف ابراهیم نیز که مجموعاً به بیست صحیفه اطلاق می‌شده علاوه بر آن که امروز در دست نیست، بیشتر جنبه‌ی امثال و مواعظ داشته است.^۲ شهرستانی در ملل و نحل خویش به نحو مبهم و گزارش گونه‌ای به توصیف محتوای صحف ابراهیم می‌پردازد و می‌گوید: «...و جماعتی که خود را به ابراهیم علیه السلام منسوب می‌دارند ایشان را شبه کتابی است چه ایشان گویند صحف کتاب ماست و در آن صحف راه‌های علمی و عملی است...»^۳

با توجه به آنچه ذکر شد بدیهی است که دو شریعت نوح و ابراهیم علیه السلام نمی‌توانند به عنوان شرایع و ادیانی مطرح شوند که پاسخ‌گوی جامع نیازهای بشری باشند. دلیل این امر آن است که اولاً منابع وحیانی این دو شریعت بزرگ در طول تاریخ اندک اندک محو و در نتیجه دور از دسترس بشریت قرار گرفته است. ثانیاً این دو شریعت مانند شریعت موسی و عیسی علیه السلام فاقد جامعیت لازم برای نیازهای متنوع و گوناگون انسان در مسیر کمال می‌باشند.^۴

۱. همان.

۲. صاحب تفسیر اطیب البیان می‌گوید: «در مجمع‌البیان از ابی‌ذر (ره) روایت کرده که کتب انبیاء سلف صد و بیست و چهار کتاب بوده و مرحوم مجلسی در خاتمه‌ی کتاب دعاء حدیث مفصلی راجع به صحف ادریس روایت کرده و حدیثی راجع به صحف ابراهیم نقل فرموده که آنها بیست صحیفه است و از ابی‌ذر روایت نموده که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم صحف ابراهیم چیست؟ فرمود تمامش امثال است، و امثال به مواعظ تفسیر شده...» (طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۵۰)

۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ملل و نحل، سید محمدرضا جلالی نائینی، ج ۱، تهران، اقبال، پنجم، ۱۳۸۴، ص ۳۵۹.

۴. در این باره در درس آتی بحث خواهد شد.

شریعت موسی و شریعت عیسی علیهما السلام

موسی علیه السلام سومین پیامبر اولوالعزم الهی است. در قرآن کریم به مناسبت‌های مختلف از او و قوم بنی اسرائیل یاد شده است.^۱ ذکر داستان موسی و بنی اسرائیل داستان تحقق وعده‌ها و وعیدها و سنت‌های الهی درباره‌ی قومی است که به تعبیر قرآن در آغاز، برگزیده‌ی خداوند بودند^۲ اما به جهت فقدان معرفت کافی در دین، بی‌صبری و بی‌بصیرتی در عمل به شدیدترین سرزنش‌ها و عذاب‌های خداوند گرفتار شدند.^۳

حضرت عیسی علیه السلام نیز از جمله پیامبران اولوالعزمی می‌باشند که برای قوم بنی اسرائیل مبعوث شد و قرآن نیز از مشکلات و سختی‌های این پیامبر الهی مکرر سخن گفته است. فارغ از این نکته‌ی کلامی که شرایع لاحق موجب نسخ شرایع سابق می‌شوند و لذا اعتبار خود را جهت پیروی و مرجعیت از دست می‌دهند^۴ و علی‌رغم ادعای پیروان این دو شریعت که خود را پیرو کتاب مقدس می‌دانند، متون مقدس و منابع وحیانی این دو شریعت نیز فاقد جامعیت لازم برای پاسخ‌گویی به نیازهای بشری می‌باشند.

زیلاً به معرفی و نقد منابع مقدس این دو شریعت پرداخته و به برخی از دلایلی که اعتبار این متون مقدس را نفی کرده و وحیانی بودن گزاره‌های آنان را با تردید روبرو می‌سازند، اشاره می‌نماییم:

به مجموع کتب مقدس یهودیان و مسیحیان، عهدین گفته می‌شود. عهد عتیق یا پیمان کهن به وسیله‌ی پیامبران پیش از حضرت عیسی علیه السلام و دیگری پیمان نو که توسط حضرت عیسی علیه السلام به بشریت داده شده است.^۵ در پیمان کهن یا عهد عتیق مرتبه‌ای از نجات از طریق وعد، وعید، قانون و شریعت به دست می‌آید و مخاطب آن را بنی اسرائیل می‌دانند و در

۱. در قرآن کریم، نام موسی ۱۲۹ بار و بنی اسرائیل ۴۱ بار ذکر شده است.

۲. «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (جاثیه/۱۶)

۳. «... وَضَرَبْنَا عَلَيْهِمُ الدَّلِيلَ وَ الْمَسْكَنَةَ وَ بَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ» (بقره/۶۱)

۴. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، موسوی همدانی سیدمحمد باقر، ج ۱۴، ص ۵۷۵.

۵. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۵۸.

عهد جدید یا پیمان نو، نجات از طریق محبت حاصل می‌شود و مخاطب آن تمام انسان‌ها می‌باشند.^۱

عهد عتیق مجموعه‌ی ۳۹ کتاب و یا رساله‌ای است که به زعم مسیحیان و یهودیان توسط برخی از پیامبران و یا پیروان آنها در طول قرون متوالی - از زمان حضرت موسی علیه السلام تا قبل از میلاد مسیح علیه السلام نگاشته شده است. این قسمت هم مورد قبول یهودیان و هم مسیحیان است. پنج کتاب آغازین این بخش، تورات حضرت موسی نامیده می‌شود. البته کاتولیک‌ها و ارتودکس‌ها علاوه بر این مجموعه، ۷ کتاب دیگر را نیز جزء بخش عهد عتیق کتاب مقدس می‌دانند. بخش عهد جدید نیز مجموعه‌ی ۲۷ کتاب و یا رساله‌ای است که سال‌ها بعد از حضرت مسیح به زعم مسیحیان توسط ۸ تن از شاگردان و یا پیروان اولیه‌ی آن حضرت در طول ده‌ها سال نگاشته شده است. چهار کتاب آغازین این بخش انجیل نامیده می‌شود.^۲

الف) بررسی تورات و عهد عتیق

آنچه از لابلای تورات فعلی بر می‌آید این است که شریعت حضرت موسی علیه السلام به تدریج متجاوز از چهل سال از جانب خدا بر حضرت آن حضرت نازل شده است. حضرت موسی در آخر عمرش به نوشتن و جمع‌آوری این مجموعه پرداخت و پس از نوشتن همه‌ی آنها، آن را به کاهنان و بزرگان بنی‌اسرائیل تسلیم کرد و امر کرد که آن را در کنار تابوت عهد بگذارند و هر هفت سال آن را باز کنند و برای مردم بخوانند.^۳ از این رو «یهودیان و مسیحیان تورات را

۱. همان.

۲. سایت باشگاه اندیشه (www.bashgah.net) به نقل از: عباس نیک‌زاد، ماهنامه‌ی رواق اندیشه، ۱۳۸۱، ش ۳.
 ۳. در تورات سفر تثنیه، باب ۳۱ آیات ۹ تا ۱۲ چنین می‌خوانیم: «آنگاه موسی قوانین خدا را نوشت و آن را به کاهنان لاوی که صندوق عهد خداوند را حمل می‌کردند و نیز به ریش سفیدان اسرائیل سپرد. او به ایشان فرمود: این قوانین را در پایان هر هفت سال یعنی در سالی که قرض‌ها بخشیده می‌شود، هنگام عید خیمه‌ها، که تمام قوم اسرائیل در حضور خداوند در مکانی که او برای عبادت تعیین می‌کند جمع می‌شوند، برای آنها بخوانید...»

نوشته‌ی خود حضرت موسی علیه السلام می‌دانند. همچنین سایر کتاب‌های عهد عتیق به برخی از انبیاء منسوب شده است.^۱

آری، اگرچه اصل تورات بنا به اعتقاد ما نیز به عنوان کتابی آسمانی و وحیانی مورد قبول است لکن تورات کنونی بدون شک غیر از مجموعه‌ی قوانینی است که موسی به عنوان وحی الهی برای قوم خود نوشت و به یادگار گذاشت. ذیلا ادله‌ای ارائه می‌شوند که هر کدام از آنها در اثبات عدم وثوق به وحیانی بودن گزاره‌های تورات و عهد عتیق کفایت می‌کند:

۱. نویسنده یا نویسندگان تورات و سایر کتب عهد عتیق که به اسم انبیاء می‌باشند غیر از موسی علیه السلام و نام صاحبان آن کتاب‌ها می‌باشند: شیوه‌ی نگارش و نوع ادبیاتی که در تورات به کار رفته است به خوبی نشان می‌دهد که تورات نه وحی الهی است و نه نوشته حضرت موسی بلکه مضمون این کتاب گزارشاتی است از تاریخ برخی از پیامبران و نیز وقایعی که بر بنی اسرائیل گذشته است. و پیوسته از حضرت موسی علیه السلام به صورت فردی غایب نام می‌برد. در سراسر تورات نمی‌توان موردی پیدا کرد که موسی از خودش به صورت متکلم نام برده باشد و یا حتی نمی‌توان موردی را یافت که موسی به صورت مخاطب پیام خدا، مستقیما به او خطاب شده باشد. به عنوان نمونه به این موارد توجه کنید:

«موسی همانطور که خداوند به او دستور داده بود پسران ارشد بنی اسرائیل را شمرد»^۲
 «خداوند به موسی فرمود: به قوم اسرائیل بگوید...»^۳ «سال‌ها گذشت و موسی بزرگ شد... روز بعد موسی به دیدن هم نژادانش رفت...»^۴

سراسر تورات در مورد حضرت موسی همین گونه تعبیر می‌کند، چنانکه کتاب یوشع در مورد حضرت یوشع علیه السلام و کتاب ایوب در مورد حضرت ایوب علیه السلام و کتب بقیه‌ی پیامبران در مورد همان پیامبران به همین صورت تعبیر می‌کند.

۱. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۶۴.

۲. تورات، سفر اعداد، باب ۳ آیه ۴۳.

۳. تورات، سفر اعداد، باب ۵.

۴. تورات، سفر خروج، باب ۲.

۲. تورات و سایر کتب عهد عتیق پس از موسی علیه السلام و سایر انبیاء مذکور نوشته شده‌اند: در تورات از مرگ حضرت موسی علیه السلام و حوادثی که پس از آن اتفاق افتاد سخن رفته است: «موسی، خدمتگزار خداوند، چنانکه خداوند گفته بود در سرزمین موآب درگذشت. خداوند او را در دره‌ای نزدیک بیت فغور در سرزمین موآب دفن نمود، ولی تا به امروز هیچ کس مکان دفن او را نمی‌داند. موسی هنگام مرگ صد و بیست سال داشت، با وجود این، هنوز نیرومند بود و چشمانش به خوبی می‌دید. قوم اسرائیل سی روز در دشت‌های موآب برای او عزاداری کردند. یوشع (پسر نون) پُر از روح حکمت بود، زیرا موسی دست‌های خود را بر او نهاده بود. بنابراین مردم اسرائیل از او اطاعت می‌کردند و دستوراتی را که خداوند به موسی داده بود پیروی می‌نمودند. در اسرائیل پیامبری مانند موسی نبوده است که خداوند با او رو در رو صحبت کرده باشد... هیچ کس تا به حال نتوانسته است قدرت و معجزات شگفت‌انگیزی را که موسی در حضور قوم اسرائیل نشان داد ظاهر سازد.»^۱

عبارت فوق به وضوح نشان می‌دهد که تاریخ نگارش تورات سال‌ها پس از مرگ حضرت موسی بوده است. این گونه عبارات در برخی از کتب دیگر عهد عتیق نیز مشاهده می‌شود.

۳. عهد عتیق و تورات کنونی بارها و بارها تواتر تاریخی خود را از دست داده و از این جهت از اعتبار ساقط شده است: صاحب تفسیر «أطیب البیان فی تفسیر القرآن» در تفسیر آیه ۸۹ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره می‌فرمایند:

«...تورات فعلی که در دست یهود است سه مرتبه تواتر آن قطع شده و منتهی به یک نفر می‌شود. علاوه بر این که مطالب خلاف واقع و نسبت‌های ناروا که به خدا و انبیاء او می‌دهند دلیل قطعی بر تحریف آنست...»

۱. تورات، سفر تثنیه، باب ۳۴.

ب) اناجیل و عهد جدید

«مسیحیان درباره‌ی چهار انجیل معتقدند که حواریون و حواریون حواریون، آنها را سال‌ها پس از حضرت عیسی علیه السلام نگاشته‌اند. تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد مسیحیان هرگز برای حضرت عیسی کتابی قائل نبوده‌اند و اناجیل را صرفاً بیانگر زندگی و سخنان وی می‌دانسته‌اند.»^۱ البته این اعتقاد مسیحیان، مخالف نص صریح قرآن و روایات می‌باشد، آنجا که امام صادق علیه السلام به انجیلی که بر خود عیسی نازل شده اشاره کرده و محتوای آن را بر می‌شمارند:

«كَانَ بَيْنَ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليهما السلام أَرْبَعِمِائَةَ سَنَةٍ وَ كَانَ شَرِيعَةُ عِيسَى أَنَّهُ بُعِثَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْإِخْلَاصِ وَ بِمَا أَوْصَى بِهِ نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى عليهم السلام وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْإِنْجِيلُ وَ أَخَذَ عَلَيْهِ الْمِيثَاقَ الَّذِي أُخِذَ عَلَى النَّبِيِّينَ وَ شُرِعَ لَهُ فِي الْكِتَابِ إِقَامُ الصَّلَاةِ مَعَ الَّذِينَ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَحْرِيمُ الْحَرَامِ وَ تَحْلِيلُ الْحَلَالِ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي الْإِنْجِيلِ مَوَاعِظَ وَ أَمْثَالَ وَ لَيْسَ فِيهَا قِصَاصٌ وَ لَا أَحْكَامٌ حُدُودٍ وَ لَا فَرَضٌ مَوَارِيثَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ تَخْفِيفٌ مَا كَانَ نَزَلَ عَلَى مُوسَى عليه السلام فِي التَّوْرَةِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ فِي الَّذِي قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَ أَمَرَ عِيسَى مَنْ مَعَهُ مِمَّنْ اتَّبَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِشَرِيعَةِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ»^۲

به هرحال مسیحیان، اعتقادی به انجیل نازل شده از طرف خداوند به حضرت عیسی علیه السلام ندارند و این کتاب‌ها را نوشته‌ی مؤلفانی بشری می‌دانند. توماس میشل در کتاب کلام مسیحی می‌گوید: «مسیحیان معتقدند که خداوند کتاب‌های مقدس را به وسیله‌ی مؤلفانی بشری نوشته است و بر اساس این اعتقاد می‌گویند که کتاب‌های مقدس، یک مؤلف الهی و یک مؤلف بشری دارند. به عبارت دیگر، مسیحیان معتقدند که خدا کتاب مقدس را به وسیله‌ی الهامات روح القدس پدید آورده و برای این منظور مؤلفانی از بشر را برای نوشتن آنها برانگیخته و آنان را در نوشتن به گونه‌ای یاری کرده که فقط چیزهایی را که او می‌خواسته است نوشته‌اند.»^۳

۱. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۲. علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۴، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۴.

۳. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۱۶۳.

در نگاه مسیحیان «اناجیل چهارگانه‌ی عهد جدید شرح حال حضرت عیسی و سخنان او را در بردارند ولی هیچ پیامی که او مستقیماً از خدا دریافت کرده باشد در آنها ثبت نشده است. البته مسیحیت خود حضرت عیسی را خدا می‌داند^۱ و برای او رسولانی معتقد است که برخی از آنان اناجیل و سایر بخش‌های عهد جدید را تألیف کرده‌اند. از این رو همه‌ی آن کتاب‌ها پیام الهی تلقی می‌شوند.»^۲

حال که وضعیت اعتقاد و باور مسیحیان نسبت به کتب مقدسشان روشن گردید به بیان عدم وثوق و اطمینان به گزاره‌های منابع مقدس مسیحیت می‌پردازیم:

۱. همگان معترفند و شکی نیست که انجیل‌ها پیش از آن که به نگارش درآیند ابتدا در میان مسیحیان به صورت شفاهی منتقل می‌شده است. در قرن اول و دوم میلادی اناجیل بسیاری نوشته شد که شماره‌ی آنها از صد گذشت آن گاه به دستور پاپ داماسیوس اناجیل چهارگانه‌ی فعلی که موافق با تعلیم کلیسا بود انتخاب و بقیه تحریم شدند. ملاک گزینش کلیسا چه بوده است؟ اگر روح‌القدس به الهام خویش صاحبان اناجیل را توفیق نگارش داده چرا برخی از آنها باید تحریم شوند؟ اختلاف موجود در اناجیل چگونه با یاری روح‌القدس و الهام او سازگار است؟ دیده‌ها و شنیده‌هایی که مؤلفان اناجیل آنها را نوشته‌اند تا چه حد با واقع تطابق دارد؟ مؤلفان تا چه حد ضابط بوده‌اند و لفظ و معنا را درست به نگارش آورده و منتقل نموده‌اند؟

۲. با فرض پذیرش معنای وحی و پیام الهی در کلام مسیحی، اناجیل و کتاب عهد جدید کنونی فاقد تواتر در نقل می‌باشد و از این جهت فاقد اعتبار است: «متن ۲۷ کتابی که عهد جدید را تشکیل می‌دهند، از طریق تعداد بسیار زیادی نسخه‌ی خطی بر ما شناخته شده‌اند که به زبان‌های بسیار گوناگون نگاشته شده‌اند و در حال حاضر در کتابخانه‌های پراکنده‌ی سراسر جهان نگهداری می‌شوند. از تمامی این نسخه‌های خطی هیچ یک به دست مؤلفان اصلی نگاشته نشده است.»^۳

۱. مسیحیان قائلند که عیسی ﷺ خدای جسم پوشیده است و می‌گویند خداوند از طریق رحم مریم باکره برای نجات انسان به زمین آمد.

۲. همان، ص ۲۲۹.

۳. عهد جدید، ترجمه پیروز سیار، تهران، نشر نی، ۱۳۸۷، بخش درآمدی بر عهد جدید، ص ۶۴.

نکته‌ی قابل توجه آن است که قرآن کریم علاوه بر نقد تورات کنونی به نقد انجیل نیز پرداخته است. صاحب قاموس قرآن در این باره چنین می‌گوید: «از آیه‌ی "وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ..."^۱ روشن می‌شود که مقداری از انجیل از بین رفته است و آن را فراموش کرده‌اند و نیز آیه‌ی "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ..."^۲ نشان می‌دهد که مقداری از انجیل را مخفی می‌کردند زیرا آیات ماقبل نشان می‌دهد که خطاب «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ» شامل یهود و نصاری است.»^۳ وی سپس به بررسی انجیل مسیحیان می‌پردازد و می‌گوید: «گفتیم که قرآن مجید وجود یک انجیل را قبول می‌کند و انجیل چهارگانه که فعلاً مورد تصدیق نصاری است از نظر قرآن قابل قبول نیست ولی در این که مقداری از کلمات انجیل اصلی در آنهاست مورد تأیید قرآن مجید می‌باشد.»^۴

نبوت پیامبر اکرم ﷺ

۱. اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ:

پس از آن که با بی‌اعتبار بودن شرایع قبل از اسلام آشنا شدیم، مناسب است تا به ادله‌ی پیامبری پیامبر ﷺ پرداخته حقانیت دین اسلام را مورد بحث قرار دهیم. اکنون به دو دلیل از ادله‌ی اثبات نبوت حضرت خاتم اشاره می‌کنیم.^۵

الف) بشارت انبیای سابق:

۱- الف) در قسمت‌های قبل اشاره شد که جریان انبیاء الهی، جریانی پیوسته از هدایت‌گران الهی بوده است تا بشر را گام به گام به کمالی برتر و تمدنی آبادتر رهنمون شوند.^۶ از این رو برای

۱. مائده/۱۴.

۲. مائده/۱۵.

۳. سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ششم، ۱۳۷۱، ص ۱۷.

۴. همان، ص ۱۸.

۵. در کتاب‌های کلامی به دلیل‌های دیگر نیز اشاره شده است. رجوع کنید به وحی و نبوت در قرآن، آیت الله جوادی آملی، و محاضرات فی الالهیات، ربانی گلپایگانی.

۶. رجوع کنید به: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۷۵.

جلوگیری از گمراه‌شدن مردم توسط مدعیان دروغین نبوت و رسالت و همچنین مسدود نشدن باب هدایت الهی برای مردم، انبیای سابق به معرفی پیامبر یا پیامبران بعدی می‌پرداختند.

۲- الف) علاوه بر آن چه بیان شد، از آنجا که نبوت، منصبی الهی بوده^۱ و منوط به اراده‌ی الهی می‌باشد و تنها خداوند و کسانی که خداوند آگاه کرده است از اراده‌ی الهی باخبرند، بنابراین یکی از راه‌های تشخیص پیامبر صادق از کاذب، خبر دادن پیامبر قبلی از آمدن اوست.

از همین جا است که بطلان فرقه‌های بابیت و بهائیت آشکار می‌گردد، چرا که در هیچ آیه و روایتی بشارتی به ظهور پیامبر و دینی بعد از دین اسلام نشده است^۲ بلکه به خاتمیت اسلام و نفی نبوت و رسالت پس از دین اسلام صریحاً اشاره شده است.^۳

اینک به برخی شواهد تاریخی و استنادات بشارت‌های پیامبران سابق به نبوت و رسالت حضرت محمد ﷺ اشاره می‌کنیم:^۴

۱. «از عبدالله بن مسعود روایت کرده است که: روزی حضرت رسول ﷺ و سلم داخل معبدی از معابد یهود شد با گروهی از اصحاب خود، دید جمعی از یهود تورات می‌خوانند و رسیده‌اند به اوصاف آن حضرت که در تورات مکتوب است، چون آن حضرت را دیدند ترک کردند خواندن را، و در یک جانب کنیسه‌ی ایشان مرد بیماری خوابیده بود، حضرت پرسید: چرا ترک کردند خواندن را؟ آن مرد بیمار گفت: به وصف تو رسیدند و ترک کردند؛ پس نزدیک آمد و تورات از دست ایشان گرفت و تا آخر اوصاف آن حضرت را خواند و گفت: این وصف توست و وصف امت تو و من گواهی می‌دهم به وحدانیت خدا و به آنکه تو رسول اویی؛ و در همان ساعت به رحمت الهی واصل شد. حضرت فرمود تا او را به روش مسلمانان غسل دادند و بر او نماز کرد و او را دفن کردند.»^۵

۱. انعام/۱۲۴ «... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...»

۲. جهت مطالعه‌ی کامل جریان بهائیت به کتاب «تاریخ جامع بهائیت» (بهرام افراسیابی) مراجعه کنید. نسخه‌ی الکترونیک این کتاب در نرم‌افزار به سوی حقیقت، نسخه بهائیت، موجود می‌باشد.

۳. رک: احزاب/۴۰؛ فصلت/۴۱ و ۴۲؛ انعام/۱۹؛ انعام/۱۱۴ و ۱۱۵؛ همچنین: حدیث منزلت و ...

۴. برای رؤیت موارد بیشتر رجوع کنید به: ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۳۶ بحث روایتی ذیل آیه ۸۹ تا ۹۳.

۵. علامه مجلسی، حیات القلوب، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲. در برخی روایات تاریخی اشاره شده است که بسیاری از بزرگان اهل کتاب حتی از زمان و مکان ظهور پیامبر خاتم و ویژگی‌های او آگاه بوده‌اند.

«قطب راوندی نقل کرده است: شخصی از اهل مکه قبل از بعثت حضرت رسول ﷺ به شام رفت با قافله تجار، گفت: چون داخل بازار «بصری» شدیم راهبی از صومعه خود صدا زد: بپرسید از اهل این موسم که کسی از اهل مکه در میان ایشان هست؟ گفتند: بلی. گفت: بپرسید آیا احمد بن عبدالله بن عبدالمطلب ظاهر شده است زیرا که این ماهی است که می‌باید او ظاهر شود و او آخر پیغمبران است و از حرم ظاهر خواهد شد و هجرت خواهد کرد بسوی جایی که نخل بسیار و سنگستان‌ها و شوره‌زارها داشته باشد. راوی گفت: چون به مکه برگشتم پرسیدم آیا امر غریبی رخ داده است؟ گفتند: بلی، محمد بن عبدالله امین ظاهر شده است و دعوی نبوت می‌کند.»^۱

۳. در سفر تنبیه از کتاب تورات باب ۳۳ آیه ۲ چنین آمده: «خداوند از سینا برآمد و از ساعیر بر ایشان تجلی کرده و از کوه پاران درخشنده شد و با هزار هزاران مقدسان ورود کرد و از دست راستش به ایشان شریعتی آتشین داد.» «منظور از آمدن خداوند از سینا، نزول تورات بر حضرت موسی است. نیز اشراق از ساعیر، اعطای اناجیل به حضرت عیسی است. همچنین درخشندگی از کوه پاران، نزول قرآن بر حضرت محمد - صلی‌الله‌علیه‌وآله - است زیرا پاران کوهی از کوه‌های مکه است. شاهد سخن، آیات ۲۱ و ۲۲ از سفر تکوین است که در بیان حال حضرت اسماعیل می‌فرماید: "و خدا با پسر تو بود (یعنی با اسماعیل) که نشو و نما کرد و در بیابان ساکن، و تیرانداز شد و در بیابان پاران، ساکن شد و مادرش از برایش از دیار مصر زنی گرفت."^۲

نکته‌ی جالب توجه آن که امام رضا علیه‌السلام نیز در یکی از مناظرات خود با اهل کتاب به همین

فقره اشاره فرمودند.^۳

۱. علامه مجلسی، حیات القلوب، ج ۳، ص ۱۱۲.

۲. وحی و نبوت در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۳۶۷.

۳. الإحتجاج علی أهل اللجاج، علامه طبرسی، ج ۲، ص ۴۱۶.

ب) بیّنات و برهان‌های ثابت‌کننده:

منظور از بیّنه و برهان^۱ در اثبات نبوت پیامبران، هر امری است که به روشنی دلالت بر نبوت آن پیامبر دارد. بیّنات اتمام حجت و دعوت به خداوند: (۱) گاه از طریق طرح مباحث عقلی، استدلالی و حکمت‌آمیز، (۲) گاه از طریق موعظه و (۳) گاه از طریق مجادله‌ی احسن با منکرین و شکّاکین بوده است.^۲ (۴) بعضی اوقات نیز بیّنات و برهان‌های ثابت‌کننده‌ی نبوت، در واقع خرق عادت‌ها و معجزاتی بوده‌اند که نبیّ الهی متناسب با شرایط تأثیر‌گذاری، برای قوم خود ارائه می‌نموده است. به شهادت قرآن کریم و تاریخ پیامبر اعظم ﷺ بیّنات متعددی از ۴ دسته‌ی فوق‌الذکر داشته‌اند.^۳ و قرآن کریم نمونه‌های متعددی از حکمت‌ها، مواظ و مجادله‌های پیامبر اسلام و معجزات آن حضرت را نقل کرده است^۴ علاوه بر آنچه ذکر گردید قرآن کریم واجد ویژگی‌هایی است که نه تنها معجزه‌بودن قرآن و حقانیت پیامبر اسلام را ثابت می‌کنند بلکه جامعیت دین اسلام را در برابر نیازهای بشری و هدایت انسان بیان می‌نمایند و ما در درس بعد به بیان برخی از آنها خواهیم پرداخت.

موارد کاربردی در مباحث علمی:

۱. با درک درست از معنای دین و سیر تدریجی شرایع الهی، حقانیت اسلام و نسخ سایر شرایع به اثبات می‌رسد.

۱. منظور از برهان در اینجا فقط برهان‌های عقلی نیست بلکه به هر امر باهر و آشکاری اطلاق می‌شود.

۲. نحل/ ۱۲۵ «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ.»

۳. نمونه‌ای کامل از مجادله احسن پیامبر با مشرکین مکه در «الإحتجاج علی أهل اللجاج» اثر علامه طبرسی، ج ۱، ص ۲۹ ذکر شده است.

۴. از جمله معجزاتی که قرآن برای پیامبر نقل کرده است: شق القمر (قمر/ ۱-۴)، معراج جسمانی و روحانی (اسراء/ ۱)، اخبار از غیب می‌باشد. قطب راوندی برای پیامبر چهارهزار و چهارصد و چهل معجزه شمرده است. (برگرفته از کتاب وحی و نبوت در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی) همچنین علامه مجلسی در کتاب حیات القلوب، جلد ۳ به بیان برخی معجزات پیامبر می‌پردازند.

۲. با درک درست معنای دین و سیر تدریجی شرایع الهی، فلسفه‌ی امامت و نقش ائمه در احیای دین روشن‌تر خواهد شد.^۱

موارد کاربردی در زندگی:

۱. اسلام تنها راه نجات و تنها راه تکامل انسان‌ها می‌باشد و رجوع به هر شریعتی غیر از اسلام به خاطر تحریف‌ها و نواقصی که آن شرایع دارند موجب رکود و انحراف در مسیر کمال خواهد بود.^۲
۲. به خلاف سایر شرایع که مملو از خرافات و تحریفات شده‌اند، راهی که اسلام برای تکامل ما رسم می‌کند راهی روشن و طریقی واضح است.^۳
۳. به خلاف سایر مکاتبی و شرایع که حتی در اصلی‌ترین بنیان‌های اعتقادی خود نیز سست و بی‌برهان می‌باشند^۴ اسلام در اصول و فروغش از استحکام فوق‌العاده‌ای برخوردار است.^۵
۴. اسلام بر هفت پایه است؛ بدون هرکدام از این پایه‌ها، مسلمانی ما نیز کامل نخواهد بود: عقل و خردمندی، آبروداری و صداقت، تلاوت قرآن، دوستی و دشمنی برای خدا، حق آل محمد و شناخت ولایت آنها، حق برادران و حمایت و دفاع از آنها، مدارا با مردم و همسایه‌داری نیکو.^۶

۱. به عبارت دیگر نقش بی‌بدیل همراهی عترت و قرآن با همدیگر در راستای تحقق هدف انبیاء و دین الهی روشن‌تر خواهد شد. حدیث تقلین ضرورت همراهی قرآن و عترت را هشدار می‌دهد و تاریخ گواه مناسبی است برای رویت آثار همراهی تقلین با هم و یا آثار بی‌توجهی به یکی از دو سوی مردم.

۲. آل عمران/ ۸۵ «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

۳. نهج البلاغه، خ ۱۰۶ «فَهُوَ أَوْلَجُ الْمَنَاهِجِ وَأَوْضَحُ الْوَلَايَةِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُشْرِقُ الْجَوَادِ مُضِيءُ الْمَصَابِيحِ كَرِيمُ الْمِضْمَارِ رَفِيعُ الْغَايَةِ جَامِعُ الْحَلَبَةِ مُتَنَافِسُ السُّبُقَةِ شَرِيفُ الْفُرْسَانِ التَّصَدِيقُ مِنْهَاجُهُ وَالصَّالِحَاتُ مَنَارُهُ وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلَبَتُهُ وَالْجَنَّةُ سُبُقَتُهُ»؛ اسلام روشن‌ترین راه‌ها است، جاده‌های درخشان، نشانه‌های آن در بلندترین جایگاه، چراغ‌هایش پرفروغ و سوزان، میدان مسابقه آن پاکیزه برای پاکان، سرانجام مسابقه‌های آن روشن و بی‌پایان، مسابقه-دهندگان آن پیشی گیرنده و چابک سوارانند. برنامه‌ی این مسابقه تصدیق کردن به حق، راهنمایان آن اعمال صالح، پایان آن مرگ، میدان مسابقه‌ی آن دنیا، مرکز گرد آمدن مسابقه دهندگان قیامت، و جایزه‌ی آن بهشت است.

۴. مانند مسیحیت در اعتقاد به تثلیث و اعتقاد آنها به جسم پوشیدن خداوند.

۵. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۴، ش ۱۲۵۹، «ح» هیچ دژی نفوذ ناپذیرتر از اسلام نیست.

۶. تحف العقول: «قَالَ كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ سَأَلْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَنْ قَوَاعِدِ الْإِسْلَامِ مَا هِيَ فَقَالَ قَوَاعِدُ الْإِسْلَامِ سَبْعَةٌ فَأُولَاهَا الْعَقْلُ وَ عَلَيْهِ بَنِيَ الصَّبْرُ وَ الثَّانِي صَوْنُ الْعَرَضِ وَ صِدْقُ الْأَهْجَةِ وَ الثَّالِثَةُ تَلَاوَةُ الْقُرْآنِ عَلَى جِهَتِهِ وَ الرَّابِعَةُ الْحُبُّ فِي اللَّهِ

۵. یهودیت و مسیحیت اگر هم تحریف نشده بودند نمی‌توانستند بشر امروز را هدایت کنند زیرا بیان نمودیم که شرایع سابق همواره ناقص‌تر از شرایع لاحق‌اند.

۶. اسلام یعنی تسلیم شدن، به همین خاطر وقتی ما می‌توانیم از آثار متعالی دین اسلام بهره‌مند شویم که اولاً اسلام را خوب بشناسیم و ثانیاً خودمان را ملزم به رعایت همه‌ی احکام آن کنیم.^۱

منابع بیشتر:

برای مبلغ:

۱. وحی و نبوت، آیت‌الله جوادی آملی.
۲. آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی.
۳. سیره‌ی پیامبران در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی.

برای مخاطب:

۱. نبوت، حجت‌الاسلام قرائتی.
۲. چرا و چگونه مسلمان شدند؟، سید محمد شیرازی.
۳. خرافات در مکتب مسیحیان، سید محمد شیرازی.^۲

وَ الْبَعْضُ فِي اللَّهِ وَ الْخَامِسَةُ حَقُّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ مَعْرِفَةُ وَ لَايَتَهُمْ وَ السَّادِسَةُ حَقُّ الْإِخْوَانِ وَ الْمُخَامَاةُ عَلَيْهِمْ وَ السَّابِعَةُ مُجَاوَرَةُ النَّاسِ بِالْحُسْنَى.»

۱. أمالی الصدوق، ص ۳۵۱، المجلس السادس و الخمسون: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَأَنْسَبُ الْإِسْلَامَ نَسْبَهُ لَمْ يَنْسَبْهُ أَحَدٌ قَبْلِي وَ لَا يَنْسَبُهُ أَحَدٌ بَعْدِي الْإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ التَّصَدِيقُ وَ التَّصَدِيقُ هُوَ الْيَقِينُ وَ الْيَقِينُ هُوَ الْأَدَاءُ وَ الْأَدَاءُ هُوَ الْعَمَلُ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَخَذَ دِينَهُ عَنْ رَبِّهِ وَ لَمْ يَأْخُذْهُ عَنْ رَأْيِهِ أَيُّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ تَمَسَّكُوا بِهِ لَا يَزِيلْكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ تُغْفَرُ وَ الْحَسَنَةُ فِي غَيْرِهِ لَا تُقْبَلُ.»

۲. نسخه‌ی الکترونیک شماره‌های ۲ و ۵ و ۶ در نرم‌افزار کتاب‌های اسلامی اینترنت موجود می‌باشد.

درس‌های هشتم و نهم

خاتمیت پیامبر اعظم و جامعیت دین اسلام

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. مخاطب، معنای خاتمیت پیامبر اعظم ﷺ را بداند و ادله‌ی آن را بشناسد.
۲. مخاطب با جامعیت دین اسلام نسبت به سایر ادیان، آشنا شود.
۳. مخاطب با برخی شبهات خاتمیت و پاسخ‌های آن آشنا شود.
۴. مخاطب از باطل بودن فرقه بهائیت آگاهی پیدا کند.

معنای خاتمیت پیامبر اعظم ﷺ و جامعیت دین اسلام:

کتاب گلستان سعدی، کتاب ارزشمندی است. وقتی این کتاب را به دستان کودکی می‌سپاریم، نه تنها توجهی به مطالب و نوشته‌های سودمند آن نخواهد داشت بلکه چه بسا در حال و هوای کودکانه‌ی خویش و در همان ساعات اولیه‌ی گرفتن کتاب، آن را پاره کند و چیزی از آن باقی نماند؛ اما اگر همین کتاب را به دانشمندی که از ارزش آن با خبر است بدهیم حتی پس از گذشت سالیان زیاد و علاوه بر استفاده‌ی بسیار از آن، باز هم کتاب سالم و پابرجاست.

کودک نه تنها کتاب را پاره می‌کند بلکه استفاده‌ای هم از آن نخواهد کرد. اما بالعکس دانشمند از آن بهره‌های زیادی خواهد برد و نکات و ظرایف بسیاری را نیز از مطالب آن استخراج می‌کند.

خداوند متعال نیز برای هدایت بشر ۱۲۴ کتاب آسمانی نازل کرد^۱ و به انبیای الهی هدیه داد تا در راه کمال و هدایت بشری بکار گیرند اما بشر که در دوران کودکی خود بود قدر گوهرهای الهی را ندانست و این کتاب‌ها یا به طور کامل محو شدند و یا همانطور که در درس قبل اشاره شد مانند عهدین، آمیخته به تحریفات و تغییرات گسترده گردیدند: «یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، تحریف و تبدیل‌هایی است که در تعلیمات و کتب مقدّس پیامبران رخ می‌داده است و به همین جهت آن کتاب‌ها و تعلیمات، صلاحیت خود را برای هدایت مردم از دست می‌داده‌اند.

غالباً پیامبران احیا کننده سنن فراموش شده و اصلاح کننده تعلیمات تحریف یافته پیشینیان خود بوده‌اند. گذشته از انبیائی که صاحب کتاب و شریعت و قانون نبوده و تابع یک پیغمبر صاحب کتاب و شریعت بوده‌اند، مانند همه پیامبران بعد از ابراهیم تا زمان موسی و همه پیامبران بعد از موسی تا عیسی، پیامبران صاحب قانون و شریعت نیز بیشتر مقررات پیامبر پیشین را تأیید می‌کرده‌اند. ظهور پیامبران تنها معلول تغییر و تکامل شرایط زندگی و نیازمندی بشر به پیام نوین و رهنمایی نوین نیست، بیشتر معلول نابودی‌ها و تحریف و تبدیل‌های کتب و تعلیمات آسمانی بوده است. بشر چند هزار سال پیش نسبت به حفظ موارث علمی و دینی ناتوان بوده است و از او جز این انتظاری نمی‌توان داشت. آنگاه که بشر می‌رسد به مرحله‌ای از تکامل که می‌تواند موارث دینی خود را دست نخورده نگهداری کند، علت عمده تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی می‌گردد و شرط لازم (نه شرط کافی) جاوید ماندن یک دین، موجود می‌شود.»^۲

۱. صاحب تفسیر اطیب البیان می‌گوید: «در مجمع‌البیان از ابی‌ذر (ره) روایت کرده که کتب انبیاء سلف صد و بیست و چهار کتاب بوده است.» طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۵۶. (کتاب ختم نبوت)

ظهور اسلام، مصادف با دوره عبور از کودکی بشر:

دوران ظهور پیامبر اسلام مصادف با دوره‌ی رشد و گذر از دوره‌ی کودکی بشر است. بشر در دوره‌ی ظهور اسلام، بشری است که به درجه‌ی مطلوبی از رشد رسیده است: «قرآن در سراسر آیاتش بشر را به تعقل و استدلال و مشاهده عینی و تجربی طبیعت و مطالعه تاریخ و به تفقه و فهم عمیق دعوت می‌کند. این‌ها همه نشانه‌های ختم نبوت و جانشینی عقل و علم به جای وحی تبلیغی است. برای کدامیک از کتب آسمانی به اندازه قرآن کار شده است؟ به محض نزول قرآن هزارها حافظ قرآن پیدا می‌شود. هنوز نیم قرن نگذشته، به خاطر قرآن علم نحو و صرف و دستور زبان تدوین و لغت‌های زبان عربی جمع‌آوری می‌گردد، علم معانی و بیان و بدیع ابتکار می‌شود، هزارها تفسیر و مفسر و حوزه‌های تفسیر به وجود می‌آید، روی کلمه به کلمه قرآن کار می‌شود. غالب این فعالیت‌ها از طرف مردمی صورت می‌گیرد که نسبت به زبان عربی بیگانه‌اند. فقط علاقه به قرآن است که چنین شور و هیجانی به وجود می‌آورد. چرا برای تورات و انجیل و اوستا چنین فعالیت‌هایی نشد؟»^۱

علاوه بر آنچه ذکر شد، تاریخ نیز گواهی می‌دهد که به خلاف شرایع قبلی، مسلمانان از همان آغاز، به حفظ و حراست از قرآن اهتمام فراوان داشتند و حتی نسبت به حروف و کلمات قرآن نیز حساسیت نشان می‌دادند.^۲ از این رو نه تنها با کمال دین، دیگر نیازی به شریعت جدید نبود بلکه علت نبوت تبلیغی نیز رفع می‌گردید: «تا زمانی بشر نیازمند به وحی تبلیغی است که درجه عقل و علم و تمدن به پایه‌ای نرسیده است که خود بتواند عهده‌دار دعوت و تعلیم و تبلیغ و

۱. همان، ص ۱۷۵.

۲. «أن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال لما أراد أن یکتب المصحف أرادوا ان یلقوا الواو التي فی براءة و الذین یکتزون الذهب و الفضة قال لهم ابي رضی الله عنه لتلحقنها او لأضعن سیفی علی عاتقی فالحقوها» (المنثور فی تفسیر المأثور، جلال الدین سیوطی، ج ۳، ص ۲۳۲) و همچنین: یکی از جهاتی که مایه‌ی سوء ظن ابوذر به دستگاه خلافت شد همان اصراری بود که در موقع جمع‌آوری قرآن توسط عثمان به خرج می‌دادند تا حرف "واو" را از اول آیه «وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ...» حذف کنند، تا آنجا که کار به مشاجره کشیده و ابوذر فریاد زد که اگر "واو" را در جای خود نگذارید من با شما به قتال می‌پردازم، و سرانجام دستگاه حکومت عثمان مجبور شد آیه را با "واو" ضبط کند. (ترجمه المیزان، ج ۹، ص ۳۵۴)

تفسیر و اجتهاد در امر دین خود بشود. ظهور علم و عقل، و به عبارت دیگر، رشد و بلوغ انسانیت، خود به خود به وحی تبلیغی خاتمه می‌دهد و علما جانشین چنان انبیاء می‌گردند.^۱

با توجه به آنچه ذکر شد نکات ذیل در رابطه با خاتمیت و جامعیت اسلام قابل ملاحظه است:

۱. خاتمیت، به معنای بی‌نیازی بشر از دین نیست.

۲. معنای خاتمیت، یعنی آغاز دوره‌ی شکوفایی عقلانیت و خرد در سایه‌ی هدایت الهی برای

بشریت.

۳. خاتمیت یعنی خداوند همه‌ی آنچه بشر در مسیر کمالش به آن نیاز داشت را فرستاده است.

۴. خاتمیت یعنی بدون تفکر، تدبیر و عقلانیت، امکان بهره‌برداری از دین (کتاب و عترت)^۲

وجود نخواهد داشت. از این رو قرآن بیش از هر کتاب آسمانی دعوت به تفکر و عقلانیت در

خودش،^۳ آیات آفاقی و انفسی^۴ و در دین^۵ نموده است.

۵. خاتمیت یعنی به کارگیری حداکثری استعداد انسان برای آبادانی دنیا^۶ و آخرت.

۶. در نگاه دین خاتم، عقل و دین هر دو حجت الهی‌اند و عدم توجه به هر یک منجر به

رکود، انحراف یا ارتجاع در مسیر کمال خواهد شد.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۷۳ (کتاب ختم نبوت).

۲. اشاره به حدیث ثقلین دارد که در آن حدیث شریف ضمانت دین برای رسیدن بشر به غایت مطلوبش همراهی غیر قابل انفکاک قرآن و عترت می‌باشد. به عبارت دیگر چه در حوزه‌ی جهان‌بینی و چه در حوزه‌ی ایدئولوژی خاتمیت به معنای همراهی و همگامی قرآن، عترت و عقل می‌باشد و عدم توجه به هر کدام منجر به نرسیدن به آثار و ثمرات متعالی دین خواهد شد.

۳. محمد/۲۴. «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالِهَا.»

توبه/۱۲۲. «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرٌ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ.»

آل عمران/۱۹۱. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.»

۴. فصلت/۵۳. «سَتَرْنَاهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَمْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ.»

۵. توبه/۱۲۲.

۶. در درس قبل به این بُعد از دین اشاره گردید.

۷. اولاً: با توجه به کامل بودن دین اسلام در پاسخ به نیازهای بشری؛ ثانیاً: حفظ منبع وحیانی اسلام (قرآن) از تغییر و تحریف، و ثالثاً: جای‌گزینی عقلانیت بشر (اجتهاد) به جای نبوت تبلیغی، دلیلی برای تجدید رسالت‌ها و ارسال انبیاء پس از دین خاتم وجود نخواهد داشت.

اثبات خاتمیت پیامبر اعظم ﷺ:

در درس گذشته ثابت کردیم که انسان برای یافتن راه کمال، همواره محتاج طریقی غیر از حس و عقل - یعنی وحی - می‌باشد. آیات قرآن نیز به این حقیقت اشاره دارند که انسان برای رسیدن به کمال و دوری از هرگونه مشقت، خوف و حزن، محتاج هدایت الهی است.^۱ به عبارت دیگر به حکم صریح عقل و وحی، بعثت انبیاء امری ضروری و لازم است. برخی «مدعیان دروغین نبوت»^۲ نیز برای اثبات پیامبری خود به طرح این شبهه پرداخته‌اند و می‌گویند اکنون که عقل و قرآن نیاز دائمی بشر به انبیاء را اثبات می‌کنند پس پیامبر اسلام و دین وی نمی‌تواند آخرین پیامبر و آخرین دین الهی باشد بلکه بر خداوند لازم است تا وقتی انسان‌ها بر روی زمین زندگی می‌کنند و نیازهای نو به نو و متفاوت دارند، خداوند نیز متناسب با نیازهای جدید و پیشرفت‌های بشر، پیامبران و دینی جدید بفرستد.

در پاسخ به این شبهه، طرح دو مطلب لازم و ضروری است:

اولاً: ختم نبوت و رسالت به معنای قطع رابطه‌ی وحی و هدایت الهی با انسان نیست. به عبارت دیگر آنچه را عقل و قرآن به آن اشاره می‌کنند نارسایی دانش بشری در ارائه‌ی برنامه جامع سعادت و نیاز دائمی به هدایت الهی است، نه نیاز دائمی به انبیا و رسولان الهی. از این رو وقتی برنامه‌ی الهی به صورت کامل نازل شود و از سوی دیگر به خاطر اهتمام امت، متن آن

^۱ بقره/۳۸ «فَلَمَّا أَهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ». همچنین: طه/۱۲۳ «قَالَ أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى»

^۲ مانند بابت و بهائیت.

برنامه بدون کم و کاستی حفظ شود و از تحریف آن جلوگیری گردد، نیازی به تجدید نبوت و رسالت نخواهد بود.

ثانیاً: از آنجا که انبیای الهی یک سلسله‌ی به هم پیوسته از سفیران الهی می‌باشند و تعیین ایشان منوط به اراده‌ی تشریحی خداوند و اعلام او می‌باشد: (۱) انبیاء و پیروان هر پیامبری باید انبیای قبل از خود و کتاب‌های آنها را قبول داشته باشند^۱ و (۲) بشارت آمدن نبی و رسول بعدی از طرف نبی و رسول قبلی داده شده باشد. حال آنکه در مورد ادعای مدعیان نبوت و رسالت نه تنها خبری از ظهور آنها از طرف قرآن و پیامبر اسلام داده نشده است بلکه در آیات و روایات کثیری به ختم نبوت و رسالت تصریح شده است که به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم:

خاتمیت در آئینه قرآن و روایات:^۲

۱. خداوند در سوره‌ی احزاب، آیه ۴۰ فرموده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»

"«خاتم» از ریشه‌ی «ختم» به معنای «پایان» است و طبق تصریح لغت‌شناسان مشهور عرب،^۳ در زبان عربی به دو صورت خاتِم (به کسر تاء) و خاتَم (به فتح تاء) به کار می‌رود. خاتِم (به کسر تاء) به معنی ختم کننده و پایان بخشنده است و خاتم (به فتح تاء) به معنی آخر و آخرین و نیز مهری است که پس از تنظیم و نگارش نامه‌ها و اسناد، در پای آن می‌زنند و حکم «پایان بخشیدن» به آن‌ها را دارد. به قول لغویان: «ما یختم به» یعنی وسیله ختم و پایان یافتن چیزی است (و در نتیجه، بستن طومار آن، که «پلمب» کردن خانه‌ها و مهر کردن سر ظروف مایعات، از همین باب و به همین معناست، و قرآن کریم با استعمال تعبیری چون «ختم الله علی قلوبهم و

۱. بقره/۲۸۵ «أَمَّا الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ.»

۲. این بخش چکیده‌ای از مقاله «خاتمیت، نفی مسلک باب و بهاء» از آقای عزالدین رضا نژاد، مجله زمانه، چاپ دوم، سال ششم، شماره ۶۱، مهر ۸۶، می‌باشد.

۳. مقایس اللغه (ابن فارس): لسان العرب (ابن منظور).

علی سمعهم» (بقره/۷) و مشابه آن^۱ همین معنا را اراده کرده است. چنان که «مختومه» شدن پرونده نیز، در اصطلاح قضات، به معنای پایان یافته قلمداد گشتن و بسته شدن آن است). اگر به نگین انگشتر نیز، «خاتم» گفته می‌شود، به اعتبار استفاده از آن در مهر و مختومه کردن اسناد و نامه‌هاست. به قول استاد مطهری:^۲ «کلمه‌ی «خاتم» به حسب ساختمان لغوی خود در زبان عربی به معنی چیزی است که به وسیله‌ی آن به چیزی پایان دهند. مهری که پس از بسته شدن نامه بر روی آن می‌زدند به همین جهت، «خاتم» نامیده می‌شود، و چون معمولاً بر روی نگین انگشتری، نام یا شعار مخصوص خود را نقش می‌کردند و همان را بر روی نامه‌ها می‌زدند، انگشتری را «خاتم» می‌نامیدند.»

استعمال تعابیری چون «ختم قرآن» (که به معنای خواندن کل قرآن و تمام کردن آن است)، اطلاق «مجلس ختم» به مجلس یادبود اموات (که به اعتبار قرائت یک دوره کامل از قرآن توسط جمع حضار مجلس ترحیم برای شخص متوفی است) و نیز استعمال تعبیر «خاتم اوصیاء» در حق آخرین امام معصوم از تبار اهل بیت علیهم‌السلام، همه و همه، هماهنگ با همان مفهومی است که از ختم و خاتم بیان شد.

جالب است که معنای فوق از واژه‌ی «خاتم النبیین» (در آیه‌ی ۴۰ احزاب) و اصل «خاتمیت» پیامبر اسلام را، علاوه بر اینکه باور عمومی مسلمانان بر آن استوار شده، کارا مورد اعتراف و استعمال مؤسس فرقه‌ی بهائیت (میرزا حسینعلی بهاء) نیز قرار گرفته است و با توجه به این امر، منطقاً راه بر هر گونه سفسطه و توجیه ناروای بهائیان از آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی احزاب و موضوع خاتمیت، مسدود می‌باشد.

حسینعلی بهاء در عباراتی که در کتاب‌ها و الواح گوناگون وی آمده^۳ علاوه بر اطلاق عناوینی چون «خاتم رسل»، «خاتم انبیا» و «خاتم النبیین» بر شخص پیامبر اسلام، «خاتمیت» آن حضرت را نیز صریحاً و دقیقاً به معنی «انتها» و «پایان یافتن» سلسله‌ی نبوت و رسالت توسط

۱. انعام/۴۶؛ جاثیه/۲۳؛ یس/۶۵.

۲. مجموعه آثار، ج ۳، ص ۵۵ (ختم نبوت).

۳. به عنوان مثال آنچه در کتاب اشراقات وی آمده است.

آن حضرت گرفته است: «الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرساله و النبوة و علی آله و اصحابه دائما ابدا سرمدا.»^۱ یعنی، سلام و درود دائمی، ابدی و همیشگی بر سرور جهان و مربی امت‌ها، کسی که به او نبوت و رسالت پایان پذیرفت، و بر خاندان و یاران وی باد.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه‌ای فرموده است: «انا خاتم النبیین و المرسلین و الحجه علی جمیع المخلوقین اهل السموات و الارضین»؛^۲ من خاتم انبیا و رسولان و حجت بر همه‌ی آفریدگان از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها هستم.

۳. مولای متقیان علی رضی الله عنه، در نهج‌البلاغه، هنگام وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کرارا بر ختم نبوت و رسالت، و پایان یافتن وحی به وجود آن حضرت تأکید کرده است. در خطبه‌ی اول نهج‌البلاغه با اشاره به سیر پیایی ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی فرموده است: «الی ان بعث الله محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و آله لانجاز عدته و تمام نبوته»؛ تا آن که خداوند، رسول خود محمد صلی الله علیه و آله را برای محقق ساختن وعده‌ی خود و اتمام کار نبوت برانگیخت. در خطبه ۷۲ می‌فرماید: «اللهم... اجعل شرایف صلواتک... علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق»؛ بار خدایا!... بهترین درودهایت... را بر محمد، بنده و رسولت، فرست که خاتم پیامبران پیشین است و گشاینده‌ی درهای بسته. و در خطبه‌ی ۸۷ می‌فرماید: «ایها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله انه یقول...»؛ ای مردم این حدیث را از خاتم پیامبران فرا گیرید که می‌گوید...

در خطبه‌ی ۱۳۳ چنین می‌خوانیم: «ارسله علی حین فتره من الرسل... فقفی به الرسل و ختم به الوحی»؛ خداوند پیامبر اسلام را زمانی فرستاد که پیامبران نبودند... پس او در پی پیامبران و ارسال وحی را با او پایان داد.

^۱. اشراقات، ص ۲۹۳.

^۲. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۳، ص ۲۴۷.

۴. از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است که فرموده‌اند: «لقد ختم الله بكتابتكم الكتب و ختم بنيكم الانبياء»؛ خداوند به وسیله‌ی کتاب شما «قرآن»، کتاب‌های آسمانی و به وسیله‌ی پیامبرتان محمد صلی الله علیه و آله، سلسله انبیا را خاتمه داد.^۱

راز جاودانگی اسلام:

اگر کسی اندک تأملی در دین اسلام و معارف آن داشته باشد به راز جاودانگی آن پی خواهد برد و درمی‌یابد که:

۱. دین اسلام، دینی فرا زمانی، فرامکانی، فرا زبانی، فرا ملیتی، فرا نژادی است.^۲
۲. دین اسلام مطابق با فطرت آدمی است و از این رو تمام احکام و دستورات اخلاقی و فقهی آن، با فطرت انسان سازگار است.^۳
۳. گزاره‌های دین اسلام، معقول بوده و هیچ تناقضی در معارف و احکام آن وجود ندارد.^{۳ و ۴}

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۶۹، «عَنْ أَيُّوبَ بْنِ الْحُرِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذَكَرَهُ خَتَمَ بِنَبِيِّكُمْ النَّبِيِّينَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ خَتَمَ بَكِتَابِكُمْ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ أَنْزَلَ فِيهِ تَبْيَانَ كُلِّ شَيْءٍ وَ خَلَقَكُمْ وَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ نَبَأَ مَا قَبْلَكُمْ وَ فَصَّلَ مَا بَيْنَكُمْ وَ خَبَّرَ مَا بَعْدَكُمْ وَ أَمَرَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَ مَا أَنْتُمْ صَائِرُونَ إِلَيْهِ.»؛ ایوب بن حر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: خدای - عز ذکرة - با پیغمبر شما بی‌پیغمبران خاتمه داد، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما (قرآن) بکتاب آسمانی خاتمه داد، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و خبر پیش از شما و داوری میان شما و خبر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شما در قرآن هست.

۲. سبأ/۲۸، «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.» برای توضیحات آیه رجوع کنید به تفسیر نمونه ذیل همین آیه.

۳. روم/۳۰، «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ.»

۴. نساء/۸۲، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.» قرآن نیز جامع معارف دین بوده و معرف دین است. همچنین قرآن در موارد متعددی پس از بیان احکام الهی، به ذکر اسم عزیز، علیم و حکیم می‌پردازد و این حقیقت را گوشزد می‌کند که احکام الهی، ضمن اتقان و استواری لازم، پشتوانه‌ای عالمانه و حکیمانه دارند: (مائده/۳۸) «وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و (توبه/۶۰) «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْعَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ سَبِيلٌ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ.»

۴. اسلام، هم به جسم انسان و نیازهای آن توجه کامل دارد و هم به روح و روان انسان و نیازهای آن.

۵. احکام اسلام، بر اساس مصالح و منافع واقعی انسان تنظیم شده‌اند.^۱

۶. به خلاف قوانین و مقررات بشری که بدون شناخت انسان و جهان، وضع شده‌اند، قوانین و

احکام الهی بر اساس شناخت دقیق و کامل از انسان و جهان، وضع شده‌اند.^۲

۷. از آنجا که انسان برای رسیدن به کمال مطلوبش، محتاج هدایت و ربوبیت الهی است و

رفتار و کردار انسان در رسیدن یا نرسیدن به این هدف تأثیر مستقیم دارد، دین اسلام هیچ

بخشی از زندگی انسان را بدون راهنما (آداب اخلاقی و احکام شرعی) نگذاشته است.^۳

^۱. ملاصدرا در این باره می‌گوید: «شرع و عقل با هم تطابق و توافق دارند. منزه است شریعت پاک حَقَّه الهیّه از این که احکام و آموزه‌های آن ناسازگار با معارف عقلی یقینی ضروری باشد و نابود باد فلسفه‌ای که قوانین آن با کتاب و سنت سازگار و همراه نباشد.» (اسفار، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۰۳).

^۲ اگر در جایی ما بدون آنکه در قرآن یا سنت چیزی داشته باشیم، به حکم عقل مصلحت یا مفسده‌ای را کشف کنیم، به حکم آن آشنایی^۳ی که با روح اسلام داریم- که اگر مصلحت مهمی باشد اسلام از آن صرف نظر نمی‌کند و اگر مفسده مهمی باشد اسلام اجازه نمی‌دهد - فوراً به حکم عقل، حکم شرع را کشف می‌کنیم. (شهید مطهری، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۲۹۹).

^۳. به عنوان مثال: (البقره/۲۱۶) «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.» و همچنین دقت کنید در (اسراء/۱۱) «وَ يَذْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا.» انسان بدون شناخت دقیق از خود و ابعاد روابط چهارگانه‌اش به وضع قوانین و مقررات پرداخته و به تعبیر قرآن در سیر جاهلانته‌ی خود عجله می‌کند تا به هدف متصور خود دست یابد در صورتی که خیر و کمال واقعی او در مسیر دیگری است.

^۴. امام رضا^{علیه السلام} در بیان مفصلی به تبیین جایگاه عترت پرداخته و امام را مفسر و تبیین کننده مجملات قرآن می‌داند، به گونه‌ای که قرآن بدون عترت قادر به پاسخ‌گویی نیازهای واقعی انسان نخواهد بود: «...إِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ لَمْ يَخْفِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَيِّنَ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ الْخُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ وَ جَمِيعَ مَا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَا قَالَ مَا قَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ فِي حِجَّتِهِ الْوَدَاعَ وَ هِيَ آخِرُ عُمْرِهِ ﷺ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ أَمَرُ الْإِمَامَةَ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمْنُصِ صَ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَىٰ قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا ﷺ عَلِمًا وَ إِمَامًا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا مِمَّا تَخْتِاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا وَ قَدْ بَيَّنَّهُ فَمَنْ زَعَمَ أَنْ اللَّهَ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلِّهَا مِنَ الْأُمَّةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ...» (حرانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول، قم، جامعه مدرسین، دوم، ۱۴۰۴، ق ۱، ص ۴۳۷).

۸. قرآن، سنت، عترت و عقل، مشتمل بر قواعد و اصول کلیه‌ای هستند که در تعامل با همدیگر، قادر به پاسخ‌گویی نیازهای انسان تا پایان دنیا می‌باشند.^۱

مسأله‌ی نیازهای متغیر انسان و پاسخ به یک سؤال:

ممکن است در ذهن کسی این سؤال مطرح شود که «با توجه به اینکه جامعه‌ی بشری دائماً در حال تغییر و تکامل است، دینی که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است چگونه می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای گسترده و پیچیده‌ی بشر معاصر باشد؟» پاسخ به این سؤال در گرو فهم درست دین و درک صحیح از انواع نیازهای انسان می‌باشد.

نیازهای ثابت و متغیر:

با نظر در زندگی انسان و نیازهای او در می‌یابیم که نیازهای انسان نیز همانند خود او و جهان که ثابتات و متغیراتی دارند، به دو دسته نیازهای ثابت و متغیر تقسیم می‌شوند. علامه شهید مطهری ره در این باره می‌فرماید:

«این مطلب راست است که شرایط زندگی بشر متغیر است و نیازهای بشر تغییر می‌کند ولی مطلب به این سادگی نیست. بشر یک نیازهای ثابت و همیشگی دارد و یک نیازهای متغیر و موقت. همه نیازهای بشر متغیر نیست. نیازهایی که مربوط به معنی زندگی انسان است ثابت است و نیازهایی که مربوط به شکل و صورت زندگی انسان است متغیر و متحول است. شما نمی‌توانید این مطلب را که شکل زندگی دائماً تغییر می‌کند دلیل بگیرید که روح زندگی هم همیشه باید تغییر کند.»^۲

قوانین ثابت و متغیر:

دین الهی: (۱) در حوزه معارف خود، گزاره‌های انسان‌شناختی و جهان‌شناختی خویش را متوجه واقعیات و حقایق لا یتغیر انسان، جهان و روابط انسان و جهان نموده است و (۲) در حوزه

^۱ «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/۸۹) و «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام/۳۸). و دقت کنید در روایت: (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۵) عَنِ الرَّضَاءِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأَصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ.» و مسأله‌ی اجتهاد.

^۲ نرم افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۴۷۷.

قوانین ، آنجا که قوانین مربوط به نیازهای متغیر انسان می‌شود به بیان راهبردها، سیاست‌ها و اصول لایتنیر آنها اشاره کرده و تشخیص موضوع و صدور حکم را در چارچوب اصول و راهبردهای مطرح شده به عقل - اجتهاد صحیح - وا می‌گذارد و ۳) آنجا که قوانین مربوط به نیازهای ثابت انسان بوده و یا مطلوبیت و درک مصالح و مفاسد تامه آن از درک عقلی فراتر می‌باشد، مستقیماً قوانین و احکام را به بشر ارائه نموده است. علامه مطهری (ره) در رابطه‌ی انواع نیازهای انسان و تفاوت قوانین متناسب با آنها می‌فرماید:

«آیا درست است که همه نیازمندی‌های بشر در تغییر است و با تغییر نیازمندی‌ها قوانین و مقررات مربوط به آنها تغییر می‌کند؟ جواب این است که نه تمام نیازمندی‌ها در تغییر است و نه لازمه تغییر نیازمندی‌ها این است که اصول و قواعد اساسی زندگی تغییر کند. اما قسمت اول: نیازمندی‌ها بر دو گونه است: نیازمندی‌های اولی و نیازمندی‌های ثانوی. نیازمندی‌های اولی از عمق ساختمان جسمی و روحی بشر و از طبیعت زندگی اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. تا انسان انسان است و تا زندگی وی زندگی اجتماعی است، آن نوع نیازمندی‌ها هست. این نیازمندی‌ها یا جسمی است یا روحی و یا اجتماعی. نیازمندی‌های جسمی از قبیل نیازمندی به خوراک، پوشاک، مسکن، همسر و غیره، نیازمندی‌های روحی از قبیل علم، زیبایی، نیکی، پرستش، احترام و تربیت، نیازمندی‌های اجتماعی از قبیل معاشرت، مبادله، تعاون، عدالت، آزادی و مساوات. نیازمندی‌های ثانوی نیازمندی‌هایی است که از نیازمندی‌های اولی ناشی می‌شود. نیازمندی به انواع آلات و وسائل زندگی که در هر عصر و زمانی با عصر و زمان دیگر فرق می‌کند از این نوع است. نیازمندی‌های اولی، محرک بشر به سوی توسعه و کمال زندگی است، اما نیازمندی‌های ثانوی ناشی از توسعه و کمال زندگی است و در عین حال محرک به سوی توسعه بیشتر و کمال بالاتر است.

تغییر نیازمندی‌ها و نو شدن و کهنه شدن آنها مربوط به نیازمندی‌های ثانوی است. نیازمندی‌های اولی نه کهنه می‌شود و نه از بین می‌رود؛ همیشه زنده و نو است. پاره‌ای از نیازمندی‌های ثانوی نیز چنین است. از آن جمله است نیازمندی به قانون.

نیازمندی به قانون ناشی از نیازمندی به زندگی اجتماعی است و در عین حال دائمی و همیشگی است. بشر هیچ زمانی بی‌نیاز از قانون نخواهد شد. اما قسمت دوم: درست است که توسعه عوامل تمدن، نیازمندی‌های جدیدی به وجود می‌آورد و احياناً یک سلسله قراردادها و قوانین فرعی را ایجاد می‌کند، مثلاً وسائل نقلیه ماشینی ایجاد می‌کند که یک سلسله قراردادها و مقررات به نام "مقررات راهنمایی" برای شهرها و یک سلسله مقررات بین‌المللی میان کشورها وضع بشود که در گذشته نیازی به چنین مقررات نبود؛ اما توسعه عوامل تمدن ایجاد نمی‌کند که قوانین حقوقی و جزائی و مدنی مربوط به داد و ستدها و وکالت‌ها و غصب‌ها و ضمان‌ها و ارث و ازدواج و امثال اینها - اگر مبتنی بر عدالت و حقوق فطری واقعی باشد - عوض بشود چه رسد به قوانین مربوط به رابطه انسان با خدا یا رابطه انسان با طبیعت. قانون، راه و طریقه عادلانه و شرافتمندانه تأمین نیازمندی‌ها را مشخص می‌کند. تغییر و تبدیل وسائل و ابزارهای مورد نیاز سبب نمی‌شود که راه تحصیل و استفاده و مبادله عادلانه آنها عوض بشود...»^۱

رعایت بهداشت و نظافت، یک اصل کلی و یک قانون غیر قابل تغییر است. یعنی لازمی این که بشر بخواهد سلامت خود را حفظ کند بودن این قانون است. حال از یک سو اسلام این قانون کلی را ارائه کرده است و بعد از ۱۴۰۰ سال باز هم این قانون برقرار است و تا هزاران سال دیگر نیز برقرار خواهد بود. هرچند وسایل و ابزارها و مواد شوینده و تمیزکننده در هر عصری متفاوت بوده‌اند. در رابطه انسان با خداوند نیز به همین صورت است. نیاز بشر به رابطه با خدا و نحوه‌ی این رابطه در گذشته، حال و آینده یکسان بوده است و پیشرفت تکنولوژیکی بشر نه تنها این نیاز را کمتر نکرده است بلکه ضرورت بودن این رابطه را دو چندان نموده است.

علامه مطهری (ره) در جای دیگر در این رابطه مثال‌هایی نیز دارند:

«در اسلام یک اصل اجتماعی هست به این صورت: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»؛ یعنی ای مسلمانان، تا آخرین حد امکان در برابر دشمن نیرو تهیه کنید. از

^۱ نرم افزار مجموعه آثار استاد شهید مطهری، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۳، ص ۱۸۳.

طرف دیگر در سنت پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه به نام «سبق و رمایه» معروف است. دستور رسیده است که خود و فرزندان تا حد مهارت کامل، فنون اسب‌سواری و تیراندازی را یاد بگیرید. اسب‌دوانی و تیراندازی جزء فنون نظامی آن عصر بوده است. بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون «سبق و رمایه» اصل «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» است؛ یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد؛ آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است، آنچه اصالت دارد این است که مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند. لزوم مهارت در تیراندازی و اسب‌دوانی جامه‌ای است که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و به عبارت دیگر شکل اجرایی آن است. لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است. اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب‌دوانی مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به تناسب عصر و زمان تغییر می‌کند و با تغییر شرایط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه سلاح‌های گرم امروزی و مهارت و تخصص در به کار بردن آنها جای آنها را می‌گیرد.^۱

موارد کاربردی در مباحث علمی:

۱. اثبات خاتمیت، در واقع ورود به بحث امامت، اجتهاد و مرجعیت است.
۲. اثبات جامعیت دین اسلام در برآورد نیازهای بشری، در واقع محرک مناسبی برای توسعه فقه اسلامی در تمام روابط انسان خواهد بود چنان که علامه جعفری حوزه‌ی فقه اسلامی را در بیست فصل کلی دسته بندی کرده است.^۲

^۱ مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۹، ص ۱۱۹.

^۲ فقه عبادی / فقه احوال شخصیه / فقه معاملات، عقود و ایقاعات / فقه اخلاق / فقه عرفان / فقه سیاست / فقه صنعت / فقه ارتباطات بین الملل / فقه فرهنگ / فقه مدیریت / فقه جهاد و دفاع / فقه علوم / فقه اکتشافات / فقه حقوق / فقه قضا و دادرسی / فقه مبارزه با ظلم و فساد / فقه مبارزه با ناشایستگی‌ها / فقه تشویق و تحریک به بایستگی‌ها و شایستگی‌ها / فقه آینده‌نگری / فقه اطلاعات به آنچه در دنیا می‌گذرد. (جعفری محمد تقی، فلسفه دین، ص ۱۶۱)

موارد کاربردی در زندگی:

۱. خداوند متعال بهترین هدیه‌ی خود یعنی دین عزیز اسلام را در اختیار ما گذاشته است. پس سعی کنیم آن را خوب بشناسیم و عمل کنیم.
۲. در دین اسلام خداوند با محبت خویش تربیت ما را به دست می‌گیرد و برای همین است که برای جزء جزء زندگی ما برنامه ارائه می‌کند.
۳. انسان موجودی است که برای رسیدن به کمال و مقام خلیفه‌الهی آفریده شده است و شرایع گذشته صلاحیت هدایت انسان به سوی کمال را ندارند.
۴. علاوه بر آنکه بطلان ادعای پیامبران دروغینی مانند باب و بهاء با اثبات خاتمیت آشکار می‌گردد، این فرقه‌ها معرفت جدید و قانون کامل تری نسبت به اسلام ارائه ننموده‌اند.
۵. خداوند دین هیچ کس را قبول نمی‌کند مگر آنکه اسلام باشد.^۱

منابع بیشتر:**برای مبلغ:**

۱. فلسفه دین، علامه محمدتقی جعفری.
۲. آیین خاتم، محمد حسن قدردان قراملکی.
۳. تاریخ جامع بهائیت، بهرام افراسیابی.
۴. ختم نبوت، علامه شهید مطهری.

برای مخاطب:

پای سخنان پدر (بهائی‌شناسی به صورت پرسش و پاسخ)

^۱ آل عمران/ ۸۵ «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»

درس‌های دهم و یازدهم

امامت، استمرار نبوت

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. بحث از امامت، فقط یک بحث تاریخی نیست، بلکه بحث از یکی از ارکان اصلی دین است.
۲. معنای امامت در مکتب شیعه با امامت در مکتب اهل سنت بسیار متفاوت است.
۳. شیعه با دلائل نقلی و عقلی، انتصابی بودن امامت را از طرف خداوند ثابت می‌کند.
۴. مخاطب با منشأ پیدایش شیعه و صفات واقعی یک شیعه آشنا می‌شود.
۵. مخاطب در می‌یابد که هر کدام از امام و امت در مقابل یکدیگر دارای حقوقی هستند.

ضرورت طرح مسأله‌ی امامت در زمان حاضر^۱

^۱ **سؤال اول:** با این که ملت‌ها پیوسته می‌کوشند تا زیبایی‌های تاریخ دینی و ملی خویش را مطرح کرده و روی حوادث تلخ آن سرپوش بگذارند، آیا طرح مسأله‌ی امامت و بحث درباره آن که با حوادث تلخی در تاریخ اسلام روبرو بوده عدول از این قاعده‌ی مسلم نبوده، و نیز موجب سست‌کردن عقاید مسلمانان نسبت به اصل اسلام نیست؟ **پاسخ** این است که کنارگذاردن بحث امامت، تحریف تاریخ است. به علاوه برای رسیدن به اعتقادی صحیح و عبرت‌آموزی از تاریخ، نقل و نقد وقایع تاریخ لازم است و نمی‌توان به قیمت انحراف نسل کنونی و نسل‌های بعد، بر تلخی‌های تاریخ اسلام سرپوش گذاشت. **سؤال دوم:** با طرح و بحث این مسائل، تکلیف اتحاد اسلامی چه می‌شود؟ و آیا طرح آن موجب اختلاف مسلمانان و سوء استفاده دشمنان اسلام نمی‌شود؟ **پاسخ:** بدون شک نیاز مسلمانان به اتحاد و اتفاق از میرم‌ترین نیازها است و درد اساسی جهان اسلام همین

ضرورت طرح مسأله‌ی امامت در ابعاد مختلف اعتقادی، رهبری و تداوم آن، مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرد:

الف) جنبه‌ی اعتقادی

اصولاً باید عقاید و باورهای دینی افراد جامعه، عقاید درست و مطابق با واقع باشد؛ انحراف از راه حق در فهم اصول مهم اعتقادی در هر زمان اشتباه است. به ویژه عقایدی که در جهان‌بینی انسان و در رفتار و اعمال او تأثیر اساسی دارد. اعتقاد به امامت از این گونه عقاید است که در فهم حقایق جهان و روش زندگی و پس از مرگ انسان نقش مهمی دارد. با توجه به جایگاه مهم اعتقادی اصل امامت است که پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «مَنْ مَاتَ بَعِيْرَ اِمَامٍ مَاتَ مِيْتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود، به مرگ عصر جاهلیت (قبل از اسلام) مرده است.

ب) جنبه‌ی تعیین رهبری

شیعه می‌گوید تبیین و تفسیر قوانین و نظارت مستمر بر حسن اجرای آن و تحقق و عینیت بخشیدن به آن فقط با وجود رهبر یا رهبران شایسته و معصوم از زشتی و خطا و در صورت نبودن امام معصوم، با وجود رهبران شایسته غیرمعصوم، میسر است. زیرا نبود امام یا حاکم دارای مشروعیت اسلامی، باعث می‌شود تا افراد فاسد و پلیدی بر اکثر جوامع اسلامی حکومت کنند که از هیچ گونه صلاحیت‌های دینی، اخلاقی و انسانی برخوردار نیستند. نه تنها مدافع اسلام ناب محمدی و مبشر فرهنگ اصیل آن نیستند، بلکه وابسته به شرق و غرب و مروج فرهنگ مبتذل ضد اسلامی آنان بوده، و خود عامل نفوذ سیاسی - اقتصادی دول استعماری و استکباری به جامعه‌ی اسلامی می‌باشند.

کینه‌های کهنه میان مردم مسلمان است. دشمن هم همواره از همین‌ها استفاده می‌کند. اما به نظر می‌رسد که انتقاد کننده در مفهوم «اتحاد اسلامی» دچار اشتباه شده است؛ زیرا مفهوم اتحاد اسلامی به ویژه در صد سال اخیر میان علما و روشن‌فکران اسلامی این نیست که فرقه‌های اسلامی به خاطر اتحاد اسلامی از اصول اعتقادی خود صرف‌نظر کنند، چون این کار نه منطقی است و نه عملی.

^۱ تفسیر نور الثقلین، شیخ عبد علی بن جمعه، ج ۳، ص ۱۹۴، چاپ مطبعة الحکمة، قم و بسیاری از منابع دیگر شیعه و سنی.

ج) از جنبه‌ی فهم درست کتاب و سنت

شیعه معتقد است که هیچ یک از اصحاب پیامبر با اهل بیت او قابل مقایسه نیستند؛ زیرا آنان عالم به کتاب خدا و سنت پیامبرند، قرآن در خانه‌ی آنان نازل شده، نقل آنان درست و معتبر است، آنان پاک و مطهرند، مرتکب خطا نمی‌شوند، کسی که به هدایت آنان چنگ زند گمراه نمی‌شود و هر کس از آنان جدا شود دچار گمراهی خواهد شد و کسب دانش از غیر اهل آن کرده و در فهم کتاب و درک سنت پیامبر به خطا رفته است. بنابراین طرح مسأله‌ی امامت همواره ضرورت می‌یابد تا معلوم شود، اسلام ناب محمدی ﷺ را از چه راهی باید فراگرفت.

آنچه ما در بحث امامت دنبال می‌کنیم این است که در یک جوّ سالم و تفاهم دوستانه، منطق شیعه روشن شود و مبراً بودن شیعه از تهمت‌هایی که به او می‌زنند معلوم گردد که در نتیجه با روشن شدن دیدگاه‌ها یک وحدت واقعی و پایدار تحقق یابد.

معنای امامت در مکتب شیعه و اهل سنت:**در لغت:**

واژه‌ی امام به معنای جلودار و اقتداء شونده است.^۱ راغب می‌گوید: «الْإِمَامُ الْمُؤْتَمَّرُ بِهِ أَنْسَانًا كَمَا يُفْتَدَى بِقَوْلِهِ أَوْ فِعْلِهِ، أَوْ كِتَابًا أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ مُحِقًّا كَمَا أَوْ مُبْطِلًا»^۲ امام، پیروی شونده است چه انسان باشد که به سخن و عمل او اقتدا شود یا نوشته^۳ یا غیر آن، حق^۴ باشد یا باطل.

دیدگاه شیعه:

تعریف جامع امامت در سخنان رسا و عمیق هشتمین پیشوای معصوم امام علی بن موسی الرضا علیه السلام چنین آمده است: «انَّ الْأِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ، انَّ الْأِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ

^۱. قاموس قرآن، علی اکبر قرشی، ج ۱، ص ۱۲۱.

^۲. المفردات، راغب اصفهانی، ص ۲۴، چاپ بیروت.

^۳. هود/۱۷؛ و احقاف/۱۲.

^۴. انبیاء/۷۳؛ و سجده/۲۴.

عَزَّوَجَلَّ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ ... إِنَّ الْأَمَامَةَ اسُّ الْأِسْلَامِ النَّامِي وَ فَرَعُهُ السَّامِي؛^۱ امامت، مقام پیامبران، و ارثِ جانشینان (انبیا) است، امامت، جانشینی خدا و رسول اوست... امامت، ریشه و اساس اسلام رشدیابنده و شاخه‌ی سربلند آن است.

امامت، از نظر شیعه در یک جمله‌ی کوتاه و گویا چنین است: «الْأَمَامَةُ رِئَاسَةُ عَامَّةِ الْهَيْئَةِ فِي أُمُورِ الدِّينِ وَ الدُّنْيَا»^۲ امامت، ریاست همه‌جانبه‌ی الهی در امور دین و دنیا است.

دیدگاه اهل سنت:

از بررسی دیدگاه‌های اهل سنت درباره‌ی امامت به دست می‌آید که:

۱. اهل سنت از یک سو امامت را به عنوان ریاست عام و فراگیر در امور دین و دنیا، و نیز به عنوان جانشینی پیامبر ﷺ معرفی می‌کنند،^۳ و از سوی دیگر می‌گویند: امامت از جایگاه مهم دینی و عقیدتی برخوردار نبوده، بحث و اثبات آن به استدلالات و براهین عقلی نیاز ندارد، بلکه از قبیل مسایل فرعی فقهی بشمار می‌آید!^۴

۲. اهل سنت در یکجا عدالت، علم، اجتهاد و بصیر بودن را از شرایط امام و خلیفه مسلمانان می‌دانند،^۵ و در جای دیگر می‌گویند اگر جاهلِ فاسقِ ظالمی بر کرسی خلافت تکیه زد، و با اعمال خلاف اسلام و قرآن خود موجب تعطیل شدن حدود الهی، و وارد شدن ظلم و جور بر مسلمانان، و نیز باعث تضییع حقوق آنان شد، از صلاحیت نمی‌افتد و نباید از خلافت عزل شود!^۶

۳. عده‌ای از اهل سنت تعیین جانشین از سوی خلیفه‌ی پیش را مطرح و برخی دیگر تعیین خلیفه توسط شورای خاص را ذکر می‌کنند، و گروهی دیگر می‌گویند حتی اگر کسی از راه قهر و

^۱ بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۱۲۲-۱۲۳، بیروت.

^۲ الهیات، سبحانی، ج ۲، ص ۵۱۰؛ و الْقَيْن، علامه حلی، ص ۲.

^۳ ر. ک. شرح مقاصد، امام سعدالدین تفتازانی، ج ۵، ص ۲۳۲، انتشارات شریف رضی، قم؛ شرح مواقف، متن از ایچی و شرح از علی بن محمد جرجانی، ج ۸، ص ۳۴۴، انتشارات شریف رضی، قم.

^۴ الهیات، سبحانی، ج ۲، ص ۵۱۱، نشر مرکز عالمی للدراسات الاسلامیه به نقل از الاقتصاد فی الاعتقاد، غزالی، ص ۲۳۴؛ شرح مواقف، ج ۸، ص ۳۴۴.

^۵ ر. ک. شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۲.

^۶ الهیات، سبحانی، ج ۲، ص ۵۱۸ به نقل از التمهید، باقلانی، ص ۱۸۱؛ و شرح مقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

غلبه، یعنی به زور اسلحه و قدرت نظامی هم منصب خلافت را اشغال کرده، هر چند که فاسق و جاهل باشد او خلیفه‌ی واجب الطّاعه‌ی مسلمین است!^۱

بنابراین، اگر خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ بنا بر آنچه که اهل سنت می‌گویند از نوع مسائل فقهی و فروع دینی باشد، نه از نوع مسایل مهم عقیدتی - دینی، پس مخالفت با چنین خلیفه‌ای و نپذیرفتن خلافت او، در صورتی که مخالف، حجت شرعی و عقلی داشته باشد، موجب کفر و فسق او نخواهد بود، بلکه از نوع مخالفت مجتهدی با مجتهد دیگر در اجتهاد و استنباط خواهد بود.

تفاوت دو دیدگاه^۲

۱. چگونگی تعیین حاکم (اصل نصب یا انتخاب)

امامیه معتقد است که حسب مقتضای ادله - که تفصیل آن خواهد آمد - امامت، منصبی مقدس، الهی و برخوردار از صفات و شرایط خاصی مانند عصمت و علم کامل است که تعیین آن باید توسط وحی و خداوند صورت گیرد. در سوی دیگر اهل سنت بر حسب تفسیر سطحی خود از امامت (ریاست دنیوی و دینی و لحاظ علم در حدّ حداکثر اجتهاد و نفی عصمت) برای تعیین امام راه‌کارهای مختلفی مانند بیعت، اجماع اهل حلّ و عقد، نص خلیفه‌ی پیشین، غلبه و زور، ارائه دادند که جملگی آنها در تقطیع مشروعیت تعیین امام از وحی و خداوند مشترک است.

۲. نگاه حداقلی و حداکثری به صفات امام (علم و عصمت)

اهل سنت با توجه به تعریف آنان از امامت صفات حداقلی برای امام ملحوظ داشتند که مهم-ترین و چالشی‌ترین آنها عبارتند از: الف) علم دینی در حد اجتهاد؛ ب) عدالت و تقوا در ابتدای امامت و خلافت. لازمه‌ی صفت اول، تجویز امامت مفضول بر فاضل است. و دومین صفت تجویز خطای امام در تفسیر دین و آموزه‌های آن می‌باشد. در سوی دیگر امامیه امامت را مفسّر

^۱ ر. ک. الاحکام السلطانیة، ابوالحسن ماوردی، ص ۶-۹؛ و الهیات، ج ۲، ص ۵۲۲-۵۲۴.

^۲ پاسخ به شبهات کلامی، دفتر چهارم (امامت)، محمد حسن قدردان قراملکی، ص ۳۴-۳۹.

حقیقی و حافظ دین انگاشته است که بر حسب چنین مقامی آنان به جای اجتهاد، علم لدنی و الهامی و به جای عدالت، عصمت را جایگزین نموده‌اند. از منظر امامیه امام به دلیل برخورداری از صفت علم الهی و عصمت، جانشین پیامبر و مانند او از مرجعیت علمی، دینی و حجت برخوردار است.

۳. امام، واسطه‌ی فیض

امامیه امام را در حد یک ولی مطلق و انسان کامل مرتبط با عالم غیب و واسطه‌ی فیض الهی و حجت آسمانی می‌دانند، اما اهل سنت آن را به یک انسان عادی نهایت در حد اجتهاد و عدالت فرو کاهیده و بعضاً منکر اعتبار شرط عدالت در استمرار حکومت حاکم شده‌اند.

دلایل امامیه بر انتصاب الهی امامت

با بیان چند مقدمه دیدگاه امامیه را اثبات می‌کنیم:

مقدمه اول؛ دلایل نیاز به امام (فلسفه‌ی امامت)

الف) هدایت مردم:

باتوجه به این که امامان معصوم علیهم‌السلام از دیدگاه شیعه، دارای مقام ولایت و امامت هستند، بعد از رحلت پیامبر هدایت مردم و ادامه‌ی رسالت و تبلیغ اسلام را به عهده می‌گیرند.

ب) مرجعیت دینی:

با وجود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احتمال تفسیر ناصواب از دین در حد صفر بود، اما بعد از رحلت حضرت، احتمال ارائه‌ی قرائت‌های متنوع و ناصواب از دین، احتمال بالایی داشت، و با رسوخ تفاسیر و بدعت و تحریف‌های ناصواب در آخرین کتاب و شریعت آسمانی، اصالت آن و در نتیجه

اعتبار آن مخدوش می‌شد، از این رو تعیین یک مرجع علمی معتبر و معصومانه ضروری می‌نمود. مقام و شأن امامت در اسلام به چنین نیازی پاسخ می‌دهد.^۱

ج) عدم بلوغ کامل عقلی مخاطبان:

از آنجا که مردم شبه جزیره‌ی عربستان بر شناخت و فهم آیات متشابه و همچنین بواطن و لایه‌های ژرفای قرآن قادر نبوده و از سوی دیگر در حوزه‌ی معرفتی و تفسیری نیاز به مرجع و امام معصوم همیشه لازم است و دیگران به دلیل فقدان عصمت محتمل خطا هستند، امامان علیهم‌السلام توانستند مبانی و اصول لازم دین‌شناسی را به مخاطبان القا کنند. آنان مبانی و اصول دین را به صورت ناب تحویل جامعه داده و از ابتلای آموزه‌های دینی به آفت تحریف و بدعت - حداقل در بین پیروان خود - جلوگیری کردند.^۲

د) تشریح احکام فرعی:

از آنجایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مدّت‌زمان حیات خویش به علت گرفتاری‌های فراوان، موفق نشد همه‌ی احکام جزئی و فرعی اسلام را برای مردم تبیین نماید؛ و همچنین با مرور زمان، اسلام در برابر بعضی سوال‌ها و چالش‌ها مواجه می‌شد که حکم آن را نمی‌شد از قرآن و سنت پیامبر دریافت کرد؛ لازم بود تا این خلأ و کاستی مرتفع گردد. اسلام این کاستی را از طریق انتصاب امامت مرتفع کرد.

ه) تشکیل حکومت دینی:

دینی که مدعی جاودانگی و جامعیت در عرصه‌های فردی و اجتماعی و سیاسی است، نمی‌تواند به مسأله‌ی حکومت توجه نکند. چرا که اهرم قدرت و حکومت در تعیین مسیر هدایت

^۱ مرتضی مطهری، خاتمیت، ص ۵۳؛ جعفر سبحانی، الاهیات، ج ۳، ص ۵۰۷. عن الباقر علیه‌السلام: «يَخْرُجُ أَحَدُكُمْ فَرَايِحَ فَيَطْلُبُ لِنَفْسِهِ دَلِيلًا، وَأَنْتَ بِطَرِيقِ السَّمَاءِ أَجْهَلُ مِنْكَ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ، فَاطْلُبْ لِنَفْسِكَ دَلِيلًا.» وقتی یکی از شما می‌خواهد چند فرسنگ راه ببیماید، برای خود به دنبال راهنما می‌گردد؛ و تو به راه‌های آسمان ناآشناتری تا به راه‌های زمین، پس، برای خود به دنبال راهنما باش. کافی، ج ۱، ص ۱۸۴، ح ۱۰.

^۲ عن الصادق علیه‌السلام: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو إِلَّا وَفِيهَا إِمَامٌ، كَيْمَا إِنْ زَادَ الْمُؤْمِنُونَ شَيْئًا رَدَّاهُمْ، وَإِنْ نَقَصُوا شَيْئًا أَتَمَّهُ لَهُمْ.»؛ زمین هیچ گاه خالی از امام نمی‌ماند تا اگر مؤمنان چیزی [به دین] افزودند، آنها را [از این کزراهه] برگرداند و اگر چیزی را کاستند برایشان کامل کند. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۲.

الإمام الباقر أو الإمام الصادق علیه‌السلام: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرِفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ.» خداوند زمین را بدون عالم نگذاشته است؛ و اگر این نبود، حق از باطل شناخته نمی‌شد. کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۵.

جامعه و نیز تربیت دانشمندان و عالمان دین و تعیین سمت فکری آنان نقش به‌سزایی دارد. بر این اساس اسلام به حکومت و شخص حاکم به عنوان متمم و مکمل حیات خود و صیانت دین از آفت انحراف و تحریف نگاه ویژه‌ای خواهد داشت.^۱

و) امامان واسطه‌ی فیض الهی:

در روایات فریقین تاکید شده است که مخلوق نخستین الهی، وجود نورانی حضرت محمد ﷺ به همراه وجود نورانی اهل بیت ﷺ می‌باشد که انوار نورانی امامان شیعه و حضرت زهرا علیها السلام با وجود نورانی پیامبر اعظم ﷺ متحقق و متحد بودند و فیض الهی در ادامه و استمرار خود از طریق وجود نورانی آن بزرگواران به دیگران منتقل می‌شد.^۲

مقدمه دوم؛ شؤون امام

شأن امام همان شأن نبی است و تمام این شؤونات از طرف خداوند بر پیامبرش وحی شده است.^۳ تمام این شؤونات را امام باید با هم داشته باشد، تا بتوان او را به عنوان امام پذیرفته و اطاعت کرد:

۱. الإمام علی علیه السلام: «اللهم إنك تعلم أنه لم يكن الذي كان منا منافسة في سلطان، ولا التماس شيء من فضول الختام، ولكن لثرد المعالم من دينك، ونظهر الإصلاح في بلادك، فبأمن المظلومون من عبادك، و تقام المعطلة من حدودك.» بار خدایا! تو می‌دانی که آنچه از ما سر زد، نه از سر رغبت به کسب قدرت بود و نه برای به دست آوردن چیزی از متاع دنیا؛ بلکه می‌خواستیم نشانه‌های دین تو را [به جایگاهشان] بازگردانیم و اصلاح و آبادانی را در سرزمین‌های تو پدیدار سازیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات امنیت و آسودگی یابند و حدود و احکام تعطیل شده‌ات دوباره بر پا شود. نهج‌البلاغه، خ ۱۳۱.

۲. «و من کتاب المناقب لأهل السنة قال قال رسول الله ص كنت أنا و علي نوراً بين يدي الله عز و جل من قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف سنة فلما خلق الله آدم سلك ذلك النور في صلبه...»؛ و از کتاب مناقب اهل سنت نقل شده پیغمبر خدا ﷺ فرمود: که من و علی نوری بودیم در پیشگاه خدای عز و جل چهارده هزار سال پیش از آفرینش آدم هنگامی که خداوند آدم را آفرید آن نور رهسپار صلب آدم شد... إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۲، ص ۲۱۱؛ بحار، ج ۳۸، ص ۲۹۶؛ رک: موسوعة الإمامة في نصوص أهل السنة، ج ۳، باب ۳ و ۴ و ج ۴، ص ۴۱۵.

۳. الف) شأن مرجعیت دینی و علمی: «ما أتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا.» حشر/۷. ب) شأن قضاوت و حکومت: «فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت و يسلموا تسليماً.» نساء/۵۸ [نه چنین است؛ قسم به خدای تو که اینان به حقیقت اهل ایمان نمی‌شوند مگر آنکه در خصومت و نزاعشان تنها تو را حاکم کنند و آن‌گاه به هر حکمی که کنی هیچ‌گونه اعتراضی در دل نداشته و کاملاً از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند.] ج) شأن ولایت عامه: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أُولي الأمر منكم.» نساء/۵۹.

(الف) حکومت و حاکمیت:

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در گفتاری خطاب به عثمان درباره‌ی امامت و رهبری چنین فرمود: «بدان که برترین بندگان خدا نزد او، امامی است دادگستر، هدایت شده و راهبر، که سنتی را که شناخته است بر پا دارد، و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند ... و بدترین مردم نزد خدا امامی است ستمگر که خود گمراه است، و موجب گمراهی دیگران شود، پس سنت پذیرفته شده را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند.»^۱

(ب) مرجعیت علمی و دینی:

امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْأَرْضَ لَا تُتْرَكُ إِلَّا بِعَالِمٍ يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ، يَعْلَمُ الْحَرَامَ وَ الْحَلَالَ؛ زمین هیچ‌گاه بدون عالمی که مردم به او نیازمندند و او از آنان بی‌نیاز است و حلال و حرام را می‌شناسد، رها نمی‌شود.»^۲

(ج) ولایت عامه:

شأن سوم نبی مخصوصاً پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مقام خلافت الهی است، که پیامبران با تهذیب نفس خودشان به مقام قرب الهی نائل آمده و مظهر صفات الهی هستند. از دیدگاه امامیه، امامان از این منظر در درجه‌ی بالایی کمال قرار داشته و بر همه‌ی پیامبران جز پیامبر اسلام برتری دارند. امامان با برخوردار بودن از ولایت عامه بر جهان هستی و قلوب انسان‌ها اشراف دارند.^۳

مقدمه سوم؛ شرائط امام

شیعه برای امام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و تداوم بخش راه و اهداف عالی او ویژگی‌ها و

شرایطی را به شرح زیر قائل است:

^۱ نهج البلاغه، شهیدی، خطبه ۱۶۴، ص ۶۸.

^۲ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۵۰، ح ۱۰۰.

^۳ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.» مائده/۵۵. عن علی علیه السلام : «مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ، يَجْمَعُهُ وَ يَضْمُهُ، فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِخِذَافِيهِ أَبَدًا.» زمام‌دار و ولی امر به منزله‌ی رشته‌ای است که مهره‌ها را گرد آورده، آنها را به هم پیوند می‌دهد. اگر رشته از هم بگسلد، مهره‌ها از یکدیگر جدا شده پراکنده می‌گردند و دیگر هیچ‌گاه همه‌ی آنها گرد نمی‌آیند. نهج البلاغه، خ ۴۶، ر، ک: شهید مطهری، مجموعه‌ی آثار، ج ۴، ص ۸۴۸ و ۸۶۶.

۱- عالم‌ترین انسان‌ها باشد.^۱

۲- امام باید مانند پیامبر ﷺ از هر گونه گناه و خطا مصون و معصوم باشد، زیرا خداوند در آیه‌ی «اولی‌الامر»^۲ به طور صریح و قطعی امر به اطاعت اولی‌الامر کرده است. چنین کسی باید از گناه و خطا معصوم باشد، در غیر این صورت دستور خداوند به اطاعت از اولی‌الامر، دستور به اطاعت از کسی است که کارهایش حجت نیست، بنابراین، امام حتماً باید معصوم باشد.^۳

۳- امام باید مانند پیامبر ﷺ از همه‌ی کمالات اخلاقی - انسانی برخوردار و در ابعاد گوناگون علمی، عبادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و حکومت و مردم‌داری سرآمد همه‌ی مردم و واجد همه‌ی آن ویژگی‌ها و صفات به نحو کامل باشد،^۴ یعنی به مقام «انسان کامل» رسیده باشد؛ چون تنها انسان کامل شایستگی «حجت خدا» بودن را دارد و وجود او در میان مردم موجب دوام فیوضات ربانی و بقای انسان و ثبات جهان آفرینش می‌شود. تا حدی که طبق روایات ما اگر زمین از حجت خدا خالی شود، اهلش را فرومی‌برد.^۵

^۱ عن علی رضی الله عنه : «كِبَارُ حُدُودِ وِلَايَةِ الْإِمَامِ الْمَفْرُوضِ الطَّاعَةِ أَنْ يُعْلَمَ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الْخَطَا وَالزَّلَلِ وَالْعَمْدِ، وَ مِنْ الذَّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرِهَا وَ كَبِيرِهَا، لَا يَزُلُ، وَ لَا يُخْطِئُ، وَ لَا يَلْهَوُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأُمُورِ الْمُؤَبَّقَةِ لِلدِّينِ، وَ لَا بِشَيْءٍ مِنَ الْمَلَاهِي، وَ أَنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِحَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ، وَ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ وَ أَحْكَامِهِ، مُسْتَعْنٍ عَنِ جَمِيعِ الْعَالَمِ، وَ غَيْرُهُ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ، وَ أَنَّهُ أَسْحَى النَّاسِ وَ أَسْجَعُ النَّاسِ.»؛ شرطها و نشانه‌های اصلی ولایت امامی که اطاعتش واجب می‌باشد، این است که از خطا و لغزش و گناه عمدی و از همه‌ی گناهان، کوچک و بزرگ، مصون است، نه می‌لغزد و نه اشتباه می‌کند، به هیچ امر دین‌براندازی دل نمی‌بندد و هیچ گاه عیاشی و خوشگذرانی نمی‌کند، داناترین مردم به حلال و حرام خدا و واجبات و مستحبات و احکام اوست، از همه‌ی جهانیان بی‌نیاز است و دیگران به او نیازمندند و بخشنده‌ترین و دلبرترین مردمان است. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۶۴.

^۲ نساء/۵۹.

^۳ الإمام الصادق رضی الله عنه : «إِنْ مَا اسْتَحَقَّتْ بِهِ الْإِمَامَةُ التَّطَهِيرَ وَ الطَّهَارَةَ مِنَ الذَّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي الْمُؤَبَّقَةِ الَّتِي تُوجِبُ النَّارَ، ثُمَّ الْعِلْمُ الْمُنَوَّرُ بِجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ مِنْ خِلَالِهَا وَ حَرَامِهَا، وَ الْعِلْمُ بِكِتَابِهَا خَاصَّةً وَ عَامَّةً، وَ الْمُحْكَمُ وَ الْمُتَشَابَهُ، وَ دِقَاقِقُ عِلْمِهِ، وَ غَرَائِبُ تَأْوِيلِهِ وَ نَاسِخِهِ وَ مَنْسُوخِهِ.»؛ از جمله چیزهایی که به سبب آن کسی مستحق امامت می‌شود: پاکدامنی و پاکی از گناهان و معاصی هلاکت‌باری است که آتش دوزخ را سزایند [آدمی] می‌کند و دیگر: آگاهی روشن از تمام حلال‌ها و حرام‌هایی که مردم بدان‌ها نیاز دارند و سوم: دانستن خاص و عام و محکم و متشابه قرآن، نکته‌های دقیق علم قرآن و تأویل و تفسیرهای دور از دسترس ذهن و ناسخ و منسوخ آن. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۴۹، ح ۲۴، نظر تمام الحدیث؛ نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، ص ۱۶۴؛ و تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۱۰، ص ۱۴۴، دارالکتب العلمیه، تهران.

^۴ عن الصادق رضی الله عنه : «لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ: (أَنْ) يَكُونَ أَعْلَمُ النَّاسِ، وَ أَحْكَمُ النَّاسِ، وَ أَتْقَى النَّاسِ، وَ أَحْلَمُ النَّاسِ، وَ أَسْجَعُ النَّاسِ، وَ أَسْحَى النَّاسِ، وَ أَعْبَدُ النَّاسِ.» امام را نشانه‌هایی است: باید داناترین مردم، قاضی‌ترین مردم، پرهیزگارترین مردم، بردبارترین مردم، دلبرترین مردم، بخشنده‌ترین مردم و عابدترین مردم باشد. معانی الأخبار، ص ۱۰۲، ح ۴.

^۵ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۱۵-۱۷۵، چاپ بیروت؛ و اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷.

نتیجه:

اولاً: از سویی انسان‌ها به امام و رهبر نیازمندند، و از سوی دیگر رهبر و امام، دارای شئون و وظائف مهمی است و از جهت سوم انسان چاره‌ای ندارد جز این که این امام را بشناسد تا بتواند از او اطاعت کند؛ حال این سوال مطرح می‌شود که آیا انسان‌ها با عقل خود می‌توانند چنین رهبر و امامی را با این خصوصیات تشخیص داده و او را به عنوان رهبر و امام خود انتخاب کنند؟

سعد بن عبد الله قمی می‌گوید: از امام مهدی علیه السلام سؤال کردم: «چرا مردم نمی‌توانند خود، امام را برگزینند؟» حضرت فرمود: «تیکوکار را برگزینند یا تبهکار را؟!» عرض کردم: «تیکوکار.» فرمود: «آیا امکان دارد که از سر ناآگاهی از خوبی و بدی درون یکدیگر، فرد فاسد و بدکاری را برگزینند؟» عرض کردم: «بله.» فرمود: «علت، این است. اینک برای تو برهانی می‌آورم که اندیشه‌ات قانع شود.»

آن گاه فرمود: «به من بگو آیا پیامبرانی چون موسی و عیسی علیهم السلام که خداوند آنان را برگزید و بر آنان کتاب فرو فرستاد و از حمایت وحی و عصمت برخوردارشان ساخت و سران امت [خود] بودند و در قدرت انتخاب از آنان توانمندتر بودند، آیا ممکن است این دو پیامبر با آن همه عقل و کمال علمی، اگر بخواهند انتخاب کنند، انتخابشان به یک منافق تعلق گیرد و گمان برند که او مؤمن است؟» عرض کردم: «خیر.» فرمود: «اما همین موسی کلیم الله با آن همه عقل و کمال علمی و نزول وحی بر او، برای میقات پروردگار خود، از میان سران قوم و سردمداران سپاه خود هفتاد نفر را که در ایمان و اخلاص آنها شک نمی‌شد، انتخاب کرد، اما انتخاب او بر منافقان تعلق گرفت. خداوند متعال فرموده است: "موسی برای میقات با ما هفتاد مرد از میان قوم خود برگزید و چون زلزله آنان را فرا گرفت گفت: پروردگارا! اگر می‌خواستی، آنان را و مرا، پیش از این هلاک می‌ساختی. آیا ما را به [سزای] آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟"

پس، وقتی مشاهده می‌کنیم کسی که خداوند متعال او را به پیامبری برگزیده است افسد را انتخاب می‌کند و نه اصلح را و می‌پندارد که او اصلح است نه افسد، پی می‌بریم که انتخاب [امام] تنها برای کسی رواست که از نهان‌های دل‌ها آگاه است.^۱

^۱ «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّي: لَمَّا سَأَلْتُهُ (الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ الْعِلَّةِ الَّتِي تَمْنَعُ الْقَوْمَ مِنْ اخْتِيَارِ إِمَامٍ لِنَفْسِهِمْ - : مُصْلِحٌ أَوْ مُفْسِدٌ؟ قُلْتُ: مُصْلِحٌ، قَالَ: فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ تَفْعَلَ خَيْرَتَهُمْ عَلَى الْمُفْسِدِ بَعْدَ أَنْ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ مَا يَخْطُرُ بِبَالِ غَيْرِهِ

ثانیاً؛ پیامبر اسلام ﷺ در پرتو مجاهدت‌ها و کوشش‌های بیست و سه ساله‌ی خود دو نهال نوپایی را به نام آیین مقدس اسلام و حکومت دینی به وجود آورده بود که نفس نوپای آن دو به حفاظت و صیانت از انواع آسیب‌ها و آفت‌ها نیازمند بود که عمر کوتاه حضرت به آن کفاف نداد. این در حالی بود که خطر دشمن خارجی روم و ایران باستان و خطر داخلی (منافقان) اسلام را تهدید می‌کرد حال این سوال مطرح است که پیامبر اسلام ﷺ آیا درباره‌ی چگونگی ادامه‌ی حیات دو نهال مزبور (اصل اسلام و حکومت آن) چاره‌ای اندیشیده بود، یا آن را به حال خود واگذار نمود؟^۱

حال که اصل انتصاب امام ثابت شد؛ این سوال مطرح می‌شود که مصداق حقیقی و عهده‌دار این منصب چه کسی است؟ در پاسخ می‌گوییم؛ از آنجایی که اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت، منکر وجود نص بر خلافت خلفای خویش هستند؛ این امر به خوبی روشن می‌شود که تنها شخص عهده‌دار این منصب کسی نیست جز حضرت علی علیه السلام و ذریه‌ی ایشان، که شیعه با اثبات ضرورت نصب، مصداق بلکه مصادیق آن را نیز با نصوص مختلف ثابت می‌کند.^۲

مِنْ صَلَاحٍ أَوْ فُسَادٍ؟ قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: فَهِيَ الْعِلَّةُ، وَ أوردھا لک بْبُرْهَانٍ یُنْقَادُ لَهُ عَقْلُکَ: أَخْبَرْتَنِي عَنِ الرَّسُولِ الَّذِيْنَ اصْطَفَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْكِتَابَ، وَ أَيْدَهُمُ بِالْوَحْيِ وَ الْعِصْمَةَ، إِذْ هُمْ أَعْلَامُ الْأُمَمِ وَ أَهْدَى إِلَيَّ الْاِخْتِيَارَ مِنْهُمْ، مِثْلَ مُوسَى وَ عِيسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، هَلْ يَجُوزُ مَعَ وَفُورِ عَقْلِيهِمَا وَ كَمَالِ عِلْمِيهِمَا إِذَا هُمَا بِالْاِخْتِيَارِ أَنْ يَقَعَ خَيْرٌ لَّهُمَا عَلَى الْمُنَافِقِ وَ هُمَا يَطَّئَانِ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قُلْتُ: لَا. فَقَالَ: هَذَا مُوسَى كَلِمَةُ اللَّهِ مَعَ وَفُورِ عَقْلِهِ وَ كَمَالِ عِلْمِهِ وَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ اِخْتَارَ مِنْ أَعْيَانِ قَوْمِهِ وَ وَجْهَ عَسْكَرِهِ لِمِيقَاتِ رَبِّهِ سَبْعِينَ رَجُلًا مِمَّنْ لَا يَشْكُ فِي إِيْمَانِهِمْ وَ إِخْلَاصِهِمْ، فَوْقَعْتَ خَيْرَ تَهْ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ اِخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا». (أَعْرَافُ، آيَةُ ۱۵۵) فَلَمَّا وَجَدْنَا اِخْتِيَارَ مَنْ قَدَرِ اصْطِفَاةِ اللَّهِ لِلنَّبُوَّةِ وَاقِعًا عَلَى الْأَفْسَدِ ذُونَ الْأَصْلِحِ وَ هُوَ يَنْظُرُ أَنَّهُ الْأَصْلِحُ ذُونَ الْأَفْسَدِ عَلِمْنَا أَنَّ لَا اِخْتِيَارَ إِلَّا لِمَنْ يَعْلَمُ مَا تُخْفِي الصُّدُورُ.» كَمَالِ الدِّينِ، ص ۴۶۱، ج ۲۱.

^۱ قرائن زیادی وجود دارد که پیامبر ﷺ از طریق وحی، امام را در زمان حیات خویش انتصاب کرده‌اند: الف) خطرات داخلی و خارجی صدر اسلام. ب) نصب، عامل حفظ وحدت و جلوگیری از اختلافات قومی. ج) علم پیامبر به شخص اصلح و لزوم معرفی و نصب آن. د) اعتبار عصمت امام، مقتضی نصب. ه) نصب لازمه‌ی دین خاتم و جاودان. و) تعیین جانشین، رویه‌ی پیامبران پیشین. ز) تعیین جانشین و وصی، سفارش قرآن. ح) تعیین جانشین، مبنا و رویه‌ی پیامبر در اداره‌ی کشور. ط) لازمه-ی عدم نصب، برتری دو خلیفه اول بر پیامبر است. ی) طبق آیات و روایات مقام امام، یک مقام تکوینی است و از همان آغاز رسالت اسلام، امام جانشین پیامبر بوده است و تعیین و نصب در مقام ارشاد و راهنمایی به مصداق حقیقی و تکوینی می‌باشد.

ر، ک: پاسخ به شبهات کلامی، دفتر چهارم (امامت)، ص ۵۷-۶۴.

^۲ ر، ک: پاسخ به شبهات کلامی، دفتر چهارم (امامت)، ص ۶۵.

حقوق متقابل امام و پیروان ایشان

قبل از پرداختن به بیان حقوق، لازم است تا به عنوان مقدمه، مقداری در مورد تعریف شیعه، تاریخچه‌ی پیدایش آن و خصوصیات یک شیعه‌ی واقعی صحبت کنیم.

الف) تعریف شیعه:

در لغت به معنای پیروان است و در اصطلاح، کسانی را گویند که به خلافت بلافضل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام معتقدند.

ب) تاریخچه‌ی پیدایش شیعه:

اصطلاح شیعه به عنوان عده‌ای از مسلمانان که پیروی امیرالمؤمنین علیه السلام را برگزیده و او را بر دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله برتر دانسته و به او اظهار محبت و ارادت نموده‌اند تاریخی کهن دارد و به عصر رسالت باز می‌گردد. مطابق احادیثی که محدثان سنّی و شیعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هواداران و پیروان علی علیه السلام را به این نام نامیده است.

جلال الدین سیوطی از جابر بن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه‌ی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۱ به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «والذی نفسی بیده انّ هذا و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامۃ»^۲؛ او و شیعیانش در روز قیامت رستگار خواهند بود. ابن‌اثیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «ستقدّم علی الله انت و شیعتک راضین مرضیین، و یقدم علیہ عدوک غضباناً مقمحين»^۳؛ تو و شیعیانت روز قیامت با رضایت و خشنودی بر خداوند وارد می‌شوید و دشمنان تو روز قیامت با ناراحتی و شرمندگی بر خداوند وارد خواهند شد.

از این احادیث به دست می‌آید که نام شیعه نخستین بار توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هواداران و پیروان علی علیه السلام اطلاق شده است. و از آن جا که این اصطلاح شناخته شده بود، پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به کار رفته است.

^۱ بینه/۷.

^۲ الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۳۸، دار احیاء التراث العربی.

^۳ النهایة، ج ۴، ص ۱۰۶، الاقمام: رفع الرأس و غض البصر، یقال: أقمحه الغل: اذا ترک رأسه مرفوعاً من ضیقہ.

ج) ویژگی های شیعیان واقعی:**۱. پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام:**

پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «شیعه‌ی ما کسی است که از ما پیروی کند و پا جای پای ما بگذارد و به کردار ما اقتدا نماید.»^۱

۲. محبت اهل بیت علیهم‌السلام:

امام علی علیه‌السلام فرمود: «شیعیان ما در راه ولایت ما به یکدیگر بذل و بخشش می‌کنند و در راه محبت ما با یکدیگر دوستی می‌ورزند، برای زنده‌کردن امر (ولایت) ما با یکدیگر دیدار می‌کنند، همانان که اگر خشمگین شوند، ستم نمی‌کنند و هرگاه خشنود شوند، زیاده‌روی نمی‌کنند، برای همسایگان خود برکنند و با معشران خویش به صلح و صفا رفتار می‌کنند.»^۲

۳. پارسایی و کوشش در اطاعت از خدا:

امام علی علیه‌السلام فرمود: «به خدا سوگند که، شیعیان من، مردمانی بردبارند و خدا و دین او را می‌شناسند، از خدا اطاعت می‌کنند و فرمانش را می‌برند، به واسطه‌ی محبت او رهیافته‌اند، تکیده‌ی عبادتند، معتکف دیر زهدند؛ شب‌زنده‌داری، رخشان را زرد و گریه، چشمانشان را آب-ریزان کرده است؛ لبانشان بر اثر ذکر گفتن خشکیده، و شکم‌هایشان از گرسنگی به پشت چسبیده است. ربانیت (خداپرستی) در رخسارشان معلوم است و خداترسی (پارسایی) در سیمایشان، چراغ‌های هر تاریکی و ظلمتی هستند... اگر در محفلی حاضر باشند، کسی آنها را - نمی‌شناسد؛ و اگر نباشند، فقدانشان احساس نمی‌شود. اینان پیروان پاک و برادران ارجمند من هستند؛ و! که چه شوقی به آنان دارم!»^۳

۱. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : «إِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ شِيعِنَا وَ اتَّبَعَ آثَارَنَا وَ اقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا.» التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري علیه‌السلام، ص ۳۰۷، ج ۱۴۹.

۲. الإمام علی علیه‌السلام : «شِيعَتُنَا الْمُتَبَاذِلُونَ فِي وَلَايَتِنَا، الْمُتَحَابُّونَ فِي مَوَدَّتِنَا الْمُتَزَاوِرُونَ فِي إِحْيَاءِ أَمْرِنَا، الَّذِينَ إِنْ غَضِبُوا لَمْ يَظْلِمُوا، وَ إِنْ رَضُوا لَمْ يُسْرِفُوا، بَرَكَتٌ عَلَى مَنْ جَاوَزُوا، سَلِمٌ لِمَنْ خَالَطُوا.» کافی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۲۴.

۳. الإمام علی علیه‌السلام : «شِيعَتِي وَ اللَّهِ، الْحُلَمَاءُ، الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَ دِينِهِ، الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَ أَمْرِهِ، الْمُهْتَدُونَ بِحُبِّهِ، أَنْصَاءُ عِبَادَةٍ، أَحْلَاسُ زَهَادَةٍ، صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ التَّهَجُّدِ، عَمْسُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الذُّكْرِ، خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الطَّوَى، تُعْرَفُ الرَّبَّانِيَّةُ فِي

۴. پارسایان شبنند و شیران روز؛

امام علی علیه السلام - به نوف بکالی - فرمود: «ای نوف! آیا می‌دانی شیعه‌ی من کیست؟» عرض کرد: «نه، به خدا.» فرمود: «شیعیان من آناند که لبانشان [از تشنگی روزه‌داری] خشکیده است و شکم‌هایشان [از گرسنگی] به پشت چسبیده، آنان که پارسایی در رخسارشان پیداست؛ راهبان شباند و شیران روز.»^۱

۵. مواسات نسبت به برادران دینی و نیکی به آنان؛

به نقل از ابواسماعیل گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «شیعه نزد ما فراوان است.» حضرت فرمود: «آیا توانگر به تهی‌دست توجه می‌کند؟ و آیا نیکی‌کننده از کسی که [در جواب خوبیش] به او بدی کرده گذشت می‌کند؟ آیا به یکدیگر کمک مالی می‌دهند؟» عرض کردم: «خیر.» فرمود: «آنها شیعه نیستند، شیعه کسی است که این کارها را بکند.»^۲

حقوق متقابل امام و امت

اجمال حقوق متقابل امام و امت عبارت است از:

الف) حقوق امام بر امت^۳

۱- امام را به خوبی بشناسند و مقام الهی او را درک کنند.^۴

محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام پرسید: «چگونه است حال کسی که در راه تحقیق و شناسایی امام، مرگش فرا رسد؟» حضرت فرمود: «او به منزله‌ی کسی است که از خانه‌اش خارج

وَجُوهِهِمْ، وَ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي سَمْتِهِمْ، مَصَابِيحُ كُلِّ ظَلَمَةٍ ... إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا، وَ إِنْ غَابُوا لَمْ يُتَّقَدُوا، أَوْلَاكَ شِيعَتِي الْأَطْيَبُونَ وَ إِخْوَانِي الْأَكْرَمُونَ، أَلَا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ! الْأَمَالِيُّ لِلطُّوسِيِّ، ص ۵۷۶، ح ۱۱۸۹.

۱. الإمام علي عليه السلام - لِنُوفِ الْبِكَالِيِّ - : «أُتَدْرِي يَا نُوفُ مَنْ شِيعَتِي؟ قَالَ: لَا وَ اللَّهُ، قَالَ: شِيعَتِي الذُّبُلُ الشَّفَاهُ، الْخُمْصُ الْبَطُونُ، الَّذِينَ تُعْرِفُ الرَّهْبَانِيَّةُ فِي وَجْهِهِمْ، رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ أَسْدٌ بِالنَّهَارِ.» بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۲۸، ح ۹۵.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۱۱.

۳. امام باقر علیه السلام فرمود: «همانا مردم به سه چیز مکلف و موظفند: شناخت پیشوایان، و تسلیم شدن برای آنان در آنچه بر آنان وارد می‌شود، و در آنچه که اختلاف دارند به امامان رجوع کنند.» اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۴. ر، ک: میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۴۵، ح ۸۸۹، باب ۱۵۰.

شود، در حالی که به سوی خدا و رسولش هجرت کند،^۱ سپس مرگ او را دریابد پس پاداش او (از حد شمارش بیرون است و) فقط با خداست.^۲

۲- تسلیم گفتار و کردار امام باشند.

محمد بن مسلم می‌گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: «هر کسی که مکتب و دین خود را از سلیقه‌ی شخصی و رأی خود بگیرد و از امام بحق اطاعت نکند، پس کوشش‌های او پذیرفته نیست، و او گمراه است، و خداوند دشمن اعمالش می‌باشد. او همانند گوسفندی است که چوپان و گله‌ی خود را گم کرده است ... که گرگ او را خواهد خورد.»^۳

و زُراه از آن حضرت نقل می‌کند که فرمود: «سرامد همه‌ی کارهای دینی و دنیوی و شریف‌ترین آنها و کلید آنها و در همه‌ی چیزها و خشنودی خدای تبارک و تعالی پیروی امام بعد از شناختن اوست.»^۴

۳- موارد اختلاف خود را به امام ارجاع دهند.

در این زمینه امام باقر علیه السلام فرمود: «همانا مردم نسبت به سه چیز مکلفند: «... وَ الرَّدُّ إِلَيْهِمْ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»»^۵

و رجوع به امام (و نظرخواهی از او) در آنچه اختلاف دارند.

۴- به بیعت و پیمان با او وفادار باشند.

پای‌بندی و وفاداری به پیمان الهی و دینی با امام و استمرار آن در طول حیات دنیوی از جمله وظایف مهم دین‌داری و حق‌پرستی است، تا جایی که در کلام بلند رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مردن بدون بقا بر بیعت امام، مردن به کفر جاهلیت تعبیر شده است: «مَنْ مَاتَ وَ لَا

^۱ نساء/۱۰۰.

^۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۰.

^۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷۵.

^۴ همان، ص ۱۸۵-۱۸۶.

^۵ همان، ص ۳۹۰.

يَبْعَهُ عَلَيْهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً؛^۱ کسی که بمیرد و بیعت و پیمان (امامی) برعهده‌ی او نباشد (به پیمان خود وفادار نمانده)، به مرگ جاهلیت (و کفر) مرده است.^۲

۵- خیرخواه امام در حضور و غیاب او باشند.

رسول اکرم ﷺ در ایام حج در مسجد خیف، مسائلی را مورد تأکید قرار داد و فرمود: «بر هر مسلمان لازم است که خیر خواه ائمه و پیشوایان مسلمانان باشند که این جزو وظایف مسلمانی است.»^۳

۶- هر وقت امام آنان را فراخواند، اجابت کنند.

حضرت علی ﷺ در این باره فرمود: «هرگاه آنها را فراخواند، دعوتش را اجابت کنند.»^۴

(ب) حقوق امت بر امام^۵

۱. در چارچوب احکام و قوانین آسمانی اسلام بر مردم حکومت کردن، و به تعهدات الهی وفادار ماندن.^۶

۲. خیرخواهی و دل‌سوزی برای مردم.^۷

^۱ میزان الحکمه، ج ۱، محمدی ری شهری، ص ۱۷۱، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، به نقل از کنز العمال، ج ۱.

^۲ با نگاهی کوتاه به سیر تاریخ اسلام در دوران ائمه علیهم السلام به ویژه عصر امامت امام حسین ﷺ نقش مهم و حساس وفاداری مردم به عهد و پیمان با آنان آشکار می‌شود زیرا این پیمان‌شکنی مردم عراق بود که فاجعه‌ی کربلا و آن مصیبت‌های خون‌بار را بر امام حسین ﷺ و اهل بیت و اصحاب راستین او وارد کرده بود.

^۳ ر. ک. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳-۴۰۴.

^۴ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۷، به نقل از کنز العمال.

^۵ «إِيهَا النَّاسُ! إِن لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ، فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْتَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَ تَوْفِيرُ فَيَبِكُمْ عَلَيْكُمْ، وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا، وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا. وَ أَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَ النَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ، وَ الْأَجَابَةُ حِينَ ادْعَوْكُمْ، وَ الطَّاعَةُ حِينَ أَمَرَكُمْ.» ای مردم! مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نوزم و بیت‌المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شما این است که به بیعت با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان برایم خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فراخواندم اجابت نمایید و چون فرمان دادم اطاعت کنید. نهج‌البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، خطبه ۳۴، ص ۸۷ و ۸۹.

^۶ «وَ قَالَ ﷺ لَكُمْ عَلَيْنَا الْعَمَلُ بِكِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الْقِيَامُ بِحَقِّهِ وَ النَّعْشُ لِسُنَّتِهِ.» ر. ک. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۱ و ۲۵۴، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت، میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۷.

^۷ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۱.

۳. تعلیم و تربیت آنان.^۱
۴. مراعات عدل و انصاف در حقشان.^۲
۵. مهربانی و عطف نسبت به آنان.^۳
۶. پرداخت حقوق مردم از بیت‌المال.^۴
۷. رسیدگی به وضع نیازمندان و گرفتاران.^۵

نتایج علمی این مبحث:

۱. با انتصاب امام معصوم، نبوت و اصل خاتمیت تکمیل گردیده و شبهه‌ی ناسازگاری امامت با اصل خاتمیت^۶ حل می‌شود.
۲. با اثبات امامت مباحث دیگری چون استمرار امامت و نیاز جامعه به ولی فقیه در زمان غیبت به خوبی اثبات می‌گردد.

^۱. همان.

^۲. [الكافی] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُتَمِّیِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمَهْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع مَا حَقُّ الْإِمَامِ عَلَى النَّاسِ؟ قَالَ: «حَقُّهُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَسْمَعُوا لَهُ وَيَطِيعُوا قَوْلَهُ فَمَا حَقَّهُمْ عَلَيْهِ قَالَ يُقَسِّمُ بَيْنَهُمْ بِالسُّوْبَةِ وَيَعْدِلُ فِي الرَّعِيَّةِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فِي النَّاسِ فَلَا يُبَالِي مَنْ أَخَذَ هَاهُنَا وَهَاهُنَا.» همان، ص ۲۴۴.

^۳. [الكافی] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حَنَّانِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: «لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةُ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَخْجِزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَجِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى حَتَّى يَكُونَ لِلرَّعِيَّةِ كَأَبِ الرَّحِيمِ.» همان، ص ۲۵۰.

^۴. همان، ص ۲۵۱.

^۵. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، دارصعب - دارالتعارف، بیروت.

^۶. شبهه در صدد القای این توهم است که بنابر توجیه فلسفه‌ی خاتمیت از طریق بلوغ عقلی مردم صدر اسلام، لازم می‌آید که دیگر به اصل امامت و وجود امام معصوم بعد از پیامبر نیازی نباشد، چرا که عقل مسلمانان و حداقل عقل نخبگان آنان می‌تواند جای‌گزین اصل امامت گردد. در نقد این شبهه همانطور که در متن آمده است، می‌گوئیم: مقصود از بلوغ عقلی مردمان صدر اسلام، این است که تکامل آنان در صیانت کتاب آسمانی از آفت تحریف و حفظ و انتقال صحیح آن به نسل بعدی است. با این وجود به دلیل عدم عصمت مردم و همچنین عالمان، احتمال خطا و تفسیر ناصواب از دین در صدر اسلام به صورت بالا وجود داشت، لذا به وجود یک مرجع علمی دینی معصوم به نام امام احساس نیاز می‌شد.

موارد کاربردی در متن زندگی:

۱. با اعتقاد به امامت، در سیره‌ی عملی خود به امامان اقتدا کرده، تا به سعادت دنیا و آخرت نایل شوید.^۱
۲. اعتقاد به امامت، موجب صحت و قبولی اعمال و عبادات شما، در پیشگاه خداوند می‌شود.^۲
۳. راه شناخت خداوند و عبادت کردن او، تنها با شناخت امام میسر می‌شود.^۳
۴. اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داشتن، ۱۰ اثر در دنیا و ۱۰ اثر در آخرت دارد.^۴

۱. عن الصادق علیه‌السلام عن آبائه علیهم‌السلام: «مَعَنَا رَابِعُ الْحَقِّ، مَنْ تَبِعَهَا لِحَقِّ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا غَرَقَ، أَلَا وَ بِنَا يُدْرِكُ تَرَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ، وَ بِنَا تُخْلَعُ رِبْقَةُ الذَّلِّ عَنْ أَعْنَاقِكُمْ، وَ بِنَا فَتُحَجَّ لَا بِكُمْ، وَ مِنَّا يُخْتَمُ لَا بِكُمْ.»؛ امام صادق علیه‌السلام - به نقل از نیاکان بزرگوارش - فرمود: پرچم حق همراه ماست، هر که در پی آن آید [به ساحل نجات] می‌رسد و هر که از آن دور ماند، غرق می‌شود. بدانید که به وسیله‌ی ما انتقام خون هر مؤمنی گرفته می‌شود و به وسیله‌ی ما یوغ ذلت از گردن‌هایتان برداشته می‌شود و [همه چیز] با ما آغاز شده، نه با شما و [همه چیز] با ما پایان می‌پذیرد، نه با شما. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۶ و الظاهر أن الصواب «بنا» بدل «منا».

۲. امام سجاد علیه‌السلام به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «... لَوْ أَنَّ عَبْدًا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِعَمَلٍ سَبْعِينَ نَبِيًّا مَا قَبِلَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ حَتَّى يَلْقَاهُ بَوْلَانِي وَ وِلَايَةِ أَهْلِ بَيْتِي.»؛ اگر بنده‌ای در روز قیامت عمل هفتاد پیامبر را بیاورد، خداوند از او قبول نمی‌کند مگر خدا را ملاقات کند به ولایت من و اهل بیتم. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۷۲.

۳. الإمام الباقر علیه‌السلام: «إِنَّمَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُعْبُدُهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَ عَرَفَ إِمَامَهُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.»؛ تنها آن کس خداوند عز و جل را می‌شناسد و می‌پرستد که خدا و امامش از میان ما اهل بیت را بشناسد. کافی، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۴.

۴. رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حُبَّ الْأَيِّمَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَقَدْ أَصَابَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، فَلَا يَسْكُنُ أَحَدٌ أَنَّهُ فِي الْجَنَّةِ، فَإِنَّ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِي عِشْرِينَ حَصْلَةً، عِشْرٌ مِنْهَا فِي الدُّنْيَا، وَ عِشْرٌ مِنْهَا فِي الْآخِرَةِ. أَمَّا الَّتِي فِي الدُّنْيَا: فَالزُّهْدُ، وَ الْحِرْصُ عَلَى الْعَمَلِ، وَ الْوَرَعُ فِي الدِّينِ، وَ الرَّغْبَةُ فِي الْعِبَادَةِ، وَ التَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ، وَ النُّشَاطُ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ، وَ الْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَ الْحِفْظُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ التَّاسِعَةُ بُغْضُ الدُّنْيَا، وَ الْعَاشِرَةُ السُّخَاءُ. وَ أَمَّا الَّتِي فِي الْآخِرَةِ: فَلَا يُنْشَرُ لَهُ دِيْوَانٌ، وَ لَا يُنْصَبُ لَهُ مِيزَانٌ، وَ يُعْطَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، وَ تُكْتَبُ لَهُ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ، وَ يَبْيَضُ وَجْهُهُ، وَ يَكْسَى مِنْ حَلْلِ الْجَنَّةِ، وَ يُشْفَعُ فِي مَائِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ، وَ يَتَوَجَّعُ مِنْ تِجَانِ الْجَنَّةِ، وَ الْعَاشِرَةُ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَطُوبَى لِمُحِبِّي أَهْلِ بَيْتِي.»؛ هر که خداوند، محبت اهل بیت مرا روزیش کند، بی‌گمان به خیر دنیا و آخرت رسیده است و در این که او اهل بهشت است، احدی نباید شک کند؛ زیرا دوست داشتن اهل بیت من، بیست نتیجه به بار می‌آورد: ده تا در دنیا و ده تا در آخرت: اما نتایج آن در دنیا عبارتند از: زهد، شوق به کار و عمل، پارسایی در دین، رغبت به عبادت، توبه پیش از مرگ، نشاط در شب زنده داری، چشم برکندن از آنچه مردم دارند، حفظ اوامر و نواهی خداوند - عز و جل -، نهم: دشمن داشتن دنیا و دهم: سخاوت و بخشندگی. و اما نتایج آن در آخرت: نامه‌ی اعمالی برایش گشوده نمی‌شود، میزانی برایش برپا نمی‌شود، نامه‌ی اعمالش به دست راست او داده می‌شود، برات آزادی از آتش دوزخ برایش نوشته می‌شود، رو سفید می‌شود، از جامه‌های بهشت بر قامت او پوشیده می‌شود، شفاعت او درباره‌ی صد نفر از خانواده‌اش پذیرفته می‌گردد، خداوند - عز و جل - به او با مهر و رحمت می‌نگرد، از تاج‌های بهشت بر سرش می‌نهند و دهم این که بدون حسابرسی به بهشت می‌رود. پس خوشا به حال دوست‌داران اهل بیت من. خصال، ص ۵۱۵، ح ۱.

۵. با پذیرش امامت، حق در آن جامعه عزت می‌یابد، و راه‌های دین پایدار و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر ﷺ پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد.^۱

معرفی منابع بیشتر:

الف) برای مبلغ:

۱. راهنماشناسی، آیه‌الله مصباح یزدی.
۲. پاسخ به شبهات کلامی، دفتر چهارم (امامت)، محمد حسن قدردان قراملکی.
۳. امامت از دیدگاه عقل و نقل، معاونت متون آموزشی و کمک آموزشی مرکز تحقیقات اسلامی.
۴. مبانی اندیشه‌ی اسلامی، معاونت متون آموزشی و کمک آموزشی، گروه فلسفه و کلام اسلامی.
۵. امام شناسی، ج ۱-۱۸، سید محمدحسین حسینی تهرانی.

ب) برای مخاطب:

۱. امامت، محسن قرائتی.
۲. امامت و رهبری، مرتضی مطهری.
۳. اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری.

^۱ امیر مؤمنان علیه‌السلام در قسمتی از خطبه‌ی صفین به فلسفه‌ی حقوق متقابل رهبری و مردم چنین اشاره می‌کند: «و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است؛ حق واجب‌ی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرده، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت این قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با رستگاری رعیت. و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین پایدار و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد.» نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۱۶، ص ۴۴۳.

درس‌های دوازدهم و سیزدهم

غدیر حقیقت فراموش شده!

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. مخاطب با فشرده‌ای از جریان غدیر آشنا می‌شود.
۲. حدیث غدیر از احادیث مشهور بین مسلمانان، چه شیعه و چه اهل سنت است.
۳. شبهات وارده به حدیث غدیر به هیچ وجه وارد نیست.
۴. جریان غدیر، سند گویای امامت و فلسفه‌ی ارسال رسل است.
۵. احیای واقعه‌ی غدیر، نقش ارزنده‌ای در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها دارد.
۶. هدف دشمنان در کم‌رنگ کردن این واقعه‌ی بزرگ، سلطه و حکومت و دستیابی به منافع مادی است.

جریان غدیر از نگاه روایات شیعه و اهل سنت

در آخرین سال عمر پیامبر ﷺ مراسم حجّة‌الوداع، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر به

پایان رسید.

نه تنها مردم مدینه در این سفر پیامبر ﷺ را همراهی می‌کردند بلکه، مسلمانان نقاط مختلف شبه جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌- و آله - بودند. در این سفر ۱۱۰ تا ۱۲۰ هزار نفر حضرت را همراهی می‌کردند.

آفتاب حجاز آتش بر کوهها و دره‌ها می‌پاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی‌ظنیر، همه چیز را آسان می‌کرد، ظهر نزدیک شده بود، کم‌کم سرزمین جحفه و سپس بیابان‌های خشک و سوزان «غدیر خم» از دور نمایان می‌شد.

روز پنج‌شنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می‌گذشت، ناگهان فرشته‌ی وحی بر پیامبر نازل شده و این آیه را خواندند: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» دستور توقف از طرف پیامبر ﷺ به همراهان داده شد.

مؤذن پیامبر ﷺ با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده‌ی نماز می‌شدند، اما هوا به قدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبا‌ی خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند.

نماز ظهر تمام شد، مسلمانان تصمیم داشتند فوراً به خیمه‌های کوچکی که با خود حمل می‌کردند پناهنده شوند، ولی پیامبر ﷺ به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه‌ی مفصلی بیان می‌شد خود را آماده کنند. لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر ﷺ بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار را به جا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود: «من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده، از میان شما می‌روم، من مسؤولم، شما هم مسؤولید، شما درباره‌ی من چگونه شهادت می‌دهید؟»

مردم صدا بلند کردند و گفتند: «نشهد أنك قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاك الله خيراً»؛ ما گواهی می‌دهیم تو وظیفه‌ی رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی، خداوند تو را جزای خیر دهد.

سپس فرمود: «آيا شما گواهي به يگانگي خدا و رسالت من و حقانيت روز رستاخيز و برانگيخته شدن مردگان در آن روز نمي دهيد؟!» همه گفتند: «آري! گواهي مي دهيم.» فرمود: خداوندا! گواه باش...

بار ديگر فرمود: اي مردم! آيا صدای مرا می شنويد؟... گفتند: آری، و به دنبال آن، سکوت سراسر بيابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه‌ی باد چیزی شنیده نمی شد. پیامبر - صلی الله علیه - وآله - فرمود: ...اکنون بنگريد با اين دو چيز گرانمايه و گرانقدر که در ميان شما به يادگار می گذارم چه خواهيد کرد؟!!

یکی از میان جمعیت صدا زد: کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله؟!!

پیامبر ﷺ بلافاصله فرمود:

«اول ثقل اکبر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شماسست، دست از دامن آن برداريد تا گمراه نشويد، و اما دومين يادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطيف خبير به من خير داده که اين دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپيوندند، از اين دو پيشی نگيريد که هلاک می شويد و عقب نيفتيد که باز هلاک خواهيد شد.»

ناگهان مردم دیدند پیامبر ﷺ به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همین که چشمش به علی ؑ افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آن چنان که همه‌ی مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام علی علیه السلام است، در اینجا صدای پیامبر ﷺ رساتر و بلندتر شد و فرمود:

«إيها الناس من اولي الناس بالمؤمنين من انفسهم؟»؛ چه کسی از همه‌ی مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟!!

گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. پیامبر ﷺ گفت: خدا، مولی و رهبر من است، و من مولی و رهبر مؤمنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده‌ی من بر اراده‌ی آنها مقدم) سپس فرمود: «فمن كنت مولاة فعلى مولاة»؛ هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر اوست. و این سخن را سه بار و به گفته‌ی بعضی از راویان حدیث، چهار بار تکرار کرد.

و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار»؛ خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن، محبوب بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن. سپس فرمود: «ألا فليبلغ الشاهد الغائب» آگاه باشید، همه‌ی حاضران وظیفه دارند این خبر را به غایبان برسانند.

خطبه‌ی پیامبر ﷺ به پایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر و علی ﷺ و مردم فرو می‌ریخت، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر خدا نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» امروز آیین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم.

در این هنگام پیامبر ﷺ فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ، اللَّهُ اكْبَرُ عَلَى اكْمَالِ الدِّينِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رَضَى الرَّبُّ بِرِسَالَتِي وَ الْوَلَايَةَ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي»؛ خداوند بزرگ است، خداوند بزرگ است همان خدایی که آیین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی ﷺ پس از من راضی و خشنود گشت.

این جا بود که شور و غوغایی در میان مردم افتاد و به علی ﷺ این موقعیت را تبریک می‌گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، أبو بکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند: «بِحَّ بَخٍّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ، اصْبَحْتَ وَ امْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»؛ آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی.^۲

^۱. مائده/۳.

^۲. این روایات را گروه زیادی از صحابه، از جمله «ابوسعید خدری»، «زید بن ارقم»، «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابن عباس»، «براء بن عازب»، «حذیفه»، «ابوهریره»، «ابن مسعود» و «عامر بن لیلی» نقل کرده‌اند. جالب اینکه بعضی از این روایات از طرق متعدد نقل شده از جمله: حدیث ابو سعید خدری از یازده طریق، حدیث ابن عباس نیز از یازده طریق، و حدیث براء بن

علمای اهل سنت با چه دلایلی در پی رد مسأله غدیر هستند؟

الف) ابن حزم می‌گوید: «و اما حدیث "من كنت مولاة فعلى مولاة" هرگز از طریق ثقات نرسیده و صحیح نیست.»^۱

پاسخ: اولاً: قبلاً اشاره کردیم (در پاورقی شماره ۲) که بسیاری از علمای اهل سنت تصریح به صحت این حدیث نموده‌اند.

ثانیاً: ابن حزم کسی است که تمام فقهای عصرش اتفاق بر گمراه بودن او داشته و عوام را از نزدیک شدن به او باز داشته‌اند.^۲

ثالثاً: او آرای دارد که از آن‌ها استفاده می‌شود شخصی است متعصب و حتی نسبت به حضرت علی علیه السلام عناد و بغض و کینه دارد.^۳

عازب از سه طریق، نقل شده است. از جمله کسانی که این احادیث را (به طور وسیع یا به اجمال) در کتاب‌های خود آورده‌اند، دانشمندان معروف زیرند: «حافظ، ابو نعیم اصفهانی» در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی» (به نقل از الخصائص، صفحه ۲۹۸)، «ابوالحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول» صفحه ۱۵۰، «ابن عساکر شافعی» (به نقل از الدر المنثور، جلد ۲، صفحه ۲۹۸)، «فخر رازی» در «تفسیر کبیر»، جلد ۳، صفحه ۳۳۶، «ابو اسحاق حموی» در «فرائد السمطین» (مخطوط)، «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمه» صفحه ۲۷، «جلال الدین سیوطی در الدر المنثور» جلد ۲، صفحه ۲۹۸، «قاضی شوکانی» در «فتح القدر» جلد سوم، صفحه ۵۷، «شهاب‌الدین آلوسی شافعی» در «روح المعانی» جلد ششم، صفحه ۱۷۲، «شیخ سلیمان قندوزی حنفی» در «ینابیع الموده» صفحه ۱۲۰، «بدرالدین حنفی» در «عمده القاری فی شرح صحیح البخاری» جلد هشتم، صفحه ۵۸۴، «شیخ محمد عبده مصری» در «تفسیر المنار» جلد ششم، صفحه ۴۶۳، «حافظ ابن مردویه» (متوفی ۴۱۸ هـ ق) (بنا به نقل سیوطی در الدر المنثور) و جمع کثیری دیگر.

حدیث غدیر از احادیث متواتر است یعنی راویان حدیث، از صحابه و تابعین و محدثان اسلامی، آن را در هر قرن به صورت متواتر نقل کرده‌اند. ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۹ تن از تابعین، و ۳۵۰۰ نفر از علما و محدثان اسلامی، ناقل حدیث غدیر می‌باشند و همچنین گروهی از علما به طور مستقل درباره‌ی حدیث غدیر کتاب نوشته‌اند، که در آن میان، جامع‌ترین کتابی که اسانید حدیث را یکجا گرد آورده است، کتاب شریف الغدیر نگارش علامه عبدالحسین امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ هـ ق) می‌باشد.^۱

الفصل، ج ۴، ص ۲۲۴.

۲. لسان المیزان، ج ۴، ص ۲۲۹، رقم ۵۷۳۷.

۳. او در کتاب خود «المحلی» می‌گوید: «بین هیچ یک از امت خلافتی نیست که عبدالرحمن بن ملجم، به جز با تأویل، علی را نکشت و اجتهادش او را به این نتیجه رساند، و این چنین حساب کرده بود که کارش صحیح است». المحلی، ج ۱۰، ص ۴۸۲. در حالی که بسیاری از علمای اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که درباره‌ی ابن ملجم، خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: شقی‌ترین این امت است، همان گونه که پی‌کنده‌ی شتر صالح شقی‌ترین قوم نمود است. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۲۶، ح ۱۷۸۵۷؛ خصائص نسائی، ص ۱۶۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۹ و... چگونه می‌توان ابن ملجم را مجتهد نامید در حالی که امام واجب‌الاطاعه‌ی خود را به قتل رسانده است؟

ب) عمده‌ترین اشکال اهل سنت به حدیث غدیر این است که می‌گویند: «شیعه بعد از آن که «مولی» را به معنای اولی گرفته آن را به «تصرف» نسبت داده و آن کلمه را به معنای اولی به تصرف معنا کرده‌اند، چرا آن را به محبت ارتباط نداده‌اند؟»

پاسخ: قرائن داخلی (محتوایی):

۱. پیامبر گرامی قبل از طرح ولایت امام علی علیه السلام از اصول سه‌گانه‌ی توحید و نبوت و معاد سخن گفت و از مردم نسبت به آنها اقرار گرفت، آنگاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از تقارن پیام با اخذ اعتراف نسبت به اصول، می‌توان به اهمیت پیام پی‌برد و دریافت که هدف پیامبر صلی الله علیه و آله از آن همایش عظیم و فوق‌العاده، نمی‌توانسته امری عادی همچون سفارش به «دوستی» با فردی خاص باشد!

۲. حضرت صلی الله علیه و آله در آغاز خطبه از رحلت قریب‌الوقوع خود خبر داد، و این نشان می‌دهد که او نگران وضع امت پس از خویش بوده است. پس چه بهتر که برای آینده چاره‌جویی شود تا آیین وی در طوفان حوادث آتیه دچار مخاطره نگردد.

۳. قبل از بیان پیام الهی درباره علی علیه السلام از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من، و من مولای مؤمنین می‌باشم، و نسبت به آنان از خود آنان اولی‌ترم. ذکر این مطالب، گواه آن است که «مولی بودن» علی علیه السلام از سنخ همان مولویت و اولویت مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و ایشان به فرمان الهی اولویت مزبور را برای علی علیه السلام نیز ثابت کرده است.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به گوش غایبان برسانند.

قرائن خارجی:

۱. حضرت صلی الله علیه و آله در فرصت‌های مناسب در سفر آخر حج، مردم را با خطبه‌های گوناگون (در عرفات، در منی و...) برای بیان پیام الهی در روز غدیر آماده می‌کردند.

۲. آیا عقل می‌پذیرد که پیامبر صلی الله علیه و آله که بارها دوستی خود را نسبت به علی علیه السلام اعلام کرده بودند در چنین روزی و در صحرای گرم و سوزان مردم را جمع کنند و دوباره به مردم بگویند: من علی را دوست دارم شما هم او را دوست بدارید؟!

۳. به اعتراف بسیاری از علماء اهل سنت آیه‌ی تبلیغ^۱ در این روز نازل شده است.^۲ و این چه امری است که نگفتنش موجب می‌شود که ابلاغ ناتمام بماند و با گفتنش دشمنان ناامید و پیامبر با بیان آن از خطر محفوظ بماند؟

۴. حضرت در پایان خطبه به تمام افراد فرمودند که جلو بیایید و با علی علیه السلام بیعت کنید. اولین کسانی که بر دیگران در بیعت کردن سبقت گرفتند؛ سه خلیفه بودند! و گفتند: «بَخَّ بَخَّ لَکَ یَا بَنَی اَبِی طَالِبٍ اصْبَحْتَ وَ امْسِیْتَ مَوْلَایَ وَ مَوْلَا کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ!» آیا از این جملات چیزی جز ولایت به معنای رهبر و سرپرست فهمیده می‌شود؟ و آیا سه خلیفه از کلام حضرت علیه السلام چیزی جز این فهمیدند؟

۵. اقدامات دیگر حضرت علیه السلام از جمله: الف) بیعت کردن مردم از زن و مرد با ایشان در خیمه‌ای که برای علی علیه السلام برافراشته بودند؛ این بیعت تا سه روز ادامه داشت و در این مدت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب نزدیک ایشان از خیمه‌ی علی علیه السلام محافظت می‌کردند تا منافقان به ایشان صدمه‌ای نزنند، ب) حضرت علیه السلام عمامه‌ی خود را که سحاب نام داشت بر سر ایشان گذاشتند که بیانگر ریاست و انتخاب جانشین برای خود بود و این عمل در میان عرب مرسوم است. آیا این همه احتیاط و اقدامات عملی را می‌توان بر محبت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام حمل کرد؟!

ج) دهلوی می‌گوید: «سبب این خطبه - آن طور که مورّخین و سیره‌نویسان می‌گویند - این بود که: جماعتی از اصحاب که با حضرت علی علیه السلام در یمن بودند امثال بریده اسلمی و خالد بن ولید و دیگران از مشاهیر، قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از جنگ بر ضدّ حضرت علی علیه السلام نزد

^۱ «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ یُعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنْ اللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»؛ ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند. مائده/۶۷.

^۲ علامه‌ی امینی در کتاب الغدیر، ج ۲، ص ۸۹ از ۳۰ مسند از علماء اهل سنت روایاتی را نقل می‌کنند که این آیه در روز غدیر و در شان علی علیه السلام نازل شده است.

پیامبر ﷺ شکایت کنند... پیامبر ﷺ بعد از مشاهده‌ی این صحنه در روز غدیر مردم را به محبت علی ﷺ دعوت کرد...

پاسخ:

اولاً: پیامبر ﷺ در همان مجلس معترضین را از اعتراض بر ضدّ حضرت علی ﷺ بر حذر داشت، و سه بار فرمود: از جان علی چه می‌خواهید...
ثانیاً: مطابق بسیاری از روایات واقعه‌ی غدیر به امر خداوند بوده است نه به جهت شکایت عده‌ای از حضرت.

ثالثاً: بر فرض اتحاد دو قضیه دلالت حدیث غدیر بر سرپرستی و امامت تمام است؛ زیرا اعتراض بریده و دیگران به جهت تصرف در غنائم، قبل از تقسیم آن بوده است که حضرت رسول ﷺ با ذکر ولایت داشتن او در آن حدیث و این حدیث به این نکته اشاره می‌کند که او حقّ هر نوع تصرفی را دارد زیرا او امام و ولیّ خداست.

رابعاً: واقعه‌ی غدیر خم بعد از قضیه بریده بوده و هیچ گونه ارتباطی به آن ندارد. سیّد شرف‌الدین می‌گوید: «پیامبر ﷺ علی ﷺ را دوبار به سوی یمن فرستاد: مرتبه‌ی اوّل در سال هشتم هجری بود.^۱ در آن مرتبه برخی شکایت حضرت علی ﷺ را نزد رسول خدا ﷺ بعد از بازگشتشان از یمن نمودند. در آن هنگام رسول خدا ﷺ بر آن‌ها غضب کرد، و آنان نیز با خود عهد کردند تا دیگر بار بر حضرت اعتراض نکنند. بار دوم در سال دهم هجرت بود.^۲ در آن سال، پیامبر ﷺ پرچم را به دست حضرت علی ﷺ داد و به دست مبارکش عمامه‌ای بر سر او بست. و به او فرمود: حرکت کن و به کسی توجه نکن... در این سفر کسی شکایت حضرت را از رسول خدا ﷺ نکرد و بر او حمله ننمود، حال چگونه ممکن است که حدیث غدیر مسبب از اعتراض و شکایت بریده و امثال او باشد...»^۳

^۱ سیره‌ی نبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره‌ی حلبیه، ج ۲، ص ۳۴۶.

^۲ سیره‌ی ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۲.

^۳ المراجعات، ص ۴۰۷.

خامساً: بر فرض که کسی بر ضدّ حضرت علی علیه السلام مطلبی را گفته است، ولی وجهی ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله این جمعیت عظیم را در صحرائی سوزان به جهت یک امری جزئی و کوچک جمع کند و این مقدار به آن بها دهد.

سادساً: اگر مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله مجرد بیان فضیلت حضرت امیر علیه السلام و ردّ بر اعتراض-کنندگان بر او بود باید به طور صریح این مطلب را بیان می کرد، مثل آن که می فرمود: این شخص پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و سیّد اهل بیت من است، او را اذیت نکنید و...، کلماتی که دلالت بر جلالت قدر و عظمت حضرت دارد.

سابعاً: از این حدیث شریف غیر از معنای «اولی به تصرف و سرپرستی و امامت» معنای دیگری متبادر به ذهن نمی شود، حال سبب ذکر این حدیث هر چه می خواهد باشد، ما الفاظ را حمل بر معنای حقیقی آن می نماییم و به اسباب آن کاری نداریم، خصوصاً آن که قرائن عقلی و نقلی نیز این معنا را تأیید می نماید.

د) برخی می گویند: چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضوع ولایت حضرت علی علیه السلام را در مکه که همه ی مسلمانان در آنجا جمع بوده اند ابلاغ نکرد؟ و صبر نمود تا اعمال حج تمام شود و بعد از متفرق شدن برخی از حاجیان بعد از خروج از مکه و طی مسافتی زیاد به طرف مدینه در بیابانی به نام غدیر خم موضوع ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را ابلاغ نمود.

پاسخ:

آن گونه که از احادیث معتبر اهل سنت استفاده می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قصد داشت که در سرزمین عرفات در آن اجتماع عظیم به موضوع ولایت و خلافت امامان بعد از خود و از آن جمله امام علی علیه السلام اشاره کند، در آن خطبه ای که تمام مصادر حدیثی فریقین به آن اشاره کرده اند. جابر بن سمره می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول ایراد خطبه در بین جمعیت بود، چون سخن او به اینجا رسید که فرمود: «لن یزال هذا الأمر عزیزاً ظاهراً حتی یملک اثنا عشر، کلّهم»؛ همیشه این امر - خلافت - نفوذناپذیر و غالب است تا این که دوازده نفر حاکم شوند. جابر می گوید: «ثمّ لَغظ الناس و تکلّموا فلم افهم قوله بعد "کلّهم". فقلت لأبی: یا ابتاه! ما بعد کلّهم؟ قال: کلّهم من قریش»؛ یعنی: مردم در این هنگام سر و صدا کرده و هیاهو نمودند، لذا نفهمیدم که بعد از

کلمه‌ی "کلهم" حضرت چه فرمود، از پدرم پرسیدم که پیامبر ﷺ چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه‌ی آنان از قریش‌اند.^۱

از این روایت و روایات دیگر استفاده می‌شود که چون عده‌ای از مخالفان نمی‌خواستند بنی‌هاشم و در رأس آن‌ها حضرت علی علیه السلام خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده گیرند، لذا چون سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به اینجا رسید و فهمیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد دارد تا اوصیای بعد از خودش را معرفی کند، بدین جهت در صدد برآمدند تا از هر طریق ممکن جلسه را بر هم زنند و در این امر نیز به نظر خودشان موفق شدند، و نگذاشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به اهداف خود نایل گردد. بعد از آن موقع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دنبال فرصت مناسبی بود تا این مسأله را به طور آشکار بر مردم ابلاغ نماید. و از طرفی خوف داشت با اصرار و تأکید بر آن دین و آیینش مورد تعرض قرار گرفته و با ایجاد اختلاف و تشتت و درگیری دشمنان خارجی از آن سوء استفاده کنند تا این که آیه‌ی تبلیغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و به حضرت گوشزد کرد که اگر این امر مهم را به مردم ابلاغ نکنی گویا که اصل رسالت را ابلاغ ننموده‌ای. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در وسط بیابان گرم و سوزان نگه داشت تا موضوع ولایت امام علی علیه السلام را بر مردم ابلاغ کند. و برای این که مخالفان، جلسه را همانند سرزمین عرفات بر هم نزنند و سخنرانی او را قطع نکنند لذا دستور داد تا هودج‌هایی را آورده و بر روی آن رفت و امام علی علیه السلام را نیز بر روی آن بالا برد و دست حضرت را بلند کرد تا اگر باز نیز قصد بر هم زدن جلسه را داشتند و نگذاشتند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم برسد عمل آن حضرت گویای مطلب باشد.

حال خود قضاوت کنید!

هدف دشمنان در کمرنگ کردن واقعه‌ی غدیر

دشمنان شیعه و اسلام ناب می‌دانند که:

۱. غدیر، یک جریان عادی، چونان جریان‌های دیگر تاریخ، محکوم به مرگ و فراموشی نیست؛ یک حقیقت مستمر و بی‌زوال است؛ چراغ روشن آگاهی و معرفتی است که راه نجات و سعادت را در همه‌ی زمان‌ها به همه‌ی نسل‌ها نشان می‌دهد.

^۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۹۹.

۲. غدیر، مهم‌ترین عامل انحطاط و عقب‌ماندگی جهان اسلام، بلکه جهان بشری را - که دوری از ولایت علم و عدل است - باز می‌گوید.

۳. غدیر، رد پای است که تشنگان عدل و آزادی را به آبشخورِ زلالِ فلاح و رستگاری، رهنمون می‌شود.

۴. غدیر، شاقولی است که با آن می‌توان میزان انحراف حاکمان و حکومت‌گران را، در درازنای تاریخ اسلام، از مشی و مرام پیامبر ﷺ دریافت و با تحلیل ریشه‌ها و پیامدهای این انحراف فزاینده، به سؤالاتی اساسی از این دست پاسخ می‌گوید که امت اسلام، چرا و چگونه به تدریج از منزلت والای نخستین خویش به دور افتاد و کارش به جایی رسید که مشتی صهیونیست، قبله‌ی اولش را به زور و تزویر از چنگش بیرون آوردند و مستکبران عالم‌سوز بر مقدراتش چنگ افکندند.

۵. امت اسلام، جز با تعمق در تاریخ و آشنایی عمیق با اصول و مبانی فکری و سیاسی «مدینه‌النبی» و پی افکندن نظامی نو بر مبنای این اصول در عصر حاضر به عزت و شوکت راستین خویش نخواهد رسید.

۶. مهم‌ترین مسائل تاریخی، آن است که به باورها و معتقدات اساسی جامعه می‌پردازد و واقعه‌ی غدیر خم مستقیماً به بنیان عقاید دینی مسلمین مربوط می‌شود، و نوع تفسیر و تلقی از آن، وجه تمایز دو فرقه‌ی بزرگ مسلمان را در مبحث امامت رقم می‌زند. شیعیان، برای استواری و استحکام آیین خویش که بر «ولایت» متجلی در غدیر مبتنی است، به بحث غدیر و پیام آن، نیازی حیاتی دارند.

۷. دیگران نیز به منظور تحقیق در صحت و سقم ادعای شیعیان و سنجش عیار حقانیت مکتب خویش در این امر مهم تاریخی و کلامی، از پرداختن به بحث کلیدی «غدیر» ناگزیرند؛ خاصه آن که حادثه غدیر، از مسلمات تاریخ اسلام بوده، مورخان، مفسران، کلامیان و حتی ادیبان و لغت‌شناسان بزرگ شیعه و سنی در آثار مشهور و ماندگار خویش،^۱ به اشکال گوناگون

۱. همچون «بلادری» در «انساب‌الاشراف»، «ابن قتیبه» در «المعارف و الامامة و السياسة»، «محمد بن جریر طبری» در کتابی جداگانه، «خطیب بغدادی» در «تاریخ بغداد»، «ابن عبدالبر قرطبی» در «الاستیعاب»، «شهرستانی» در «الملل والنحل»، «ابن عساکر» در «تاریخ مدینه دمشق»، «یاقوت حموی» در «معجم‌الادباء»، «ابن اثیر» در «اسدالغابه» و....

بدان اشاره دارند: مورخان در شرح حوادث آخرین حج پیامبر ﷺ و اجتماع مسلمانان در غدیر، مفسران در تبیین آیاتی چون «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ و...، متکلمان در مبحث خلافت و امامت امت پس از پیامبر، و لغت‌شناسان نیز در ذیل واژه‌های «ولی»، «مولى»، «غدیر» و «حُم»^۲.

مروری اجمالی بر بخش‌های مختلف خطبه‌ی غدیریه

سخنرانی پیامبر ﷺ در غدیر با شیوه خاص آن - که دو نفر بر فراز منبر در حال قیام دیده می‌شدند - حدود یک ساعت طول کشید. این بیانات حضرت - با در نظر گرفتن ترتیب مطالب خطبه - در یازده بخش قابل ترسیم است:

بخش اول: حمد و ثنای الهی، بیان صفات قدرت و رحمت حق تعالی و بندگی خود در مقابل ذات الهی.

بخش دوم: تصریح فرمودند که باید فرمان مهمی درباره علی علیه السلام ابلاغ کنم و گرنه رسالت الهی را نرسانده‌ام و ترس از عذاب خدا دارم.

بخش سوم: آن حضرت صلی الله علیه و آله امامت دوازده امام بعد از خود را تا آخرین روز دنیا با عمومیت ولایت آنان بر همه‌ی انسان‌ها، و در طول زمان‌ها و در همه‌ی مکان‌ها، و نفوذ کلماتشان در جمیع امور اعلام فرمودند.

بخش چهارم: حضرت صلی الله علیه و آله بازوان امیرالمومنین علی علیه السلام را گرفتند و ایشان را از جا بلند کردند و در این حال فرمودند: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة، اللهم...» سپس کمال دین را با ولایت ائمه علیهم السلام اعلام فرمودند.

بخش پنجم: حضرت صریحاً فرمودند: هر کس از ولایت ائمه علیهم السلام سر باز زند اعمال نیکش سقوط می‌کند و جایگاهش در جهنم خواهد بود. و بعد از آن شمه‌ای از فضائل امیرالمومنین علیه السلام را متذکر شدند.

^۱. ماده/۳.

^۲. ر.ک: علامه امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۵ - ۸.

بخش ششم: پیامبر ﷺ با تلاوت آیاتی از قرآن در رابطه با عذاب الهی و لعن دشمنان دین، فرمودند: منظور از این آیات عده‌ای از اصحاب من هستند که مامور به چشم‌پوشی از آنان هستیم، ولی بدانند که خداوند ما را بر معاندین و مخالفین و خائنین و مقصرین حجت قرار داده، و اغماض نسبت به آنان در دنیا مانع از عذاب آخرت نیست. سپس بیزاری خود را از گمراه‌گندگان امت اعلام فرمودند و اشاره‌ای هم به اصحاب صحیفه‌ی ملعونه و غاصبین مقام امامت نمودند.

بخش هفتم: حضرت تکیه‌ی سخن را بر اثرات ولایت اهل بیت ﷺ قرار داده فرمودند: اصحاب صراط مستقیم در سوره‌ی حمد، شیعیان اهل بیت هستند. سپس آیاتی درباره‌ی اهل بهشت را به پیروان آل محمد ﷺ و آیاتی درباره‌ی اهل جهنم را به دشمنان آل محمد ﷺ تفسیر فرمودند.

بخش هشتم: مطالبی اساسی درباره‌ی حضرت بقیه‌الله الاعظم حجه‌ بن الحسن المهدی ارواحنا فداه فرمودند، و آینده‌ای پر از عدل و داد به دست امام زمان ﷺ را به جهانیان مژده دادند.

بخش نهم: مردم را به بیعت با خود و سپس با علی ﷺ دعوت نمودند، و آن را از طرف خداوند و بیعت با حق تعالی دانستند.

بخش دهم: پیامبر ﷺ درباره‌ی کیفیت بیان احکام الهی در آینده‌ی مسلمین فرمودند: چون بیان همه‌ی حلال‌ها و حرام‌ها توسط من امکان ندارد، با بیعتی که درباره‌ی امامان ﷺ از شما می‌گیرم حلال و حرام را تا روز قیامت بیان کرده‌ام، یعنی بیان ایشان بیان من است. بالاترین امر به معروف و نهی از منکر را نیز، تبلیغ پیام غدیر درباره‌ی اطاعت از امامان ﷺ و نهی از مخالفتشان دانستند.

بخش یازدهم: بیعت لسانی انجام شد و حضرت فرمودند: خداوند دستور داده تا قبل از بیعت با دست، از زبان‌های شما اقرار بگیرم. سپس مطلبی را که خلاصه آن اطاعت از دوازده امام ﷺ و عهد و پیمان بر ثابت قدم بودن و بر رساندن پیام غدیر به نسل‌های آینده و غایبان از

غدیر بود برای مردن گفتند، و مردم آن را تکرار کردند. کلمات نهایی پیامبر ﷺ دعا برای اقرار کنندگان و نفرین بر منکرین اوامرش بود، و با حمد و سپاس خداوند خطابه را به پایان رساندند.^۱

اثرات و نتایج علمی غدیرشناسی:

۱. اعتقاد شیعه مبنی بر تعیین امام علی علیه السلام به عنوان جانشین بلا فصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اثبات می‌گردد.
۲. با تبیین حقیقت غدیر، فلسفه و نتیجه‌ی ارسال رسل در شریعت تعیین می‌گردد.

نتایج عملی مبحث در متن زندگی:

۱. ما با اظهار تولی و ارتباط باطنی با آن حضرت، از فیوضات معنوی و برکات وجود او بهره‌مند می‌شویم.^۲
۲. با توجه به جریان غدیر، عناد، لجاجت و تعصب بی‌جا را از خود دور می‌کنیم.
۳. در بر پایی جشن عید غدیر تلاش می‌کنیم که موجب زیادی اموال نیز می‌گردد.^۳

۱. ر، ک: خطابه‌ی غدیر، محمد باقر انصاری، انتشارات تک، چاپ ۲۲، سال ۱۳۸۶.

۲. حضرت علی علیه السلام در روز غدیر در خطبه‌ای در کوفه فرمودند: «عمل روز غدیر برابر با هشتاد ماه است.» و سائل، ج ۷، باب ۱۴، ح ۶ «کسانی که فضل غدیر را بدانند از افرادی هستند که قلب آنها برای ایمان امتحان شده است.» در قسمتی دیگر از کلامشان فرمودند: «کسانی که فضل امروز را بدانند و معرفت نسبت به آن پیدا نمایند ملائکه هر روز ده بار با آنها مصافحه می‌کنند.» در ادامه می‌فرمایند: «فضیلت این روز در اعطای خداوند متعال به عامل آن به عدد قابل شمارش نیست.» اقبال، ص ۴۶۸.

۳. امام رضا علیه السلام درباره‌ی عید غدیر می‌فرماید: «این روز، روز عید خاندان محمد صلی الله علیه و آله است. هر کس آن را عید بگیرد، خداوند، مالش را زیاد می‌کند. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الاخبار و الاقوال، مرحوم شیخ عبدالله بحرانی، ج ۱۵، ص ۲۲۳. از نام‌های روز غدیر «یوم الجمع المشهود» است. در خطبه‌ی روز غدیر که مصادف با روز جمعه بود، امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه فرمودند: «و اجمعوا یجمع الله شملکم». نام‌های دیگر این روز عبارتند از: «یوم اطعام الطعام» حضرت رضا علیه السلام در ثواب اطعام در آن روز می‌فرماید: «من اطعم مؤمناً کان کمن اطعم جمیع الانبیاء و الصدیقین». اقبال، ص ۴۶۴. از کتاب النشر و الطی. «یوم صلۀ الاخوان» فرموده‌اند: «احسان و نیکی مال و عمر را زیاد می‌کند.» اقبال، ص ۴۶۳. «یوم السرور» اقبال، ص ۴۶۳. «یوم الانفاق» امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «شیعتنا یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا و ینذلون اموالهم و انفسهم لنا» غرر الحکم، ج ۲، ص ۵۴۹ تا ۶۶۸. «زیارت مؤمنین» امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «من زار فیه مؤمناً ادخل الله قبره سبعین نوراً و وسع فی قبره و یزوره فی قبره کل یوم سبعون الف ملک و ینشرونه بالجنه».

۴. کتاب خطبه‌ی غدیره را به یکدیگر هدیه می‌دهیم تا دیگران نیز با مکتب شیعه آشنا شوند.^۱

۵. با بزرگداشت این واقعه، در حقیقت به دشمنان خود این پیام را می‌رسانیم که ما کسانی هستیم که رهبرمان مولا علی علیه السلام است. او ظلم‌ستیز و طردکننده ظلم بوده است و ما نیز پیرو او خواهیم بود.

۶. بازخوانی دقیق غدیر، عامل مهم در وحدت و مانع بزرگ برای سلطه‌ی دشمنان بر مسلمانان است.

معرفی منابع بیشتر:

الف) برای مبلغ:

۱. غدیرشناسی و پاسخ به شبهات، علی اصغر رضوانی.
۲. نرم‌افزار «به سوی حقیقت» نقد وهابیت.
۳. کتاب نفیس الغدیر علامه امینی (ره).
۴. اسرار غدیر، محمد باقر انصاری زنجانی.
۵. نرم‌افزار «باب العلم»

ب) برای مخاطب:

۱. راهنمای حقیقت، پرسش و پاسخ پیرامون عقاید شیعه، جعفر سبحانی (نرم‌افزار به سوی حقیقت نقد وهابیت).

یعنی: «هرکس مؤمنی را در این روز زیارت کند خداوند بر قبر او هفتاد نور وارد می‌کند و قبر او را وسیع می‌نماید، و هر روز در قبرش او را هفتاد هزار ملک زیارت می‌کنند و او را به بهشت بشارت می‌دهند.» اقبال، ص ۴۶۵ و....
 ۱. یکی از نام‌های روز غدیر «یوم الحباء و العطیة» است. در خطبه‌ی روز غدیر که مصادف با روز جمعه بود، امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه فرمودند: «و هیوا لإخوانکم و عیالکم من فضله».

۲. یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، آیة‌الله مکارم شیرازی (نرم‌افزار مجموعه‌ی آثار آیة‌الله مکارم شیرازی).

۳. گزیده‌ی الغدیر علامه امینی (ره).

۴. غدیر عید دعا و محبت، عبدالحسین نیشابوری.

۵. غدیر و ولایت، علی برزی و حسن قاسمیان، انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه.

۶. فروغ ولایت، جعفر سبحانی، انتشارات امام صادق علیه‌السلام.

درس‌های پانزده و شانزده

نقش امام در نظام تکوین و تشریح جهان هستی

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. با معنای ولایت و رابطه‌ی ولایت با مراتب توحید آشنا می‌شود.
۲. ولایت به دو قسم ولایت منفی و مثبت تقسیم شده و باید از افرادی که در قرآن سفارش شده تبعیت کنیم.
۳. آیات و روایات هر دو ولایت تکوینی و تشریحی را برای امام اثبات می‌کنند.
۴. با نقش ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام در نظام تکوین و تشریح آشنا می‌شود.
۵. تنها راه رسیدن به فیوضات الهی از مجرای اهل بیت علیهم‌السلام برای ما امکان‌پذیر است.

معنای ولایت و رابطه‌ی آن با مراتب توحید

لغت‌شناسان کلمه‌ی ولایت را به معنای سرپرستی، عهده‌داری امور، سلطه، استیلاء، رهبری و زمام‌داری معنا کرده‌اند.

راغب اصفهانی می‌نویسد: «ولایت یعنی، یاری کردن. و ولایت یعنی، زمام‌داری و سرپرستی امور و گفته شده است که ولایت و ولایت مانند دلالت و دلالت است و حقیقت آن «سرپرستی» است. ولی و مولی نیز در همین معنا به کار می‌رود.»^۱

گر چه برای ولایت معانی بسیاری ذکر کرده‌اند، و لکن اصل در معنای آن، برداشته شدن واسطه‌ای است که بین دو چیز حائل شده باشد، به طوری که بین آن دو چیز، غیر از آن دو چیزی باقی نماند.»

با توجه به معنای ولایت به خوبی به دست می‌آید که در ولایت، واسطه و مانع بین دو چیز نیست و نزدیکی و قرب بدون واسطه است. و البته از لوازم و نتایج این ولایت، اموری چون مالکیت، خالقیت، ربوبیت، حق قانون‌گذاری، اطاعت، محبت، توکل و استعانت است.^۲ به عبارت بهتر، موجود تحت ولی خود، چون آئینه، بدون مختصر خودنمائی، تمام چهره‌ی صاحب صورت را در خود منعکس می‌کند. خداوند سبحان ولی بنده‌ی مؤمن خود است، به علت آن که، امور او را زیر نظر دارد، و شؤون او را تدبیر می‌کند، و او را در صراط مستقیم هدایت می‌نماید، و او را در اموری که سزاوار اوست، و یا سزاوار او نیست، امر می‌کند و نهی می‌نماید، و در دنیا و در آخرت او را نصرت و یاری می‌نماید.

و مؤمن حقیقی و واقعی نیز ولی پروردگارش می‌باشد، زیرا که خود را در اوامر و نواهی او تحت ولایت او درمی‌آورد، و نیز در جمع برکات معنویه، از هدایت، و توفیق و تایید، و تسدید، و آنچه در پی دارند، از رسیدن به درجات بهشت و مقام رضوان خدا، در تحت ولایت و پذیرش خداوند خود است.

انواع ولایت

از نظر اسلام دو نوع ولایت وجود دارد: ولایت منفی و ولایت مثبت. یعنی مسلمانان از یک طرف مأمورند که نوعی ولایت را ترک کنند که از آن به ولایت منفی تعبیر می‌کنیم و نوع دیگر از ولایت را

^۱. مفردات راغب، ص ۵۷۰.

^۲. ر، ک: ترجمه‌ی المیزان، ج ۱۶، ص ۱۹۶ ذیل آیه ۴۳ سوره عنکبوت.

داشته باشند که آن را ولای مثبت می‌نامیم. ولای اثباتی نیز بر دو قسم است: ولای عام و ولای خاص. و ولای خاص نیز اقسامی دارد همانند: ولای زعامت دینی و ولای زعامت اجتماعی (در اسلام به آن ولایت تشریحی می‌گویند)، ولای تصرف یا ولایت تکوینی.^۱

۱. ولایت منفی:

مسلمانان علاوه بر این که باید با یکدیگر رابطه دوستی و محبت داشته باشند و به اصطلاح دارای ولایت مثبت باشند، در مقابل دشمنان و کفار باید به گونه‌ای دیگر رفتار کنند یعنی آن دوستی و محبتی را که مابین خود دارند نسبت به کفار نداشته باشند و البته این به معنای آن نیست که نسبت به کفار بغض و کینه داشته باشند.

در مورد ولایت منفی، قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمنان خودتان را ولی نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال این که به حقی که شما را آمده است کافر شده‌اند.^۲

قرآن سر لزوم اجتناب و احتیاط از بیگانه را این می‌داند که آنها دوست دارند دیگران نیز به کیش آنها درآیند. و البته همین کفار اگر دشمنی نورزند اگر چه نباید به عنوان دوست و سرپرست مسلمانان باشند اما نیکی کردن و رعایت عدالت با آنها نفی نشده است.^۳

۲. ولایت مثبت عام

در مورد ولایت اثباتی عام که همان رابطه‌ی دوستی بین مسلمانان است نیز در قرآن آمده است.^۴

^۱ ر، ک: ولایها و ولایتها، مرتضی مطهری، ص ۱۶، انتشارات صدرا.

^۲ ممتحنه/۱.

^۳ «لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُحْسِنُوا إِلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما بیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد. ممتحنه/۸.

^۴ «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ مردان و زنان باایمان، ولی (و یار و یاور) یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند... توبه/۷۱.

۳. ولایت مثبت خاص

ولایت خاص: یعنی ولایتی که اشخاص خاصی آن را دارا هستند و مربوط به رابطه‌ی عموم مسلمانان نیست. این ولایت را نیز در دو قسم بیان می‌کنیم:

۱- ولایت تشریحی (زعامت دینی و اجتماعی - سیاسی)

۲- ولایت تکوینی

منظور از ولایت تشریحی، همان حاکمیت و سرپرستی قانونی و الهی است که گاه در مقیاس محدودی است مانند ولایت پدر و جد بر طفل صغیر، و گاه در مقیاس بسیار وسیع و گسترده است، مانند ولایت حاکم اسلامی بر تمام مسائل مربوط به «حکومت» و «اداره‌ی کشور اسلامی».

اما منظور از ولایت تکوینی، آن است که کسی بتواند به فرمان و اذن خداوند در جهان آفرینش و تکوین تصرف کند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی عالم اسباب، حوادثی را به وجود آورد، مثلاً بیمار غیر قابل‌علاجی را به اذن خدا با نفوذ و سلطه‌ای که خداوند در اختیار او گذارده است شفا دهد، و یا مردگان را زنده کند، و کارهای دیگری از این قبیل، و هر گونه تصرف معنوی غیر عادی در نفوس و اجسام انسانها، و جهان طبیعت داخل در این نوع است.^۱

ادله عقلی و قرآنی بر ولایت تکوینی و تشریحی

۱. ادله‌ی عقلی و قرآنی بر ولایت تکوینی:

الف) دلیل عقلی:

«ولایت تکوینی» یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها؛ مانند ولایت نفس انسان بر قوای درونی خودش. هر انسانی نسبت به قوای ادراکی خود مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب، ولایت دارد؛ بر اعضاء و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دستور دیدن می‌دهد، چشم او اطاعت می‌کند و اگر

^۱ یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، آیه‌الله مکارم شیرازی، ص ۲۹۳.

دستور شنیدن می‌دهد، گوش او می‌شنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می‌کند، دستش فرمان می‌برد و اقدام می‌کند؛ البته این پیروی و فرمان‌بری، در صورتی است که نقضی در این اعضاء وجود نداشته باشد.

بازگشت این ولایت تکوینی، به «علت و معلول» است. این نوع از ولایت، تنها بین علت و معلول تحقق می‌یابد و بر اساس آن، هر علتی، ولی و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مولی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرف علت خود می‌باشد.^۱

از این‌رو، ولایت تکوینی (رابطه‌ی علی و معلولی)، هیچ‌گاه تخلف‌بردار نیست و نفس انسان اگر اراده کند که صورتی را در ذهن خود ترسیم سازد، اراده‌کردنش همان و ترسیم‌کردن و تحقق‌بخشیدن به موجود ذهنی‌اش همان. نفس انسان، مظهر خدائی است که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲ و لذا هرگاه چیزی را اراده کند و بخواهد باشد، آن چیز با همین اراده و خواست، در حیطه‌ی نفس، موجود و متحقق می‌شود. ولی واقعی و حقیقی اشیاء و اشخاص که نفس همه‌ی انسان‌ها در ولایت‌داشتن مظهر اویند، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ چنان که در قرآن کریم ولایت را در وجود خداوند منحصر می‌کند و می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۳ و البته اگر انسان‌هایی نیز با پیمودن راه الهی و رسیدن به قرب الهی توانستند در عالم تکوین تصرف کنند، آن نیز به اذن و خواست الهی است.

و اما در مقابل نیز عده‌ای از انسان‌ها با پرورش غلط و غیر اصولی و خارج از دستورات شرعی، روح خود را چنان تقویت می‌کنند که می‌توانند در عالم موجودات تاثیر بگذارند. مثل مرتاضان

^۱ و روی الحافظ البرسی قال: ورد فی الحدیث القدسی عن الربّ العلیّ أنّه یقول: «عبدی أطعنی أجعلک مثلی، أنا حی لا اموت أجعلک حیاً لا تموت، أنا غنی لا أفترق أجعلک غنیاً لا تفتقر، أنا مهمما أشاء یكون أجعلک مهمما تشاء یكون.» حافظ برسی گفته: در روایت قدسی از قول خداوند بلند مرتبه آمده که می‌فرماید: بنده‌ام، مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود سازم. همان طوری که من زنده هستم و نمی‌میرم تو هم همیشه زنده باشی. همان طوری که من غنی هستم فقیر نمی‌شوم تو هم همیشه غنی باشی. همان طوری که من هر چه را اراده کنم می‌شود تو را هم همین طور سازم. الجواهر السنیة، کلیات حدیث قدسی، ص ۷۰۹.

^۲ . یس/۸۲.

^۳ . شوری/۹.

که با تمرین‌های سخت و طاقت‌فرسا روح خود را پرورش می‌دهند و بعد از تمرین‌های زیاد می‌توانند اجسام را کنترل کنند. این افراد به تعبیر قرآن ولایت شیطان را پذیرفته‌اند.^۱

(ب) دلائل قرآنی :

۱. «و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی‌اسرائیل (قرار داده، که به آنها می‌گوید): من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص [پیسی] را بهبودی می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم مسلماً در اینها، نشانه‌ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید!»^۲

دو مطلب: اول: تمام تصرفات به صورت فعل متکلم ذکر شده که دلیل بر صدور این گونه کارها از خود پیامبران است. دوم: برای رفع شبهه‌ی استقلالیت انبیاء در این گونه تصرفات، قید «باذن الله» در ادامه‌ی کلام تکرار شده است.

۲. خداوند متعال از قول حضرت یوسف علیه السلام خطاب به برادرانش نقل می‌کند: «بروید و پیراهنم را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا او نعمت بینایی خود را بازیابد.»^۳ و در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «هنگامی که مژده‌رسان آمد و پیراهن یوسف را بر صورت وی افکند، او بینایی خود را باز یافت.»^۴

از این آیه استفاده می‌شود اراده و خواست و قدرت روحی حضرت یوسف علیه السلام در بازگرداندن بینایی پدر خویش، مؤثر بوده است.

^۱ «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ شیطان‌ها را قرار دادیم اولیاء کسانی که ایمان نمی‌آورند. اعراف/۲۷.

^۲ «و رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِي الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» آل عمران/۴۹.

^۳ «إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا» يوسف/۹۳.

^۴ «فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا» يوسف/۹۶.

۳. خداوند متعال می‌فرماید: «به یاد آر هنگامی را که موسی برای قوم خود آب طلبید ما به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگی زند، ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون آمد، همه‌ی بنی‌اسرائیل آبشخور خود را دانستند.»^۱

۴. خداوند متعال قدرت باد و حکومت بر جنیان را به حضرت سلیمان عطاء کرد و ایشان با ولایت تکوینی خویش بر آنها حکومت می‌کرد.^۲

۵. قرآن کریم در مورد یکی از معجزات و تصرفات تکوینی حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَالنَّشَقُ الْقَمَرُ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»؛ نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه و هرگاه نشانه‌ای ببینند روی بگردانند و گویند: سحری دائمی است.^۳

بسیاری از مفسران در بیان شأن نزول آیات فوق آورده‌اند: روزی مشرکان به پیامبر ﷺ گفتند: اگر در ادعای خود راست می‌گویی، ماه را برای ما دو نیم کن. پیامبر ﷺ فرمود: آیا اگر این کار را انجام دهم، ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پیامبر ﷺ از خدا درخواست کرد تا خواسته‌شان را به او عطا کند. سپس ماه به دو نیم شد.^۴

۲. ادله‌ی قرآنی بر ولایت تشریحی

آیاتی که ولایت تشریحی را برای رسول خدا ثابت می‌کند و قیام به تشریح و دعوت به دین و تربیت امت و حکومت بین آنان و قضاوت در آنان را از شوون و مناصب رسالت وی می‌داند، نیز از این قرارند:

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۵ و در همین معناست آیه‌ی «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»^۱ و: «إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»^۲ و آیه‌ی «رَسُولًا

^۱ «وَ إِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ» بقره/۶۰

^۲ نمل/۱۶-۲۰. و نیز «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعُرْشِي قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ... قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» نمل/۳۸-۴۰.

^۳ قمر/۱ و ۲.

^۴ طبرسی، مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۳۷.

^۵ پیغمبر سزاوارتر است به تدبیر امور مؤمنین از خود ایشان و حکمش در ایشان نافذتر است از حکم خودشان. احزاب/۶.

مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ^۱ وَ: «لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»^۲ و «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»^۳ و «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»^۴ و «وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاتَّخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ»^۵

باری جامع و فشرده‌ی این آیات این است که:

(الف) ولایت رسول به مانند ولایت خداوند بدون قید و شرط است.

(ب) همان طور که اطاعت از خداوند لازم است، اطاعت از رسول هم لازم است.

(ج) بازگشت ولایت رسول به ولایت تشریحی خداوند است.

(د) با توجه به آیات (۵۹ سوره نساء و ۵۵ مائده) ولایت امیرالمومنین علیه السلام نیز مثل ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند متعال است. چرا که همه‌ی ولایت‌ها به یک صورت واحد بر همدیگر عطف شده‌اند.

(هـ) ولایت پروردگار متعال، به طور اصالت و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمومنین علیه السلام به صورت تبعی و به اذن خدا ثابت است.

(و) اهل بیت علیهم السلام نیز دارای ولایت تکوینی و تشریحی‌اند.^۶

^۱ ما به تو کتاب را به حق نازل کردیم تا بین مردم به آنچه خدایت یاد داده حکم کنی نه این که خائنین را تبرئه کرده و از آنان دفاع کنی. نساء/۱۰۵.

^۲ تو محققاً به سوی راه نجات دعوت می‌کنی. شوری/۵۲.

^۳ مبعوث کرد در میان امت‌ها رسولی از جنس خود آنان تا آیاتش را بر آنان بخواند و تزکیه‌شان کند و کتاب و حکمتشان بیاموزد. جمعه/۲.

^۴ نحل/۴۴.

^۵ نساء/۵۹.

^۶ احزاب/۳۶.

^۷ این دستور را هم دادیم که باید در بین مردم به آنچه خدایت فرو فرستاده حکم کنی و باید از پیروی هواهایشان بپرهیزی و زنهار باید بر حذر باشی از این که تو را از پاره‌ای از آنچه به سویت نازل شده گمراه و غافل سازند. مائده/۴۹.

^۸ گاهی مخالفان شیعه ما را متهم می‌کنند که شما برای ائمه‌ی خود، مقام خدایی قایل هستید! می‌گویید آنها مریض را شفا می‌دهند یا مرده را زنده می‌کنند. در پاسخ می‌گوییم، مگر حضرت عیسی علیه السلام چنین نمی‌کرد؟ و اگر چنین می‌کرد آیا او خدا بود؟! حضرت عیسی علیه السلام چون «عبدالله» و بنده خالص خدا بود خدا نیز چنین مقامی به او داده بود که مرده را زنده می‌کرد و کور مادرزاد و فرد مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌داد. این‌ها به معنای خدا بودن حضرت عیسی علیه السلام نیست، بلکه کاری است

نقش امام در نظام تکوین و تشریح

۱. امامت روح اسلام است:

وسيله نقلیه‌ای داریم که با آخرین سیستم‌های موجود مجهز است و هیچ نقصی در آن وجود ندارد و تمامی اسباب آرامش و آسایش انسان در او مورد توجه قرار گرفته است و هر احتیاج و نیازی که برای انسان در مسیر مسافرت رخ بدهد آماده است. این ماشین، اگر چه توسط کامپیوتر هم هدایت شود ولی لازم است که قبلاً توسط انسان متخصصی، موانع بر سر راه در حافظه‌ی کامپیوتر برنامه‌ریزی شده و او باید حافظه‌ها را به کار گیرد و شیوه‌ی رانندگی و... را به او آموزش دهد تا در موقع لزوم مورد استفاده قرار گیرد. امام نیز چنین نقشی را در جامعه ایفا می‌کند. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ»؛ امام زمام و عنان دین است و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین به آن وابسته است.^۱

که به اجازه‌ی خدا انجام می‌داد: «وَأُتِرَى الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ وَ أَخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (آل عمران/۴۹) من به اذن خدا نایب‌نای مادرزاد و پسر را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌گردانم. اگر انجام این امور به اذن خدای متعال شد دیگر به معنای ربوبیت نیست. ربوبیت این است که کسی از پیش خود و بدون ارتباط با خدا، مستقلاً کاری انجام دهد. اگر چنین ادعایی درباره‌ی کسی شد شرک است. البته شرک انواع مختلفی دارد و این نوع شرک، شرک در «ربوبیت تکوینی» است. نوع دیگری از شرک، شرک در «ربوبیت تشریحی» است و آن این است که کسی معتقد باشد جز خدا کس دیگری هم اصالتاً و در عرض خدا حق وضع قانون دارد. تصرف تکوینی در انسان‌های دیگر و نیز تصرف تشریحی، هر دو باید به اذن خدا باشد و هر کدام از اینها را که به اذن خدا ندانیم دچار شرک شده‌ایم. اعتقادی که ما درباره‌ی پیغمبر و ائمه علیهم السلام داریم، که می‌توانند مرده زنده کنند، مریض را شفا دهند و...، به این صورت است که همه‌ی این کارها به اذن خدا انجام می‌گیرد. از این رو می‌توانیم این افعال را به خودشان نیز نسبت دهیم، همان طور که حضرت عیسی علیه السلام خودش زنده می‌کرد. آن حضرت می‌گفت: «وَأَخِي الْمَوْتَى» (آل عمران/۴۹) و مثلاً نمی‌گفت: من دعا می‌کنم که خدا مرده را زنده کند، بلکه زنده کردن را به خودش اسناد می‌داد منتهی به اذن خدا. ما معتقدیم که مقام ائمه علیهم السلام از حضرت عیسی علیه السلام نه تنها کمتر نیست، که بالاتر است. در این باره نه تنها هیچ دلیلی برخلاف نداریم، بلکه روایات فراوانی نیز در تأیید این مطلب وجود دارد. البته هر چه هست از خدا است و خدای متعال می‌تواند در یک لحظه هر آنچه را به موجودی داده از او بگیرد و همه در مقابل او هیچ هستند؛ اما خدا به ائمه علیهم السلام چنان مقام‌هایی عطا کرده که بسیاری از آنها حتی از تصور ما نیز خارج است.

^۱. تحف العقول، ص ۵۱۵.

۲. امامت اساس اسلام است:

برای برپا کردن خیمه یا چادری به ریسمان و پایه‌هایی در اطراف آن نیاز است تا خیمه شکل بگیرد؛ لیکن یک پایه در وسط خیمه و چادر واقع می‌شود و اساس وجود چادر بر آن وابسته است؛ چون اگر همان پایه برداشته شود خیمه می‌خوابد. اسلام عزیز نیز بر پایه‌هایی قائم است که اساسی‌ترین آنها - که سنگینی اسلام را بر دوش کشیده و همگان را در سایه‌ی آن جای داده - امامت است. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «انَّ الْإِمَامَةَ أَسَسَ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَ فِرْعَهُ السَّامِي»^۱؛ امامت، ریشه و اساس اسلام و شاخه‌ی سربلند آن است.

۳. امامت مُتَمِّمٌ وَ مُكَمِّلٌ جَمِيعَ عِبَادَاتِ اسْت:

اگر نامه‌ای با بهترین خط و مضامین و کاغذ و پاکت و... نوشته شود لیکن در هنگام ارسال، تمبر پستی نداشته باشد، نامه‌رسان وقتی که بعد از باز کردن درب صندوق، با چنین نامه‌ای روبرو می‌شود، از ارسال آن دست بر می‌دارد چون مُجَوِّز قانونی برای ارسال آن وجود ندارد. اما اگر نامه‌ای هر چند بدخط و در یک کاغذ و پاکت کاهی و کهنه نوشته شده باشد با داشتن تمبر پستی، نامه‌رسان بدون هیچ مشکلی آن را به آدرس مربوطه منتقل می‌کند. مقام امامت و معرفت به آن، تمبر پستی اعمال بشر است. قَالَ الرَّضَاءُ علیه السلام: «بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَ تَوْفِيرِ الْفِيءِ وَ الصَّدَقَاتِ وَ امْضَاءِ الْحُدُودِ وَ الْإِحْكَامِ وَ مَنَعِ التُّغُورِ وَ الْإِطْرَافِ»^۲؛ امام مُتَمِّمٌ وَ مُكَمِّلٌ نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و مایه‌ی زیادی خیر و احسان و صدقات، و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و سرحدات است.

۳. امام یگانه پاسدار دین خداست:

جریان برق در زندگی به کار گرفته می‌شود و انسان بدین وسیله در کارگاه‌ها یا در کارخانجات و یا در محیط خانه از آن استفاده می‌کند لیکن خطرهایی که از همین وسیله متوجه انسان

^۱. تحف العقول، ص ۵۱۵.

^۲. همان. و «و بِمَوَالِئِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ وَ لَكُمْ الْمَوْدَةُ الْوَاجِبَةُ...»؛ با دوستی و پیروی شما عبادات واجب الهی مورد قبول واقع می‌شود و بر انسان‌ها واجب است که از صمیم قلب به شما مودت و محبت داشته باشند. (زیارت جامعه)

می‌شود خیلی ناگوار است و قابل جبران نیست. بهترین راه برای هر کس در استفاده از این ابزار زندگی توجه به کیفیت استفاده است که توسط کارشناس برق مشخص می‌شود. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «الامام یُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَ يُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَ يَقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَ يَذُبُّ عَنِ دِينِ اللَّهِ...»^۱ امام است که حلال الهی را حلال و حرامش را حرام می‌کند حدود و قوانین خدا را پیاده می‌کند و از دین الهی دفاع می‌نماید.

۴. امام هم چون خورشید است:

چند مطلب را از نقش آفتاب در پرورش موجودات می‌آموزیم: ۱. خورشید تمامی امکانات رشد و حیات را در اختیار موجودات و مخلوقات قرار می‌دهد. ۲. چون مادر مهربان و دلسوز همیشه به فکر تربیت و پرورش است. ۳. تمامی موجودات را انرژی داده و در هر موردی قابل استفاده خواهند بود. ۴. مواد غذایی مانند نان، کره، سبزی همه و همه به برکت خورشید شکل می‌گیرند. حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «الامامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمَجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ بِالْأَفُقِ بَحِيثٌ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.»^۲ امام مانند خورشید فروزان است که به نورش عالم روشن است و او در یک گوشه از جهان قرار گرفته که دیدگان قادر به دیدنش نیستند دست و قدرت بشر هم به وی نخواهد رسید. [و نمی‌توانند عظمت آن را درک کنند].

^۱. تحف العقول، ص ۵۱۷.

^۲. تحف العقول، ص ۵۱۶. و در حدیث شریف کساء خالق عالم می‌فرماید: «...وَعَزَّتِي وَ جَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءَ مَبِيئَةٍ وَ لَا أَرْضًا مَدْحِيئَةٍ وَ لَا قَمَرًا مُنِيرًا وَ لَا شَمْسًا مُضِيئَةً وَ لَا فَلَكَا يَدُورُ وَ لَا بَحْرًا يَجْرِي وَ لَا فَلَكَا يَسْرِي إِلَّا لِأَجْلِكُمْ وَ مُخْتَبِكُمْ...»؛ به عزت و جلال خودم قسم، این آسمان موجود و زمین کشیده شده و ماه نورانی و خورشید روشنی‌دهنده و فلک حرکت‌کننده و دریای روان و کشتی سیار را نیافریده‌ام مگر برای خاطر شما و دوستی شما. و «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ وَ بِكُمْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ بِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرُّ...» خدا با شما آغاز کرده است، و با شما پایان می‌بخشد، و به یمن وجود شما باران را فرو می‌بارد، و آسمان را از سقوط بر زمین بدون اذنش باز می‌دارد، و به وسیله‌ی اُطاف شما غبار اندوه را از دل‌ها می‌زداید، و سختی زندگی و بدی حال را برطرف می‌سازد. (زیارت جامعه)

برکات وجودی امام زمان علیه السلام

سوال: آیا موارد بالا درباره‌ی امام غائب نیز صادق است یا نه؟ به عبارت دیگر برکات وجود امام زمان علیه السلام در زمان غیبت چیست؟
در پاسخ می‌گوییم:

مسأله فوائد وجودی امام غایب از طرق ذیل قابل بررسی است:

۱. از طریق محاسبات اجتماعی؛ ۲. از طریق قرآن و نهج البلاغه؛ ۳. از طریق روایات متعدد معصومین علیهم السلام.

الف) وجود رهبر مایه‌ی امیدبخشی به مسلمین است:

محاسبات عقلی و اجتماعی ثابت می‌کند که اعتقاد به وجود چنین امامی، در طول مدت، اثر عمیقی در حفظ وحدت جمعیت و تشکیلات، بالأخص آماده‌کردن افراد برای نهضت و قیام بر ضد جور، استبداد و خودکامگی، و افسانه‌پرستی و تفرقه‌اندازی داشته است.^۱

ب) امیرمؤمنان علیه السلام در نهج‌البلاغه برای خدا دو نوع حجت معرفی می‌نماید: یکی حاضر و آشکار و دیگری غایب و ناپیدا. آنجا که می‌فرماید: «پروردگارا! روی زمین هیچ گاه از حجت‌های تو خالی نمی‌ماند، حجت‌هایی که گاهی مرئی و آشکار، و گاهی از بیم مردم پنهان است، تا دلایل آئین الهی محو و نابود نشود.»^۲

^۱. بهترین شاهد بر این که وجود رهبر، حافظ نظام و نگاه‌دارنده‌ی مکتب و مایه‌ی تشکل پیروان اوست، ماجرای نبرد احد است. در جنگ احد، به طور اشتباه، و یا از روی غرض‌ورزی، ندایی در قلب لشکر بلند شد: «ألا قد قتل محمد» محمد کشته شد. وقتی شایعه‌ی مرگ رهبر قوت گرفت، نظام و پیوستگی آنان چنان گسسته گردید که هر کدام به گوشه‌ای فرار کرده و دست از نبرد کشیدند، اما هنگامی که خبر قتل پیامبر تکذیب شد، لشکر از هم پاشیده، بار دیگر به دل‌گرمی وجود رهبر از نقاط مختلف دور پیامبر گرد آمده و نبرد و دفاع را از سر گرفتند. خداوند، در قرآن کریم، این حقیقت را به خوبی بیان فرموده: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/۱۳۸)

^۲. «اللهم، لا تخلوا الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجج الله و بيناته.» (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره/۱۳۹)

مقصود امام علی علیه السلام از «حجت خائف و مغمور» کیست؟ آیا جز آن پیشوای معصوم است که بر اثر نبودن شرایط مساعد، در پس پرده‌ی غیبت به سر می‌برد تا روزی که جهان برای قیام و نهضت او آماده گردد؟

ج) پاسخ پرسش از طریق روایات متعدد معصومین علیهم السلام :

از امام چهارم، حضرت سجاد علیه السلام پرسیدند: شیعیان در زمان غیبت از وجود حضرت ولی عصر علیه السلام چگونه استفاده می‌کنند؟ فرمود: «آن چنان که از خورشید استفاده می‌شود هنگامی که در پشت ابرها پنهان می‌گردد.»^۱

حضرت آیت‌الله جوادی آملی در این باب می‌فرماید: «تشبیه امام به آفتاب و تشبیه غیبت امام به واقع شدن آفتاب پشت ابر لطایف بسیاری در بردارد:

۱. خورشید در منظومه‌ی شمسی مرکزیت دارد و کرات و سیارات به دور او در حرکت‌اند، چنان که وجود گرمای حضرت حجت علیه السلام در نظام هستی مرکزیت دارد: «ببقائه بقیت الدنیا و بیمنه رزق الوراء و بوجوده ثبتت الأرض والسماء.»^۲

۲. خورشید در این مجموعه، منافع فراوانی دارد: ایجاد جاذبه - که مایه‌ی ثبات و بقای نظام است - گرما و حرارت - که از پشت انبوه ابر غلیظ نیز به زمین می‌رسد - باد و باران، رویدن گیاهان و امثال آن از برکت تابش خورشید است و ابرگرگفتگی در آن اثر مهمی ندارد. بله، نور افشانی از پشت ابر، کم‌تر خواهد بود. بدین ترتیب ابرگرگفتگی فقط یکی از منافع آفتاب - آن هم در برخی نقاط - را تقلیل می‌دهد نه این که از بین ببرد.

۳. ابر، هرگز آفتاب را نمی‌پوشاند بلکه ما را می‌پوشاند، در نتیجه ما را از دیدن آن محروم می‌کند، نه آنکه در منفعت‌رسانی آن خلل ایجاد کند. چگونه می‌توان گفت: کسی که عالم وجود در قبضه‌ی قدرت اوست و می‌تواند هر لحظه‌ای در هر جا حضور داشته باشد، غایب است؟

^۱ دکتر احمد محمود صبحی، نظریه‌ی الإمامة ص ۴۱۳. و صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۳۶۵ و ۱۴۶. مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰. صدوق، أمالی و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۱۸۸. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱. صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۱۶۲. طبرسی، الإحتجاج، ص ۲۶۳. فیض کاشانی، النوادر، ص ۱۶۴.

^۲ مفاتیح الجنان، دعای عدیله.

۴. پوشاندن ابر، اختصاص به کسانی دارد که در زمین هستند نه کسی که بر فراز ابر حرکت می‌کند. غیبت آن حضرت نیز برای کسانی است که به دنیا و طبیعت چسبیده‌اند، اما کسانی که بر ابرهای شهوات و غبار هواهای نفسانی پا می‌گذارند و در آسمان عبودیت پرواز می‌کنند، در بهره گرفتن از خورشید با دیگران قابل مقایسه نیستند.

۵. آفتاب، لحظه‌ای از نورافشانی غفلت نمی‌کند. هر کس به اندازه‌ی ارتباطی که با خورشید دارد از نور آن بهره می‌برد و اگر بتواند همه‌ی موانع را کنار بزند و در برابر آفتاب بنشیند بهره‌ی کاملی می‌برد. چنان که حضرت ولی عصر علیه السلام مجرای فیض الهی است و از این جهت فرقی بین بندگان خدا نمی‌گذارد؛ لیکن هر کس به اندازه‌ی ارتباط خود مستفیض می‌شود.

۶. اگر این آفتاب پشت ابر هم نباشد شدت سرما و تاریکی، زمین را غیر قابل سکونت خواهد کرد. اگر وجود گرمای آن حضرت در پس پرده‌ی غیبت نباشد سختی‌ها و تنگی‌های معیشت و کینه‌توزی دشمنان مجالی به شیعه نمی‌دهد. آن حضرت در توقیع مبارک خود به مرحوم شیخ مفید (ره) نوشته‌اند: «ما در مراعات حال شما سهل‌انگار نیستیم و هرگز شما را فراموش نمی‌کنیم و گرنه سختی‌ها و تنگناهای فراوانی به شما می‌رسید و دشمنان، شما را نابود می‌کردند.»^۱

۷. درست است که امام علیه السلام با حضور و ظهور خود می‌تواند مایه‌ی اضمحلال دشمنان گردد، آن گونه که از نظر علمی، تابش بدون ابر و مستقیم خورشید - به خاطر اشعه‌هایی که دارد - ضدّ عفونی کننده و از نظر فقهی نیز جزو مطهرات محسوب می‌شود و برخی نجاسات را پاک می‌کند، لیکن وجود امام معصوم علیه السلام در نظام آفرینش مثل مغناطیس زمین است که با وجود نامرئی بودن، همه‌ی قبله‌نماها و قطب‌نماهای کشتی‌ها، هواپیماها، عملیات‌های نظامی و... را به حرکت در می‌آورد و از برکت آن میلیون‌ها بلکه میلیاردها انسان، جهت قبله یا مسیر مسافرت خود را پیدا می‌کنند و به مقصد می‌رسند.^۲

^۱ «إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِيْنَ لِذِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ الْأَوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ.» بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۷۵.

^۲ عصاره‌ی خلقت، برگرفته از آثار آیت‌الله جوادی آملی، ص ۸۵. و رجوع شود به: مهدی سلطانی رنای - ماهنامه‌ی موعود - شماره‌ی ۵۳. و نرم‌افزار آخرین ذخیره.

نتایج علمی این مبحث:

۱. تمام صفات و ویژگی‌هایی که برای رسول خدا ﷺ در قرآن ثابت شده، برای جانشینان او نیز اثبات می‌گردد.
۲. ولایت امام، منافاتی با ولایت اختصاصی خداوند متعال ندارد؛ چرا که این ولایت نیز با اذن خداوند است.

موارد کاربردی در متن زندگی:

۱. پذیرش ولایت تکوینی و تشریحی امام، عامل موثری بر تهذیب و تسلط بر نفس است.^۱
۲. خواندن روزانه مقداری از زیارت جامعه، ما را در رسیدن به حوائج دنیوی و آخروی کمک می‌کند.^۲
۳. در هر موقعیت مناسبی برای تعجیل فرج امام زمان ﷺ دعا کنیم؛ تا مشکلاتمان حل شود.^۳
۴. رسیدن به مدارج بالای علم و دانش از راه توسل به ائمه اطهار ﷺ امکان‌پذیر است.^۴
۵. ولایت کفار و دشمنان را نپذیریم، چون آنان تنها به فکر هم‌مسلمانان خویشند.^۵

^۱ امام رضا ﷺ می‌فرمایند: «وَاللَّهِ إِنْ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ»؛ به خدا قسم که اعمال شما هر صبح و شام بر من عرضه می‌شود...» شیخ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۹. «وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (ای پیامبر!) به مردم بگو عمل کنید (ولی بدانید) که خداوند و پیامبر ﷺ و مؤمنان کارهای شما را می‌بینند. (توبه/۱۰۵) تفسیر قمی: حضرت صادق ﷺ در مورد این آیه فرمود: «مؤمنین در این آیه، ائمه‌ی طاهرين ﷺ هستند. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۴۰.

^۲ در ملاقاتی که سید رشتی با امام زمان ﷺ داشتند، حضرت به ایشان فرمودند: «چرا شما زیارت جامعه نمی‌خوانید؟ جامعه جامعه...» این جریان ملاقات را مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در فضیلت زیارت جامعه آورده‌اند.

^۳ قَالَ ﷺ: «اَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ». بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ضمن ح ۱۰.
^۴ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيُّ بَابُهَا». من خانه‌ی حکمت هستم و علی علیه السلام در آن خانه است. صحیح الترمذی، ج ۲، ص ۲۹۹. کترالعمال، ج ۶، ص ۴۰۱. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۰.

^۵ مائده/۵۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»؛ با کفار رابطه‌ی ولایت نداشته باشید، تا امدادهای غیبی خدا به سوی شما سرازیر شود. «لَا تَتَّخِذُوا... يَأْتِي بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ» مائده/۵۲ تا ۵۳.

۶. نسبت به دوستان خود و مردم بی‌تفاوت نباشیم.^۱
۷. ببینیم چه کسی را به عنوان رهبر و الگو انتخاب کرده‌ایم؟!^۲

معرفی منابع بیشتر:

الف) برای مبلغ:

۱. ولایت فقیهان و عدالت، حضرت آیة‌الله جوادی آملی.
۲. ولاءها و ولایتها، شهید استاد مرتضی مطهری.
۳. نقش امامت در زندگی انسان‌ها، سید حمید فتاحی.
۴. در پرتو ولایت، حضرت آیة‌الله محمدتقی مصباح یزدی.
۵. امام شناسی، سید محمدحسین حسینی تهرانی، ج ۱-۱۸.

ب) برای مخاطب:

۱. پیام قرآن، حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی و سایر همکاران، ج ۹.
۲. یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی، ص ۲۹۳.
۳. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۵۰ و نرم‌افزار آخرین ذخیره.

^۱ «و الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» توبه/۷۱.

^۲ «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» روزی که هر گروهی از مردم را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم، پس هر کس نامه‌ی عملش به دست راستش داده شود، پس آنان نامه‌ی خود را (با شادی) می‌خوانند و کمترین ستمی بر آنان نمی‌شود. اِسراء/۷۱.

درس‌های شانزدهم و هفدهم

ولایت فقیه

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. آشنایی با نظام سیاسی اسلام و تحولات آن
۲. پیشینه‌ی ولایت فقیه و جایگاه آن نزد فقیهان
۳. آشنایی با مفهوم ولایت فقیه
۴. نظریه‌ی ولایت مطلقه‌ی فقیه
۵. ارتباط ولی فقیه با قانون و تفاوت آن با سایر نظام‌های سیاسی
۶. دلایل اثبات ولایت فقیه
۷. آشنایی با نظریه‌های مدعی جایگزین ولایت فقیه
۸. نقش ولایت فقیه در حفظ ارزش‌ها

نگاهی گذرا به نظام سیاسی اسلام و تحولات آن

بررسی تاریخ نظام سیاسی اسلام، در واقع بررسی سیر پیدایش، رشد و تحولات نظام سیاسی اسلام در گذر زمان می‌باشد که این بحث در سه مقوله‌ی اصلی، حکومت اسلامی پیامبر اسلام ﷺ، نظام خلافت و نظام امامت بررسی می‌گردد.

رسالت پیامبر ﷺ با دعوت به توحید و نفی شرک و بت‌پرستی آغاز گردید و آن حضرت پس از هجرت به مدینه، اقدام به تأسیس حکومت اسلامی نمود. مهم‌ترین قدم‌ها و مراحل که منجر به تأسیس و تحکیم و پی‌ریزی شالوده‌های حکومت دینی در مدینه گردید، عبارتند از: (۱) جلب همراهی و پذیرش مردم، (۲) برقراری وحدت اجتماعی در مدینه، (۳) قرار گرفتن مسجد به عنوان پایگاه اجتماعی مسلمانان، (۴) ریشه‌کنی تبعیض، (۵) استقرار نظامات اسلامی، (۶) مراعات امور مربوط به حاکم دینی، (۷) تلاش برای گسترش اسلام و تدبیر جانشینی.

پس از رحلت پیامبر ﷺ، حادثه‌ای عظیم و شگفت‌انگیز رخ داد و در نتیجه، رهبری جامعه با ترفندهای برخی از خواص و بی‌اعتنایی عوام به سفارش‌های رسول خدا ﷺ در مسأله‌ی جانشینی، از مسیر اصلی خود منحرف شد و نظام امامت و ولایت تبدیل به نظام خلافت گردید. در نظام خلافت با آن که منشأ مشروعیت به اجماع صحابه یا شورای حل و عقد یا انتصاب توسط خلیفه‌ی پیشین و حتی غلبه بود، اما خلیفه به عنوان جانشین پیامبر ﷺ شناخته شده و موظف بود که راه و سنت آن حضرت را دنبال نماید.

پس از سپری شدن ایام خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، نظام خلافت دست‌خوش تحولاتی گردید که محصول آن نظام‌های سلطنتی اموی و عباسی و امپراطوری عثمانی ... شد که قرن‌ها بر جامعه‌ی اسلامی حکمرانی کردند.

ویژگی‌های نظام سیاسی خلافت:

۱- زور و غلبه (هرگاه خلیفه‌ای فوت کند شخصی بدون بعیت با اهل حل و عقد یا استخلاف با زور، منصب امامت را غصب کند، خلافت بر او منعقد و مشروع است.)

۲- شخص‌محوری

۳- تحریف دین و جعل قوانین و روایات مخالف با سنت نبوی.

نظام امامت همان شیوه‌ی اداره‌ی جامعه بعد از رسول خدا است که آن حضرت به فرمان خداوند، با تعیین جانشین بنا نهادند. بر آن اساس، امام علی علیه السلام زمام جامعه را بعد از پیامبر در

اختیار گرفته و به ترتیب یازده فرزندش پس از وی امامت و مرجعیت سیاسی و دینی جامعه را عهده‌دار گردیدند.

در عهد حضور ائمه معصومین علیهم‌السلام، حکومت امام علی و امام حسن علیه‌السلام نمونه‌های قابل بررسی تحقق یافته از نظام امامت می‌باشند.

ویژگی‌های نظام امامت

- ۱- حاکمیت روح توحیدی
- ۲- محو فاصله‌ی طبقاتی
- ۳- نظارت ملی
- ۴- حکومت خدا بر مردم
- ۵- مردم مکلف‌اند نه صاحب حق
- ۶- تلقی و ابلاغ قوانین توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
- ۷- نظام حکومتی اسلام نظام امامت و امت است
- ۸- نظام حکومتی اسلام نظام سلطنتی و امپراطوری نیست
- ۱۰- تساوی در برابر قانون

در عهد غیبت امام معصوم طی دو مرحله، رهبری اجتماعی امت اسلامی قابل بررسی است؛ یکی دوران غیبت صغری که زمام جامعه به دست نائبان خاص حضرت بود و دیگری در دوران غیبت کبری که فقها و علمای دین (نائبان عام) مسولیت هدایت جامعه را بر عهده دارند و نظام امامت در شکل ولایت فقیه تجلی می‌یابد.^۱

۱. برگرفته از کتاب نظام سیاسی اسلام، علی اصغر نصرتی.

تعریف ولایت فقیه

تعریف علمی این اصطلاح نیازمند شناخت دقیق مفاهیم فقه، فقیه و ولایت می‌باشد. از این رو ابتدا به این تعاریف پرداخته و سپس جهت تکمیل بحث، مطالبی را پیرامون نظریه‌ی ولایت فقیه بیان می‌نماییم.

الف) مفاهیم و واژه‌ها:

۱. کلمه «فقه» در لغت به معنای فهم، آگاهی و دانایی است^۱ خواه مربوط به دین باشد و یا چیز دیگر. در کتاب لسان العرب معنای «فقه» فراتر از مطلق دانستن است و منظور از آن علم و دانستنی است که همراه با دقت نظر و استنباط باشد.^۲

«فقه» در اصطلاح؛ به معنای علم و آگاهی دقیق نسبت به علوم دین و احکام الهی و توان استنباط آنها از طریق ادله تفصیلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) است. به عبارت دیگر، «فقه» یکی از شاخه‌های علوم دینی و عبارت است از: «علم به احکام شرعی از طریق استنباط و اجتهاد»^۳

۲. «فقیه» کسی است که در علوم اسلامی تخصص دارد و احکام الهی را از ادله آن استنباط می‌کند.

۳. «ولایت» معانی مختلفی دارد. ریشه‌ی لغوی آن (ولی) به معنای قرب، اتصال و پیوند دو یا چند شیء است. از پیوند عمیق دو شیء، ولایت پدید می‌آید.^۴

در موارد متعدد کلمه‌ی ولی در قرآن و روایات به معنای سرپرستی، در اختیار داشتن امور افراد و حق امر و نهی می‌باشد. قرآن مجید کلمه‌ی ولی را به این معنا به کار برده و می‌فرماید: «به درستی که سرپرست شما خدا و رسول او و نیز مؤمنی هستند که نماز را بپا داشته و در حال رکوع صدقه می‌دهند»^۵ «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران آنها

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۴۴۲

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۳. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه‌ی فقه و حقوق.

۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، ص ۵۳۳.

۵. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» مائده/۵۵.

[مؤمنان] محسوب می‌شوند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر این که بخواهید نسبت به دوستانان نیکی کنید (وسهمی از اموال خود را به آنها بدهید) این حکم در کتاب (الهی) نوشته شده است.^۱ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالامر خویش فرمانبرید. و چون در امری اختلاف کردید اگر - به خدا و روز قیامت ایمان دارید - به خدا و پیامبر رجوع کنید. در این خیر شماس و سرانجامی بهتر دارد.»^۲

ولایت به «تکوینی» و «تشریحی» تقسیم می‌شود:

۱. ولایت تکوینی

«ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خدا است. اصل پیدایش، تغییرات و بقای همه‌ی موجودات به دست او است و همه تحت اراده و قدرت خدا قرار دارند. خداوند متعال مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطا می‌کند. معجزات و کرامات انبیا و اولیا، از آثار همین ولایت تکوینی است. آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تکوینی» نیست.

۲. ولایت تشریحی

«ولایت تشریحی» دو قسم است:

الف) قانون‌گذاری: بر اساس توحید ربوبی، هرگونه قانونی که انتساب به خداوند نداشته باشد، به شرک در تشریح منتهی می‌شود: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۳ و فقط کسی مجاز به جعل قانون است که از طرف خداوند، مأذون باشد، مانند پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام، قرآن در این باره

۱. احزاب/۶.

۲. نساء/۸۳.

۳. یوسف/۶۷.

می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ»^۱. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲

امام صادق (علیه السلام) نیز فرموده است: «فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ فَقَدْ فَوَّضَ إِلَيْنَا»^۳ آیت الله معرفت در توضیح این موضوع می‌نویسد: «اینان - ائمه معصومین (علیهم السلام) - حامل ودایع نبوت بودند و طبق تعلیم و تربیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تأیید روح القدس، بینش واقعی لازم را دارا بودند و بر ملاکات اصلی احکام، نسبت به پیشامدها کاملاً واقف بودند و بر حسب رخدادهای زمانه و مصالح مقتضی، تشریح احکام می‌نمودند.»^۴ زمان غیبت نیز فقیه جامع شرایطی که به کتاب و سنت آشنایی دارد، نسبت به اوضاع و احوال زمانه آگاه است، مقتضیات زمان و مکان را تشخیص می‌دهد و از تقوا و پارسایی نیز برخوردار است از سوی معصومین (علیهم السلام) مأذون است تا به وضع قوانین متغیر در چارچوب احکام و آموزه‌های اسلامی و مصالح جامعه‌ی اسلامی بپردازد.

جعل چنین ولایتی برای فقیه جامع شرایط، نه تنها منافاتی با ولایت تشریحی و حاکمیت خداوند ندارد، بلکه شأنی از شؤون ربوبیت الهی و در طول آن است.^۵

۳. زعامت و رهبری:

بر اساس آموزه‌ی توحید در اطاعت و ولایت، انسان یکتاپرست، نباید از هیچ فرد یا نهادی، فرمان ببرد و کسی را ولی، سرپرست و ارباب خود قرار دهد و بی چون و چرا مطیع او گردد:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»^۶؛ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را

^۱. نجم/۵-۳.

^۲. نساء/۵۹.

^۳. بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

^۴. ولایت فقیه، ص ۱۶۲.

^۵. مصباح یزدی، محمد تقی، حقوق و سیاست در قرآن، ص ۱۶۲.

^۶. توبه/۳۱.

به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.

مگر آن که خداوند سبحان برای او چنین حقی را جعل و تشریح کرده باشد. قرآن فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»؛^۱ پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است. نیز «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُعِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»؛^۲ ولی شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

بر اساس این آیات خداوند ولایت تدبیری و حق اداره و تنظیم اجتماع را برای پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام تشریح کرده است و تنها آنان هستند که می‌توانند حاکمیت سیاسی و زمام‌داری جامعه را در دست گرفته و در رأس هرم قدرت باشند. بر اساس دلایل گوناگون - که به بیان آنها خواهیم پرداخت - چنین ولایتی از طرف ائمه اطهار علیهم‌السلام به فقیهان واجد شرایط واگذار شده است و آنان به نیابت از معصومین علیهم‌السلام علاوه بر حق قانون‌گذاری، دارای ولایت، زعامت و رهبری جامعه بوده و موظف به تدبیر، سرپرستی و تنظیم اجتماعی، جامعه‌ی اسلامی هستند.

با توجه به آنچه بیان گردید، معنای اصطلاحی «ولایت» عبارت است از: «تصدی امر و اداره‌ی حکومت»^۳

۴. ولایت فقیه؛

یعنی، رهبری سیاسی جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل و با تقوا و دارای شرایط لازم رهبری.

^۱ احزاب/۶.

^۲ مائده/۵۵.

^۳ نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، ص ۱۸۷ و ر.ک: آیت الله جوادی آملی، ولایت فقیه، ولایت فقاقت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸، ص ۱۲۵.

نظریه‌ی ولایت فقیه:

ولایت فقیه اصطلاحی است برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه‌ی طاهریین علیهم‌السلام، ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمام‌داری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمام‌داری جامعه‌ی اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه‌ی اسلامی می‌باشد. سؤال اصلی بحث ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کمترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری امت اسلامی بپذیرد؟

در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم علیه‌السلام باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان علیه‌السلام ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت گرفتار هرج و مرج و آنارشیسم^۱ و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزشهای الهی در جامعه عملی گردد.

نظریه‌ی ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه‌ی فقیه، هر چند مبتنی بر میانی و آموزه‌های دینی بوده و دارای پیشینه‌ی تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشد، ولی شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه‌ی ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه‌ی مدیریت جامعه، باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه‌ی «ولایت مطلقه‌ی فقیه» شد.

پیشینه ولایت فقیه و جایگاه آن نزد فقیهان

همه‌ی فقیهان شیعه در ابواب گوناگون فقهی تأکید کرده‌اند که احکام اسلام در میان مردم تعطیل‌بردار نیست و همیشه باید اجرا شود. این کار در دوران غیبت نیز در صورت امکان و توانایی بر عهده‌ی فقیهان جامع‌الشرایط است.

۱. آنارشیست‌ها معتقدند بشر می‌تواند زندگی خود را با اصول اخلاقی اداره کند و احتیاجی به دستگاه حکومت ندارد.

هر چند مسأله‌ی ولایت فقیه، بحثی کلامی است، ولی جنبه‌ی فقهی آن سبب شده است فقیهان از همان آغاز در ابواب گوناگون فقهی، درباره‌ی آن بحث کنند. موضوع ولایت فقیه در هر یک از مسایل اجتماعی مانند: جهاد، تقسیم غنائیم، خمس، زکات، سرپرستی اطفال، اموال محجور، شخص غایب، امر به معروف و نهی از منکر، حدود، قصاص، تعزیرات و مطلق اجرای احکام انتظامی اسلامی، بحث می‌شود.^۱

سخن اصلی این است که در اصل اثبات ولایت، جای هیچ گونه سخنی نیست و همگان، آن را پذیرفته‌اند. آن چه در این اواخر مورد تردید قرار گرفته، این است که آیا ثبوت ولایت یک تکلیف شرعی است یا این که منصبی الهی و نیابت از امام معصوم علیه السلام می‌باشد؟^۲

همه‌ی فقیهان در طول یازده قرن گذشته، هم‌سخن با یکدیگر، ولایت فقیه را به معنای مسؤولیت و سرپرستی امور یاد شده، دانسته‌اند و گفته‌اند که بر حسب مورد، شیوه‌ی این مسؤولیت و سرپرستی، تفاوت خواهد داشت. هر چند بعضی فقیهان بسیار اندک و برخی دیگر به تفصیل، به موضوع ولایت پرداخته‌اند، ولی بحث فراگیری درباره‌ی آن در کتاب‌های فقهی پیشینیان دیده نمی‌شود. دلیل این وضعیت را باید در موارد زیر دانست: (۱) شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم بر تاریخ گذشته‌ی سرزمین‌های اسلامی، (۲) سلطه‌ی حکومت‌های جائز و (۳) ناممکن بودن طرح چنین مباحثی از نظر مهیا نبودن شرایط حاکمیت فقیهان.^۳ باید گفت: فقیهان با وجود اختلاف نظر در این زمینه، در اثبات نوعی ولایت برای فقیه جامع‌الشرایط، اتفاق نظر دارند و آرای فقیهان در زمینه‌ی ولایت و دامنه‌ی اختیار آن در زمان غیبت در کتاب‌هایی جداگانه گردآوری شده است.^۴

^۱ امام خمینی (ره)، و حکومت اسلامی (پیشینه و دلایل ولایت فقیه)، مؤسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۱۳.

^۲ ر.ک: ولایت فقیه، محمدهادی معرفت، مؤسسه‌ی فرهنگی انتشاراتی التمهید، ص ۴۳.

^۳ امام خمینی (ره) حکومت اسلامی (پیشینه و دلایل ولایت فقیه)، ص ۱۳؛ پیشینه‌ی تاریخی ولایت فقیه، احمد جهان بزرگی، کانون اندیشه‌ی جوان ص ۶.

^۴ امام خمینی (ره) و حکومت اسلامی، ص ۱۳.

دلایل ولایت فقیه:

فقهاء و متفکران اسلامی برای اثبات ولایت فقیه و مشروعیت حکومت ولایی به دلایل نقلی - اعم از آیات و روایات پیامبر اسلام ﷺ و ائمه علیهم السلام - و دلایل عقلی متعددی تمسک جسته‌اند که بیان هر یک و چگونگی دلالت هر کدام بر ولایت فقیه، نیازمند بررسی‌های مفصل با استفاده از روش خاص خود، یعنی اجتهاد می‌باشد. از این رو در اینجا به اختصار به ذکر پاره‌ای از آنها خواهیم پرداخت.

دلایل نقلی:

مقبوله‌ی عمر بن حنظله در طول تاریخ مورد استناد فقهای شیعه بوده است.^۱

در این روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«...مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّأْيُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»^۲

مرحوم کلینی به سند خود از عمر بن حنظله روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

درباره‌ی دو نفر از ما (شیعیان) که در باب «دین» و «میراث» نزاعی دارند، آن گاه به نزد سلطان یا قاضیان (قضات حکومت‌های جور) جهت حل آن می‌روند. آیا این عمل جایز است؟ حضرت فرمود: هر کس در موارد حق یا باطل به آن‌ها مراجعه کند، در واقع به سوی طاغوت رفته و از طاغوت مطالبه‌ی قضاوت کرده است؛ از این رو آنچه بر اساس حکم او (که خود فاقد مشروعیت است) دریافت می‌دارد، به باطل اخذ نموده است؛ هر چند در واقع حق ثابت او باشد زیرا آن را بر

۱. از جمله در میان متأخرین مرحوم محقق نراقی در «عوائد الایام»، صاحب جواهر در «جواهر الکلام» شیخ انصاری در «القضاء و الشهادات»، بحر العلوم در «بلغة الفقیه»، مامقانی در «هدایة الانام فی حکم اموال الامام»، میرزای نائینی در «منیة الطالب»، سبزواری در «مهذب الاحکام» امام خمینی (ره) در «البیع»، آیت‌الله گلپایگانی در «الهدایة الی من له الولاية» آیت-الله جوادی آملی در «پیرامون وحی و رهبری» و بسیاری از اندیشمندان دیگر.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

اساس حکم طاغوت گرفته است، در حالی که خداوند امر فرموده است: که باید به طاغوت کافر باشد (و آن را به رسمیت نشناسند). خداوند متعال می‌فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»؛ آن گاه عمر بن حنظله می‌پرسد: پس در این صورت چه باید کنند؟ امام علیه السلام فرمود: باید به کسانی از شما (شیعیان) که حدیث و سخنان ما را روایت می‌کنند و در حلال و حرام ما به دقت می‌نگرند و احکام ما را به خوبی باز می‌شناسد (عالم عادل) مراجعه کنند و او را به عنوان حاکم بپذیرند. من چنین کسی را بر شما حاکم قرار دادم. پس هرگاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود، حکم خدا کوچک شمرده شده و حکم ما را رد کرده و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده است و چنین چیزی در حد شرک به خداوند است.»

این حدیث از جهت سند معتبر و مورد قبول فقهای شیعه است. دلالت این حدیث بر ولایت فقیه:

مقبوله‌ی عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه‌ی ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق علیه السلام مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می‌شمرد و احکام صادره از سوی آن‌ها را - اگر چه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می‌داند.
۲. از طرف دیگر، جهت رفع نیازهای اجتماعی و قضایی شیعیان را بر فقهای جامع‌الشرایط، مکلف می‌سازد.

۳. عبارت «فأني قد جعلته عليكم حاكماً»؛ او را حاکم بر شما قرار دادم.

با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می‌آید. هر چند ظاهر پرسش در روایت، مسأله‌ی منازعه و قضاوت است لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام علیه السلام است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله‌ی «فأني قد جعلته عليكم حاكماً» با توجه به واژه‌ی «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد نسبت به سایر مسائل و شؤون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن‌ها نیز می‌شود.

امام راحل در کتاب «ولایت فقیه» در تفسیر و تبیین روایت عمر بن حنظله چنین می‌نگارد:

«همان طور که از صدر و ذیل این روایت و استشهاد امام علیه السلام به آیه‌ی شریفه به دست می‌آید، موضوع سؤال، حکم کل بوده و امام هم تکلیف کلی را بیان فرموده است؛ همان طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند؛ و تعبیر به «حاکماً» فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است و به سایر امور حکومتی ارتباطی ندارد.»^۱

نتیجه‌ی استدلال این است که فقهای جامع شرایط علاوه بر منصب‌های ولایت در افتاء، اجرای حدود، اختیارات قضایی، نظارت بر حکومت و امور حسبیه، در مسائل سیاسی و اجتماعی نیز ولایت دارند و این مناصب و اختیارات، از اطلاق ادله‌ی ولایت فقیه استفاده می‌گردد. بدیهی است امام علیه السلام شخص معینی را به حاکمیت منصوب نکرده است بلکه به صورت عام تعیین نموده است. اطاعت از حاکمی که به نصب عام از جانب معصوم علیه السلام نصب شده، واجب است و عدم پذیرش حکم وی به مثابه عدم پذیرش حکم معصوم علیه السلام می‌باشد. علاوه بر روایت فوق، روایات متعدد دیگری نیز دلالت بر ولایت فقیه دارد که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌نماییم و شرح چگونگی دلالت آن‌ها را به منابعی که معرفی می‌شود وا می‌گذاریم:

- روایت امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ذیل: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ»^۲

- روایت امام موسی بن جعفر علیه السلام: «... لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا.»^۳

- روایت امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرَّسْلِ...»^۴

^۱ همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۶.

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۸، ح ۵۰.

^۳ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸، باب فقد العلماء.

^۴ اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶.

- توقیع مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ.»^۱

- حدیث امام صادق علیه السلام: «اتَّقُوا الْحُكُومَةَ فَإِنَّ الْحُكُومَةَ إِنَّمَا هِيَ لِلْإِمَامِ...»^۲

- روایت ابی خدیجه از امام صادق علیه السلام: «...وَ إِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ»^۳

- حدیث امام صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۴

- روایت: «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۵

- روایت: «الْعُلَمَاءُ حُكَّامُ عَلَى النَّاسِ»^۶

- روایت امام حسین علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْإِمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ.»^۷

دلایل عقلی

دلایل عقلی متعددی بر اثبات ولایت فقیه اقامه شده است که به دو دلیل از آن‌ها اکتفا می‌نماییم:

دلیل اول: اصل تنزل تدریجی

این دلیل از مقدمات ذیل تشکیل شده است:

۱. برای تأمین نیازمندی‌های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج، فساد و اختلال نظام، وجود حکومت در جامعه، امری ضروری است.

^۱ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱، ح ۸.

^۲ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷، ح ۳.

^۳ وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰، ح ۶.

^۴ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴.

^۵ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۴۶.

^۶ مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۳۳.

^۷ مستدرک وسائل الشیعه، باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی، ح ۱۶.

۲. اجرای احکام اجتماعی اسلام ضروری است و این امر به زمان حضور پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ اختصاص ندارد؛ یعنی احکام اسلام جاودان است و باید در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها اجرا گردد.

۳. حکومت مطلوب در اسلام، حکومتی است که معصوم ﷺ در رأس آن باشد.

۴. هنگامی که فراهم آوردن مصلحت لازم در حد مطلوب میسر نشد، باید نزدیک‌ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم ﷺ، محروم باشند، باید به دنبال نزدیک‌ترین و شبیه‌ترین حکومت به حکومت امام معصوم ﷺ باشیم. نزدیکی یک حکومت به امام معصوم ﷺ در سه امر متبلور می‌شود: نخست: علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)؛ دوم: شایستگی روحی و اخلاقی، به گونه‌ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع‌ها قرار نگیرد (تقوا)؛ سوم: کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت‌های فرعی از قبیل درک سیاسی، اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبه‌کاران تشخیص اولویت‌ها و اهمیت‌ها.

با توجه به این مقدمات نتیجه می‌گیریم کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد (فقیه عادل، زمان‌شناسی و قادر به مدیریت کلان اجتماعی) باید رهبری جامعه را عهده‌دار شود و ارکان حکومت را به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً بر عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شؤون زندگی اجتماعی نیز چنین است.

دلیل دوم: ولایت فقیه یا حاکمیت اصلح در عصر غیبت:

این دلیل نیز دارای مقدمات زیر است:

۱- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم، از شؤون ربوبیت الهی است و فقط با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می‌یابد.

۲- خداوند این حق قانونی را به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ داده است.

۳- در زمانی که مردم از وجود رهبر معصوم محرومند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی صرف نظر کرده باشد، یا اجازه‌ی اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح بلا مرجح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن

فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود؛ یعنی ما از راه عقل کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم علیهم‌السلام صادر شده است؛ حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد.

۴- فقیه جامع‌الشرایط، همان فرد اصلی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد، هم ضمانت بیشتری برای اجرای آن دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است.

دقت در دلیل عقلی و تبیین فلسفی نظام ولایت فقیه، بیانگر آن است که صرف نظر از ادله‌ی فقهی و تعبدی، عالی‌ترین وجه حکومت اسلامی که مطلوبیت دارد، حاکمیت معصوم علیهم‌السلام است؛ اما در اسلام چون ارزش‌ها دارای مراتب بوده و بی‌شک حکومت نیز یک ارزش است، با عدم دسترسی به معصوم، باید کسی را برای حاکمیت برگزید که در علم و عمل، شبیه‌ترین مردم به معصوم باشد و آن فقیه جامع‌الشرایط است که از جهت صلاحیت‌ها، شباهت بیشتری به معصوم دارد.

نظریه‌ی ولایت مطلقه فقیه:

بین «ولایت فقیه» با «ولایت مطلقه فقیه» تفاوتی در ماهیت و جوهره ولایت سیاسی فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت نیست، تنها تفاوتی که وجود دارد در نحوه‌ی نگرش و چگونگی استعمال این اصطلاح است. زمانی که ولایت فقیه بدون قید «مطلقه» استعمال شود، مراد از آن همان حکومت و زمامداری امور جامعه است که براساس ادله‌ی عقلی و نقلی (آیات و روایات) متعددی در زمان غیبت امام معصوم علیهم‌السلام بر عهده‌ی فقیه جامع‌الشرایط گذاشته شده و فقیه عادل جامع‌الشرایط از سوی آن بزرگواران برای اداره و رهبری جامعه‌ی اسلامی منصوب گردیده و دارای حق حاکمیت می‌باشد. اما زمانی که ولایت مطلقه‌ی فقیه استعمال می‌شود، ناظر به حیطة-ی اختیارات و گستره‌ی وظایف و مسؤولیت‌های ولی فقیه است و الا در اصل اثبات ولایت برای فقیه جامع‌الشرایط، هیچ تفاوتی با «ولایت فقیه» ندارد.

توضیح این مطلب مبتنی بر تحلیل و تبیین دقیق ولایت مطلقه‌ی فقیه است که به اختصار توضیحاتی را بیان می‌نماییم: منظور از اطلاق در اینجا یعنی؛ مشمول و فراگیر بودن ولایت فقیه

است. همانند معماری که بر تمام امور ساختمان نظارت و ولایت دارد. فقیه نیز وقتی در رأس نظام اسلامی قرار می‌گیرد بر تمام شؤونات نظام، ولایت و نظارت دارد تا از مدار دین خارج نگردد حتی اگر «مصلح اهم اجتماعی» مسلمانان با یکی از احکام اولیه شرعی - که از نظر ملاک و اهمیت در رتبه‌ی پایین‌تری قرار دارد - در تزامم قرار گیرد، ولی فقیه که موظف به حفظ مصالح عالی‌ه‌ی جامعه‌ی اسلامی است؛ به خاطر حفظ مصالح اهم جامعه اسلامی می‌تواند، بلکه باید موقتاً آن حکم شرعی اولی را تعطیل کند و مصالح اهم جامعه را بر آن مقدم بدارد؛ از آنچه گذشت روشن می‌شود که:

اولاً؛ ولایت مطلقه‌ی فقیه از قواعد رافع تزامم است؛ یعنی، مطلق بودن ولایت گره‌گشا در تزامم احکام و مصالح اهم اجتماعی است.

ثانیاً؛ ولایت مطلقه خود، مقید به قیودی است نه این که از هر حیث مطلق باشد. قیودی که در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد عبارت است از: الف) مصلحت، ب) اهم بودن، ج) اجتماعی بودن. به عبارت دیگر، ولی فقیه نمی‌تواند:

- ۱- به طور دل‌خواهانه و بدون رعایت مصالح جامعه اقدامی کند.
- ۲- مصلحت مورد نظر در اینجا مصالح امت است، نه شخص ولی فقیه.
- ۳- تنها مصالحی را می‌تواند بر احکام نخستین مقدم بدارد که از نظر اهمیت دارای رتبه بالاتری بوده و شارع مقدس راضی به ترک آنها نباشد. به طور خلاصه اطلاق ولایت فقیه در دو ناحیه است:

۱. در ناحیه‌ی کسانی که بر آنها ولایت دارد. (مؤلی علیهم)

۲. در ناحیه‌ی اموری که در آنها ولایت دارد.

در ناحیه‌ی اول، فقیه بر یکایک افراد جامعه‌ی اسلامی از مسلمان و غیر مسلمان، مجتهد و عامی، مقلدان خودش و دیگر مجتهدان، و بلکه بر خودش، ولایت دارد و اگر حکمی را با توجه به موازین آن صادر کند، باید همگان، حتی سایر فقها، و بلکه خودش، آن را رعایت و به آن عمل کنند. در ناحیه‌ی دوم، فقیه بر تمام شؤون اجتماعی جامعه ولایت دارد و می‌تواند بر اساس موازین در آن حکم کند و اگر چنین کرد، اطاعت از او بر همگان واجب است. البته از آنجا که فقیه،

ولایت خود را از ناحیه‌ی شارع به دست آورده، ناگزیر است در چارچوب ضوابطی که شارع در زمینه‌های گوناگون ارائه کرده، عمل کند.

از این روی در دایره‌ی احکام غیر الزامی ملزم به رعایت مصلحت و در دایره‌ی احکام الزامی مجبور به رعایت شرایط تراحم است.

و این اختیارات چیزی بیش از اختیارات لازم و ضروری برای حکومت و اداره‌ی جامعه نیست و هیچ حکومتی فاقد آن اختیارات نمی‌باشد. «البته فضایل پیامبر ﷺ بیش از همه‌ی انسان‌ها است ... لیکن فضایل معنوی بیشتر، اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. خداوند همان اختیارات و ولایتی که به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین در تدارک و بسیج سپاه تعیین والیان و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داده است، برای حکومت فقیه نیز قرار داده است، نهایت تفاوت این که ولایت فقیه در رابطه با شخصی معین نبوده و روی عنوان عالم عادل ثابت است.»^۱ حضرت امام خمینی(ره) در توضیح این نظریه می‌افزاید:

«وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم السلام داشتند بعد از غیبت، فقیه عادل دارد، برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقهاء همان مقام ائمه علیهم السلام و پیامبر اکرم ﷺ است زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از ولایت یعنی حکومت و اداره‌ی کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است می‌باشد، نه شأن و مقام برتر و غیر عادی، به عبارت دیگر ولایت مورد بحث یعنی حکومت و اجراء قوانین الهی و اداره‌ی جامعه‌ی اسلامی و... ولایت فقیه از امور قراردادی و اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل قانونی ندارد، وقتی کسی به عنوان ولی در موردی نصب می‌شود، مثلاً برای حضانت و سرپرستی کسی یا حکومت، دیگر معقول نیست در اعمال این ولایت فرقی بین رسول اکرم ﷺ و امام یا فقیه وجود داشته باشد. به عنوان مثال، ولایتی که فقیه در اجرای حدود و قوانین کیفری اسلام دارد، در اجرای این حدود بین رسول اکرم ﷺ و امام و فقیه امتیازی نیست. حاکم، متصدی

^۱ ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۵۵.

اجرای قوانین الهی است و باید حکم خدا را اجرا نماید، چه رسول الله ﷺ باشد و چه امام معصوم علیه السلام یا نماینده‌ی او یا فقیه عصر.^۱

ادله ولایت مطلقه فقیه:

۱. همه‌ی دلایل عقلی و نقلی که ضرورت حکومت و ولایت فقیه را با عنوان فقاہت و عدالت در عصر غیبت اثبات می‌کند، دامنه و گستره‌ی این حکومت و ولایت را اثبات می‌کند.
۲. رسالت‌ها و مسؤولیت‌هایی که از جانب خدا و دین او بر عهده ولی فقیه واجد شرایط حکومت و رهبری نهاده شده است درست همان رسالت‌ها و مسؤولیت‌هایی است که پیامبر و امام معصوم علیه السلام بر عهده داشتند و آن حفظ احکام اسلام از انحرافات، تبلیغ و اجرای اسلام، اصلاح امور مسلمانان، هدایت و ارشاد آنها و نیز دفاع از مظلومان و مقابله با زورگویان و ستمگران و برقراری عدالت اجتماعی انجام این رسالت‌ها و مسؤولیت‌ها همان گونه که برای معصومین علیهم السلام قدرت و حکومت مطلقه‌ای را ایجاب می‌کند، قدرت و حکومت مطلقه‌ای را برای فقیه متصدی حکومت و دولت اسلامی نیز ایجاب می‌کند در غیر این صورت بسیاری از احکام به اجرا در نخواهد آمد و معطل خواهد ماند و ایجاد محدودیت در اختیارات باعث تقویت مصالح جامعه می‌گردد.
۳. ولایت فقیه به عنوان نهاد حکومتی که در شخصیت حقوقی حاکم تبلور می‌یابد؛ مانند همه‌ی نهادهای حکومتی دیگر اعم از حکومت‌های لائیک، دموکراتیک و سایر انواع آن - که دارای قدرت مطلقه‌ی فراتر از تعریف یاد شده هستند - او نیز باید دارای قدرت و اختیارات مطلقه در چارچوب ارزش‌های اسلامی باشد تا بتواند امور اجتماعی را سامان بخشد و معضلات جامعه‌ی اسلامی را حل و فصل نماید. این مقدار جای هیچ‌گونه انکاری نیست.

^۱ ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۵۶.

شرایط رهبری و ولی فقیه در نظام اسلامی

۱. شرایط رهبری

رهبری نظام اسلامی در رأس وظائفش، مسؤولیت توسعه قدرت اسلام در مقابله با نظام کفر و حفظ مصالح نظام را داراست این شرایط تحت سه عنوان اصلی؛ آگاهی، عدالت و کفایت مورد بررسی قرار می‌گیرند.

الف) آگاهی؛

شامل مقوله‌های کیفیت استنباط احکام الهی، کیفیت اداره‌ی جامعه و آگاهی و اشراف بر مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی می‌باشد.

ب - عدالت؛^۱

ج - کفایت؛

شامل مقوله‌هایی از قبیل قدرت و سلامت، شجاعت، بصیرت، آینده‌نگری و سیاست‌مداری و مدیریت می‌باشد.

۲. ضابطه‌مندی ولایت فقیه؛

امور زیر را می‌توان ضوابطی دانست که رهبری، خود را موظف به رعایت آنها دانسته و مبادرت به تخلف از آنها نمی‌کند.

الف. تعهد قلبی؛

رهبری، شدیدترین پیوندها را با خداوند و تولی به معصومین علیهم‌السلام دارد و تلاش می‌کند تا رفتار حکومتی خود را با خواست خداوند و ولایت تاریخی پیامبر و امامان معصوم علیهم‌السلام منطبق نماید.

^۱ در روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که فرمودند: خداوند می‌فرماید: «هر شخص یا جمعیت مسلمانی که ولایت ولی جائر و غیر خدایی را بپذیرد و از آن پیروی کند، حتما ایشان را عذاب می‌کنم و لو این که در رفتار خود، نیکوکار و متقی باشند.» همچنین اصل یکصد و نهم قانون اساسی، عدالت و تقوا را لازم برای رهبری امت اسلام می‌داند.

ب. تعهد ذهنی؛

پای‌بندی فکری و مفهومی رهبری به دین، او را وادار می‌کند که مفاهیم مورد نیاز برای اداره‌ی جامعه را از خلال قرآن و روایات استنباط کرده و در قالب فقه، دسته‌بندی نماید، در نتیجه از این جهت وی مجتهدی است که با وساطت فقه، احکام عمل اجتماعی را منتسب به دین می‌نماید.

ت. تعهد عملی؛

در مرحله‌ی عمل، ملکه‌ی تقوا و عنصر عدالت، او را متعهدترین افراد از حیث عمل به بایسته‌ها می‌کند.

۳. دفع توهم استبداد

یکی از اشکالات عمده‌ای که منتقدین به نظام ولایت فقیه وارد می‌کنند؛ امکان تبدیل شدن این نظام به حکومت استبدادی فقیه است. برای رسیدن به پاسخ، در ابتدا لازم است منشأ استبداد را شناخته و سپس عوامل بازدارنده‌ی آن را بررسی کنیم.

منشأ استبداد حاکم عبارتند از:**۱- عوامل بیرونی؛**

الف. بحران مشروعیت ب. جدایی از مردم ج. نارسایی قوانین د. فشار عوامل بیگانه

۲- عوامل درونی؛

الف. خودخواهی ب. دنیا طلبی ج. عدم خداترسی و تقوا

عوامل بازدارنده‌ی استبداد:**۱- عوامل درونی؛**

الف. تقوا و خداترسی^۱ ب. آگاهی و تدبیر

۲- عوامل بیرونی؛

الف. مجلس خبرگان رهبری^۱. رسیدگی به دارایی‌های رهبر^۲ ج. دستگاه مشورتی قوی در کنار رهبری^۳

بنابراین وجود عوامل درونی و بیرونی مذکور؛ ضریب اطمینان نسبت به مصونیت رهبری از ابتلا به استبداد را حتی با وجود مطلقه بودن اختیارات، افزایش می‌دهد و توهم امکان گرایش به استبداد، هیچ توجیه عقلی و عقلایی ندارد. به علاوه این که ولی فقیه، وقتی که شرائط صلاحیت ولایت را از دست بدهد، به خودی خود از مقام خود برکنار می‌شود.

ارتباط ولی فقیه با قانون و تفاوت آن با سایر نظام‌های سیاسی:

۱- نظریه ولایت فقیه هیچ رابطه‌ای با استبداد و نظام‌های دسپوتیستی - که خود را مافوق قانون می‌دانند - ندارد. برای روشن شدن این مطلب بررسی مقایسه‌ای ولایت فقیه با دیگر نظام‌ها - از جمله سیستم‌های استبدادی - لازم است. آنچه به طور فشرده در این جا می‌توان گفت این است که ولایت فقیه به طور بنیانی و از جهات متعددی با نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی تفاوت دارد؛ از جمله:

۱. تفاوت در خاستگاه؛

حکومت‌های دیکتاتوری عموماً برخاسته از هواخواهی و خودمداری است در حالی که ولایت دینی - که بخشی از آن ولایت فقیه است - دارای خاستگاه الهی و خدامدارانه می‌باشد.

۱. اصل ۱۱۱ قانون اساسی: «هر گاه رهبر از انجام وظایف قانونی ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده‌ی خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد.»

۲. اصل ۱۴۲ قانون اساسی.

۳. مجمع تشخیص مصلحت نظام طبق اصل ۱۱۲ قانون اساسی، موظف است در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد، نظر مشورتی خود را ارائه نماید.

۲. تفاوت در شرایط؛

در نظام‌های دیکتاتور مآب شایستگی‌ها و معیارهای لازم برای رهبری ملحوظ نیست و تنها عامل به قدرت رسیدن، زور است. هر کس در مسابقه‌ی قدرت از توان نظامی برتری برخوردار بود عملاً قدرت را به دست می‌گیرد و حاکمیت خود را بر دیگران تحمیل می‌کند در حالی که اساس قدرت در نظریه‌ی ولایت فقیه وجود شایستگی‌ها و معیارهایی چون اجتهاد، عدالت، شجاعت، تقوا، قدرت، تدبیر و مدیریت و امثال آن می‌باشد.

۳. تفاوت در کنش‌ها؛

در نظام‌های دیکتاتوری اصولاً هنجارهای لازم‌الاتباعی برای رهبران وجود ندارد و آنان بر اساس امیال خود هر آنچه را که بخواهند انجام می‌دهند و برای منافع شخصی خود بزرگترین ضربه‌ها را به جامعه وارد می‌سازند. در حالی که ولایت فقیه ملزم به رعایت هنجارهای دینی و عمل بر اساس احکام الهی و رعایت مصالح اجتماعی است و حق اندک تخطی در برابر آنها و مقدم داشتن خود بر دیگران را ندارد.

۴. تفاوت در کنترل قدرت؛

در نظام‌های دیکتاتوری اساساً راهی برای کنترل قدرت وجود ندارد ولی در نظام ولایت فقیه کنترل‌های ثبوتی و اثباتی وجود دارد. کنترل ثبوتی به این معناست که اگر ولی فقیه عملی در جهت خلاف معیارها و هنجارهای گفته شده انجام داد، مثلاً کوچک‌ترین ظلم و بی‌عدالتی از او سر زد از نظر دینی از مقام خود عزل می‌گردد و حکومتش اعتباری ندارد. این مقدار کنترل در کامل‌ترین شیوه‌های دموکراتیک دنیا نیز موجود نیست. مسؤولیت کنترل از نظر اثباتی (شناخت و تحقق خارجی این مسأله در سطح جامعه و در نظام اسلامی ما) بردوش خبرگان منتخب ملت است؛ یعنی یکی از وظایف آنان کنترل رهبری است و در صورتی که از او عملی برخلاف معیارها و هنجارهای لازم مشاهده کنند باید عزل او را اعلام نمایند. افزون بر اینها تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

نظریه‌های مدعی جای‌گزینی ولایت فقیه

۱- وکالت فقیه:

پیروان این فرضیه، بر این باورند که حکومت، پیمانی از انواع وکالت میان مردم و حاکمان است که به موجب آن، حاکم به وکالت از مردم، در جمیع امور مملکت به دخالت می‌پردازد؛ و از آنجا که، وکالت، قراردادی جایز است، عزل حاکم، به راحتی ممکن است. به علاوه، مردم، بدون هیچ مشکل و محدودیتی او را کنترل و بر کارهایش نظارت می‌کنند.^۱

نقد نظریه:

الف) اهداف و ضرورت‌های تشکیل حکومت و حکمت عملی استقرار نهادهای سیاسی، با پیمانی جایز و بی‌ثبات، قابل تحقق نیست.

ب) در وکالت، رأی موکل اصالت دارد و تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی اوست نه وکیل. در حالی که، در هیچ جای دنیا، حتی در سرزمین‌های مهد دموکراسی، رئیس حکومتی که دارای استقلال رأی و اختیارات مستحکم و قوی نباشد، نمی‌توان یافت. اساساً در دست داشتن قدرت، معنایی، جز داشتن اختیارات کافی، برای اعمال مدیریت و تدبیر جامعه ندارد.

ج) در وکالت، موکل، الزامی به پیروی از وکیل خود ندارد. در حالی که، حکومت، نیازمند اطاعت و پیروی مردم است.

د) دوام پیمان وکالت، وابسته به حیات موکل و بقای وی در سیمت خویش است، در حالی که، در حکومت، اگر برخی یا اکثریت رأی دهندگان وفات یافتند، حکومت به کار خود ادامه می‌دهد.

هـ) ضرورت پیروی اقلیت از اکثریت، مشروعیت رأی اکثریت نسبت به افراد نابالغ و فردی که فردای انتخابات به سن رأی دادن می‌رسد و محدودیت سنی برای رأی‌دهندگان، اموری است که نشان می‌دهد، حکومت، ماهیتاً از سنخ وکالت مصطلح نیست.

و) بر اساس معارف اسلامی و توحید در ربوبیت نیز نمی‌توان حکومت را از سنخ وکالت دانست؛ چون، در وکالت، حق مشروع موکل، به وکیل واگذار می‌شود و تا ثابت نشود چنین حقی

۱. ر.ک: منیر احمد البیاتی، الدولة القانونیه، ص ۳۷۱ - ۳۸۵، و عبدالکریم الخطیب، الخلافة و الامامة، ص ۲۷۵ - ۲۸۵.

برای فردی ثابت است، چگونه می‌تواند آن را واگذار نماید؟ بنابراین، ماهیت حکومت، ولایت است؛ و حکومت، جنبه‌ی اجرایی ولایت است.

۲- نظریه‌ی نظارت فقیه؛

در این نظریه فقیه فقط نقش نظارت و پاسداری از ارزش‌های اسلامی داشته و در موقع مناسب با تذکر خیرخواهانه و انتقاد سازنده‌ی خود، از انحراف جلوگیری می‌کند.

نقد نظریه:

الف) این که فقیه فقط نظارت داشته باشد و ناصح باشد ودر هیچ امری نتواند حکومت را مهار کند، حکومت دینی را در دستیابی به اهداف و تحقق ارزش‌های متعالی با توجه به پیچیدگی‌های سیاست‌ها و امور اجرایی دچار مشکل می‌کند و به مرور دین را به انزوا می‌کشاند. ب) اگر حکومت پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام الگوی حکومت دینی باشد آنها شخصاً اداره‌ی حکومت را نیز در دست داشتند. ج) مهار کردن انحرافات عوامل اجرایی و حکومتی بسیار دشوار می‌باشد و فقیه در صورت بی‌اعتنایی عملاً ناکارآمد می‌شود همانند نظارت فقها در مجلس دوره‌ی مشروطیت که نهایتاً استبداد رضاخانی از آن بیرون آمد.

۳- نظریه‌ی تصرف عام فقها؛

در این ایده بیان شده که؛ ولایت فقیه در تعبیر خاص فقهی، ناظر به محدوده‌ای است که فقها در آن حیطه مجاز به تصرف می‌باشند؛ اما در غیر موارد تصریح شده همچون زعامت سیاسی و رهبری اجتماعی، تصدی فقها قابل اثبات نیست.

۴- نظریه‌ی وکالت حکیم؛

در این نظریه، حکیم به جای فقیه در منصب زمامداری جامعه قرار می‌گیرد. از جمله آثاری که مترتب بر این نظریه است - علاوه بر آن که دین را به صراحت، از صحنه‌ی حکومت خارج

می‌کند - حضور دین در میدان اجتماعی را نیز به حداقل می‌رساند که قطعاً با اهداف ارسال رسل و انزال کتب آسمانی منافات دارد.^۱

موارد کاربردی در مباحث علمی

۱. حوزه‌ی اثبات ولایت فقیه در پیشینه‌ی تاریخی آن، حوزه‌ی کلام است نه فقه. بنابراین هر یک از کتب کلامی که راجع به امامت، رهبری و حدود و ثغور آن بحث کرده‌اند. کتاب ولایت فقیه نیز هست. بنابراین بسیاری از فقهای شیعه لازم نمی‌دانستند که در کتب فقهی خود فصل مستقلی را به سیاست، ولایت و امارت اختصاص دهند. البته این تنها دلیل نیست بلکه مبسوط نبودن دست فقها، ابتلا نداشتن و تقیه را نیز باید به آن اضافه کرد.
۲. فقهای مطرح شیعه در تاریخ، همواره به ولایت فقیه معتقد بوده‌اند و هرگاه امکانی به لحاظ اعمال آن یافته‌اند؛ بی‌درنگ به اجرای آن پرداخته‌اند.
۳. تأثیر شرایط زمانی و مکانی در عرضه‌ی نظریه راجع به ولایت فقیه، اصلی مسلم است. یعنی زمانی که درگیری فقهای شیعه با مسائل سیاسی زیاد بوده؛ مباحث اندیشه‌ی سیاسی گسترش یافته و هرگاه و به هر دلیل این درگیری کم می‌شده، مباحث سیاسی نیز در میان مسائل مطروحه کم‌رنگ می‌گردیده است.
۴. قریب به اتفاق استوانه‌های فقه و فقهات در تاریخ، ولایت مطلقه‌ی فقیه - که تصرف در اموال و انفس و ولایت بر تدبیر امور سیاسی نیز در آن قرار دارد - را پذیرفته‌اند. محقق کرکی درباره‌ی آن ادعای اجماع دارد و از طریق اجماعات منقول و مُحصَل نیز اثبات شدنی است.
۵. با توجه به اینکه محقق کرکی در قرن دهم موفق شد هر چند در مدت کمی نظریه‌ی ولایت فقیه را در عمل بیازماید؛ این مطلب که امام خمینی (ره) اولین متفکری است که توفیق

^۱ جهت آگاهی بیشتر پیرامون سایر نظریه‌های مدعی جای‌گزینی ولایت فقیه (نظارت فقیه، جواز عام تصرف فقها، وکالت حکیم) به کتاب نظام سیاسی اسلام، علی اصغر نصرتی مراجعه شود.

یافت نظریه‌ی ولایت فقیه را در عمل بیازماید، غلط است. هرچند نمی‌توان کار بزرگ حضرت امام (ره) را در تشکیل اولین حکومت منسجم و با ثبات اسلامی، نادیده گرفت.^۱

۶. فقه‌های بزرگ شیعه، فقیه والی را منصوب و مأذون از جانب امام معصوم می‌دانسته‌اند نه منصوب و مأذون از جانب مردم. بنابراین حکومت فقیه در حقیقت «انتصابی» است (گرچه برای از قوه به فعل درآمدن، نیاز به اقبال مردم را نمی‌توان نادیده انگاشت).

موارد کاربردی در زندگی:

۱. تربیت جامعه به عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف بعثت انبیاء.
۲. اجرای عدالت و محور بودن آن در همه‌ی قوانین اسلامی.
۳. ارائه‌ی الگوی عملی از انسان کامل.
۴. تنظیم برنامه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بر مبنای ارزش‌های اسلامی.
۵. رهنمودهای خالصانه، پدران و حکیمان، بدون جهت‌گیری. که همه‌ی آحاد ملت مدنظر داشته باشند.^۲
۶. تأمین رفاه در زندگی در سطح عموم و ایجاد اشتغال و رونق دادن به کشت و کار و صنعت و تجارت و بالا بردن سطح درآمدها.^۳
۷. استکبار ستیزی و قطع دست‌آیدی آنها از کشور و بر ملا کردن توطئه‌های آنان.
۸. ایجاد وحدت بین آحاد ملت به خصوص در زمان‌های بحرانی.
۹. جلوگیری از انحراف مسئولین در مدیریت‌های کلان.
۱۰. جلوگیری از انحراف سیاسی کشور و نفوذ بیگانگان.
۱۱. عزت‌آفرینی برای کشور و انقلاب.

۱. ر.ک: علی موسوی مدرس بهبهانی: «حکیم استرآباد میرداماد» (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰ هـ.ش)، ص ۱۱ - ۱۰. دوانی، علی، «مفاخر اسلام»، ج ۴ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ هـ.ش)، ص ۴۴۸ - ۴۳۹. الاصفهانی، عبدالله‌افندی، «ریاض‌العلماء و

حیاض‌الفضلاء»، (قم: مکتبه‌ی آیه‌الله‌المرعشی‌العامه، ۱۴۰۱ هـ.ق)، ص ۴۵۶.

۲. نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه‌ی ۳۴، ص ۷۹.

۳. همان.

۱۲. مظهر جدایی‌ناپذیری دین از سیاست.

برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک:

۱. ولایت فقیه، آیت‌الله جوادی آملی.
۲. «ولایت فقیه» و «جهاد اکبر»، امام خمینی.
۳. ولایت فقیه از دیدگاه فقها و مراجع، علی عطایی.
۴. حدود ولایت حاکم اسلامی، احمد نراقی.
۵. حکومت الهی و ولایت و زعامت، مصطفی آیت‌اللهی.
۶. ولایت فقیه، شهید هاشمی‌نژاد.
۷. ولایت فقیه، آیت‌الله معرفت.
۸. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، ج ۲، ص ۵۶، نشر دادگستر، ۱۳۸۰.
۹. حکومت دینی؛ احمد واعظی، قم، مرصاد، ۱۳۷۸.
۱۰. مبانی حکومت اسلامی، حسین جوان آراسته.

منابع جهت معرفی به مخاطب:

- ۱- ولایت فقیه به زبان ساده، شفیعی.
- ۲- نگاهی گذرا به نظریه‌ی ولایت فقیه، مصباح یزدی.
- ۳- ولایت فقیه یا حکومت اسلامی در عصر غیبت، محمد یزدی.
- ۴- ولایت فقیه و حاکمیت ملت، طاهری خرم‌آبادی.
- ۵- تبیین مفهوم ولایت مطلقه‌ی فقیه، عباس کعبی، انتشارات ظفر، ۱۳۸۰.
- ۶- نگاهی گذرا به ولایت فقیه، محمدمهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

درس‌های هجدهم و نوزدهم

چگونه با خدا و اولیاء او رابطه داشته باشیم؟

تأثیراتی که انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس گرفته باشد:

۱. معنای ارتباط تشریحی و تکوینی با خداوند را دریافته باشد.
۲. اصول و آثار ارتباط صادقانه با خداوند را بشناسد.
۳. معنا، انواع و ویژگی‌های عشق و محبت را بداند.
۴. آسیب‌های عشق‌های مجازی را بداند.

ارتباط با خدا

الف: ارتباط تکوینی با خداوند:

در نظام خلقت، تمام موجودات برای رسیدن به کمال نهائی خود به سوی «ذات مقدس الله» در حرکت هستند. جمادات، نباتات، حیوانات، ملائک و اشرف همه‌ی آنها انسان، این مسیر را با میل و رغبت و یا با اکراه و اجبار طی می‌کنند. خداوند می‌فرماید: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْتَغُونَ وَ لَهُ

أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۱ پس آیا جز دین خدا را می‌طلبند؟ در حالی که هر کس در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه (تکویناً) در برابر او تسلیم است و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

همه‌ی انسان‌ها، چه مومن و صالح و چه کافر و فاجر به سوی خداوند در حال حرکت هستند و به سوی او بازخواهند گشت (انا لله و انا الیه راجعون) اما مومنین به رحمت الهی رسیده و کافرین به عذاب و انتقام خداوند که مصداقی از رحمت اوست خواهند رسید.

و فرمود: «تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا»^۲ هفت آسمان و زمین و هر چه در آنهاست تسبیحش می‌کنند و هیچ موجودی نیست جز آن که او را به پاکی می‌ستاید، ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید. او بردبار و آمرزنده است.

هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه

گرچه عموم مردم تسبیح این موجودات را نمی‌بینند ولی خواص به اذن الهی این تسبیح و ذکر آن‌ها را می‌بینند. خداوند در مورد حضرت سلیمان عليه السلام می‌فرماید: «وَوَرَّثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^۳ و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.»

حکایت:

آیه‌الله حاج آقا رحیم ارباب که از علماء بزرگ اصفهان بوده‌اند نقل می‌کردند: یک شب من از اتاقم به قصد وضو به صحن مدرسه آمدم که نماز شب را بخوانم، وقتی از اتاق بیرون آمدم دیدم صدای مهمهمه‌ای می‌آید هر چه نگاه کردم دیدم همه‌جا خاموش است ولی از همه‌جا و درختان و در و دیوار نجوایی که مانند ذکر بود به گوش می‌رسید. رفتم وضوخانه دیدم آن‌جا هم صدا می‌-

^۱. آل عمران/۸۳.

^۲. اسراء/۴۴.

^۳. نمل/۱۶.

آید، تعجب کردم که این صدای ذکر از کجاست؟ آمدم در ایوان نماز بخوانم متوجه شدم که مرحوم آخوند کاشی در قنوت نماز وترشان ذکر می‌گویند و گریه می‌کنند. و در و دیوار هم اذکار را با او تکرار می‌کنند. من همینطور ایستادم و به او نگاه کردم تا نماز صبح شد و دیدم که سر و صدا تمام شد. فردا نزد ایشان رفتم و گفتم: آقا من یک حاجتی به شما دارم. فرمودند بگویید. و من ماجرای دیشب را برای ایشان بازگو نمودم. آخوند فرمودند خودتان شنیدید؟ گفتم بله. فرمودند: خداوند به شما عنایتی کرده است که شنیده‌اید.^۱

دوش مرغی به صبح می‌نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت: باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش ^۲

ب: ارتباط تشریحی با خداوند:

علاوه بر ارتباط تکوینی میان خالق و مخلوقات، انسان و جن به دلیل برخورداری از قدرت درک و عقل کامل، همچنین دارا بودن اختیار در انجام امور، مأمور به داشتن ارتباطی تشریحی با خدای خود می‌باشد که این نوع ارتباط، در اصطلاح با نام عبادت شناخته می‌شود. البته باید به این نکته‌ی بسیار مهم توجه داشت که آن عملی عبادت محسوب می‌شود که از جانب خداوند و توسط انبیا و اولیای الهی به نام عبادت شناخته شده باشد و اعمالی که هیچ دلیلی شرعی برای آن وجود ندارد و توسط افراد جاهل و یا مغرض به نام عبادت عرضه می‌شود را نباید به این عنوان پذیرفت.^۳

^۱. منبع: سایت تبیان.

^۲. گلستان سعدی.

^۳. متأسفانه در طول تاریخ افراد زیادی بوده‌اند که به نام دین و دین‌داری و به نام عبادت، جوانان پاک‌سیرت را از راه الهی بازداشته‌اند. این افراد روزی تحت عنوان زهد و ترک دنیا، روزی دیگر به نام تصوف و خرقة پوشی و این زمان نیز با نام‌های جذاب و زیبائی از قبیل عرفان‌های کیهانی و عرفان‌های شرقی و هندی و انرژی درمانی و...و حتی با نشان دادن امور علی-الظاهر غیر طبیعی جوانان را از سیر مسیر مستقیم الهی باز می‌دارند.

اصول ارتباط صادقانه با خداوند:

ارتباط با خداوند می‌تواند اثرات مفید و موثری بر روح و روان انسان بر جا بگذارد. ولی بهره‌مندی از این اثرات وابسته به رعایت اصولی است که باعث بهتر و عمیق‌تر شدن این رابطه می‌شود. بعضی از این اصول به این قرارند:

۱. با علم و آگاهی باشد:

عبادت بدون تفکر و تعقل، عبادتی بی‌روح و محتواست. عبادت و ارتباط با خداوند باید مبتنی بر یک جهان‌بینی صحیح باشد، به این معنا که بدانند چه کسی را عبادت می‌کند و دلیل پرستش او چیست.

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «عبادت کننده‌ی بی‌علم و دانش شبیه الاغ آسیاب است که در تمام روز می‌چرخد ولی از جایگاه خود حرکت نمی‌کند.»^۱ (یعنی در عبادت بدون علم و آگاهی، حرکت و پیشرفتی وجود ندارد و تنها خستگی آن برای فرد باقی می‌ماند).

البته هر چه این علم و آگاهی بیشتر و عمیق‌تر باشد، ارتباط بین خدا و بنده نیز بیشتر، آگاهانه‌تر و سودمندتر خواهد بود.

۲. توجه به ابعاد وسیع عبادت:

عبادت تنها انجام اعمال و مناسک ظاهری دین نیست بلکه عبادت مفهوم گسترده‌ای است که تمام اعمال انسان را در بر می‌گیرد و مصادیق بی‌شماری دارد حتی غذا خوردن هم اگر در جهت قرب به خداوند و به نیت تقویت بدن برای بندگی خداوند صورت گیرد نیز نوعی عبادت محسوب می‌شود.^۲

^۱ عن امیرالمومنین علیه السلام : «الْمُعْبَدُ بِغَيْرِ عِلْمٍ كَجِمَارِ الطَّاخُونَةِ يَدُورُ وَ لَا يَبْرَحُ مِنْ مَكَانِهِ.» تصنیف غررالحکم و درر- الکلم، ص ۴۱.

^۲ در درس‌های آتی بعضی از مصادیق عبادت بیان خواهد شد.

۳. ارتباط با خداوند باید عمیق باشد، نه سطحی، متزلزل و زودگذر:

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مؤمن در سختی‌ها صبر می‌کند و در مشکلات وقار خود را از دست نمی‌دهد، به آنچه داده شده قناعت می‌کند، گرفتاریها را بزرگ می‌شمارد و به دشمنان خود ظلم روا نمی‌دارد و به دوستانش بدی نمی‌کند، مردم از وی در آسایش هستند و خودش در مشقت و سختی زندگی می‌نماید.»^۱

در زندگی شخصی تمام افراد فراز و نشیب‌های زیادی وجود دارد که فرد موحد باید با صبر و بردباری هر یک از آنها را پشت سر گذارده و مراحل زندگی را طی کند. متأسفانه دیده می‌شود افرادی به هنگام مواجهه با مشکلات و فراز و نشیب‌های زندگی، به بهانه‌ی اینکه خداوند مشکل مرا برطرف نکرد، رابطه‌ی خود را با خداوند ضعیف می‌کنند. در حالی که انسان در همه حال محتاج ارتباط با خداوند است چه در سختی‌ها و مشکلات و چه در آسودگی‌ها و آرامش‌ها.

امام سجاد علیه السلام درباره‌ی حضرت زینب علیها السلام می‌فرماید:

عمّه‌ام زینب علیها السلام در تمام طول سفر اسارت از کوفه تا شام، پیوسته نمازهای واجب و مستحب خود را انجام می‌داد، و رنج‌های سفر و مشکلات پرستاری کودکان یتیم و دلداری زنان داغدار، او را از ادای مناجات و تهجد غافل نمی‌کرد، حتی در بعضی از منزل‌گاه‌ها می‌دیدم که وی در اثر ضعف و گرسنگی، به صورت نشسته نمازهای خود را می‌خواند، وقتی با نگرانی علت آن را جويا شدم، وی گفت: سهمیه غذای خود را میان کودکان تقسیم کرده‌ام، و از شدت ضعف و فرسودگی توانایی ایستادن ندارم...!^۲

^۱. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام «الْمُؤْمِنُ صَبُورٌ فِي الشَّدَائِدِ وَقَوْرٌ فِي الزَّلَازِلِ قَنُوعٌ بِمَا أُوتِيَ لَا يَعْظُمُ عَلَيْهِ الْمَصَائِبُ وَلَا يَحْجِيفُ

عَلَى مُبْغِضٍ وَلَا يَأْتُمُ فِي مُجِبِّ النَّاسِ مِنْهُ فِي رَاحَةِ وَ النَّفْسِ مِنْهُ فِي شِدَّةٍ.» بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۱۴.

^۲. «ان عمّتی زینب علیها السلام کانت تؤدی صلاتها، من قیام الفرائض والنوافل، عند مسیرنا من الکوفه الی الشام، و

فی بعض المنازل، کانت تصلی من جلوس لشده الجوع و الضعف...» ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۶۲.

۴. ارتباط با خداوند باید خالصانه و بدون هیچ‌گونه قصد طمع کارانه‌ای باشد:

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «گروهی در عبادت و اطاعت به انگیزه‌ی دستیابی به منافع اخروی، خدا را عبادت می‌نمایند که این نوع عبادت، عبادت تجار و بازرگانان است که هدف سودجویی است. گروهی دیگر به انگیزه‌ی ترس از عذاب، خدا را عبادت می‌کنند این هم عبادت بردگان است گروهی هم به خاطر شکر و انگیزه‌ی سپاس از نعمتهای فراوان خداوندی عبادت خود را انجام می‌دهد و این عبادت آزاد مردان است.»^۱

۵. عبادت نباید گزینشی باشد:

عده‌ای از افراد، عبادت را تنها در مواردی می‌پذیرند که با منافع و یا حتی سلیقه‌ی آنها در تضاد نباشد لذا اگر در مواردی دین‌داری را به مصلحت ندیدند، آنرا انکار می‌کنند و در حقیقت دین را با سلیقه و منافع خود گزینش می‌کنند.^۲ به عنوان مثال بعضی از افراد نماز می‌خوانند ولی در پرداخت خمس کوتاهی می‌کنند و یا بعضی از زنان بسیار اهل دعا و عبادتند ولی در مورد رعایت حجاب کوتاهی می‌کنند.

۶. ارتباط با خداوند باید دائمی و مستمر باشد نه موقت:

فرد عاشق، همیشه و در همه حال در فکر معشوق است. انسان اگر واقعا عاشق خداوند باشد، عالم را محضر او دانسته و نمی‌تواند در هیچ لحظه‌ای از یاد او غافل بوده و او را در کنار خود احساس نکند. و در این هنگام است که از بودن و مناجات با او لذت می‌برد. اگر در مجالس مذهبی در عبادت کوشا بودیم ولی در محافل غیر مذهبی سستی نمودیم باید بدانیم عاشق واقعی خداوند نیستیم.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «هنگامی که نمازگزار به نماز می‌ایستد در طول نماز خود از سه خصلت برخوردار است: اول آن که فرشتگان از جای پاهایش تا اطراف آسمان بر او گرد می‌آیند، و دیگر

۱. «قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه إن قوماً عبدوا الله رغبةً فبئس عباداً العبيد وإن قوماً عبدوا الله شكراً فبئس عباداً الأحرار.» بحار الأنوار، ج ۶۷ ص ۱۹۶.

۲. «أفتؤمنون بغيض الكتاب و تكفرون بغيض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي في الحياة الدنيا و يوم القيامة يردون إلى أشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون.» بقره/۸۵.

آن که رحمت و برکت الهی از اطراف آسمان تا فرق سر، او را فرا می‌گیرد، و سوّم آن که فرشته‌ای بر او گمارده شود که ندا می‌دهد: اگر نمازگزار بداند با چه کسی مشغول مناجات است هرگز از نماز فارغ نشود.^۱

آیت‌الله بهجت: «اگر سلاطین عالم می‌دانستند که انسان ممکن است در حال عبادت چه لذت‌هایی ببرد، هیچ گاه دنبال مسائل مادی نمی‌رفتند.»^۲

در مقابل، قرآن افرادی را معرفی می‌کند که ارتباط آنها با خداوند تنها در زمان‌هایی است که دچار مشکلی می‌شوند ولی زمانی که مشکلات آنها برطرف می‌شود از درگاه خدا فاصله گرفته و او را فراموش می‌کنند.

«آنان زمانی که بر کشتی سوار می‌شوند (و امواج خروشان دریا آنها را تهدید بمرگ میکند) خدا را با اخلاص در دین می‌خوانند (و او را بیاری می‌طلبند) و چون از خطر دریا بساحل نجات رسیدند، آن‌گاه برای خدا، شریکانی قرار می‌دهند.»^۳

زهی عشق زهی عشق که ما راست خدایا چه نغزست و چه خوب است و چه زیباست خدایا
از آن آب حیات است که ما چرخ زنانیم نه از کفّ و نه از نای و نه دفاست خدایا
چه گرمیم! چه گرمیم! از این عشق چو خورشید چه پنهان و چه پنهان و چه پیداست خدایا
چو سیلیم و چو جوییم، همه سوی تو پوییم که منزلگه هر سیل به دریاست خدایا^۴

آثار ارتباط صادقانه با خداوند:

در صورتی که ارتباط با خداوند بر اساس صداقت و با رعایت اصول آن انجام گیرد، آثار بی‌شماری بر آن مترتب خواهد شد که مهمترین آنها، رسیدن به عشقی الهی است.

۱. امام باقر (علیه السلام): «لِلْمُصَلِّي ثَلَاثُ خِصَالٍ إِذَا هُوَ قَامَ فِي صَلَاتِهِ حَفَّتْ بِهِ الْمَلَائِكَةُ مِنْ قَدَمَيْهِ إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَ يَتَنَاثَرُ الْبَرُّ عَلَيْهِ مِنْ عَنَانِ السَّمَاءِ إِلَى مَفْرَقِ رَأْسِهِ وَ مَلَكٌ مُوَكَّلٌ بِهِ يُنَادِي بِهِ يُنَادِي لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَنْ يُنَاجِي مَا انْقَلَبَ مِنْ لَا يَحْضَرُهُ الْفَقِيه، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. سایت پرسجو.

۳. «إِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّوْهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ». عنكبوت/۶۵.

۴. غزلیات مولانا.

عشق چیست؟

عشق اوج علاقه و احساسات است؛ یعنی وقتی آدمی به گونه‌ای شخصی و یا چیزی را دوست داشته باشد به شکلی که تمام وجودش را تسخیر کند و حاکم بر آن گردد؛^۱ اعم از این که به وصال آن برسد یا نه برخلاف شوق که از وصال محبوب بی‌بهره است.^۲

انواع عشق:

۱. عشق‌های حیوانی

۲. عشق‌های انسانی

۳. عشق الهی

۱. عشق‌های حیوانی:

عشق حیوانی عشقی است که بر پایه‌ی شهوات استوار گردیده و بین انسان و حیوان مشترک است.^۳

آفات عشق‌های حیوانی:

الف. توجه کامل به شهوات و غرائز حیوانی

ب. عشق‌های دنیائی، حرکت رو به عقب

شخص عاشق حاضر است برای رسیدن به معشوق، هر عملی را انجام دهد تا جائی که حاضر است تمام مسیری را که در طول زندگی خود برای رسیدن به کمال حقیقی خویش طی کرده، به عقب بازگردد و حتی حاضر است برای رسیدن به معشوق، تن به هر خواری و ذلتی بدهد.

ج. خاموشی چراغ عقل:

^۱. مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه، صدرا، تهران، چ سی و هشتم، ۱۳۷۹، ص ۵۱.

^۲. اقتباس از مرتضی مطهری، مقالات فلسفی، جلد دوم، ص ۱۳۷.

^۳. غایت عشق‌های حیوانی، بهره‌مندی و ارضای غریزه‌ی جنسی است.

امیرالمومنین علیه السلام: «هرکس به چیزی عشق ناروا ورزد، نابینایش می‌کند، و قلبش را بیمار کرده، با چشمی بیمار می‌نگرد، و با گوشی بیمار می‌شنود. خواهش‌های نفس پرده عقلش را دریده، دوستی دنیا دلش را میرانده است، شیفته بی‌اختیار دنیا و برده‌ی آن است و برده‌ی کسانی است که چیزی از دنیا در دست دارند.»^۱

عشق اگر آید برد هوش دل فرزانه را دزد دانا می‌کشد اول چراغ خانه را
آنچه ما کردیم با خود، هیچ نابینا نکرد در میان‌خانه گم کردیم صاحب‌خانه را.^۲
د. لذتی کوتاه و ذلتی ابدی:

در عشق‌های حقیقی، وصال به محبوب ابتدای راه برای رسیدن به مقام «فناء فی الله» است در حالی که در عشق‌های حیوانی، وصال انتهای مسیر است چرا در عشق‌های حیوانی، بعد از وصال عاشق و معشوق، دیگر از آن عشق‌ها و محبت‌های آتشین اثری نیست.

ه. احتمال شکست در بسیاری از این نوع عشق‌ها:

عشق‌های حیوانی عموماً به وصال ختم نمی‌شود و عاشق نمی‌تواند به وصال معشوق خود نائل شود و همین امر می‌تواند باعث ایجاد ضربه‌ای شدید بر روحیه‌ی عاشق دل‌سوخته باشد و از جهتی دیگر، در صورتی که اینگونه عشق‌ها به وصل نیز منتهی شود، باز نمی‌توان به آن امید چندان داشت چرا که به تجربه ثابت شده است که وصل، مقتل عشق است. دو نفر تا زمانی عاشق یکدیگرند که از هم دورند اما زمانی که به وصل هم رسیدند، دیگر از آن عشق‌های آتشین خبری نیست و نمونه‌های بسیاری از آن را در دوستی‌های خیابانی دیده‌ایم که دختر و پسر خود را عاشق و معشوق همدیگر معرفی می‌کنند اما زمانی که به وصل هم می‌رسند از آن محبت‌ها چیزی جز نفرت و کینه بر جا نمی‌ماند.

۱. امیرالمومنین علیه السلام: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أُغْشِيَ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَاحِبِهَا وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ حَرَقَتْ الشَّهْوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَذَا عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا.»
نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹

۲. شعر از زیب النساء (متلخص به مخفی)، منبع: سایت حوزه.

و. گرفتار شدن در دام گناهان گوناگون:

عشق‌های حیوانی را می‌توان یکی از مهمترین دام‌های شیطان برای گرفتار نمودن انسان دانست چرا که چنین عشق‌هایی مقدمه‌ای برای انجام گناهان بی‌شماری از جمله چشم‌چرانی، زنا، خودکشی و... است.

حکایتی تأسفبار:

مدتی قبل برای یکی از نزدیکان ما اتفاقی افتاد که نقل آن در اینجا مناسب است. در همسایگی ما زن و مردی با یکدیگر زندگی می‌کردند که حدود شانزده سال از ازدواج آنها می‌گذشت و در عین حال زندگی آرام و بی‌سر و صدائی داشتند و مانند بیشتر زنان و مردان این جامعه، خوشی‌ها و ناخوشی‌های زندگی را با یکدیگر تقسیم می‌کردند.

اما بعد از مدتی متوجه شدیم که زندگی آنها به یکباره متحول شده؛ آن مرد دیگر آن مرد سابق نبود. به هیچ عنوان تحمل دیدن همسرش را نداشت و از هر نوع شکنجه و آزار و اذیتی در حق همسرش فروگذار نبود و کار را به جائی رسانده بود که روزی وسایل همسرش را در وسط حیاط جمع کرده و همه را به آتش کشید.

وقتی از علت این امر جويا شدیم متوجه شدیم که این مرد بعد از حدود شانزده سال زندگی مشترک با همسرش، با خبر شده که همسرش قبل از ازدواج با او، با مرد دیگری رابطه دوستی داشته.

نکته قابل تأمل این که همان دوست سابق، نتوانسته بود این جریان را برای همیشه در قلب خود مخفی کند و آن را برای یکی از دوستان خود نقل نموده بود و او هم برای شوهر این زن مطلب را بیان کرده بود و زندگی آنها را تبدیل به جهنمی سوزان کرده بود.

۲. عشق‌های انسانی:

عشق‌های انسانی، عشق‌ها و محبت‌هایی است که ریشه در صفات پاک انسانی دارد و البته این گونه عشق‌ها در تمام افراد، چه مومن و صالح و چه کافر و فاجر وجود دارد. بعضی از اقسام این نوع عشق عبارتند از:

الف. عشق به اولیاء و دوستان خداوند.

ب. عشق و محبت نسبت به علماء

ج. عشق به والدین

د. عشق به فرزندان

ه. عشق و محبت بین همسران

و. محبت نسبت به خویشان و اطرافیان

ز. محبت نسبت به معلم و استاد

ح. عشق به تمام عالم هستی چون مظهر خداوند است.

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
ذکر این نکته نیز مفید است که این گونه عشق و محبت‌ها با هدایت صحیح، می‌تواند وسیله‌ای برای رسیدن به محبوب حقیقی یعنی وسیله‌ای برای رسیدن به ذات خداوند باشد.

۳. عشق الهی:

خداوند همان معشوق حقیقی و منحصر به فردی است که با عشق به خود جهان را آفرید و عشق را در تمام هستی، از جمله انسان، قرار داد، محبوبی که قرآن کریم وی را محبوب حقیقی و اصلی می‌داند، و روایات بر محبت و عشق وی بسیار تأکید ورزیده‌اند.

حکایت:

رسول خدا ﷺ فرمود: شعیب آن قدر از عشق خدا گریست تا کور شد، خداوند چشمش را به او باز گرداند، مجدداً گریه کرد تا نابینا شد، خداوند دوباره بینایی وی را به او باز گرداند، مجدداً گریه کرد تا نابینا شد، خداوند دوباره بینایی وی را به او باز گرداند، بازهم آنقدر گریست تا کور شد

و این بار نیز خداوند او را شفا داد، در مرتبه چهارم، خداوند به او وحی کرد: ای شعیب تا به کی می‌گری، اگر گریه تو از بیم آتش جهنم است، من تو را از آن رهانیدم و اگر از شوق وصول به بهشت است، من آن را به تو بخشیدم، شعیب گفت: معبود، ای مولای من! تو می‌دانی که گریه من نه از ترس جهنم است و نه از شوق بهشت، ولی عشق تو در قلب من جای گرفته و من طاقت صبر و تحمل ندارم، تا آنکه تو را ببینم، خداوند تعالی به او وحی نمود، حال که چنین است، بزودی من کلیم خود موسی بن عمران را به خدمت تو می‌گمارم.^۱

مبدا پیدایش عشق الهی:

الف. فطرت:

هر انسانی کمال‌جو است و به سوی کمال گرایش دارد. فطرت انسان ناخودآگاه به سوی تمام زیبایی‌ها کشش دارد و اصل و ریشه‌ی تمام این زیبایی‌ها، همان کمال مطلق است که در وجود خداوند ظاهر و عیان است. انسان عاشق زیبایی می‌شود و به سوی آن گرایش دارد ولی او زیبایی حقیقی را می‌طلبد؛ او به دنبال زیبایی خداوند است ولی گاهی در تعیین مصداق خارجی آن دچار خطا می‌شود به این معنا که حتی جوانی که به دنبال چشم و ابروی زیبایی می‌رود در حقیقت، بر اساس حکم فطرت خود عمل نموده است ولی نمی‌داند که فطرت او به دنبال زیبای حقیقی یعنی خداوند است و لذا این میل و گرایش فطری را در این زیبایی‌های ظاهری می‌جوید.

ب. معرفت نسبت به خداوند:

معرفت مقدمه‌ی محبت است. هر چه معرفت نسبت به ذات خداوند بیشتر باشد، عشق و محبت هم بیشتر می‌شود. به همین دلیل تفکر در صفات الهی و آفرینش او برای ایجاد معرفت بیشتر، توصیه شده است.

^۱ . قصص الأنبياء (قصص قرآن)، ص ۳۲۴، باب یازدهم ماجرای شعیب رضی الله عنه.

ج. مبارزه با عشق‌های حیوانی:

بعد از پیدایش عشق‌های مجازی، در صورت مبارزه با آن، همان عشق تبدیل به عشقی الهی خواهد شد.

امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس که گناه یا امری شهوانی بر او عرضه شود و او از ترس خدای عزوجل از ارتکاب آن خودداری کند خداوند آتش دوزخ را بر او حرام می‌گرداند و از بی‌تابی بزرگ روز قیامت او را ایمن می‌کند و در مورد او به آنچه که در کتابش وعده داده است وفا خواهد کرد که فرمود: «و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت باشد.»^۱

جناب شیخ رجبعلی خیاط در دیداری که با حضرت آیت الله سید محمدهادی میلانی داشته تحول معنوی خود را چنین بازگو نموده است که:

«در ایام جوانی (حدود ۲۳ سالگی) دختری رعنا و زیبا از بستگان، دلباخته من شد و سرانجام در خانه‌ای خلوت مرا به دام انداخت، با خود گفتم: «رجبعلی! خدا می‌تواند تو را خیلی امتحان کند، بیا یک بار تو خدا را امتحان کن! و از این حرام آماده و لذت بخش به خاطر خدا صرف نظر کن. سپس به خداوند عرضه داشتیم: «خدایا! من این گناه را برای تو ترک می‌کنم، تو هم مرا برای خودت تربیت کن.»

آنگاه دلیرانه، همچون یوسف علیه السلام در برابر گناه مقاومت می‌کند و از آلوده شدن دامن به گناه اجتناب می‌ورزد و به سرعت از دام خطر می‌گریزد. این کف نفس و پرهیز از گناه، موجب بصیرت و بینایی او می‌گردد. دیده برزخی او باز می‌شود و آن چه را که دیگران نمی‌دیدند و نمی‌شنیدند، می‌بیند و می‌شنود. به طوری که چون از خانه خود بیرون می‌آید، بعضی از افراد را به صورت واقعی خود می‌بیند و برخی اسرار برای او کشف می‌شود.^۲

۱. عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ الْمَنَاهِي قَالَ: مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فَاحِشَةٌ أَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَهَا مَخَافَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَ أَمَّنَهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ وَ أَنْجَزَ لَهُ مَا وَعَدَهُ فِي كِتَابِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ، وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۲۰۹.

۲. کیمیای محبت، حجة الاسلام محمدی ری شهری.

آثار عشق های الهی:

- ۱- ترجیح دادن خداوند بر همه‌ی محبوب‌های دیگر، به ویژه حبّ دنیا.
- ۲- اطاعت ظاهری و باطنی از اوامر و نواهی خداوند.
- ۳- ترجیح لقای پروردگار بر بقای خود و مجاهده با مال و جان در راه خدا.
- ۴- دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا.
- ۵- خشنودی و رضایت کامل از حضرت حق.
- ۶- حریص بودن بر خلوت و مناجات با پروردگار.
- ۷- انس با کلام خداوند (قرآن).
- ۸- در همه اوقات مستغرق در یاد پروردگار بودن.

نتیجه‌های کاربردی توجه و عدم توجه مخاطب به موضوع در متن زندگی:**۱. ایجاد آرامش:**

همیشه اضطراب و نگرانی و عوارض ناشی از آن، از بزرگترین مشکلات انسان بوده و در مقابل، آرامش یکی از مهم‌ترین گمشده‌های او محسوب می‌شده است به شکلی که برای رسیدن به آن از هیچ کوششی فروگذار نبوده است.

قرآن برای برطرف شدن تمام اضطراب‌ها و نگرانی‌ها، توصیه به ذکر الهی و توجه و ارتباط با خداوند نموده است **(الا بذكر الله تطمئن القلوب)**، چرا که خداوند منبع تمام فیوضات و دریای بی‌کرانی است که برای آن انتهائی تصور نمی‌شود و انسان با اتصال و ارتباط با آن می‌تواند از داشتن پشتوانه‌ای قوی در ناملایمات زندگی مطمئن بوده و همین امر باعث دلگرمی و امید بیش از پیش برای او می‌شود.

۲. ایجاد هدف برای زندگی:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

مانده‌ام سخت‌عجب کز چه سبب ساخت مرا یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم عده‌ای از مردم خوب کار می‌کنند تا بتوانند خوب بخورند و خوب می‌خورند تا بتوانند خوب کار کنند و تمام زندگی آنها در همین خوردن و خوابیدن‌ها خلاصه می‌شود تا روزی که از این دنیا خارج شوند در حالی که هدف از زندگی انسانی تنها خور و خواب و خشم و شهوت نیست بلکه تمام اینها وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهائی یعنی قرب الهی است.

تن آدمی شریفست به جان آدمیت	نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
اگر آدمی به چشم مست و دهان و گوش و بینی	چه میان نقش دیوار و میان آدمیت
اگر این درنده‌خویی ز طبیعتت بمیرد	همه عمر زنده باشی به روان آدمیت
رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند	بنگر که تا چه حدست مکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت	به در آی تا ببینی طیران آدمیت

زندگی بدون خدا، زندگی بی‌روح و بی‌هدفی است. ممکن است علی‌الظاهر در مسائل مادی و دنیائی پیشرفت‌هایی داشته باشد ولی چون با خداوند ارتباطی ندارد از این زندگی نیز لذتی نمی‌برد. به عنوان نمونه فردی چون صادق هدایت با وجود این که نویسنده‌ای چیره‌دست بود ولی چون خدا را در زندگی خود انکار می‌کرد به پوچی رسید و ترجیح داد خودکشی کرده و خود را از این زندگی که به زعم او پوچ و بی‌هدف بود نجات دهد.

۳. دوری از گناه:

انسان در زمانی مرتکب گناه می‌شود که از یاد خدا غافل باشد. و به همین دلیل شیطان تمام سعی خود را برای غافل نمودن انسان از یاد خدا به کار می‌برد. عبادت و ارتباط صادقانه با خداوند، این غفلت‌ها که زمینه‌ساز گناه و معصیت است را از میان برده و انسان را به معبود و معشوق حقیقی نزدیک‌تر می‌کند.

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»^۱ و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه باز می‌دارد، و یاد خدا بزرگتر است و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید.

۴. افزایش صبر و تحمل انسان در برابر مشکلات:

زمانی که انسان در تمام امور زندگی خود، دست خداوند را می‌بیند و یاری او را در زندگی مشاهده می‌کند تحمل ناملايمات برای او آسان‌تر خواهد بود و حتی مشکلات زندگی را نمونه‌ای از لطف خداوند نسبت به خود می‌بیند.

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «زمانی که خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد او را مبتلا می‌کند تا صدای او را بشنود.»^۱

کلیدهای از طلا:

۱. نمازهای خود را در ابتدای وقت بخوانید.
۲. روزانه حداقل یک صفحه قرآن بخوانید.
۳. ذکرهای روزانه را بگوئید.^۲
۴. به کسانی که به کمک شما نیاز دارند کمک کنید.

ارائه منابع بیشتر:

۱. آثار روانی - اجتماعی خداپاوری؛ محمد کاویانی.

^۱ عن رسول الله ﷺ: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ لِيَسْمَعَ تَضَرُّعَهُ». إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۸۳.

^۲ شنبه: یا رب العالمین؛ یکشنبه: یا ذالجلال والاکرام؛ دوشنبه: یا قاضی الحاجات؛ سه‌شنبه: یا ارحم الراحمین؛ چهارشنبه: یا حی یا قیوم؛ پنج‌شنبه: لا اله الا الله الملك الحق المبين؛ جمعه: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم. (هر ذکر صد مرتبه)

فصل دوم

اخلاق

درس‌های بیستم و بیست و یکم

چه کنیم تا خداوند مرا دوست داشته باشد و مورد توجه خدا و اولیاء او قرار گیرم. (توبه و توجه به خدا)

تأثیراتی که انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس گرفته باشد:

۱. راه‌های به دست آوردن محبت الهی را بداند.
۲. معنای توبه و شرائط آن را بداند.
۳. زمان‌های مناسب برای توبه را بداند.
۴. گناهانی که توبه در آنها مقبول واقع نمی‌شود را بشناسد.
۵. علائم پذیرش توبه از جانب خداوند را بشناسد.
۶. راه‌های استوار ماندن توبه را بشناسد.
۷. از آثار توبه در زندگی دنیوی و اخروی مطلع باشد.

راه‌های به دست آوردن محبت الهی:

خداوند در قرآن این افراد را محبوب خود معرفی کرده است:

۱. کسانی که محبت خداوند را بر هر محبت دیگری برتری می‌دهند:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ.»^۱

(ای رسول ما امت را) بگو که اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود و اموالی که جمع آورده‌اید و مال التجاره‌ای که از کسادی آن بیمناکید و منازلی را که به آن دل خوش داشته‌اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می‌دارید منتظر باشید تا خدا امر خود را جاری سازد (و اسلام را بر کفر غالب و فاتح گرداند و شما دنیاطلبان بدکار از فعل خود پشیمان و زیان کار شوید) و خدا فساق و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.

۲. کسانی که عدالت را رعایت می‌کنند:

«إِنَّ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»^۲ اگر حکم کردی میان آنها به عدالت حکم کن، که خدا دوست می‌دارد آنان را که حکم به عدل کنند.

۳. متوکلین به خداوند:

«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^۳ آنچه تصمیم گرفتی با توکل به خدا انجام ده، که خدا آنان را که بر او اعتماد کنند دوست دارد.

۴. صابرین در مشکلات و شدائد:

«وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.»^۴ چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنان جنگ کردند! آنها هیچ گاه در برابر آنچه در راه خدا به آنان می‌رسید، سست و ناتوان نشدند (و تن به تسلیم ندادند) و خداوند صابرین را دوست دارد.

^۱. توبه/۲۴

^۲. مائده/۴۲.

^۳. آل عمران/۱۵۹.

^۴. آل عمران/۱۴۶.

۵. نیکوکاران:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛^۱ همان‌ها که در توانگری و تنگدستی، انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم درمی‌گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۶. جهادگران در راه خدا:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوعٌ».^۲ همانا خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او پیکار می‌کنند گویی بنیانی آهنین‌اند!

۷. متقین و پرهیزکاران:

«بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ».^۳ آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می‌دارد زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.

۸. توبه‌کنندگان به درگاه الهی:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».^۴ خداوند، توبه‌کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.

در میان راه‌هایی که در بالا گفته شد، اگر چه همه راه‌ها کارآمد است، ولی از آنجایی که انسان بیشتر در معرض غفلت و گناه قرار دارد؛ بهترین راه و قدم اول برای رسیدن به توجهات الهی، توبه است. توبه در مباحث اخلاقی اولین مرحله سیر سلوک نیز مطرح شده است.

توبه چیست؟

۱. توبه در لغت به معنای بازگشت از چیزی و روی آوردن به چیزی دیگر است.

^۱. آل عمران/۱۳۴.

^۲. صف/۴.

^۳. آل عمران/۷۶.

^۴. بقره/۲۲۲.

۲. توبه در اصطلاح به معنای بازگشت بنده از عصیان و روی آوردن به طاعت خداوند است.
۳. توبه، عکس العمل روح و فطرت الهی در مقابل گناه و معصیت.
۴. توبه امیدی در ناامیدی‌ها است.
- امیرالمومنین علیه السلام : «در شگفتم از کسی که ناامید است در حالی که توبه و استغفار را در اختیار دارد.»^۱
۵. توبه سلاح انسان در مقابل شیطنت شیطان.
- حضرت آدم به خداوند عرضه داشت: خدایا شیطان را بر من مسلط نمودی و او را مانند خود در رگ من جاری کردی، پس برای من نیز چیزی قرار ده تا با او مبارزه کنم. خداوند ندا داد: من نیز برای تو و فرزندان تو توبه را قرار دادم...^۲
۶. توبه نوعی عبادت الهی است.
- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند: «استغفار بهترین عبادت است.»^۳
۷. توبه داروی دردهای روحی است.
- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای هر دردی دارویی است و داروی گناهان استغفار است.»^۴
۸. توبه، جنگ نفس لوامه با نفس اماره است.

شرائط پذیرش توبه:

توبه‌ای مقبول درگاه خداوند است که شرائط آن محقق شده باشد. شرائط توبه به این شرح است:

^۱ عن علی علیه السلام : «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتُوبُ وَ مَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.» نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

^۲ کافی، ج ۲، ص ۴۴۰. با تلخیص.

^۳ عن رسول الله صلی الله علیه و آله : «خَيْرُ الْعِبَادَةِ الْإِسْتِغْفَارُ.» کافی، ج ۲، ص ۵۱۷.

^۴ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ وَ دَوَاءُ الذُّنُوبِ الْإِسْتِغْفَارُ.» وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص ۶۸.

۱. پذیرش گناه و عدم توجیه آن:

خداوند می‌فرماید: «بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ»^۱؛ بلکه انسان، خودش بر وضع خود آگاه است، هر چند در ظاهر برای خود، عذرهایی بتراشد. و امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «گناه‌کاری که به گناه‌کاری خود اقرار کند بهتر است از اطاعت-کننده‌ای که به عمل خود افتخار کند.»^۲

۲. پشیمانی واقعی از گناه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «پشیمانی همان توبه است.»^۳
توبه بر لب، سُبْحَه بر کف، دل پر از شوق گناه معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

۳. تصمیم بر ترک گناه در آینده:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «توبه‌کننده از گناه همانند کسی است که گناه ندارد، و آنکه در گناه بماند با اینکه آموزش خواهد مثل تمسخرکننده (خود یا خدا) است.»^۴

۴. اقرار زبانی به گناه:

خداوند می‌فرماید: «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»^۵ و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند امید می‌رود که خداوند توبه‌ی آنها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است.

^۱ قیامه/۱۵.^۲ «عاصٍ يُقِرُّ بِذُنُوبِهِ خَيْرٌ مِنْ مُطِيعٍ يَفْتَخِرُ بِعَمَلِهِ.» تصنیف غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۹۵.^۳ وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: «الْتَدَمُ تَوْبَةٌ.» بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۱.^۴ سُبْحَه به معنای تسبیح.^۵ الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ص ۳۹.^۶ توبه/۱۰۲.

نکته: بر خلاف مسیحیت که معتقدند افراد باید گناه خود را نزد کشیش اعتراف نمایند، مسلمانان معتقدند که اعتراف باید تنها برای خداوند بوده و اقرار به گناه نزد مردم، خود نوعی معصیت است.

۵. ادای حقوق الهی:

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرمایند: «یکی از مراحل توبه این است که: حق هر واجبی را که ضایع ساخته‌ای ادا سازی.»^۱

ممکن است بر اثر طغیان غریزه در ابتدای تکلیف، عباداتی مثل نماز و روزه از انسان ساقط شده باشد که برای توبه باید با تصمیمی جدی، آن عبادات را قضا نماید.

۶. ادای حق الناس:

علی بن ابی حمزه می‌گوید: دوستی داشتم از مأمورین و نویسندگان بنی امیه. از من خواهش کرد برایش اجازه بگیرم که خدمت حضرت صادق علیه السلام برسد. اجازه گرفتم. وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید سلام کرده نشست. عرض کرد: آقا من در اداره حکومتی بنی امیه کار می‌کردم و از دنیای آنها ثروت زیادی انباشتم و کسی از من بازخواست نمی‌کرد... فدایت شوم آیا راه نجاتی برایم هست؟ فرمود: اگر راهی برایت بگویم عمل می‌کنی؟! عرض کرد بلی انجام می‌دهم. فرمود: هر چه در کار حکومتی آنها به دست آورده‌ای رها کن. هر کدام را می‌شناسی حق آنها را می‌دهی و هر کدام را نمی‌شناسی از طرف آنها صدقه می‌دهی من از جانب خدا برای تو ضمانت بهشت را می‌کنم.

مدتی فکر کرد و تصمیم خود را گرفت و گفت: انجام می‌دهم. علی بن ابی‌حمزه ادامه داد: من با او به کوفه برگشتیم هر چه داشت رد کرد حتی لباسهای تنش را، ما مقداری پول تهیه کردیم و لباس برایش خریدیم و برای مخارج او پولی فرستادیم. چند ماهی بیش نگذشت که مریض شد. از او عیادت می‌کردیم.

^۱ «... الرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَّغْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا.» نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷.

روزی به عیادتش رفتم در حال جان دادن بود چشم باز کرد گفت: علی بن ابی حمزه! به خدا قسم دوست تو حضرت صادق علیه السلام به وعده‌ی خود وفا کرد. خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم همین که چشمش به من افتاد فرمود: علی! به وعده‌ی خود نسبت به دوست تو وفا کردیم. نکته: حق الناس تنها امور مالی را دربر نمی‌گیرد بلکه اگر حیثیت و آبروی مومنی به وسیله‌ی غیبت و تهمت و دروغ و... به خطر بیفتد، جزء حق الناس محسوب می‌شود که توبه‌ی از آن تنها جلب رضایت طرف مقابل است.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «حرمت مومن از حرمت کعبه بیشتر است.»^۱

۷. توبه‌های علنی و مخفیانه:

گاهی انسان مرتکبی گناهی می‌شود به صورتی که تنها خود او و خداوند از گناه مطلع هستند، در این صورت باید توبه‌ی او نیز مخفیانه باشد و کسی از آن با اطلاع نشود. ولی گاهی انسان گناهی را به صورت علنی مرتکب می‌شود به شکلی که گناه او بر دیگران نیز تاثیر می‌گذارد در این حالت باید توبه‌ی او علنی باشد تا دیگران را نیز متنبه نماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای هر گناهی توبه‌ای انجام ده، برای گناه پنهان، توبه‌ی پنهان و برای گناه آشکار، توبه‌ی آشکار.»^۲

۸. توسل به اولیاء الهی:

خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا.»^۳ ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود. و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذاشتند)، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می‌یافتند.»

۹. کمک به نیازمندان:

^۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «الْمُؤْمِنُ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنَ الْكَعْبَةِ.» بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۷۱.

^۲. «أَخْبَثَ لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ السِّرُّ بِالسِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةُ بِالْعَلَانِيَةِ.» بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۲۹.

^۳. نساء/۶۴.

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «از کفاره گناهان بزرگ، فریاد خواه را به فریاد رسیدن است، و غمگین را آسایش بخشیدن.»^۱

۱۰. شرائط کمال توبه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «توبه کننده اگر آثار توبه در او نمایان نباشد توبه کار نیست و آثار توبه این است که طلبکاران را راضی کند و نمازهای خود را اعاده کند و بین مردم با تواضع رفتار کند و نفس خویش را از شهوات بازدارد و با روزه، خود را لاغر کند و با شب زنده‌داری رنگش را زرد نماید و با کم‌خوری شکمش را کوچک کند و از ترس آتش کمرش خمیده شود و با شوق بهشت اندامش را لاغر کند و با ترس از ملک‌الموت قلب خود را نرم کند و با تفکر در امر آخرت، پوست را بر بدنش بچسباند. این اثر توبه است و اگر کسی چنین اوصافی را داشت پس بدانید که او واقعا توبه کرده است.»^۲

زمان‌های مناسب برای توبه:

۱. هنگام سحر: حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «بهترین وقتی که در آن خدای عزوجل را بخوانید (و به درگاهش دعا کنید) سحرها است، و این آیه را که در باره‌ی گفتار حضرت یعقوب علیه السلام است تلاوت فرمود: «گفت بزودی آمرزش خواهم برای شما از پروردگار خود» (سوره یوسف آیه ۹۸) فرمود: (دعا کردن برای فرزندان خود را) به سحر تأخیر انداخت.»^۳
۲. در هنگام نماز: امام صادق علیه السلام فرمودند: «در نماز وتر، هفتاد نوبت استغفار کن.»^۴
۳. شب جمعه: امام صادق علیه السلام در مورد سخن یعقوب به فرزندانش که گفت: «بزودی از خدای خود برای شما طلب آمرزش خواهم کرد» آن حضرت فرمود: وقت دعا را یعقوب به تأخیر انداخت تا در سحرگاه شب جمعه دعا کند.»^۱

^۱ وَ قَالَ صَلَّى: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ وَ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.» نهج‌البلاغه، حکمت ۲۴.

^۲ جامع‌الآخبار، ص ۸۷.

^۳ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى خَيْرُ وَقْتٍ دَعَوْتُمْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِ الْأَسْحَارُ وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ "سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي" وَ قَالَ آخِرُهُمْ: إِلَى السَّحْرِ. کافی، ج ۲، ص ۴۷۷.

^۴ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَتَغْفِرُ اللَّهُ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً.» کافی، ج ۳، ص ۴۵۰.

۴. عصر جمعه: امام صادق علیه السلام فرمودند: «کسی که در عصر جمعه هفتاد مرتبه استغفار کند و بگوید **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ** خداوند او را می‌بخشد...»^۲
۵. بعد از هر نماز: حضرت باقر علیه السلام فرمود: «هر که دنبال نماز واجب پیش از آنکه پاهای خود را تا کند (و برخیزد، یا پیش از آنکه از حالت و هیئت تشهد زانوهای خود را تغییر دهد) سه بار بگوید: «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال و الاكرام و أتوب اليه» خدای عزوجل گناهانش را بپامزد گرچه (در زیادی) مانند کف دریا باشند.»^۳
۶. بعد از هر گناه: امیرالمومنین علیه السلام: «اگر گناهی انجام دادی در نابودی آن به وسیله‌ی توبه شتاب کن.»^۴
۷. توبه در جوانی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «توبه کردن نیکو است ولی از جوانان نیکوتر است.»^۵

توبه‌هایی که پذیرفته نیست:

بضعی از گناهان، به اندازه‌ای شدید است که خداوند در مورد آن توبه را نمی‌پذیرد. این گناهان به این شرحند:

۱. توبه‌ی مشرک:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا.»^۱ خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ يَعْقُوبَ لَيِّنِيهِ - سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي - قَالَ: «أُخْرَهَا إِلَى السَّخْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ.» من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «مَنْ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَوْمَ الْجُمُعَةِ بَعْدَ الْعَصْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ فِيمَا سَلَفَ وَ عَصَمَهُ فِيمَا بَقِيَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَنْبٌ غَفَرَ لَهُ ذُنُوبَ وَالدَّيْهِ.» مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۹۵.

۳. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: «مَنْ قَالَ فِي ذُبْرِ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ قَبْلَ أَنْ يَتَّشَىٰ رَجُلِيهِ - أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ* ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ.» کافی، ج ۲، ص ۵۲۱.

۴. «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَجَعَلْ مَخْوَهَا بِالتَّوْبَةِ.» بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱۰.

۵. «التَّوْبَةُ حَسَنَةٌ وَ هِيَ مِنَ الشَّابِّ أَحْسَنُ.» إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۳.

۶. نساء/۴۸.

شایسته بدانند) می‌بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است.

۲. توبه هنگام مرگ:

«وَأَيُّسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا.»^۱ برای کسانی که کارهای بد را انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.

از امام رضا علیه السلام پرسیدند: برای چه خدا فرعون را غرق کرد با این که به او ایمان آورد و به یگانگی‌اش اعتراف کرد؟ فرمود: «چون با دیدن عذاب ایمان آورد و ایمان با دیدن عذاب پذیرفته نباشد و این حکم خدا است در گذشته و آینده.»

۳. توبه‌ی عالم از بعضی از گناهان:

اگر عالم مرتکب خطائی شود، عده‌ای نیز در پرتو تعلیمات او گمراه خواهند شد و لذا تا زمانی که آن افراد، هدایت نشوند، توبه‌ی عالم نیز پذیرفته نیست.

نقل شده که شخصی نه از راه حلال و نه از راه حرام نتوانست به پول و ثروتی برسد؛ شیطان او را وسوسه کرد و دینی از خود درست کرد. مردم گردش جمع شدند و به این واسطه توانست مال و ثروتی به دست آورد اما بعد از مدتی پشیمان شد، نزد مردم رفت و گفت: راهی که من نشان دادم انحرافی بوده، ولی مردم نپذیرفتند و گفتند همان راهی که به ما نشان دادی واقعا حق بوده و تو در دین حقت شک کرده‌ای. از شدت ناراحتی خود را زنجیر و میخ‌بند کرد و گریه‌ها داشت، خداوند به پیامبری از انبیای بنی‌اسرائیل وحی کرد؛ به فلانی بگو: به عزت و جلالم تا منحرفان را بر نگردانی توبه‌ی تو قبول نیست.^۲

^۱. نساء/۱۸.

^۲. بحارالانوار، ج ۶۹ ص ۲۱۹.

۴. توبه‌ی عیب‌جو و مسخره‌کننده:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» استغفر لهم أو لا تستغفر لهم إن تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم ذلك بأنهم كفروا بالله ورسوله والله لا يهدي القوم الفاسقين.^۱

«آنهايي که از مؤمنان اطاعت‌کار، در صدقاتشان عیب‌جویی می‌کنند، و کسانی را که (برای انفاق در راه خدا) جز به مقدار (ناچیز) توانایی خود دسترسی ندارند، مسخره می‌نمایند، خدا آنها را مسخره می‌کند (و کيفر استهزاکنندگان را به آنها می‌دهد) و برای آنها عذاب دردناکی است! *چه برای آنها استغفار کنی، و چه نکنی، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی‌آمرزد! چرا که خدا و پیامبرش را انکار کردند و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی‌کند!»

۵. توبه‌ی منافقین:

«سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲

«برای آنها تفاوت نمی‌کند، خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی، هرگز خداوند آنان را نمی‌بخشد زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی‌کند!»

ع. گناهان به ظاهر کوچک:

امام عسکری علیه السلام می‌فرمود: «از گناهانی که قابل‌آمزش نیست اینست که مردی بگوید ای کاش من جز این گناه را نداشتم که به آن مؤاخذه شوم (گناه را کوچک شمردن).»^۳

^۱ توبه/۷۹ و ۸۰.

^۲ منافقون/۶.

^۳ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: «مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِنَفْسِهِ أَوْ أَخِي إِذَا بَغَى». إعلام الوری بأعلام الهدی،

ص ۳۷۴.

علائم پذیرش توبه از جانب خداوند:

اگر هنگام توبه و بعد از آن، حالات زیر برای انسان ایجاد شد، می‌تواند به بخشش گناهان خود امید زیادی داشته باشد:

۱. شدت انقلاب روحی در حال استغفار که نشان‌دهنده‌ی پشیمانی بیشتر از گناه است.
 ۲. احساس نشاط و آرامش بعد از توبه که نشانه‌ی رهایی از گناهان و آلودگی‌هاست.
 ۳. تجلی آثار توبه در اعمال، یعنی اگر بعد از توبه، مرتکب آن گناه نشد نشان‌دهنده‌ی این است که توبه‌ی او حقیقی بوده و مورد قبول واقع شده است.
- امام خمینی (ره) می‌فرمودند: اگر بعد از ماه مبارک رمضان تغییری در حالات خود یافتید به همان نسبت وارد ضیافت الهی شده‌اید ولی اگر دگرگونی در شما پدید نیامد از آن بی‌بهره ماندید.

توبه‌ی نصح چیست؟

از امام صادق علیه السلام درباره‌ی گفتار خدای عزوجل: «ای آنان که ایمان آوردید توبه کنید بسوی خدا توبه نصح» (سوره تحریم آیه ۸) سوال شد. حضرت فرمودند: یعنی بنده از گناه توبه کند و دیگر به آن باز نگردد.^۱

راههای استوار ماندن توبه:

بسیار اتفاق می‌افتد که از گناهی توبه می‌کنیم ولی بعد از مدتی دوباره به سوی آن گرایش پیدا می‌کنیم. برای استوار کردن توبه، روش‌های زیر موثر است:

۱. تقویت ایمان با تفکر و مطالعه:

اگر معرفت انسان نسبت به خداوند و صفات او قوی باشد، عالم را محضر خدا دانسته و در محضر او معصیت نمی‌کند.

^۱ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا - قَالَ: «تَوْبُ الْعَبْدِ مِنَ الذَّنْبِ ثُمَّ لَا يَغُودُ فِيهِ.» کافی، ج ۲، ص ۴۳۲.

«هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۱

«هر کجا باشید او با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست!»

۲. توکل و استمداد از خداوند برای در امان بودن از شیطان:

شیطان تا تمام قدرت برای فریب انسان اقدام می‌کند و اگر انسان برای مبارزه با او از یاری و پشتیبانی خداوند مطمئن نباشد نمی‌تواند با شیطان قدرتمند نفس مبارزه کند.

«وَمَا أُبْرِيْ نَفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ»^۲

«من هرگز خودم را تبرئه نمی‌کنم، که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می‌کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند! پروردگارم آمرزنده و مهربان است.»

۳. توجه به زشتی گناه در برابر دیدگان خداوند:

هیچ گاه به کوچکی گناه نگاه نکنید بلکه همیشه به بزرگی خدائی که در مقابل او گناه می‌کنید توجه داشته باشید.

۴. توجه به آثار گناه در زندگی دنیائی:

هر کس در گرو اعمال خود می‌باشید. خوبی بکند نتیجه‌ی آن را می‌بیند بدی هم بکند به نتیجه‌ی آن خواهد رسید.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ»^۳ (آری) هر کس در گرو اعمال خویش است.

۵. ترک زمینه‌ی گناه:

مثل کنترل نگاه و یا عدم حضور در بعضی از مجالسی که مقدمه‌ی گناه است و یا عدم دوستی با افراد ناباب.

^۱ حدید/۴.

^۲ یوسف/۵۳.

^۳ مدثر/۳۸.

۶. ترک فکر گناه:

حضرت عیسی علیه السلام به حواریون خود می‌فرمود: «موسی بن عمران به شما امر کرد که زنا نکنید و من بشما امر می‌کنم که فکر زنا را در خاطر نیاورید چه رسد به عمل زنا زیرا آنکه فکر زنا کند مانند کسی است که در عمارت زیبا و مزین آتش روشن کند دوده‌های تیره آتش زیباییهای عمارت را خراب می‌کند اگر چه عمارت آتش نگیرد یعنی فکر گناه خواه ناخواه در قلب مردم تیرگی ایجاد می‌کند و به صفا و پاکی دل آنها ضربه می‌زند و لو عملاً مرتکب آن گناه نشوند.»^۱

۷. اشتغال به امور مفید:

بی‌کاری می‌تواند زمینه‌ساز گناهان بی‌شماری باشد. پس زمان خود را به اندازه‌ای پر نمائید که برای گناه دیگر فرصتی نداشته باشید.

۸. ورزش:

سلامتی بدن در ایجاد اراده‌ای قوی بسیار موثر است پس با ورزش سلامتی و به تبع آن اراده‌ی بالا را برای خود به ارمغان بیاورید علاوه بر اینکه ورزش باعث از بین رفتن انرژی‌های زائد بدن می‌شود که خود این امر، باعث دوری بیشتر از گناه می‌شود.

۹. توجه با پایان زندگی و مرگ:

امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: «به یاد آورید مرگ را که از بین برنده‌ی لذات و تیره‌کننده‌ی شهوات و پراکنده‌کننده‌ی جمع شماس است.»^۲

۱۰. توجه به عبادات و به خصوص نماز:

«أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.»^۱ و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتیها و گناه بازمی‌دارد.

^۱ قَالَ: «إِنَّ مُوسَى أَمَرَكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَأَنَا أَمَرُكُمْ أَنْ لَا تُحَدِّثُوا أَنْفُسَكُمْ بِالزَّانَا فَضَلْنَا عَنْ أَنْ تَزْنُوا فَإِنَّ مَنْ حَدَّثَ نَفْسَهُ بِالزَّانَا كَانَ كَمَنْ أَوْقَدَ فِي بَيْتِ مَرْوَقٍ فَأَفْسَدَ التَّرَاوِيقَ الدُّخَانُ وَإِنْ لَمْ يَخْتَرِقِ الْبَيْتَ.» وسائل الشيعه ج ۲۰ ص ۳۱۹.

^۲ «اذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَاتِ وَمُنْعَصَ الشَّهَوَاتِ وَدَاعِيَ الشَّتَاتِ.» تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۶۲.

۱۱. توجه به عاقبت اخروی گناه:

در بصره زنی بدنام به نام شعوانه زندگی می‌کرد که هر مجلس گناهی برپا می‌شد او نیز حضور داشت. روزی با کنیزان خود از کوچه‌ای می‌گذشت که ناگاه از درون خانه‌ای صدای ضجه و ناله بلند شد. به داخل خانه رفت و دید واعظی مشغول وعظ و نصیحت است و از عذاب‌های الهی می‌گوید و درباره‌ی این آیه سخن می‌گوید: «إِذَا رَأَتْهُمْ مِّن مَّكَانٍ يَبْعِدُ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا * وَإِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقْرَّبِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا* لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا.»^۲ هنگامی که این آتش آنان را از مکانی دور ببیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با نفس‌زدن شدید همراه است می‌شنوند. و هنگامی که در جای تنگ و محدودی از آن افکنده شوند در حالی که در غل و زنجیرند، فریاد واویلائی آنان بلند می‌شود! (به آنان گفته می‌شود): امروز یک بار واویلا نگوئید، بلکه بسیار واویلا بگوئید!

شعوانه با شنیدن این آیه متنبه شد و گفت: ای شیخ؛ من بنده‌ای بسیار گنهکارم، اگر توبه کنم خداوند مرا می‌بخشد. شیخ پاسخ داد: آری هر چند گناهان تو به اندازه‌ی شعوانه باشد. او توبه کرد و تمام عمر خود را در عبادت خداوند گذراند.^۳

نتیجه‌های کاربردی توجه و عدم توجه مخاطب به موضوع در متن زندگی:

آثار توبه در زندگی دنیوی و اخروی:

۱. ایجاد روحیه‌ی امید و نجات از فرورفتن بیشتر در گناه و معصیت:

گنهکاران عموماً به این ضرب‌المثل شیطانی متمسک می‌شوند که «آب از سر ما گذشته...» در حالی که باب توبه و بازگشت همیشه برای انسان باز است. فیض کاشانی در محجۀ‌البیضاء نقل می‌کند: مردی بود شرابخوار، خانه‌اش مرکز اجتماع اهل فسق و فجور بود. روزی دوستانش را برای شرابخواری و لهو و لعب دعوت کرد، چهار درهم به

^۱. عنکبوت/۴۵.

^۲. فرقان/۱۲ تا ۱۴.

^۳. مجله میلغان، مهر و آبان ۱۳۸۳، شماره ۵۹، سایت حوزه نت.

غلامش داد تا برای میهمانان میوه تهیه کند، غلام از کنار خانه‌ی یکی از اولیای خدا به نام منصور بن عمّار عبور کرد، شنید آن مرد خدا برای نیازمندی طلب کمک می‌کند و می‌گوید: هر کس چهار درهم برای حل مشکل محتاجی کمک نماید من به او چهار دعا می‌کنم. غلام چهار درهم را به آن مرد خدا تقدیم کرد، او به غلام گفت: برای تو از خدا چه بخواهم؟ گفت: چهار چیز برای من از خداوند مهربان بطلب: آزادی از بردگی؛ خروج از تهی‌دستی و فقر؛ بازگشت و توبه‌ی اربابم به حق؛ آموزش خداوند برای من و اربابم و خودت!

غلام با دست خالی به خانه برگشت، ارباب گفت: چرا دیر آمدی و چرا میوه نیاوردی؟ داستان چهار درهم و چهار دعا را برای ارباب گفت. ارباب با این قضیه برق بیداری به دلش افتاد، چهار هزار درهم به غلام داد و گفت: برو تو را در راه خدا آزاد کردم و خود نیز به عرصه‌ی توبه و انابه درآمد، ولی خودم را لایق مغفرت و آموزش نمی‌بینم! شب در عالم رؤیا به او گفته شد: آنچه وظیفه‌ی تو بود انجام دادی، آنچه وظیفه‌ی من نسبت به گنهکار تائب است آیا گمان می‌بری که انجام نگیرد؟ من، تو و غلام و منصور بن عمّار و آنان را که حاضر بودند آمرزیدم.^۱

۲. بخشش الهی:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «هر که توبه کند خدا می‌آمرزشدش و به اعضایش دستور می‌دهد تا گناهانش را بپوشانند، و به قطعه‌های زمین فرمان می‌دهد گناهانش را پوشیده دارند، و حافظان فرشتگان حفظ کننده) نیز آنچه را نوشته‌اند فراموش می‌کنند.»^۲

۳. تبدیل سیئات به حسنات:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا.»^۱ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده است!

^۱ محجة البيضاء، ج ۷، ص ۲۶۷، کتاب الخوف و الرجاء.

^۲ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: «مَنْ تَابَ تَابَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَمْرَتُ جَوَارِحُهُ أَنْ تَسْتُرَ عَلَيْهِ وَبِقَاعِ الْأَرْضِ أَنْ تُكْتَمَ عَلَيْهِ وَنَسِيَتِ الْحَفِظَةُ مَا كَانَتْ كَتَبَتْ عَلَيْهِ.» وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۷۴.

قال ابی جعفر علیه السلام: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَمْ يذَنْبْ لَهُ.»^۲ توبه‌کننده از گناه مانند کسی است که گناهی مرتکب نشده است.

۴. برطرف شدن آثار گناهان:

امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: بدانید زمینی که شما را بر پشت خود می‌برد، و آسمانی که بر شما سایه می‌گسترده، پروردگار شما را فرمانبردارند. و برکت آن دو بر شما نه از راه دلسوزی است، و نه به خاطر نزدیکی جستن به شما، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه به سود شما مأمور شدند و گردن نهادند، و برای مصلحت شما بر پاشان داشتند. خدا، بندگان خود را به کیفر کارهای زشت آنان، مبتلا سازد به کاهش میوه‌ی درختان، و به ناباریدن باران، و بستن گنجینه‌های خیر به روی ایشان، تا توبه خواه، توبه کند، و معصیت کار، دل از معصیت بکند، و پندگیرنده، پند بپذیرد، و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان بگیرد. و خدا آمرزش خواستن را وسیله‌ی پیوسته داشتن روزی بر روزی‌خواران قرار داده است، و موجب رحمت برآفریدگان.^۳

۵. آماده شدن برای پذیرش رحمت الهی:

تا قلب انسان از آلودگی‌ها پاک نگردد آمادگی دریافت رحمت خداوند را نخواهد داشت.

۶. گنهکار توبه‌کار محبوب خداوند:

امام باقر علیه السلام فرمودند: «اگر مردی در شبی تاریک شتر با توشه‌اش را در سفر گم کند و سپس پیدا کند چقدر خوشحال می‌شود، شادی خداوند برای توبه‌ی بنده‌اش بسیار بیشتر از آن مرد است.»^۴

۱. فرقان/۷۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۷۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۳.

۴. سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَصَلَ رَأْسَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوَجَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَأْسِهِ حِينَ وَجَدَهَا.» کافی، ج ۲، ص ۴۳۵.

۷. احساس آرامش و رهائی از اضطرابها و نگرانی‌ها:

مخالفت با فطرت خداجوی، ممکن است در ابتدا با لذت همراه باشد ولی بعد از آن، انسان را گرفتار اضطراب و ناراحتی می‌کند. در مقابل، توبه و انابه، در انسان ایجاد نوعی احساس آرامش و امنیت خاطر می‌کند چرا که او مطمئن است که هیچ حقی از هیچ فردی بر ذمه ندارد.

کلیدهای از طلا:

۱. ترک گناه بسیار آسان‌تر از توبه است؛ تا می‌توانید گناه نکنید.^۱
۲. انسان قبل از انجام هر عملی به آن فکر می‌کند، پس فکر گناه نکنید تا مرتکب نشوید.^۲
۳. اگر مرتکب خطائی شدید به سرعت از آن توبه کرده و آنرا جبران نمائید.^۳
۴. توبه همیشه از گناه نیست بلکه گاهی باید از عبادات خود توبه کنیم.^۴

منابع بیشتر برای مطالعه:

۱. توبه، رمضان فؤادیان.
۲. توبه زیباترین پوزش، محمد حسین حیدری.
۳. توبه، شهید دستغیب.

^۱ قَالَ عَلَى ﷺ: «تَرَكَ الذَّنْبَ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِ التَّوْبَةِ». گناه نکردن آسان‌تر است تا این که آدمی از گناه توبه کند. نهج-البلاغه، حکمت ۱۷۰.

^۲ قَالَ امير المؤمنين ﷺ: «مَنْ كَثُرَ فِكْرُهُ فِي الْمَعَاصِي دَعَتْهُ إِلَيْهَا»؛ کسی که به گناهان زیاد فکر کند، همان فکر او را به سمت گناه می‌کشاند. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۸۶.

^۳ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ». به تاخیرانداختن توبه گول خوردن است. بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۳۶۵.

^۴ حضرت صادق ﷺ فرموده است: «توبه ریسمان خداوند بزرگ است، و یاری و کشش عنایت و لطف اوست. و بنده را باید که پیوسته و در همه حال به مقتضای حال و جریان امور خود در حال توبه باشد. و برای هر فرقه و طائفه‌ای توبه‌ی مخصوصی است؛ پس توبه‌ی پیامبران الهی از مضطرب شدن باطن و به هم خوردن حالت اطمینان است. و توبه‌ی اولیاء از عوارض رنگارنگ و تلون خاطر است که بر خلاف ثبوت و استقامت است. و توبه‌ی اصفیاء و برگزیدگان حق از استراحت و فراغت و غفلت و کدورت می‌باشد که بر خلاف دوام توجه است و توبه‌ی افراد خاص و بندگان مخصوص از مشغول بودن به غیر پروردگار است که توجه به غیر خدا پیدا کرده و سرگرم به آنها باشد. و توبه‌ی عوام و عموم مردم از گناهان و معاصی و خلافها است.» مصباح الشریعه، ترجمه مصطفوی، ص ۳۵۲.

درس‌های بیست و دوم و بیست و سوم

همت مضاعف و کار مضاعف

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند :

۱. مخاطب از اهمیت این شعار در زندگی خود آگاه گردد.
۲. مخاطب بداند که راز رسیدن به کمال انسانی و دوری از رذایل در همت و تلاش اونهفته است.
۳. مخاطب متوجه گردد که فصل جوانی بهترین فصل عمر برای همت و کار مضاعف است.
۴. مخاطب بداند که راه تحقق تمدن اسلامی ، همت و کار مضاعف است.
۵. مخاطب با آثار تحقق این شعار در زندگی‌اش آشنا شود.

همت و کار مضاعف راز ماندگاری ما

وقتی کتاب‌های درسی‌مان را ورق می‌زنیم ، به اسامی دانشمندان بزرگی برخورد می‌کنیم که علم و دانش امروز بشر مرهون همت و تلاش‌های این دانشمندان در دوره حیاتشان می‌باشد. براستی آیا فکر کرده‌اید تا کنون چند میلیارد انسان متولد شده و از دنیا رفته‌اند؟ از میان این جمعیت انبوه نام چند نفر از آنها باقی مانده است؟ جمعیت کنونی سیاره‌ی ما نزدیک به ۷ میلیارد انسان است اما از میان این جمعیت انبوه تنها کسانی برای همیشه باقی می‌مانند که با همت و

تلاش مضاعف خود در راه تعالی انسان و خدمت به بشر کاری کرده‌اند.^۱ شاید این جمله را دیده باشید که: "ابن سینا فیلسوف و پزشک بزرگ مسلمان در سال ۳۷۰ هجری قمری متولد شد و در سال ۴۲۸ هجری قمری نیز از دنیا رفت"، اما واقعیت آن است که او و کسانی مثل او هرگز نخواهند مرد، او اکنون مردی ۱۰۰۰ ساله است و نامش برای همیشه در آسمان ستایش انسان‌ها خواهد درخشید. او به اندازه‌ی همت و تلاشش ماندگار شد و ما نیز به اندازه‌ی تلاش و همت خود زنده‌ایم و باقی خواهیم ماند.

همت و کار مضاعف راز کامل شدن ما

وقتی هنوز چند سالی بیش از عمر ما نگذشته بود فهمیدیم که همیشه، همه چیز برای ما مهیا و آماده نیست و باید برای به دست آوردن خیلی از چیزهایی که دوست داریم تلاش کنیم. بزرگتر که شدیم وقتی قدم در مدرسه گذاشتیم فهمیدیم که برای دانا شدن نیز باید تلاش کرد و بدون همت، اراده، تمرین و اندیشیدن نمی‌توانیم به دانایی بیشتر برسیم حتی اگر بهترین معلم-ها را برای ما می‌گذاشتند. واقعیت آن است که انسان بدون همت و اراده مانند سنگی است که تا کسی او را از جایش تکان ندهد، تکان نخواهد خورد؛ و انسان بدون عمل مانند شخص فلجی است که هر چند همت و اراده‌ی صعود از کوهی را دارد اما هیچگاه موفق به آن نخواهد شد. قرآن کریم به عنوان یک سنت غیر قابل تغییر ما را متوجه این واقعیت می‌کند و می‌فرماید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۲ (انسان بدون کار و تلاش سرمایه‌ای ندارد).^۳ انسان‌ها در آستانه‌ی تولد مانند ظروف کوچک و بزرگی هستند^۴ که در طول دوران عمر به مرور پر می‌شوند.^۵ برخی چیزهایی که در درون ظرف‌های ما ریخته می‌شود به اختیار ماست و برخی از اختیار ما

۱. (نهج البلاغه ح ۱۴۷) اَلْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَمْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ (دانشمندان، تا دنیا برقرار است زنده‌اند، بدن‌هایشان گرچه در زمین پنهان گردد اما یاد آنان در دل‌ها همیشه زنده است.)

۲. النجم: ۳۹

۳. مثنوی دفتر چهارم ص ۶۸۲

قدر همت باشد آن جهد و دعا لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى

۴. منظور از کوچکی و بزرگی ظروف، همان تفاوت ظرفیت‌ها و استعدادها می‌باشد که به خاطر علی مانند عوامل ژنتیکی، وراثتی و حالات و صفات روحی والدین متفاوت می‌باشد. برای اطلاع بیشتر از نحوه تأثیر گذاری وراثت در انسان به کتاب کودک از منظر وراثت و تربیت حجه الاسلام محمد تقی فلسفی رجوع فرمایید.

۵. النحل: ۷۸ وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

خارج است اما در این میان همت، اراده و تلاش ما، نقش سرنوشت سازی ایفا کرده و ما را به موجودی مسؤول در برابر دستاوردهایمان تبدیل می‌کنند تا حدی که حتی انسان می‌تواند در برخی موارد، ضعف‌ها و نقصان‌های وراثتی خود را نیز جبران کند و با همت و کاری مضاعف به سوی کامل شدن قوای روحی و جسمی خویش قدم بردارد و هر گونه کوتاهی او مورد مذمت عقول و بازخواست الهی قرار گیرد.^۱ پس آنچه موجب کمال ما می‌شود همت و تلاش ماست، خواه مربوط به کمال و تقویت جسمانی ما شود و یا مربوط به کمالات روحی ما؛ و خواه مربوط به کامل شدن ما در جهت مثبت باشد یعنی در راستای جلب فضایل و ملکات پسندیده باشد یا در جهت منفی. انسانی که به درجات بالای قرب الهی می‌رسد و یا ورزشکاری که به دریافت مدال نائل می‌گردد و یا شخصی که به تبهکاری زبردست تبدیل می‌شود همه و همه مرهون همت و تلاش آنهاست. مهم مطلوب ما و پس از آن همت و عمل ماست که ما را به آن مطلوب خواهد رساند.^۲

همت و کار مضاعف در چه راهی باید صرف شود؟

بعد از آنکه معلوم گردید که راز ماندگاری و کامل شدن ما در همت و عمل ماست، مهمترین نکته‌ای که باید مورد توجه ما قرار گیرد آن است که همت و تلاش خود را در چه راهی صرف کنیم. واقعیت آن است که جهت‌گیری همت و تلاش ما رابطه‌ی مستقیمی با گرایش‌ها و بینش‌های ما دارد.^۳ اگر کسی میل و گرایش به علم و دانایی داشته باشد، همت و تلاشش را مصروف کسب دانش می‌کند و در این راه هر سختی و مشقتی را تحمل می‌نماید؛ و اگر کسی به

۱. النساء : ۹۷. إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

۲. مثنوی، دفتر سوم ص ۴۰۵: منگر اندر نقش زشت و خوب خویش / بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش
منگر آن که تو حقیری یا ضعیف / بنگر اندر همت خود ای شریف

۳. (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۳۶، ش: ۳۸۸) قال علی علیه السلام: مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انْصَرَفَتْ عَنِ الْعَالَمِ الْفَانِي نَفْسُهُ وَ هَيْئَتُهُ (هرکس معرفت و شناختش صحیح شود نفس و همت او از امورات فانی دنیا روگردان خواهد شد). همچنین: (ترم افزار میزان الحکمه ۲۱۳۶۰) الإمام علی علیه السلام: الطَّاعَةُ هَيْئَةُ الْأَكْبَاسِ، الْمَعْصِيَةُ هَيْئَةُ الْأَرْجَاسِ. (فرمانبری [از خداوند] همت زیرکان است. نافرمانی [از خدا] همت پلیدان است.) (همان، ش: ۲۱۳۶۱). عنه علیه السلام: الْمُؤْمِنُ الدُّنْيَا مِضْمَارُهُ، وَ الْعَمَلُ هَيْئَتُهُ، وَ الْمَوْتُ تَحْفَتُهُ، وَ الْجَنَّةُ سُبْقَتُهُ. الْكَافِرُ الدُّنْيَا جَنَّتُهُ، وَ الْعَاجِلَةُ هَيْئَتُهُ، وَ الْمَوْتُ سَقَاوَتُهُ، وَ النَّارُ غَايَتُهُ. (دنیا، میدان تمرین و مسابقه مؤمن است و عمل، هم و غم او و مرگ، ارمغانی برای او و بهشت، جایزه او؛ دنیا بهشت کافر است و لذت‌های گذرا، دغدغه و همت او و مرگ مایه بدبختی او و آتش دوزخ فرجام او).

جهان پس از مرگ و زندگی ابدی آن ایمان داشته باشد، همت و تلاش را برای برداشتن زاد و توشه‌ای مناسب گسیل می‌دارد زیرا او باور دارد که هر عملی از او در آینده‌ای نزدیک برای حسابرسی به او عرضه خواهد شد.^۱

ارزش واقعی ما چقدر است؟^۲

یک فرمول ساده‌ی ریاضی برای تعیین ارزش واقعی هر کس وجود دارد:

مقدار همت ما × جهت همت ما = ارزش واقعی ما

دزدی که برای سرقت از یک بانک، ساعت‌ها و حتی روزهای متمادی برنامه ریزی می‌کند و مرتکب آن می‌شود اگرچه مقدار همت او زیاد است اما جهت همت او منفی است، به همین خاطر هر قدر همت و کار او بیشتر باشد چون در منفی ضرب می‌شود، ارزش واقعی او کمتر خواهد شد و ارزش واقعی چنین شخصی کمتر خواهد شد.^۳ همینطور است حال شخصی که همه‌ی همت و تلاش خود را برای لذت‌های زودگذر صرف می‌کند هر چند همت و تلاش بیشتری در این راه از خود نشان دهد، بیش از پیش از مسیر کمال واقعی و ارزش حقیقی‌اش فاصله خواهد گرفت. قرآن که به ارزش واقعی انسان‌ها نظر دارد و روز قیامت را روز شکافته شدن پرده‌ی ظاهر و آشکار شدن باطن انسان‌ها معرفی می‌کند^۴ ارزش واقعی برخی انسان‌ها را مانند چهارپایان و برخی را حتی پایین‌تر از آنها می‌داند.

اگر شخص مسلمان و معتقد به قیامت و وعده‌ها و وعیدهای الهی نیز، مقدار و اندازه‌ی همتش صفر باشد هر چند جهت درستی را انتخاب کرده اما هیچ سودی برای او نخواهد داشت

۱. نجم ۳۹ و ۴۰: وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى. همچنین: زلزله آیات ۷ و ۸

۲. متنوی: دفتر ششم ص ۹۳۰

مرغ با پر می‌پرد تا آشیان	پر مردم همت است ای مردمان
باز اگر باشد سپید و بی‌نظیر	چون که صیدش موش باشد شد حقیر
ور بود جفندی و میل او به شاه	او سر باز است منگر در کلاه

۳. نرم افزار میزان الحکمه ش: ۲۱۳۷۹- الإمام علی علیه السلام: مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ مَا يَدْخُلُ بَطْنَهُ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ. (هر که همتش چیزی باشد که وارد شکمش می‌شود، ارزش او به اندازه همان چیزی است که از شکمش خارج می‌شود.) همچنین ش: ۲۱۳۸۰: عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَقَّتْ الْعِبَادَ إِلَى اللَّهِ سِبْحَانَهُ مَنْ كَانَ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ وَ فَرْجُهُ. امام علی علیه السلام: مبعوض ترین بندگان نزد خداوند سبحان، کسی است که هم و غم او شکم و شرمگاهش باشد. ۲۱۳۸۱- عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَبْعَدَ الْخَيْرَ مِمَّنْ هِمَّتُهُ بَطْنُهُ وَ فَرْجُهُ! (امام علی علیه السلام: چه دور است خیر و خوبی از کسی که هم و غمش شکم و شرمگاه اوست.)

۴. يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ (طارق ۹)

چرا که حاصل ضرب هر عدد در صفر، صفر خواهد شد. به همین خاطر است که در قرآن همواره ایمان با عمل صالح ذکر شده است و در روایات نیز ایمان و دانایی بدون عمل نه تنها سودمند نخواهد بود بلکه مسؤولیت آور خواهد بود.^۱

همت و کار مضاعف راز تحقق تمدن اسلامی

زمین سیاره‌ای است پُر از معادن و منابع سرشار، و کشور ما در قسمتی از این سیاره قرار دارد که به لحاظ تنوع آب و هوایی، منابع مختلف و معادن گوناگون جزو کشورهای غنی دنیا محسوب می‌شود. از کشور خودمان که بگذریم اکثر کشورهای اسلامی اطراف ما نیز کم و بیش، از این موقعیت استثنایی برخوردارند. اما کشورهایی هم هستند که هیچ‌کدام از منابع ما را ندارند اما باز هم از ما پیشرفته‌تر و قدرتمندترند. راز پیشرفت این کشورها در چیست؟ امام علی علیه السلام در روایتی راز پیشرفت انسان و به تبع آن راز توسعه‌ی هر تمدنی را در هوشمندی و همت آنان می‌داند.^۲ هیچ تمدنی در طول تاریخ حیات بشر، خود به خود، دفعتاً و یک باره به وجود نیامده‌است بلکه هر تمدنی در واقع، برابند دانایی‌ها، توانایی‌ها و مهمتر از همه، همت‌ها و کارها و تلاش‌هایی است که جوانان و افراد مختلف جامعه در طی نسل‌های متمادی صرف می‌کنند و به مرور بنای عظیم تمدن خود را کامل می‌گردانند. تاریخ ۷۰۰ ساله‌ی تمدن اسلامی نمونه‌ی ارزنده‌ای از همت‌ها و عزم‌هایی است که مردم جاهلی بیابانگرد - که به تعبیر تاریخ نویسانی چون جرجی زیدان (در کتاب تاریخ تمدن اسلام) و ویل دورانت (در کتاب تاریخ تمدن) مجموعه‌ی علومشان از ۷ تا ۸ علم آمیخته به خرافات بیشتر نبود - به قله‌های فرهنگ، علم، اخلاق و پیشرفت نشستند. تمدنی که آمیخته‌ای از علم و اخلاق و انسانیت بود نه مانند تمدن

۱. (الحیة با ترجمه احمد آرام ج ۱ ص ۱۲۹) الامام علی «ع»: العلم یرشدک و العمل یبلغ بک الغایه. همچنین: (تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ص: ۴۵) العلمُ بِلَا عَمَلٍ [بِغَيْرِ عَمَلٍ] وَتَالُ هَمَجْنِینَ : أَفَقُ الْعِلْمِ تَرُکُ الْعَمَلِ بِهِ

۲. (نرم افزار میزان الحکمه، ش ۱۶۸۱): قال علی علیه السلام : المرءُ بفقنیه لا بصوریه ، المرءُ بهمتیه لا یقنیه . [ارزش] انسان به هوش اوست، نه به شکل و شمایلش؛ [ارزش] انسان به همت اوست نه به مال و اندوخته اش.

امروز غرب که نه علمش علم است^۱، نه اخلاق دارد و نه انسانیتی از انسان باقی گذارده است^۲. آنچه‌آنکه ویل دورانت، زیگرید هونکه و بسیاری از موخان و اندیشمندان غربی به عظمت و تأثیرگذاری تمدن اسلامی اعتراف کرده‌اند:

۱. ویل دورانت - تاریخ نویس مشهور جهان - درباره عمق تأثیرات فرهنگی مسلمین بر اروپای آن زمان می‌گوید: «اسلام در جهان مسیحی نفوذ گوناگون و بسیار داشت. اروپای مسیحی غذاها، شربتها، دارو، درمان، اسلحه، استفاده از نشان‌های مخصوص خانوادگی، سلیقه و انگیزه هنری، ابزارها و فنون صنعت و تجارت و قوانین و راه‌های دریایی را از اسلام فرا گرفت»^۳.

۲. عطائی اصفهانی - درباره تقلید اروپا از فرهنگ اسلام - می‌گوید: «در کتاب تاریخ جنگ‌های صلیبی آمده است: وضع لباس‌های مسیحیت بسیار نامناسب و بد قیافه بود. پس از ظهور اسلام در اروپا، درخشش تمدن (علمی) مسلمین در آن تاریخ چنان قوی بود که به زودی اروپا را تحت تأثیر قرار داد و همه اروپائیان را مقلد مظاهر خویش ساخت تا آنجا که بعد از جنگ‌های صلیبی زندگانی‌ها به کلی تغییر یافت و حتی لباس‌ها فراخ و بلند شد و در وضع غذا و اثاث منزل، از عرب (مسلمین) تقلید گردید»^۴.

۳. دکتر زیگرید هونکه - درباره‌ی عظمت علمی مسلمین - می‌گوید: «(تا حدود قرن ۱۷ میلادی) حتی یک کتاب هم وجود نداشت که سرچشمه اصلی آن از کشورهای اسلامی نبوده و یا از مآخذ آن تأثیر نگرفته باشد ... از سیصد سال پیش تا آن زمان نوشته‌ها و رسالات مسلمین تمام کتاب‌های درسی دانشگاه‌های اروپا را تشکیل می‌داد»^۵.

۱. تمدن کنونی غرب علم را برای تولید ثروت و تولید ثروت را برای غلبه‌ی بیشتر به انسانها می‌خواهد. این تمدن علم را برای بهره‌وری بیشتر از طبیعت می‌خواهد - هر چند موجب تخریب محیط زیست شود - نه برای عمران و آبادانی زمین و مهیا کردن آن برای کمال و قرب الهی.

۲. در این تمدن است که رابطه‌ی انسان با خدا فراموش شده است و جایی که این رابطه فراموش گردد از انسان تنها حیوانیتش باقی می‌ماند. انسان تبدیل به ماشینی می‌شود که باید هرچه بیشتر کار کند تا شکم و زیر شکمش ارضا گردند. در این تمدن منقطع از وحی و هدایت الهی است که کمک و دلسوزی برای هم‌نوع جای خود را به چپاول و تاراج او می‌دهد. ریشه‌ی ظلم‌ها و ستم‌هایی که اکنون عالم بشریت را فراگرفته است به انسان منقطع از وحی برمی‌گردد

۳. تاریخ تمدن، ویل دورانت، جلد ۴، کتاب اول، ص ۴۳۳

۴. تابه‌اسلام در اروپا، عطائی اصفهانی، ص ۱۹۴

۵. زیگرید هونکه، فرهنگ اسلام در اروپا، ص ۳۱۰

۴. وی همچنین درباره‌ی تأثیر پذیری فرهنگی اروپا از مسلمین می‌نویسد: « (در قرن ۱۰ میلادی) مردهای اروپایی به تقلید از رهبران مسلمین ، صورت‌هایشان را با ریش گذاشتن زینت می‌دادند . زنان اروپایی سرمه کشیدن ، وسمه گذاشتن ، رنگ کردن مو و پشت پلک چشم ... را از مسلمین آموختند .»^۱

۵. او در جای دیگر می‌گوید: «در قرن ۱۰ م ، داشتن یک اسم اصیل عربی مانند : محمد و عبدالله از افتخارات هر مسیحی و هر کلیمی و هر یک از مذاهب دیگر شده بود و این روشی معمول و همگانی بود. همچنین زبان دفاتر اداری ، زبان قوانین ، زبان دیپلماسی ، زبان تجاری و مسافرتی و بالاخره زبان بسیاری از جوامع ، عربی شد.»^۲

جوانی فصل همت و کار مضاعف :

آفتاب به هنگام طلوعش زیباست اما نور و گرمای کمی را در اختیار موجودات قرار می‌دهد. غروب هم که می‌شود آفتاب روشنایی و گرمای خود را از دست می‌دهد و در دلنگی و غربت، آرام آرام خاموش می‌شود. عمر ما نیز مانند حرکت خورشید در آسمان فراز و فرود و اوجی دارد و جوانی اوج کمال‌خواهی ، حق‌جویی، هویت‌یابی ، نو به نو شدن ، خواستن‌ها و آرزوهای بلند مسیر زندگی ماست. جوانی فصل قوت ، همت و کار مضاعف است و قرآن کریم به این حقیقت زندگی انسان اشاره کرده است.^۳ همین قوت و انرژی عظیم الهی بود که در طول تاریخ انبیای الهی و هشت سال دفاع مقدس ، تبدیل به سیلی خروشان در برابر طاغوت‌ها و متجاوزان گردید و به تعالی کلمه الله انجامید.

چه پیشنهادی برای استفاده‌ی بهتر از جوانی وجود دارد؟

« اگر در یک جمله ی کوتاه از من بپرسند که شما از جوانان چه می‌خواهید، خواهیم گفت: تحصیل، تهذیب و ورزش. من فکر می‌کنم که جوانان باید این سه خصوصیت را دنبال کنند.

۱. فرهنگ اسلام در اروپا ، ص ۸۹.

۲. همان، ص ۳۶۸

۳. روم ۵۴: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ.

تحصیل اعم از تحقیق و کارهای علمی هم است. چون این نیرو در جوانان هست، بایستی در کار تحصیل خیلی تلاش کنند. هر کاری هم بخواهید بکنید، در دوران جوانی می شود کرد، یعنی در هر سه زمینه -هم زمینه ی علمی، هم در زمینه ی تهذیب نفس، هم در زمینه ی ورزش- باید در دوره ی جوانی کار کنید. البته همه می دانند که در دوره ی پیری، ورزش این قدر تأثیری که در دوره ی جوانی دارد، ندارد. اما غالباً تهذیب نفس را نمی دانند، خیال می کنند انسان باید بماند، پیر که شد، عبادت و تهذیب نفس کند. در حالی که آن وقت تهذیب نفس مشکل است، و گاهی محال است. در دوره ی پیری، تهذیب نفس سخت است، اما در دوره ی شما- در دوره ی جوانی- تهذیب نفس خیلی آسان است. به هر حال جوانان این سه کار را باید جدی بگیرند.^۱

موارد کاربردی در زندگی مخاطب :

۱. برای موفقیت در زندگی تان سعی کنید همت و تلاش خود را صرف امور لهُو و بی‌فایده نگردانید.^۲
۲. برای موفقیت در زندگی تان ، سعی کنید همت خود را در کارهایی قرار دهید که نتایج آنها بیشتر برای شما می‌مانند.^۳
۳. سعی کنید بخشی از وقتتان را صرف شناختن معارف دین ، خودشناسی ، جهان بینی و هدف زندگی و آفرینشتان کنید زیرا میزان همت و جهتگیری کارها و رفتارهایتان به صورت مستقیم ریشه در معرفت‌ها و شناخت‌هایتان دارد.^۴

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با هزاران تن از دانشجویان، هنرمندان و نخبگان المپیادها ۷/۲/۷۷.

۲. (نرم افزار میزان الحکمه، ش ۲۱۳۶۷) قال علی علیه السلام : طوبی لمن قصرَ هِمَّتَهُ علی ما یَعتَیبه (خوشا به حال کسی که همت خود را منحصر به چیزی کرد که به کارش می آید).

۳. النحل : ۹۶ « ما عِنْدَکُمْ یَنْفَعُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقی وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کَانُوا یَعْمَلُونَ » همچنین : (میزان الحکمه ، ش ۲۱۳۸۳) الإمام علی علیه السلام : مَنْ کانتِ الدُّنْیا هِمَّتَهُ ، اشْتَدَّتْ حَسْرَتُهُ عِنْدَ فِرَاقِها . (هر که دنیا هم و غم او باشد، در هنگام جدا شدن از آن سخت حسرت خورد).

۴. نرم افزار میزان الحکمه ش ۲۱۳۶۲ : قال علی علیه السلام : مَنْ صَحَّتْ مَعْرِفَتُهُ انصَرَفَتْ عَنِ العالَمِ الفانی نَفْسُهُ وَ هِمَّتُهُ .

۴. بیشترین نتیجه از همت‌ها و کارهایتان وقتی عاید شما می‌شود که به دنبال رضای خداوند باشید.^۱

۵. سعی کنید به جهان، واقع بینانه نگاه کنید و در کنار توجه به عمران و آبادانی دنیا^۲، همتتان برای حیات ابدی‌تان باشد.^۳

۶. سعی کنید برای استفاده‌ی بهتر از عمرتان و سود بیشتر از سرمایه‌ی وقتتان، برنامه‌ریزی داشته باشید.^۴

۷. بین ما و گناه، و بین ما و خوب بودن فقط فاصله‌ای است به نام اراده، عزم و همت. اگر اراده کنیم می‌توانیم.

۸. عزم و همت انسان با بی‌خیالی و خوش‌گذرانی او جمع نمی‌شود.^۵

۹. هیچ تمدنی بدون همت و کار مضاعف به ثمر نرسیده است.

بخشی از بیانات مقام معظم رهبری درباره همت و کار مضاعف (این بیانات از سایت معظم له استخراج شده اند^۶ - بیانات حکیمانه خود در حرم با صفای رضوی ۱/۰۱/۱۳۸۹):

۱- همت و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق:

«عرصه‌های گوناگونی وجود دارد: عرصه‌ی علم و تحقیق در درجه‌ی اول، دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی در همه‌ی زمینه‌ها، علوم تجربی، علوم انسانی در همه‌ی بخشهایی که برای کشور

۱. نرم افزار میزان الحکمه ش ۲۱۳۸۲: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: القلب ثلاثة أنواع: قلب مشغول بالدنيا، و قلب مشغول بالعقبى، و قلب مشغول بالمولى. أما القلب المشغول بالدنيا فله السدّة والبلاء، و أما القلب المشغول بالعقبى فله الدرجات العلى، و أما القلب المشغول بالمولى فله الدنيا والعقبى و المولى.

۲. بقره: ف... من الناس من يقول ربنا آتينا في الدنيا و ما له في الآخرة من خلاق (۲۰۰) و منهم من يقول ربنا آتينا في الدنيا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار (۲۰۱) أولئك لهم نصيب مما كسبوا و الله سريع الحساب (۲۰۲).

۳. نرم افزار میزان الحکمه ۲۱۳۳۴: قال على عليه السلام: و لیکن همک لما بعد الموت

۴. تخف العقول عن آل الرسول ص ۲۰۳ قال على عليه السلام: إن للمؤمن ثلاث ساعات فساعة يناجى فيها ربه و ساعة يخاسب فيها نفسه و ساعة يخلى بين نفسه و بين لذاتها فيما يجل و يجل و ليس للعاقل أن يكون شاحصاً إلا في ثلاث مرّمه لمتأنيه و خطوة لمتأديه أو لذة في غير محرم (مؤمن در زندگی روزمره) سه وقت (و سه برنامه) دارد: وقتی برای مناجات، وقتی برای رسیدگی به حساب خویش، و وقت دیگر برای لذت حلال. مسافرت برای خردمند روا نیست، جز به سه منظور: ترمیم معاش، قدمی بسوی معاد، و لذت مشروع).

۵. نرم افزار میزان الحکمه ش ۱۳۰۴۱: و لا تجتمع عزيمة و وليمة، ما أنقض التوم لغزائم اليوم، و أمحى الظلم لئذاكبر الهمم! (امام علی علیه السلام: عزم و تصمیم [برای رسیدن به کمالات و مقامات عالی] با سوز چرانی [راحت طلبی] سازگار نیست. چه بسیار خواهی‌های شبانهگاهی که تصمیمات روز را بر هم زده و چه بسیار تاریکیهایی که یاد همتهای بلند را از خاطره‌ها زوده است!).

۶. www.khamenei.ir و www.leader.ir

مورد نیاز است، بایستی هم‌تشان را در تحقیق و علم افزایش بدهند؛ مراحل دورتری را در مقابل چشمشان و مد نظرشان قرار بدهند؛ کار را باید متراکم‌تر کنند. من عرض کردم؛ باید جوانان ما هم‌تشان این باشد که با گذشت یکی دو دهه‌ی دیگر، کشورشان را یک مرجع علمی برای دانشمندان جهان قرار بدهند. پس این شد همت مضاعف و کار مضاعف در عرصه‌ی علم و تحقیق.»

۲- همت و کار مضاعف در استفاده‌ی بهینه از منابع موجود کشور

«همت مضاعف و کار مضاعف در استفاده‌ی بهینه از منابع موجود کشور و امکاناتی که وجود دارد. از همه‌ی آن چیزهایی که می‌تواند برای سازندگی کشور در دورانهای آینده مورد استفاده قرار بگیرد، یا زندگی عمومی مردم را رفاه و رونق ببخشد، باید حداکثر استفاده بشود؛ یعنی همان چیزی که یکی از ارکانش اصلاح الگوی مصرف است.»

۳- همت و کار مضاعف در کیفیت بخشیدن به تولیدات داخلی

«همت مضاعف و کار بیشتر در کیفیت بخشیدن به تولیدات داخلی؛ یکی از کارهای اساسی این است. ما امروز تولیدات داخلی زیادی داریم؛ هم در زمینه‌ی صنعت، هم در زمینه‌ی کشاورزی؛ باید به کیفیت اینها اهمیت بدهیم، کیفیت اینها را بالا ببریم. باید جوری باشد که مصرف‌کننده احساس کند آنچه که در کشورش تولید میشود، به دست کارگر ایرانی تولید میشود، از لحاظ کیفیت، یا بهتر از نوع خارجی است یا لاقل همسطح آن است.»

۴- همت و کار مضاعف در تأمین سلامت.

«همت مضاعف و کار مضاعف در تأمین سلامت. مسئله‌ی سلامت، هم در برنامه‌ی پنجم باید مورد توجه ویژه قرار بگیرد، هم در برنامه‌ریزی‌های گوناگون اجرائی در دستگاه‌های مختلف. یک بخش از مسئله‌ی تأمین سلامت، مسئله‌ی ورزش همگانی است؛ که بنده بارها توصیه کردم،

باز هم توصیه میکنم. ورزش همگانی برای همه لازم است. نشاط، سلامت، آمادگی، حوصله‌ی کار، در سایه‌ی ورزش عمومی و همگانی برای جامعه تأمین میشود.»

۵- همت و کار مضاعف در سرمایه‌گذاری، در کارآفرین.

«همت مضاعف و کار مضاعف در سرمایه‌گذاری، در کارآفرینی. بسیاری از کسانی که سرمایه دارند، پول دارند، درآمدهای کلانی دارند، نمیدانند این درآمدها را چگونه باید صرف کنند. اینجا هم باز همان اصلاح الگوی مصرف خود را نشان میدهد. پول را به جای سرمایه‌گذاری تولیدی، صرف تجملات میکنند؛ سفرهای خارجی بیهوده، بی‌ثمر، پرخرج و احیاناً فسادآور، بهانه برای تغییر وسائل خانه، وسائل زندگی؛ این چیزها یک حرکت مسرفانه است نسبت به ثروت. میشود پول را، درآمد را سرمایه‌گذاری کرد. امروز وسائل این کار فراهم است. با فعال شدن بورس‌هایی که در کشور هست، میتوان سرمایه‌گذاری کرد. همه میتوانند آنچه را که دارند، در سرمایه‌گذاری‌ها دخالت بدهند.»

۶- همت و کار مضاعف تولید فکر

«یکی از مسائل مهم که همت مضاعف و کار مضاعف میطلبد، مسئله‌ی تولید فکر است؛ کتابخوانی، افزایش معلومات عمومی در زمینه‌های گوناگون. این کرسی‌های آزاداندیشی که ما عرض کردیم، پیشنهاد کردیم در دانشگاه‌ها و در حوزه‌ها به راه بیفتند، میتواند یک جریان سیال فکری بسیار باارزشی را در جامعه به راه بیندازد.»

۷- همت و کار مضاعف در مبارزه‌ی با فقر، در مبارزه‌ی با فساد، در مبارزه‌ی با بی‌عدالتی.

«و از همه مهمتر، همت مضاعف و کار مضاعف در مبارزه‌ی با فقر، در مبارزه‌ی با فساد، در مبارزه‌ی با بی‌عدالتی. اینها چیزهایی است که ما در پیش روی خودمان داریم. ملت، دولت و مسئولان باید تلاش کنند.»

فصل سوم

احكام

درس بیست و چهارم

تکلیف

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این بداند:

۱. تاریخ پرداختن به فلسفه و علل احکام به چه زمانی برمی‌گردد؟
۲. معنای لغوی واصطلاحی تکلیف.
۳. رابطه‌ی بین حق و تکلیف چیست؟
۴. آثار و فوائد فردی و اجتماعی حق و تکلیف کدام است؟
۵. از منظر قرآن و روایات تا چه حد خداوند بر بندگان خود تکلیف قرار داده است؟
۶. چرا حکم و تکلیف به عهده‌ی ما گذاشته شده؟
۷. آغاز دوران تکلیف و آنچه نیاز است برای فرزندانمان بدانیم.

مقدمه:

«تاریخ پرداختن به فلسفه و علل احکام به قرن دوم هجری، یعنی همزمان با انتقال حکومت اموی به عباسی و زمان امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام باز می‌گردد. حکومت اسلامی در آن دوران از نظر جغرافیایی، گسترش یافت و فرهنگ و اندیشه‌ی اسلامی با فرهنگ‌هایی رویارو شد

که به لحاظ جغرافیایی، تحت حاکمیت و حکومت اسلامی قرار داشت. در آن دوره، یک نهضت علمی، فکری، فرهنگی بزرگ به راه افتاد و نحله‌ها و مذهب‌هایی در اصول و فروع دین پدید آمد. همچنین شور و اشتیاق مسلمانان برای فهم و تحقیق در مسائل دینی، ظهور افکار انحرافی و افراد منحرف و زندیق، گرایش مسلمانان به ترجمه‌ی آثار دیگران، علاقه‌ی مأمون عباسی به بحث‌های عقلی و حکمی، زمینه را برای پرسش از احکام شرعی و عقاید فراهم کرد؛ از این رو امامان معصوم علیهم‌السلام و شاگردان ایشان به نقد افکار انحرافی و دفاع از حقایق و معارف دینی پرداختند. در این میان، سؤال‌هایی نیز از محضر مبارک ائمه اطهار علیهم‌السلام : در باب فلسفه‌ی احکام پرسیده شده است و ایشان به این پرسش‌ها پاسخ داده‌اند.

شیخ صدوق (ره) محدث بزرگ شیعی با تألیف «علل الشرایع» سعی کرده است که این روایات را جمع‌آوری کند و به بحث از علل و فلسفه احکام بپردازد.

روشن است از آنجا که خداوند متعال، حکیم و عالم مطلق است، همه احکام الهی نیز که از ناحیه او صادر شده‌است، دارای مصلحت می‌باشد و هیچ حکمی از احکام الهی، بدون حکمت نیست؛ چنان که هم در قرآن و هم در روایات به برخی از علل آنها اشاره شده است.

همان‌گونه که می‌دانید، علت تمام اعمال در منابع دینی نیامده است. در این موارد ما نمی‌توانیم حکمت‌هایی را برای آن اعمال بترائیم؛ چرا که عقول انسان‌ها به سبب نقصان ذاتی خود به هر درجه‌ای از مراتب علوم رسیده باشند، باز هم از درک و فهم همه‌ی علل و حکمت احکام عاجزند. اسرار این احکام را فقط معصومان علیهم‌السلام می‌دانند که مصداق اتم «راسخون فی العلم» هستند و علمشان از ناحیه‌ی خدا افزوده شده است؛ اما شاید بتوان گفت که عقل جزئی بشر با پیشرفت و توسعه‌ی علوم، به ویژه در این قرون اخیر می‌تواند به بخش بسیار کوچکی از برخی چرایی‌ها در احکام شرعی دست یابد و برخی از آنها را حدس بزند و استحسان کند. نوشتار حاضر هم با این هدف تألیف شده است. در نتیجه، پرداختن به فلسفه و علل احکام را نباید با علم‌زدگی مترادف دانست.^۱

^۱. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی / پایگاه حوزه.

تکلیف در لغت و اصطلاح:

تکلیف در لغت «فرمان به کاری دادن، حکم به اجرای امری کردن و زحمت دادن»^۱ است و از تصریح لغت‌شناسان عربی و فارسی استفاده می‌شود در معنای تکلیف دو عنصر نهفته است یکی بعث و وادار نمودن، دیگری مشقت و زحمت.

در اصطلاح عبارت از انجام فعل یا ترک فعلی است که قانون‌گذار فرد را ملزم کرده است و هرگاه بر خلاف آن رفتار نماید به جزایی که در خور آن است، دچار می‌گردد^۲ به بیان دیگر کلیه-ی الزامات قانون را می‌توان تکلیف نامید^۳ و الزامات قانون گاهی در قالب امر است، مثل این که خداوند امر فرموده است که باید مرد نفقه‌ی زن و همسرش را بدهد. این یک تکلیف قانونی به عهده‌ی شوهر و یک حق قانونی برای زن است که در صورت خودداری از پرداخت می‌تواند شکایت نماید. و گاهی تکلیف در قالب نهی است؛ مثلاً خداوند فرموده است که نباید سرقت یا خیانت در امانت و یا کلاهبرداری کرد و اگر کسی مرتکب این قانون شکنی گردد مجازات می‌گردد این نهی ایجاد تکلیف می‌کند برای تحقق هر تکلیف، دست کم سه رکن اساسی لازم است:

اول: مکلف یعنی کسی که ملزم به انجام یا ترک امر معینی شده است.

دوم: مورد تکلیف و آن امری است که باید شخص مکلف به جا آورد یا ترک نماید.

سوم: رابطه حقوقی یعنی رابطه‌ی تصویری و اعتباری که بین مکلف و مورد تکلیف وجود دارد. محتوای این رابطه اعتباری، همان الزام و اجبار است علاوه بر این سه رکن برخی حقوق‌دانان ضمانت اجراء و جزای مناسب برای تخلف را نیز از ارکان تکلیف دانسته‌اند^۴ با این توضیحات معلوم می‌گردد که رابطه‌ی بین حق و تکلیف رابطه‌ای دو طرفی است و نمی‌توان این دو را از یکدیگر جدا نمود بلکه تکلیف همواره به حق تعلق می‌گیرد و تکلیف غیر حق معنا ندارد.

^۱ . دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران، ج ۴، ص ۶۰۵۶.

^۲ . امامی، سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۳، ج ۴ ص ۱۱.

^۳ . جعفری لنگردوی، محمد جعفر، تر مینولوژی حقوق نشر گنج دانش، تهران، ص ۱۷۷.

^۴ . امامی، سید حسن، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۸۳، ج ۴ ص ۱۱.

برای تبیین بهتر رکن سوم لازم است جستجویی در کلمه‌ی حق داشته باشیم: حق ریشه‌ی عربی دارد که در لغت عرب به صورت مصدر یا صفت مشبه در معانی مختلفی چون خلاف باطل، ضد باطل و به معنای صحیح و ثابت آمده است^۱ و به معنای ثبوت، صحت و صدق نیز آمده است^۲ و در فارسی نیز به معنای بسیاری مانند راستی، درستی عدل و داد، نصیب و بهره، سزاواری و شایستگی به کار رفته است.^۳

یکی از نویسندگان درباره‌ی تبیین مفهوم حق چنین می‌نویسد: حق، یک معنای جامع دارد و چند معنای خاص؛ معنای جامع آن مشترک میان همه‌ی معانی است، که اگر به شکل مصدری استعمال شود، به معنای «ثبوت» است و اگر به صورت وصفی به کار رود به معنای (ثابت) می‌باشد. و معنای خاص و جزئی آن، که از راه تقابل فهمیده می‌شود بدین قرار است^۴ که، گاهی حق در برابر باطل قرار می‌گیرد مثل «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ»^۵ و گاهی در برابر ضلال و گمراهی قرار می‌گیرد مثل: «فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»^۶ و گاهی در مقابل سحر و جادو می‌آید که مصداق باطل هستند. مثل «مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحْرَ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ»^۷ و گاهی در مقابل هوای نفس است مثل «وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ»^۸

حق در اصطلاح عبارت است از توانایی که شخص بر چیزی یا بر کسی داشته باشد اصل این است که حق قابل انتقال به غیر و نیز قابل اسقاط است ممکن است حقی مشاع باشد.

در نظام حقوقی، واژه‌ی حقوق، جمع حق است و کاربردهای متفاوت و گوناگون دارد: الف) «حقوق» به مجموع قواعد و مقررات الزامی گفته می‌شود که حاکم بر روابط افراد جامعه و تنظیم‌کننده‌ی روابط اجتماعی است. حقوق در این معنا به عنوان حقوق ذاتی نیز می‌باشد. و از

^۱ . ابراهیم، مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، دار الدعوة، استامبول ۱۷۸.

^۲ . طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، موسسه بعثت، قم، ۱۴۱۴ ج ۱ ص ۴۳۴.

^۳ . معین محمد، فرهنگ معین، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱ ج ۱ ص ۱۳۶۳.

^۴ . جوادی آملی، عبد الله، حق و تکلیف فصل نامه حکومت اسلامی، ش ۲۹ سال هشتم، ص ۳۳.

^۵ . اسراء/ ۸۱.

^۶ . یونس/ ۳۲.

^۷ . یونس/ ۸۱.

^۸ . مومنون/ ۷۱.

آنجائی که روابط اجتماعی، چهره‌های گوناگون و متنوعی دارد، حقوق یعنی قواعد و مقررات حاکم بر روابط اجتماعی قلمرو گسترده‌ای پیدا می‌کند... واژه‌ی حقوق در این معنا همیشه به صورت جمع به کار می‌رود و مفرد ندارد.^۱

ب) واژه‌ی حقوق در کاربرد دیگر، به امتیازات و اختیاراتی گفته می‌شود که افراد جامعه از آن برخوردارند، مانند حق مالکیت، آزادی، حق رای و ... حقوق در این مفهوم هم به صورت جمع و هم به صورت مفرد (حق) به کار می‌رود. و گاهی از آن به حقوق فردی تعبیر می‌شود واژه‌ی حقوق در تعابیر حقوق و آزادی‌های عمومی، حقوق ملت، حقوق و تکالیف مردم و مانند آن به همین معنا است.^۲

آثار و فوائد فردی و اجتماعی حق و تکلیف :

۱. آرامش روحی و اطمینان درونی:

اثر دیگری که بر حق و تکلیف مترتب است و جزء اغراض و اهداف آن به شمار می‌آید، آرامش روح، اطمینان باطن و امنیت درونی انسان است، زیرا تنها با ایمان قلبی به خدا بدون التزام عملی به احکام و تکالیف، آرامش بخش نیست.

تردیدی وجود ندارد که زندگی و حیات انسان در دامن طبیعت آمیخته با مشکلات است و او غالباً با سختی‌ها در حال مبارزه است، چنان که دنیا دار ابتلا و آزمایش بوده و آدمی برای سربلندی از آن چاره‌ای جز نبرد با دشمن درون و بیرون ندارد. در این تنازع، چه بسا انسان در فراز و نشیب‌هایی قرار می‌گیرد که قدرت تصمیم‌گیری از او سلب می‌شود، یا با حوادثی مواجه می‌گردد که تعادل روحی و روانی او را زایل می‌کند و او را در امواج متلاطم تشویش‌های درونی قرار می‌دهد.

بسیار روشن است که در این مواقع، همه‌ی افراد از جهت ایستادگی و مقاومت یکسان نیستند، اینجا است که اشخاص از یکدیگر متمایز شده و آثار و تکالیف نمایان می‌شود. آنان که

۱. حقوق در این معنا با واژه انگلیسی (law) و نیز واژه عربی قانون معادل است.

۲. شریعتی، سعید، حقوق ملت و دولت در قانون اساسی، کانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۱-۲۲.

به دین پناه برده و خدا را تکیه گاه خود قرار دادند، در این گونه امور چون کوه استوارند و هیچ تبدیادی آنها را از موضع اصلی تغییر نمی‌دهد: «كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْقَوَاصِفُ»^۱

اما آنان که پای‌بند به دین نبوده و در مقابل اوامر الهی و دستورهای دینی سرپیچی کرده و در معیشت مادی، تبعیت از هوای نفس را بر تکلیف به حق مقدم داشتند، در چنین مواردی متحیر و مضطرب‌اند، چون تکیه‌گاهی برای خود نمی‌بینند تا به آن اعتماد و تکیه نمایند، از این رو اضطراب و آشوب سراسر وجودشان را فرا می‌گیرد. قرآن کریم به طور دقیق خصوصیات این دو طایفه را ترسیم کرده است:

الف: آنان را که در قبال تعالیم دین بی‌مبالا بوده و در برابر حقوق اعطا شده از جانب خالق، تعهد و تکلیفی را احساس نمی‌کنند، در حکمت نظری و عملی دچار مشکل می‌داند، این گروه دچار زیغ قلب،^۲ مرض دل،^۳ قساوت و سنگ‌دلی،^۴ کوری دل در مراتب سه‌گانه‌ی ختم و طبع و رین: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»،^۵ «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»،^۶ «كَأَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۷ و شک و تردید^۸ می‌باشند و در نتیجه قلبی پر از هرج و مرج،^۹ و ترس و وحشت^{۱۰} خواهند داشت.

ب: در وصف گروه دوم که با معرفت حق در برابر باطل در حکمت نظری و در مقام رفتار و حکمت عملی پای‌بندی از خود نشان می‌دهند و حق در برابر تکلیف را پاس می‌دارند، می‌فرماید:

^۱ . نهج البلاغه، خطبه ۳۷.

^۲ . توبه/۱۱۷.

^۳ . مائده/۵۲.

^۴ . بقره/۷۴.

^۵ . همان/۷.

^۶ . نساء/۱۵۵.

^۷ . مطلقین/۱۴.

^۸ . توبه/۴۵.

^۹ . ق/۵.

^{۱۰} . آل عمران/۱۵۱، انفال/۱۲.

آنان دارای قلبی خداترس و با تقوا،^۱ باطنی مطمئن،^۲ نفسی با ثبات،^۳ روحی پاک و با طهارت،^۴ ایمانی همراه با یقین^۵ و خلاصه دارای ضمیری آگاه، دلی روشن،^۶ روحی آرام و مطمئن،^۷ و قلبی خاشع^۸ مهربان و رؤوف،^۹ هستند و این همه از آثار و برکات تکلیف است و در حیات کسی ظهور پیدا می‌کند که به وظایف و تکالیف الهی خویش پای‌بند باشد.

نماد واقعی این آیات الهی را امت مسلمان، بلکه همه‌ی ملل در وصیت‌نامه سیاسی - الهی امام خمینی (ره) آن پیر فرزانه که می‌فرمود: ما مأمور به وظیفه‌ایم، نه نتیجه، مشاهده کرد که فرمود: «با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می‌کنم.»^{۱۰}

پس، این آرامش روحی نتیجه دین داری است که در حیات انسان مکلف به دین خود را نشان می‌دهد.

سرّ حصول آرامش در پرتو تکلیف:

وجه عقلی مسأله این است که انسان هرگاه در حیات مادی خویش تابع هوی و هوس خود باشد، در تمهید مقدمات عقلی، دچار اشتباه می‌شود، زیرا میان سود واقعی و نفع خیالی قرار می‌گیرد و قدرت ادراک و تشخیص او ضعیف می‌گردد به نحوی که نمی‌تواند درست و اشتباه را از یکدیگر تشخیص دهد و قدرت تصمیم‌گیری در او ضعیف می‌شود.

^۱. وره حج، آیه ۳۲.

^۲. رعد/ ۲۸؛ انفال/ ۱۰.

^۳. انفال/ ۱۱.

^۴. احزاب/ ۵۳.

^۵. مجادله/ ۲۲.

^۶. حج/ ۴۶.

^۷. فتح/ ۴.

^۸. حدید/ ۱۶.

^۹. غررالحکم/ ۴۴۵.

^{۱۰}. وصیت‌نامه سیاسی - الهی امام خمینی، فراز آخر.

چنین شخصی که از نظر فکری دچار اشتباه شده در عمل هم دچار تزلزل شده و توان تحمل مشکل از او گرفته می‌شود و در نتیجه، آرامش روحی خود را از دست داده و در رفتار خود نامتعادل می‌گردد.

اما کسی که معتقد است هستی‌اش مرهون دیگری است و وجودش نه تنها وجود رابطی، بلکه عین ربط به خداست و نه تنها خود را فقیر، بلکه عین فقر می‌داند و مبدأ هستی را نه تنها غنی، بلکه عین غنا می‌شمرد و در مقابل او احساس وظیفه و تکلیف می‌کند، در حقیقت به حبل متین تمسک کرده و به تکیه‌گاهی محکم و استوار پناه برده است که هرگز آن طناب محکم پاره‌شدنی و آن پناه‌گاه مرصوص، ویران‌شدنی نیست. چنین انسانی امور رفتاری و عملی خود را بر مبنای عقیده‌ای بنا نهاده که تزلزل و اضطراب در آن راه ندارد.

وی با این معرفت و اعتقاد دست به اعمالی نمی‌زند که از تکلیف الهی خارج باشد، لذا از نتیجه خیر و شر اعمال انجام شده، هیچ هراسی به دل راه نمی‌دهد، چنان که در رفتارهای خود به منشأی حقیقی اعتقاد دارد و او را عهده‌دار نتایج اعمال و رفتار خویش می‌داند، اما شخص غیر معتقد به مبدأ حقیقی، چون از انانیت خود خارج نشده کسی را به مؤثر بودن نمی‌شناسد و به همین جهت خیر و شر امور را فقط به دست خود دانسته و با توجه به توهمات و تخیلات، هرگز احساس آرامش و امنیت از خود نمی‌کند، پس اضطراب و آشوب غیرمعتقدانه به خدا از ناحیه خودشان بر آنان عارض شده و آرامش و اطمینان در دل‌های مؤمنان از جانب خدایی است که ایشان به عنوان پناهگاه برای خود برگزیده‌اند و این اثر همان ایمان و تکلیف الهی است که مؤمنان و تقوایبشگان داشتند و خداوند ایشان را مستحق چنین مقامی دانست و فرمود: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا»^۱ پس، خداوند متعال، آرامش و سکینه را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد و کلمه‌ی تقوا را برای آنان لازم قرار داد و به حق شایسته و سزاوار آن بودند. بنابراین از آثار تکلیف الهی و دینی و نتیجه‌ی ایمان به خدا آرامش قلبی است که خدا به متعهدان اعطا کرده است. یعنی کسی که حق خدا، حق جامعه و حق خانواده و... را رعایت کرد از طمأنینه بهره می‌برد.

^۱. فتح/۲۶.

۲- امنیت فردی و اجتماعی:

تردیدی نیست که آرامش فردی و امنیت اجتماعی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نعمت‌ها و برکات الهی است. امنیت به معنای عدم خوف و ترس، و در امن و آرامش بودن است، علی‌علیه^۱ فرمود: «شَرُّ الْأَوْطَانِ مَالِمُ يَأْمَنُ فِيهِ الْقَطَّانُ»؛^۱ بدترین جاها برای سکونت جایی است که ساکنان در آن امنیت نداشته باشند. و از امام صادق^{علیه السلام} نقل شده که فرمود: «سه چیز است که عموم مردم بدان نیاز دارند: امنیت، عدالت و فراوانی نعمت.»^۲

امنیت دارای ابعاد گسترده‌ای چون امنیت معنوی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و جهانی است. با توجه به گستره‌ی امنیت، شرط نخستین تحقق آن در جامعه، دین‌داری و تکلیف‌محوری افراد آن جامعه است و چنانچه این شرط زایل شود، هیچ امیدی به تحقق امنیت وجود ندارد، زیرا امنیت زمانی جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند که افراد آن اجتماع از خداوند و قوانین او پیروی کرده و خود را در پناه تعالیم او ببینند، تقوای الهی را در دل داشته باشند و خویشتن را مکلف به تکالیف دین الهی بدانند.

اگر گفته شود: ضرورتی به تبعیت از قوانین الهی برای حفظ امنیت اجتماعی نیست، چون مردم هرگاه از قوانین اجتماعی مدوّن از ناحیه حقوق‌دانان، پیروی کنند امنیت در جامعه استقرار می‌یابد، پاسخ آن است که: بعید نیست در چنین جامعه‌ای امنیت نسبی و مقطعی در برخی از اماکن عمومی برقرار شود، اما قطعاً امنیت، حقیقی و دائمی نخواهد بود، زیرا در قوانین بشری، مردم هرگاه خود را زیر نظر مأموران مجری قانون ببینند، از تخلف خودداری می‌کنند و اگر مراقبان حفظ قانون، حضور نداشته باشند، مردم از عمل به قانون امتناع می‌ورزند.

این مهم‌ترین اشکالی است که در همه‌ی قوانین بشری وجود دارد، لیکن قانون الهی از چنین اشکالی میراست. زیرا اولاً بر اساس ایمان به خدا، وی را ناظر بر اعمال خود می‌بیند، و ثانیاً مردم مؤمن، با توجه به تکالیف دینی افزون بر مراقب بیرونی، در درون خویش نیز دارای پاسبان و

^۱. غررالحکم، ش ۴۴۵.

^۲. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۴.

پلیس باطنی هستند؛ از این رو چنین انسانی در جامعه‌ی انسانی، به تمامی حرکات و سکنات خود توجه دارد که ذره‌ای از دستورهای الهی تخطی نکند، چون معتقد است: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)»؛^۱ پس هر که به اندازه ذره‌ای کار خیر انجام دهد او را می‌بیند و کسی که به اندازه‌ی ذره‌ای کار شر انجام دهد آن را می‌بیند. او نه تنها از اعمال خویش مراقبت می‌کند، بلکه واژه‌ها و الفاظی را که بر زبان خود جاری می‌سازد تحت کنترل دارد، چون بر این اعتقاد است که همه چیز تحت مراقبت حافظان الهی است: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»^۲ او به این مقدار هم اکتفا نمی‌کند، بلکه پله‌های دیگری از معرفت را طی کرده و خدا را ناظر و شاهد بر نیات و نگاههای خود نیز می‌داند و اعتقاد دارد: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛^۳ یعنی خدا به خیانت چشم‌ها و آن چه که دل‌ها پنهان می‌کنند آگاه است.»

برای چنین افرادی که خود را همیشه و در همه حال در محضر خدا می‌بینند خلوت و جلوت یکسان است. او نمی‌گوید که من در میان جمع، بر خلاف قانون، عملی را انجام نمی‌دهم، زیرا دیگران مرا می‌بینند، ولی در خلوت، چون کسی شاهد اعمال من نیست قدرت دارم، پس آن را انجام می‌دهم. در چنین جامعه‌ای که مردم خود را مکلف به رعایت قوانین الهی بدانند، و خدای سبحان حاکم است، نه قرارداد جمعی، و در چنین اجتماعی، امنیت مفهوم و جایگاه اصلی خود را پیدا می‌کند، چنان که حضرت امام علی علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ مَنْ اسْتَنْصَحَ اللَّهَ وَفَّقَ وَ مَنْ اتَّخَذَ قَوْلَهُ دَلِيلًا هَدَى لَلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ أَمْنٌ وَ عِدْوَهُ خَائِفٌ...»؛^۴ ای مردم همانا کسی که طالب خیر و نصیحت الهی باشد توفیق یابد، و آن کس که سخن خدا را دلیل و راهنمای خود قرار دهد، به بهترین راه هدایت یابد، پس همانا همسایه خداوند در امان و امنیت به سر می‌برد و دشمن او ترسان و خائف است.»

^۱. زلزال / ۷ - ۸.

^۲. ق / ۱۸.

^۳. غافر / ۱۹.

^۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷.

بنابراین امنیت همه‌جانبه برای کسانی است که پیوند خویش را با خدا محکم ساخته‌اند و ناامنی فردی و اجتماعی برای آن دسته از افرادی است که این پیوند را قطع کرده و دشمنی با خدا را پیش گرفته‌اند.^۱

تکلیف و قدرت از نظر قرآن:

یکی از شرایط مهم تکلیف این است که مکلف بر انجام تکلیف قدرت داشته باشد، بدین جهت تکلیف مالایطاق قبیح، و بر خداوند حکیم محال است. قرآن کریم آشکارا یادآور شده است که خداوند کسی را به کاری که در توان او نیست تکلیف نمی‌کند. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» خداوند کسی را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کند.^۲

تخفیف در انجام تکلیف در منظر روایات:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ أَشْيَاءَ الْخَطَأُ وَالنَّسْيَانُ وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ الْحَسَدُ وَ الطَّيْرَةُ وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخُلُوةِ مَا لَمْ يَنْطَلِقُوا بِشَفَقَةٍ»^۳ از امت من عقاب چهار چیز برداشته شده است: خطا (اگر از روی خطا انسان چیزی را انجام دهد مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد بغیر از موارد قصاص)^۴ - فراموشی (که اگر انسان از روی فراموشی کار زشت و ناپسندی را در بسیاری از موارد انجام دهد مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد)^۳ - آنچه بر انجام آن اجبار شود.^۴ - آنچه را انسان نمی‌داند.^۵ - آنچه بر آن

^۱. پدیدآورنده: آیه‌الله جوادی آملی تهیه و تدوین: حجة الاسلام و المسلمین محمد رضا مصطفی پور.

^۲. بقره/۲۸۶. واژه‌ی تکلیف در قرآن به کار نرفته اما از مشتقات این مصدر هفت بار در قرآن استفاده شده (رجوع کنید به بقره : ۲۳۳ و ۲۸۶ نساء: ۸۴ انعام : ۱۵۲ اعراف : ۴۲ مؤمنون : ۶۲ طلاق : ۷) که شش بار آن (یعنی به جز نساء: ۸۴) ناظر به معنایی واحد است. این معنای واحد که در عبارات متعددی بیان شده از قبیل «...لا تکلف نفس الا وسعها...» «لا یکلف الله نفسا الا وسعها...» «لانکلف نفسا الا وسعها...» و «...لا یکلف الله نفسا الا ما اتاها...» ناظر به این امر است که خداوند آدمی را به انجام دادن آنچه در توانش نیست مکلف نمی‌سازد.

^۳. خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۱۷. وسائل الشیعة، ترجمه صحت، ص ۲۶۱.

توانائی ندارد ۶- آنچه از انجام آن ناچار است ۷- حسد ۸- فال بد زدن ۹- تفکر وسوسه‌آمیز در خلقت و خلق (البته در این سه قسمت عذاب و عقاب از فکر آنها برداشته شده نه از عمل آنها).

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ فِي السَّلَامِ»^۱

چرایی احکام و تکالیف :

الف: در مورد احکام دینی گاهی پرسیده می‌شود که دلیل فلان حکم چیست؟ مثلاً اگر کسی پرسید دلیل وجوب نماز بر یک مسلمان چیست در پاسخ یک فقیه می‌گوید: دلیل یا مدرک یا مستند این حکم، آیه شریفه «...أَقِيمُوا الصَّلَاةَ...»^۲ یا فلان روایت است. منابع احکام فقهی یا انواع ادله‌ی فقهی ما عبارت است از:

۱. کتاب الهی

۲. گفتار، کردار و امضای معصومین عليهم السلام.

۳. اجماع فقها با شرایطی خاص که در اصول فقه مشخص شده است.

۴. عقل با شرایطی که در محل خودش آمده است.

به عبارت دیگر هر حکم شرعی که ما در رساله‌های عملیه داریم و در فقه شیعه آمده است باید دلایلش در یکی از این چهار منبع یافت بشود.

ب - گاهی ممکن است پرسیده شود که علت وضع فلان حکم شرعی چیست؟ چرا ما باید حتماً نماز بخوانیم و علت تامه جعل این تکلیف - مثلاً - بر ما چیست؟ در پاسخ به این پرسش عالم دینی می‌گوید: علت - به معنای دقیق عقلی آن - همه احکام شرعی و الهی و واضح آنها اراده خداوند است. اراده و کراهت و حب و بغض الهی در مراتب مختلف باعث پیدا شدن احکام خمس‌ه‌ی تکلیفی یعنی وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت می‌شود. یعنی تا اراده قطعی و لایتنخلف الهی بر انجام عمل نماز از سوی بندگان وجود دارد، حکم وجوب نماز و این معلول هم باقی است. بنابراین علت تمام احکام دینی، خواست خالق عالمیان است.

^۱. کافی، ج ۵، ص ۲۸۰.

^۲. بقره/۴۳.

در اینجا این بحث از سوی دانشمندان اسلامی مطرح شده است که چون خداوند متعال، عالم و حکیم علی الاطلاق است و کاری لغو و گزاف از او سر نمی‌زند، قطعاً تمام فرامین الهی دارای مصلحت یا مفسده متناسب با آن است. به این جهت گفته‌اند تمام واجبات و مستحبات الهی دارای مصلحت و تمام محرّمات و مکروهات الهی دارای مفسده و مباحات شرعی نیز حد متوسطی از مصلحت و مفسده را واجدند و یا نه مصلحتی دارند و نه مفسده‌ای.

بس احکام شرعی تابع و دائرمدار حکمت‌ها و مصلحت‌ها و مفسده‌ها است، خواه آن مصالح و مفاسد مربوط به جسم باشد یا به جان، مربوط به فرد باشد یا اجتماع، مربوط به حیات فانی باشد یا به حیات باقی، پس هر جا که آن حکمت‌ها وجود دارد، حکم شرعی مناسب هم وجود دارد، و هر جا که آن حکمت‌ها وجود ندارد، حکم شرعی هم وجود ندارد.

ج - گاهی ممکن است سؤال از حکمت و فلسفه یک حکم شرعی باشد. مثلاً گفته می‌شود: فلسفه و حکمت وجوب نماز چیست؟ یا چرا نماز بر مسلمانان واجب شده است؟ پاسخ به چرایی احکام دین، شأن متکلم است.

یک حکم شرعی ممکن است دارای یک یا دو یا سه یا چند مصلحت یا مفسده باشد. مجموع این مصالح و مفاسد واقعی موجب اراده و کراهت الهی و امر و نهی او می‌شوند. در حقیقت می‌توان گفت وجود مصالح و مفاسد در یک شیء علت برای علیت اراده الهی در صدور احکام می‌شود. بعضی حکم و مصالح ممکن است در مواردی باشند و در موارد دیگری نباشند، بعضی حکمت‌ها شاید بدیل یکدیگر باشند، گاهی چند مصلحت بر روی هم منشأ جعل یک حکم می‌شوند و از مجموعه‌ی مصالح یا مفاسد یک حکم، ممکن است ما برخی را بدانیم و بعضی را درک نکنیم. در نتیجه اگر یکی از حکمت‌های یک حکم در جایی نبود، ممکن است حکمت دیگری در آنجا مورد نظر خداوند باشد. یا به جای حکمت الف و ب، حکمت ج و د در برخی موارد تأثیرگذار باشند.

بنابراین اگر در بحث فلسفه احکام، برای یک حکم شرعی یک یا چند حکمت شمرده شد، نباید اشکال کرد که چرا در فلان مورد این حکمت وجود ندارد اما باز حکم عمومیت دارد. برای اینکه شاید مصالح دیگری موجود باشد و جایگزین آن شوند و ما از آنها خبری نداریم. اساساً

بحث از حکمت‌ها و مصالح برای اطلاع و بصیرت بیشتر از رموز و اسرار قوانین دینی است نه برای پذیرش و ردّ یا نقد آنها.^۱

داستان:

تیمسار بابائی هنگام سفر حج، به اتفاق همسرش تا پای پلکان هواپیما آمد، اما همسرش را فرستاد و خودش برگشت. همسرش گفت: شما هم واجب الحج هستی. گفت: حج واجب است، جهاد هم واجب است، اما در شرائط کنونی تکلیف من جهاد است، به جبهه برگشت و در روز عید قربان به شهادت رسید.^۲

فرمان شگفت:

ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی، معروف به شیخ کبیر، از عارفان بزرگ قرن چهارم هجری است. وی عمری دراز یافت. سخنان و روایات منسوب به او در آثار صوفیان اهمیت بسیار دارد. همیشه در سیر و سفر بود و پدرش مدتی بر فارس حکومت می‌کرد. او را دو مرید بود که هر دو احمد نام داشتند. یکی را احمد بزرگ‌تر می‌گفتند و دیگری را احمد کوچک‌تر. شیخ به احمد کوچک‌تر، توجه و عنایت بیش‌تری داشت. یاران، از این عنایت خبر داشتند و بر آن رشک می‌بردند. نزد شیخ آمده، گفتند: احمد بزرگ‌تر، بسی ریاضت کشیده و منازل سلوک را پیموده است، چرا او را دوست‌تر نمی‌داری؟

شیخ گفت: آن دو را بیازمایم که مقامشان بر همگان آشکار شود. روزی احمد بزرگ‌تر را گفت: یا احمد! این شتر را برگیر و بر بام خانه ما ببر. احمد بزرگ‌تر گفت: یا شیخ! شتر بر بام چگونه توان برد؟ شیخ گفت: از آن در گذر، که راست گفتی. پس از آن احمد کوچک‌تر گفت: این شتر بر بام بر. احمد کوچک‌تر، در همان دم کمر بست و آستین بالا زد و به زیر شتر رفت که او را بالا برد و به بام آرد. هر چه نیرو به کار گرفت و سعی کرد، نتوانست. شیخ به او فرمان داد

^۱ . www.bekhon.com/show // rasekhoon.wordpress.com

^۲ . منبع: نرم افزار هدایت در حکایت نسخه ۱.

که رها کند، و گفت: آنچه می‌خواستیم، ظاهر شد. اصحاب گفتند: آنچه بر شیخ آشکار شد، بر ما هنوز پنهان است.

شیخ گفت: از آن دو، یکی به توان خود نگریست نه به فرمان ما. دیگری به فرمان ما اندیشید، نه به توان خود. باید که به وظیفه اندیشید و بر آن قیام کرد، نه به زحمت و رنج آن. خدای نیز از بندگان خواهد که به تکلیف خود قیام کنند و چون به تکلیف و احکام، روی آورند و به کار بندند، او را فرمان برده‌اند و سزاوار صواب‌اند؛ اگر چه از عهده برنمایند. و البته خداوند به ناممکن فرمان ندهد.^۱

شرایط تکلیف:

شرایط تکلیف بر دو قسم است:

الف: شرایط عام تکلیف که عبارتند از:

۱. بلوغ ۲. عقل ۳. قدرت ۴. علم

ب: شرایط خاص تکلیف که عبارتند از:

۱. آزادی و عدم اجبار و اکراه ۲. اختیار و عدم اضطرار

که هر کدام را توضیح می‌دهیم.

شرایط عام تکلیف:

۱. بلوغ

۲. عقل: از برترین نعمت‌های الهی است که خداوند متعال به خاطر وجود عقل در انسان است که او را باز خواست می‌کند و یا ثواب می‌بخشد قَالَ الرَّضَاءُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «بِكَ أَخَذُ وَبِكَ أُعْطِيَ»؛ خداوند

^۱. منبع: نرم افزار جامع القصص نسخه ۲.

متعال پس از آنکه عقل را آفرید به او فرمود: «به خاطر وجود تو باز خواست می‌کنم و ثواب می‌دهم.»^۱

و امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الثَّوَابَ عَلَى قَدْرِ الْعَقْلِ» پاداش آدمی به اندازه عقل و خرد اوست.^۲

بنابراین انسان هنگامی عهده‌دار تکالیف الهی می‌شود که از نعمت عقل برخوردار باشد. پس آنان که از قوه‌ی عقلانی بی‌بهره‌اند (دیوانگان) تکلیفی هم ندارند. مثلاً نماز و روزه بر آنان واجب نیست. و در صورت بهبود، قضای تکالیفی که در ایام جنون انجام نداده‌اند از آنان ساقط است.^۳ قدرت

آغاز دوران تکلیف

دختر و پسر با رسیدن به سن بلوغ وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی خود می‌شوند. زندگی همراه با مسؤولیت، زیرا بیشتر وظایف دینی با فرا رسیدن اولین روز بلوغ الزامی می‌گردد. بنابراین، لحظه‌ی ورود به این مرحله را می‌توان همانند ورود از مرز یک کشور به کشور دیگر دانست. همان گونه که شخص با قدم گذاشتن به مرزهای یک کشور تابع مقررات و دستورات آن خواهد شد، دختر و پسر نیز با رسیدن به سن تکلیف باید این احساس را داشته باشند که از این به بعد عنوان «مکلف» را بر دوش می‌کشند. و شایسته است فرا رسیدن مرحله بلوغ را برای فرزندانمان جشن بگیریم.

جشن تکلیف

برای ورود به سن تکلیف مسؤولیت مهمی بر دوش پدر و مادر می‌باشد. آنان باید فرزندان خود را برای قدم گذاشتن به این مرحله با آموزش صحیح آماده کنند. شایسته است در مراکز

^۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷.

^۲. کافی، ج ۱، ص ۱۱.

آموزشی نیز به صورت گسترده به این موضوع توجه شود. در واقع فرزندان ما قبل از فرا رسیدن سن بلوغ، دوران آمادگی را می‌گذرانند. همان گونه که برای شروع اولین سال تحصیلی آنان، شرکت در کلاسهای آمادگی را اقدامی مناسب می‌دانیم باید برای شروع دوران تکلیف نیز آنان را آماده کنیم. وظایف ابتدایی را به آنان بیاموزیم، مسؤولیت آن دوران را برای آنان بازگو نماییم. به ویژه دستورات نماز و روزه و کیفیت انجام صحیح آن دو را با شیوه‌ای جذاب و شیرین آموزش دهیم. تلاش کنیم این احساس را در آنان نماییم که هر انسانی در دوران تکلیف در مقابل رفتار و گفتار خویش مسؤول است و دیگر نمی‌تواند خود را همانند گذشته آزاد پندارد، او دیگر بزرگ شده است.

همزمان با آماده‌سازی فرزندان خویش برای ورود به مرحله تکلیف شایسته است به گونه‌ای با این موضوع برخورد شود که دختر و پسر به خوبی احساس کنند که نقطه عطفی در زندگی آنان پدید خواهد آمد و همیشه این مرحله را در خاطر داشته باشند. جشن تکلیف یکی از شیوه‌های شایسته و مفید در تحقق این امر است. از اولیاء محترم و از مربیان تربیتی آموزش و پرورش، انتظار می‌رود زمینه‌گرایی داشت این مرحله را برای دانش‌آموزان خویش فراهم کنند.

فراگیری مسایل شرعی

آنچه به عنوان یک تکلیف از اولین روزهای بلوغ متوجه دختران و پسران می‌باشد لزوم فراگیری احکام و مسایلی است که معمولاً مورد نیاز آنان می‌باشد، به عنوان مثال آنان در آن مرحله معمولاً وظیفه یادگیری احکام حج را ندارند چرا که معمولاً در ابتداء بلوغ مورد نیاز آنها نمی‌باشد، چنان که آموزش احکامی که مخصوص پسران یا دختران است بر دسته‌ی دیگر واجب نیست. ولی فراگیری موضوعاتی چون نماز و روزه و احکام مربوط به آن که از اولین روزهای بلوغ مورد نیاز است واجب خواهد بود.^۱

سؤال: محاسبه زمان شروع تکلیف به سال‌های شمسی چگونه است؟

جواب: با توجه به اینکه هر ماه قمری حدوداً ۱۱ روز از ماه‌های شمسی کمتر است بنابراین هر سال قمری ۳۵۴ یا در کبیسه ۳۵۵ روز می‌باشد. بنابراین از سال‌های شمسی ثبت شده در شناسنامه به اندازه‌ای کسر می‌شود تا ۹ سال قمری تمام شده در مورد سن تکلیف دختران بدست آید.^۱

سؤال: سن تکلیف و تقلید از چه زمانی شروع می‌شود، از اول یا آخر ماه؟ اصولاً انسان در چند سالگی به بلوغ می‌رسد؟

جواب: در تقلید، سن تکلیف روز و سال و ماه مطرح نیست. مهم آن است که انسان وقتی به حد بلوغ رسید، باید وظائف و اعمال شرعی و دینی خود را براساس فتوای مرجع اعلم انجام دهد؛ یعنی باید در آن مسائل از مرجع تقلیدی تبعیت کند تا به اصطلاح اعمال و رفتار او مستند باشد و حجت شرعی داشته باشد. به متخصصین علوم اسلامی، مرجع تقلید یا مجتهد می‌گویند که باید از یکی از آنان که اعلم و داناتر است تقلید کرد. بنابراین از زمانی که فردی بالغ می‌شود باید تقلید کند، خواه بلوغ او در اول سال و ماه شمسی باشد یا در اول سال و ماه قمری یا نیمه سال و ماه و یا در وقت دیگری پیش آید. علایم بلوغ در پسران چند چیز است: محتمل شدن، روئیدن موی درشت بالای عورت، رسیدن به ۱۵ سال قمری یعنی ۱۴ سال و ۷ ماه شمسی. لازم نیست این سه علامت با هم پیدا شود، بلکه هر کدام از این سه علامت زودتر محقق شد معلوم می‌شود که پسر بالغ شده است. علایم بلوغ در دختران مانند پسران است؛ فقط در علامت سوم (سن بلوغ دختران) متفاوت هستند. دختران بنا به قول مشهور در سن ۹ سال قمری یعنی ۸ سال و ۹ ماه شمسی بالغ می‌شوند.^۲

^۱ noorportal.net.

^۲ www.porsojoo.com.

توضیح المسائل مراجع، ج ۲، مسئله ۲۲۵۲ و ذیل آن. مقصود از ۹ سال قمری، تمام شدن آن است، نه اول سال، یعنی وقتی نه سال قمری تمام شد، بر او عبادات مانند نماز و روزه واجب می‌شود، همین طور ۱۵ سالگی در پسران.

درس بیست و پنجم

تقلید

آنچه انتظار می‌رود مخاطب پس از این درس بداند:

۱. مخاطب با معنای لغوی، و اصطلاحی تقلید آشنا می‌شود.
۲. به ادله‌ای که علما بر آن اقامه کرده‌اند اشاره می‌شود.
۳. مخاطب خواهد دانست: فلسفه تقلید و سوالاتی که پیرامون آن می‌شود چیست؟
۴. می‌داند که در چه موردی می‌تواند تقلید کند و مرجع تقلید چه شرایطی دارد؟
۵. با بعضی از استفتائات تقلید آشنا می‌شود.

تقلید در لغت و اصطلاح

تقلید در لغت به معنای پیروی و دنباله‌روی است و در اصطلاح به معنای پیروی جاهل از عالم و غیرمتخصص از متخصص است.

ادله‌ی تقلید:

«فقها بدون استثنا تقلید را در فروع دین جایز می‌دانند و ادله‌ای برای آن اقامه کرده‌اند، که به آنها اشاره می‌شود.

دلیل اول: فطرت

مرحوم آخوند خراسانی می‌فرماید: «تقلید و رجوع جاهل به عالم یک امر بدیهی و فطری است که احتیاج به دلیل ندارد.»^۱

دلیل دوم: قرآن

در قرآن هم آیاتی است که مسأله‌ی تقلید و جواز آن را می‌رساند، آیاتی مثل آیه «نفر» که می‌فرماید: «سزاوار نیست که تمامی مؤمنین کوچ کنند و باید از هر فرقه‌ای چند نفر برای تفقه در دین بروند و پس از کسب معارف، مردم را انذار کنند. باشد که از لغزش و انحراف دوری نمایند.»^۲ این آیه دلالت می‌کند که وقتی فقیه انذار می‌نموده و حکم شرعی را بیان می‌نماید، بر مردم لازم است که از او پیروی کرده و به دستورات دین که از طریق عالم دینی به آنها منتقل می‌شود، عمل نمایند.

دلیل سوم: روایات

یکی دیگر از ادله‌ی تقلید، روایات اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد که اظهر روایات در این زمینه، روایت اسحاق بن یعقوب می‌باشد: «...و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا...»^۳ یعنی نسبت به حوادثی که رخ می‌دهد، به فقهاء و راویان احادیث ما مراجعه نمایید. این حدیث و احادیث فراوان دیگری که امر به مراجعه به فقهاء و عالمان شیعه می‌نماید بیانگر لزوم تقلید و سؤال از مسایل شرعی و انجام واجبات و تکالیف دینی با پیروی از عالمان دینی است.

دلیل چهارم: عقل

یکی دیگر از دلایل تقلید، عقل می‌باشد که مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی، دلیل عقلی را چنین بیان نموده است: بعد از پذیرفتن مبدأ هستی و ارسال انبیاء و این که بندگان خدا

^۱. کفایه الاصول، ص ۵۳۹.

^۲. توبه/۲۲.

^۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴، حدیث ۹.

بی‌هدف آفریده نشده‌اند، عقل اقرار می‌کند که اطاعت از خدا ضروری و نافرمانی او موجب خروج از بندگی است و کیفیت اطاعت احکام الهی مبتنی بر علم به احکام است و این علم یا از طریق شنیدن سخن معصوم علیه السلام و یا به اجتهاد و یا با تقلید حاصل می‌شود، راه اول برای مردم زمان غیبت ممکن نیست و راه دوم برای عموم مردم میسر نیست، پس عقل حکم می‌کند که باید تقلید کرد و به مجتهد رجوع کرد.^۱

علت و فلسفه تقلید

تقلید یا پیروی جاهل از عالم و اطاعت غیرمتخصص از متخصص، یک امر فطری، عقلی و عقلانی است که مورد تأیید قرآن و سنت نیز قرار گرفته است. و چون که هر انسانی در حرکت و تکاپو است، و برای این حرکت نیاز به شناخت دارد. لذا برای کسب این شناخت یا باید خود، عالم و متخصص بوده باشد و یا به عالم و متخصص مراجع و از نظرات او پیروی کند تا حرکت او از سوی بصیرت و شناخت صورت گیرد. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «کسی که بدون بصیرت حرکت کند، مثل کسی است که در بی‌راهه قدم گذارد و سرعت حرکت او جز دوری از هدف نتیجه‌ای در برنخواهد داشت.»^۲

اما سوالاتی در این زمینه بسیار مطرح می‌شود که ما اهم آنها را بررسی می‌کنیم:

فلسفه تقلید در احکام چیست؟ آیا من نمی‌توانم با توجه به عقل و منطق اعمال شرعی خود را انجام دهم؟

احکام شرعی، خود را با توجه به عقل و منطق انجام می‌دهم یعنی چه؟

شما چگونه از راه عقل می‌فهمید مبطلات روزه چیست؟ کفاره‌ی روزه عمد چه می‌باشد؟ زکات فطره چه مقدار باید باشد؟

نمازهای یومیه چندتا و چند رکعت و دارای چه اجزا و شرایطی است؟

^۱. بحوث فی الاصول، بحث اجتهاد و تقلید.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۴، کتاب القضاء، باب ۴، حدیث ۱۱.

حقوق دریاها و فلات قاره از نظر دینی چیست؟ و صدها و هزارها مسأله‌ی دیگر؟!

واقع مطلب آن است که شما حتی یک مورد از احکام دینی خود را نمی‌توانید مستقلاً از طریق عقل به دست آورید و انجام دهید، بلکه در همان اموری که به گفته خود تقلید نمی‌کنید، مقلد هستید. لیکن به جای آن که مثلاً رساله مجتهدی را بردارید و مطابق با آن عمل کنید، براساس آنچه از دیگران دیده و با آن خوگرفته‌اید، عمل می‌نمایید و از عرف و عادت عمومی تقلید می‌کنید. یعنی در واقع به جای آن که مستقیماً از متخصص و کارشناسی، مسائل دینی را بیاموزید، با واسطه از غیر متخصص می‌گیرید. گاه نیز ممکن است به پندارهای خود و به خاطر ندانستن دلایل و منابع یک حکم با آن بستیزید و آن را خلاف عقل به حساب آورید، در حالی که با اندکی جستجو و کاوش و با مراجعه به کارشناسان دین درخواهید یافت دانش شما در این زمینه ناقص بوده است. در چنین مواردی همان عقل و منطق که مستند شماس است، حکم می‌کند انسان باید از طریق دین‌شناس و متخصص، احکام دین را فرا بگیرد و ناشیانه و با پندار بر بیراهه نرود. به عبارت دیگر می‌توان گفت: عقل دو گونه است:

الف) عقل ورزیده و کارشناختی؛ این همان عقل و دانش تخصصی است و عقلای بشر همواره در اموری که از آن آگاهی ژرف ندارند، به اندیشه و دانش کارشناس مراجعه می‌کنند.

ب) عقل خام و بالقوه؛ چنین عقلی در مرحله‌ی پیش از تخصص است و کسی که در چنین مرحله‌ای قرار دارد، همواره به عدم تخصص خویش اعتراف دارد و چاره‌ای نمی‌بیند جز این که در امور به متخصص مراجعه کند. البته راه دراز دیگری نیز وجود دارد و آن زحمت عمری تلاش و کوشش علمی برای یافتن تخصص است. این نیز پدیده‌ای نیکوست، ولی تا پیش از رسیدن به آن چاره‌ای جز پیروی از کارشناس نیست.»^۱

از جمله سوالات مهمی که جوانان بسیار مطرح می‌کنند این است که:

آیا تقلید سلب آزادی نیست؟

در جواب این سوال، نکته‌ی قابل توجه این است که؛ مراجعه شخص غیرمتخصص به عالم و متخصص در رشته‌ی مورد نیاز، سلب آزادی از او نیست بلکه عین آزادی است، چرا که تقلید را بر اساس بینش و آگاهی خود انتخاب نموده و از مسیر تقلید به دنبال حقیقت‌جویی و رفع ظلمت و رسیدن به نور حق و سعادت است.

لذا اگر خود انسان متخصص و دانشمند، در رشته‌ای که تخصص ندارد به صاحب‌نظران آن رشته مراجعه کند، نوعی خفقان و سلب آزادی او محسوب نمی‌شود چرا که اساس و بنیان زندگی اجتماعی، بر اساس تحقیق و پیروی کردن از متخصص و عالم پی‌ریزی شده است و آلا سیر رشد و تعالی جامعه مختل می‌گردد.

البته روشن است که اصل بر این است که انسان خود بفهمد و متخصص باشد ولی چون امکان ندارد که همگان به خاطر علل و موانعی، متخصص تمام علوم و رشته‌ها در تمام امور زندگی باشند، لذا در کنار این اصل، اصل دیگری وجود دارد که انسان باید در هر موردی که متخصص نیست، از متخصص پیروی کند که این امری متداول و مورد قبول و متعارف در بین تمام جوامع است.

علت اختلاف فتاوا و نظرات بین مراجع تقلید چیست؟

ج: از جمله پرسش‌هایی که همواره مطرح بوده و در میان نسل جوان امروز بر شدت آن افزوده شده، همین پرسش است. پیش از بررسی ریشه‌ها و علل آن، اشاره به چند نکته بایسته است:

یکم: در مسائل نظری هر رشته‌ای، متخصصان و دانشمندان آن، در یک سری از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر دارند. دانش فقه و اجتهاد نیز این چنین است. مجتهد بایستی در تمامی احکام و مبادی آن، تلاش کرده و به یک نقطه فکری و اجتهادی برسد. طبیعی است که در صدها مسأله‌ی فقهی، نمی‌توان انتظار داشت که بین دو یا چند نفر، وحدت نظر کاملی وجود

داشته باشد. حتی در علوم تجربی مانند «رشته پزشکی» نیز که مبتنی بر حس و آزمایش است، اختلاف نظر و تفاوت تشخیص طبیعی است.

دوم: ممکن است عده‌ای منشأ اختلاف فتاوا را تعدد وجود مراجع در زمان ما بدانند و علت را از آنجا جستجو کنند در حالی که این پنداری بیش نیست زیرا این امر در بین فقیهان و مراجع گذشته نیز به چشم می‌خورد. اگر کسی کتاب‌های فقهی را ورق بزند و بررسی اجمالی کند به خوبی در خواهد یافت که چنین اختلاف‌هایی، همیشه در بین نظرها بوده است.

سوم: اختلاف فتوای مجتهدان، به هوا و هوس و منافع شخصی آنان باز نمی‌گردد بلکه گاهی تقوا به حدی است که وقتی از مرجع تقلیدی سؤال می‌کنند: حکم چیز نجسی که در چاه بیفتد چیست پیش از پاسخ به آن، دستور می‌دهد چاه خانه‌اش را پر کنند تا مبادا در بیان حکم خدا، دچار هوا و هوس گردد و اگر مرجع تقلیدی بر اساس منافع شخصی فتوایی صادر کند، صلاحیت مرجعیت را از دست خواهد داد.

چهارم: اختلاف فتاوا مسأله‌ای نیست که در این عصر پیدا شده باشد بلکه این امر در زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز در میان اصحاب و شاگردان به چشم می‌خورد. در روایت عمر بن حنظله آمده است: امام صادق علیه‌السلام برای رفع نزاع و کشمکش‌ها میان مردم، آنان را به فقیهان ارجاع داده، می‌فرمود: «هر گاه دو یا چند نفر از آنان در فهم روایات و استنباط احکام اختلاف نظر داشتند، به کسی که اعلم و با تقواتر است مراجعه کنید.» در اینجا بدون آن که حضرت اختلاف نظر میان آنان را سرزنش کند، آن را امری بدیهی تلقی می‌کرد.

پنجم: مجتهدان در بسیاری از مسائل فقهی - از جمله مسائل ضروری و قطعی دین (مانند وجوب نماز و روزه و احکام وضو) و نیز بی‌شماری از احکام فرعی - اتفاق نظر دارند و حوزه‌ی اختلاف، تنها در بعضی از احکام فرعی است.

ششم: خداوند متعال در هر مورد و مسأله‌ای، بیش از یک حکم ندارد و فقیهان به دنبال یافتن حکم خدا هستند. و اگر برخی فقیهان اشتباه کنند حکم خدا تغییری نمی‌کند و متعدد نمی‌شود. اما مجتهد و مقلدان چون تلاش کرده‌اند و به وظیفه‌ی خود عمل کرده‌اند از لطف و ثواب الهی بهره‌مند می‌شوند.

پس از این مقدمات، اکنون به بررسی ریشه‌ها و عوامل اختلاف فتاوا پرداخته، می‌گوییم: دانش فقه و اجتهاد بر یک سلسله از مبادی و اصول فکری مبتنی است و اختلاف در فتوا از آنجا سرچشمه می‌گیرد و آنها عبارت است از:

۱. اصول فقه

۲. ادبیات عرب

۳. مفاهیم

۴. علم رجال

این علم به بررسی نقاط ضعف و قوت کسانی می‌پردازد که در اسناد احادیث آمده‌اند. در این علم روایات را به معتبر و غیر معتبر تقسیم می‌کنند و بر اساس آن، گاهی یک روایت نزد مجتهدی معتبر و نزد دیگری ضعیف محسوب می‌شود و این امر عامل بسیار مهمی برای پیدایش اختلاف فتاوا به شمار می‌رود.

مرجع تقلید و شرایط آن

حال که ثابت شد تقلید یکی از ضروریات دین می‌باشد باید بدانیم که از چه کسی و با چه شرایطی می‌توان تقلید کرد. مرجع تقلید در فرهنگ شیعه دارای ویژگی‌های مهمی است که کمتر در رشته‌های علمی دنیا یافت می‌شود. لذا مرجع تقلید باید دارای شرایط و ویژگی‌های خاصی مانند اعلیت، عدالت، حیات، تقوی و دوری از گناه و... باشد و با فقدان هر یک از این شرایط نمی‌توان از آن شخص تقلید نمود.

موارد تقلید

حال باید به این نکته توجه داشت که تقلید هم مواردی دارد و در همه جا نمی‌شود تقلید نمود. موارد وجوب افتاء و تقلید عبارت است از امور شرعی که فقیه از قول شارع نقل می‌کند.

اما تقلید در اصول دین به لحاظ این که در اصول دین یقین و اعتقاد و باور، معتبر است، و عمل در این امور دخلیتی ندارد لذا جواز تقلید، در مسائل عملیه است نه اعتقادات. قرآن کریم نیز در سوره‌ی زخرف آیه‌ی ۲۳ مقلدین در اصول دین را مذمت نموده است.

تقلید در موضوعات خارجیه هم جایز نیست و صحیح نمی‌باشد، زیرا تشخیص موضوعات و مصادیق خارجیه از وظائف مجتهد نیست تا تقلید از او جایز باشد و چه بسا افراد عادی، چون با مسایل خارج و روزمره زندگی در ارتباط نزدیک هستند، تشخیص موضوعات را بهتر انجام دهند. اما در موضوعات مستنبطه، از آن جهت که احکام فرعیه بر آنها مترتب می‌گردد از موارد تقلید به شمار می‌آید، مانند موضوع غناء و فسق از آن جهت که حکم خبر فاسق و عادل، در تشخیص وقت و قبله بر آن مترتب می‌باشد.

پس توجه به موارد تقلید در امور دینی، لازم است.

تقلید و پیروی از دیدگاه عقل چهار گونه است:

۱. پیروی ناآگاه از ناآگاه

۲. پیروی آگاه از ناآگاه

۳. پیروی آگاه از آگاه

۴. پیروی ناآگاه از آگاه

با نگاهی اجمالی مشخص است که دو گونه‌ی نخست باطل است؛ زیرا «خفته را خفته کی کند بیدار» و «خفته، ناخفته کی کند بیدار». و گونه‌ی سوم هم تحصیل حاصل است و امری است محال، و تنها گونه‌ی چهارم امری عقلانی و درست است. این امر در ابتدا برای رسیدن به مقام تحقیق، لازم و پسندیده است، اما این تقلید هم باید محققانه باشد نه کورکورانه و از طرف دیگر فردی که تقلید می‌کند باید سعی کند در این مرحله نماند و خود به مقام تحقیق برسد.

ابتدا باید به وسیله‌ی کسی که به نور حق و حقیقت رسیده راه را بییماید و خود به نور برسد، و آن زمان است که خود نوری می‌یابد که چاه و چاله و دام و دانه را خوب می‌شناسد و او دیگر از مقام تقلید به مقام تحقیق رسیده است؛ و این موضوع از مطالب مهم در جهان‌بینی مولانا است که البته از جهان‌بینی الهی و اسلامی سرچشمه گرفته است.

مسأله‌ی انتخاب معلّم و استاد و دلیل راه در مسیر تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله به حدّی اهمّیت دارد که گاه انبیای الهی، در مقطع خاصی نیز مأمور به این انتخاب می شدند.

حکایت:

داستان خضر و موسی علیه السلام در سوره‌ی کهف در قرآن مجید که داستانی بسیار پر معنی و پرمحتوا است، چهره‌ای از این انتخاب است.

موسی علیه السلام مأمور می‌شود که برای فرا گرفتن علومى - که جنبه‌ی نظری نداشت بلکه بیشتر جنبه‌ی عملی و اخلاقی داشت - نزد پیامبر و عالم بزرگ زمانش که قرآن از او به عنوان «عَبْدٌ مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۱ (بنده‌ای از بندگان ما که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم) یاد کرده است. او بار سفر را بست و به سوی جایگاه خضر با یکی از یارانش به راه افتاد. حوادث اثناء راه بماند، هنگامی که به خضر رسید، پیشنهاد خود را به آن معلّم بزرگ، مطرح کرد؛ او نگاهی به موسی علیه السلام افکند و گفت: «باور نمی‌کنم در برابر تعلیمات من، صبر و شکیبایی داشته باشی!» ولی موسی علیه السلام قول شکیبایی داد.

سپس سه حادثه مهم یکی بعد از دیگری اتفاق افتاد:

نخست سوار بر کشتی شدند و «خضر» اقدام به سوراخ کردن کشتی کرد که بانگ اعتراض موسی بر خاست، و خطر غرق شدن کشتی و اهلش را به خضر گوشزد نمود. ولی هنگامی که خضر به او گفت: «من می‌دانستم تو، توان شکیبایی نداری! موسی از اعتراض خود پشیمان گشت و سکوت اختیار کرد، چرا که قرار گذاشته بود لب به اعتراض نگشاید تا خضر خودش توضیح دهد.

چیزی نگذشت در مسیر خود به نوجوانی برخورد کردند «خضر» بی‌مقدمه اقدام به قتل او کرد! منظره‌ی وحشتناک کشتن این جوان ظاهراً بی‌گناه، موسی علیه السلام را سخت از کوره به در برد، و بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، اعتراض شدیدتر و رساتر از

^۱. کهف/۶۵.

اعتراض نخستین، که چرا انسان بی‌گناه و پاکی را بی آن که مرتکب قتلی شده باشد کشتی؟ به یقین این کار بسیار زشتی است.

برای دومین بار، خضر علیه السلام پیمان خود را با موسی علیه السلام یاد آور شد و به او گفت: اگر بار سوم تکرار کنی همیشه از تو جدا خواهم شد. موسی فهمید که در این مورد سرّ مهمّی نهفته است و سکوت اختیار کرد تا خضر خودش بموقع توضیح دهد.

چیزی نگذشت که سومین حادثه رخ داد. آن دو وارد شهری شدند، مردم شهر حتّی حاضر به پذیرایی مختصر از آنان نشدند، ولی خضر علیه السلام به کنار دیواری که در حال فرو ریختن بود رسید، آستین بالا زد و از موسی نیز کمک خواست تا دیوار را مرمت کند، و از فرو ریختن آن مانع شود. باز موسی علیه السلام پیمان خود را به فراموشی سپرد و به معلّم خویش اعتراض کرد که آیا این دلسوزی در برابر آن بی‌مهری منطقی است؟ اینجا بود که خضر اعلام جدایی از موسی علیه السلام نمود، چرا که سه بار پیمان شکیبایی را که با خضر داشت شکسته بود. ولی پیش از آن که جدا شوند، اسرار کارهای سه‌گانه‌ی خود را برای او برشمرد و پرده از آن برداشت.

در مورد کشتی گفت: پادشاهی ظالم و جبار، کشتی‌های سالم را غصب می‌کرد و من آن کشتی را معیوب ساختم تا مورد توجّه او قرار نگیرد. زیرا کشتی تعلق به گروهی از مستضعفان داشت و وسیله‌ی ارتزاق آنها را تشکیل می‌داد.

جوان مقتول فردی کافر و مرتد و اغواگر بود و مستحقّ اعدام، و بیم آن می‌رفت که پدر و مادرش را تحت فشار قرار دهد و از دین خدا بیرون برد.

و امّا آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن گنجی متعلق به آنها نهفته بود. و چون پدرشان مرد صالحی بود، خدا می‌خواست این گنج را برای آنها حفظ کند. سپس به او حالی کرد که من این کارها را خود سرانه نکردم. همه به فرمان پروردگار بود!

در اینجا موسی علیه السلام از خضر علیه السلام جدا شد، در حالی که کوله‌باری از علم و آگاهی و اخلاق را همراه خود می‌برد.

او به خوبی درس‌های زیر را از مکتب آن معلّم بزرگ و مربّی اخلاق فرا گرفت:

۱. پیدا کردن رهبری آگاه و فرزانه، و بهره‌گیری از علم و اخلاق او تا آن حد اهمّیت دارد که پیامبر اولوالعزمی همچون موسی - بطور نمادین - مأمور می‌شود که راه دور و درازی را برای حضور در محضر او، و اقتباس از چراغ پر فروغش، ببیناید.
۲. در کارها نباید عجله کرد، چرا که بسیاری از امور، نیاز به فرصت مناسب دارد.
۳. حوادثی که در اطراف ما رخ می‌دهد ممکن است چهره‌ای در ظاهر و چهره‌ای در باطن داشته باشند. هرگز نباید به چهره‌ی ظاهری رویدادهای ناخوش‌آیند قناعت کرد و عجولانه قضاوت نمود؛ بلکه باید ماورای چهره‌های ظاهری را نیز از نظر دور نداشت.
۴. شکستن پیمان‌های معنوی بطور مکرر، ممکن است انسان را برای همیشه از فوائد و برکاتی محروم سازد.
۵. حمایت از مستضعفان، خیرخواهی یتیمان، و مبارزه با ظالمان و کافران اغواگر، وظیفه‌ای است که هر بهائی را می‌توان در برابر آن پرداخت.
۶. انسان هر قدر عالم و آگاه باشد، نباید به علم و دانش خویش مغرور گردد و تصوّر کند ماورای علوم او علوم دیگری نیست. چرا که این تصوّر او را از رسیدن به کمالات بیشتر باز می‌دارد.^۱
۷. خداوند بزرگ در این عالم هستی، مأموران ویژه‌ای دارد که آنها را بی سر و صدا به یاری بندگان مظلوم و با اخلاص می‌فرستد، تا از طرق مختلف آنان را یاری کنند، و اینها از الطاف خفیه‌ی الهیه است که هر انسان باایمانی می‌تواند در انتظار آن باشد - و فوائد و برکات دیگر. این داستان خواه جنبه‌ی آموزش واقعی برای موسی علیه السلام داشته باشد و یا جنبه‌ی سرمشق برای دیگران، هر چه باشد، در مورد مطلبی که ما به دنبال آن هستیم تفاوتی نمی‌کند. کوتاه سخن این که: نیاز به رهبر و دلیل راه در طریق افزایش علم و تهذیب نفوس نیازی است حتمی و غیر قابل انکار!

^۱ <http://www.asayemoosa.blogfa> و تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۷۸.

استفتائات تقلید:

- ۱: آیا تقلید، صرفاً یک مسأله‌ی عقلی است یا ادله‌ی شرعی نیز دارد؟
 ج: تقلید، ادله‌ی شرعی دارد و عقل نیز حکم می‌کند که شخص ناآگاه به احکام دین باید به مجتهد جامع‌الشرايط مراجعه کند.
- ۲: به نظر شریف حضرت‌عالی، عمل به احتیاط بهتر است یا تقلید؟
 ج: چون عمل به احتیاط مستلزم شناسائی موارد و چگونگی احتیاط و صرف وقت بیشتر است، بهتر آن است که مکلف در احکام دین از مجتهد جامع‌الشرايط تقلید کند.
- ۳: قلمرو احتیاط در احکام دین در بین فتاوی فقها چه اندازه است؟ آیا رعایت آرای فقیهان گذشته نیز لازم است؟
 ج: مراد از احتیاط در موارد آن، رعایت همه‌ی احتمالات فقهی است؛ به طوری که مکلف مطمئن شود که به وظیفه‌ی خود عمل کرده است.
- ۴: دخترم به زودی به سن تکلیف می‌رسد و باید برای خود مرجع تقلیدی انتخاب کند، اما درک مسأله‌ی تقلید برای او دشوار است، وظیفه‌ی ما نسبت به او چیست؟
 ج: اگر وی به تنهایی نمی‌تواند وظیفه‌ی شرعی خود را در این باره تشخیص دهد، وظیفه‌ی شما ارشاد و راهنمایی اوست.

شروط تقلید:

- ۵: آیا تقلید از علمای کشورهای دیگر که دسترسی به آنان امکان ندارد، جایز است؟
 ج: در تقلید از مجتهد جامع‌الشرايط شرط نیست که مجتهد اهل کشور مکلف و یا ساکن در محل سکونت او باشد.
- ۶: آیا در تقلید، اعلمیت مرجع شرط است یا خیر؟ معیار و ملاک اعلمیت چیست؟

ج: در مسائلی که فتوای اعلم با فتوای غیر اعلم اختلاف دارد، احتیاط آن است که از اعلم تقلید کند و ملاک اعلیّت این است که آن مرجع نسبت به سایر مراجع قدرت بیشتری بر شناخت حکم الهی داشته باشد و بهتر بتواند احکام شرعی را از ادله استنباط کند و همچنین نسبت به اوضاع زمان خود به مقداری که در تشخیص موضوعات احکام و ابراز نظر فقهی مؤثر است، آگاه‌تر باشد.

۷: اگر ثابت شود که تعدادی از علما در بعضی از مسائل اعلم هستند، یعنی هر کدام از آنان در مسأله معینی اعلم باشند، آیا تقلید از هر یک از آنان جایز است؟

ج: تبعیض در تقلید اشکال ندارد و اگر اعلیّت هر یک از آنان در مسائلی که مکلف بنا دارد در آن مسائل از او تقلید کند محرز شود، بنا بر احتیاط، تبعیض در تقلید در صورت اختلاف فتوا در مسائل مورد نیاز مقلد، واجب است.

۸: آیا با وجود اعلم، تقلید از غیر اعلم جایز است؟

در مسائلی که فتوای غیر اعلم مخالف فتوای اعلم نباشد، رجوع به غیر اعلم اشکال ندارد.

۹: آیا تقلید ابتدائی از میّت جایز است؟

در تقلید ابتدائی، احتیاط در تقلید از مجتهد زنده و اعلم نباید ترک شود.

۱۰: آیا تقلید ابتدائی از مجتهد میّت، متوقف بر تقلید از مجتهد زنده است؟

ج: تقلید ابتدائی از مجتهد میّت یا بقاء بر تقلید او باید به تقلید از مجتهد زنده و اعلم باشد.

راه‌های اثبات اجتهاد، اعلیّت و به دست آوردن فتوی:

۱۱: آیا در عدول از یکی از فتاوی امام خمینی «قدس سره» واجب است به فتوای مجتهدی که از او برای بقاء بر تقلید میّت اجازه گرفته‌ام، رجوع کنم یا آن که به فتوای سایر مجتهدین هم می‌شود عمل کرد؟

ج: احتیاط در رجوع به فتاوی همان مجتهد است، مگر آن که مجتهد زنده‌ی دیگر اعلم از آن مجتهد و فتوای او در مسأله‌ی مورد عدول مخالف فتوای مجتهد اول باشد، که احتیاط واجب در این صورت، رجوع به مجتهد اعلم است.

۱۲: آیا عدول از اعلم به غیر اعلم جایز است؟

ج: احتیاط واجب، عدم عدول از مجتهد زنده به مجتهد زنده دیگر است، مخصوصاً در صورتی که مرجع تقلید اول اعلم باشد.

۱۳: شخصی که از امام راحل «قدس سره» تقلید می‌کرده و بعد از رحلت ایشان در بعضی از مسائل از مجتهد دیگری تقلید کرده است، اکنون آن مجتهد نیز وفات نموده است، این شخص چه تکلیفی دارد؟

ج: می‌تواند مانند گذشته، بر تقلید از امام «قدس سره»، در مسائلی که از ایشان عدول نکرده، باقی بماند. همچنان که مخیر است در مسائلی که عدول نموده بر فتوای مجتهد دوم باقی بماند و یا به مجتهد زنده عدول کند.

۱۴: آیا جایز است که در یک مسأله با وجود اختلاف در فتوا گاهی به فتوای مجتهد میّت رجوع کنم و گاهی به فتوای مجتهد زنده‌ی اعلم؟

ج: بقاء بر تقلید میّت تا زمانی که به مجتهد زنده عدول نشده، جایز است و پس از عدول، رجوع مجدد به میّت جایز نیست.

۱۵: بنا بر جواز بقاء بر تقلید از میّت، آیا این حکم شامل اشخاصی که در زمان حیات مجتهد مکلف نبوده ولی به فتاوی آن مرجع عمل کرده‌اند، هم می‌شود؟

ج: اگر تقلید شخص غیر بالغ از مجتهد جامع‌الشرائط به نحو صحیح محقق شده باشد، باقی ماندن بر تقلید همان مجتهد بعد از فوتش جایز است.

۱۶: وظیفه‌ی مقلد در قبال مرجع تقلید خود در صورتی که اعلامیت مرجع دیگری را احراز نماید، چیست؟

ج: بنا بر احتیاط، واجب است در مسائلی که فتوای مرجع فعلی با فتوای مرجع اعلم اختلاف دارد، به مرجع اعلم عدول نماید.

۱۷: (۱) در چه صورتی جایز است، مقلد از مرجع تقلیدش عدول کند؟ (۲) آیا عدول از اعلم به غیر اعلم در مواردی که فتاوی مرجع اعلم منطبق با زمان نباشد و یا عمل به آن بسیار دشوار باشد، جایز است؟

ج: (۱) عدول از مرجع تقلید زنده به مجتهد دیگر، جایز نیست علی الاحوط، مگر در صورتی که مرجع دوم اعلم از مرجع اول و فتوای او در مسأله‌ای مخالف فتوای مجتهد اول باشد. (۲) تنها گمان به ناهماهنگی فتاوی مرجع تقلید با زمان و شرایط حاکم بر آن و یا دشواری عمل به فتاوی او، سبب جواز عدول از مجتهد اعلم به مجتهد دیگر نمی‌شود.

۱۸: مراد از جاهل مقصر چه کسی است؟

ج: جاهل مقصر به کسی گفته می‌شود که متوجه جهل خود بوده و راه‌های رفع جهالت خود را هم می‌داند، ولی در آموختن احکام کوتاهی می‌کند.

۱۹: جاهل قاصر کیست؟

ج: جاهل قاصر کسی است که اصلاً متوجه جهل خود نیست و یا راهی برای برطرف کردن جهل خود ندارد.

۲۰: عبارتهای «فیه اشکال»، «مشکل»، «لایخلو من اشکال»، «لا اشکال فیه» فتواست یا احتیاط؟

ج: همه‌ی این عبارتها دلالت بر احتیاط دارند، مگر عبارت «لا اشکال فیه» که فتوی است.^۱

۲۱: از مجتهدی که از دنیا رفته، تقلید می‌کردم؛ اکنون مجتهد زنده را اعلم از او می‌دانم، آیا می‌توانم بر تقلید وی باقی بمانم؟

ج: آیات عظام امام و خامنه‌ای: آری، می‌توانید بر تقلید او باقی بمانید.^۱

آیات عظام بهجت، تبریزی، سیستانی، صافی، نوری، فاضل و وحید: خیر، نمی‌توانید بر تقلید

او باقی بمانید و باید از مجتهد زنده‌ی اعلم تقلید کنید.^۲

^۱. امام، تحریر الوسیله، ج ۱، مساله‌ی ۱۳ خامنه‌ای، اجوبه‌الاستفتاءات، س ۳۵ و ۳۹.

^۲. توضیح المسائل، مساله‌ی ۹ نوری و وحید، توضیح المسائل، مساله‌ی ۹ تبریزی، صراط النجاه، ج ۱، س ۱۳۳۷ و ج ۲، س ۱۴۴۲ مکارم، استفتاءات، ج ۲، س ۶.

درس بیست و شش

احکام موسیقی

آنچه انتظار می‌رود مخاطب از این درس بداند:

۱. موسیقی در لغت و اصطلاح، آیات و روایات.
۲. فلسفه‌ی حرمت موسیقی و غنا در اسلام.
۳. تأثیرات موسیقی حرام در متن زندگی انسان.
۴. آسیب‌های موسیقی حرام با نگرش علمی.
۵. حکایت‌های آموزنده، سوالات شرعی و منابع مطالعاتی پیرامون هر قسمت برای مخاطب بیان می‌گردد.

موسیقی در لغت و اصطلاح :

۱. واژه‌ی موسیقی در لغت:

موسیقی یا موسیقیا Moosika واژه‌ای یونانی است که به معنای، فن، آواز خواندن و نواختن ساز است. آهنگی که موجب حزن و یا نشاط و محرک احساسات باشد^۱ و در حوزه‌ی مفاهیم دینی و زبان عربی، معادل «غنا» را دارا است.

^۱ لغت نامه، فرهنگ عمید.

۲. واژه موسیقی در اصطلاح:

عبارت است از اصوات و آهنگ‌هایی که انسان را در عالمی که برای وی قابل توصیف نیست سیر می‌دهد، و چنان بر اعصاب آدمی مسلط می‌شود که گاهی می‌گریاند و غمگین می‌کند و گاهی می‌خنداند و شاد می‌کند و گاهی اعضا و جوارح انسان را بدون اختیار به حرکت در می‌آورد و زمانی تهییج عشق و شهوت و آدمی را برده و غلام خود ساخته و بر اعصاب، عقل، فکر و روانش فرمان‌روائی و حکومت می‌کند.^۱

انواع موسیقی:

۱. موسیقی طبیعی:

موسیقی طبیعی عبارت است از صدای دلتواز ریزش آبشارها، آوای روح‌بخش و روح‌پرور بلبل، نغمه‌ی مسرت‌بخش جویبارها، صدای فرح‌بخش شاخه‌های درختان به هنگام وزش باد و ... این اصوات و آهنگ‌ها نه تنها دور از صدمه و آسیب و زیان است بلکه نیروی تفکر و تعقل را زیاد می‌کند.

۲. موسیقی غیر طبیعی (مصنوعی):

موسیقی مصنوعی، آهنگ‌های مصنوعی است که دست بشر آن را به وجود می‌آورد که این نوع موسیقی خود انواع مختلفی دارد. پاره‌ای از این موسیقی‌ها احساسات متعالی و معنوی را در شنونده بر می‌انگیزد و او را به یاد خداوند و بهشت می‌اندازد و دل‌بستگی به دنیا را در وجود او کاهش می‌دهد. در یک کلام زمینه‌ساز تجربه‌ی دینی است که غایت القصوای عارفان است. (موسیقی متعالی) و پاره‌ای دیگر صرفاً به منظور تحریک شهوت و برانگیختن گرایش‌های مادی و حیوانی تولید و مصرف می‌شود. این نوع موسیقی، مستلزم فساد اخلاقی و رواج بی‌دینی و

^۱ سید مرتضی علم‌الهدی، ساز و آواز، پیام اسلام، قم، ص ۵.

لاقیدی و دنیاگرایی و خودفراموشی و گسترش فحشا و گرایش به منکرات و زیر پا نهادن ضوابط دینی و اخلاقی است.^۱

فلسفه حرمت موسیقی و غنا در اسلام:

آنچه از موسیقی در شرع مقدس اسلام حرام گردیده است، قسمتی از نوع دوم موسیقی «مطربی و لهوی و غنا» است یعنی آهنگ‌های متناسب با مجالس اهل گناه و فساد و برای شهوت‌رانی و هوس‌رانی که حرمت این نوع موسیقی نه ساخته‌ی فکر متحجران عرب بلکه طبق آیات و سنت پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد که در این جا به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

آیات حرمت موسیقی:

۱. «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؛^۲ و از سخن باطل بپرهیزید.

برای «قول زور» مصادیق فراوانی ذکر شده است، از جمله: دروغ، گواهی ناحق و غنا

۲. «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ»؛^۳ و بعضی از مردم سخنان بیهوده را می‌خرند تا مردم را از روی نادانی، از راه خدا گمراه سازند و آیات الهی را به استهزا گیرند؛ برای آنان عذابی خوارکننده است. طبق نظر و اجماع علمای شیعه و سنی منظور از لهو الحدیث در این آیه «غنا» می‌باشد.

روایات حرمت موسیقی:

۱. رسول خدا ﷺ: «گوش دادن به صدای لهوی گناه است و نشستن در مجلس آن فسق و لذت بردن از آن کفر می‌باشد.»^۴

^۱ برگرفته از مقاله سارا یوسف رحیمی از سایت: www.nasheed.ir

^۲ حج/۳۰.

^۳ لقمان/۶.

^۴ «استماع صوت الملهی معصیه و الجلوس علیها فسق و التذذ بها من الکفر»، به نقل از مجالس الادب و الغنا، محمد عرفه المغربی، فصل موسیقی بعد از اسلام.

۲. امام محمد باقر علیه السلام: غنا، گناهی است که خداوند به سبب آن وعده‌ی آتش داده است.^۱
۳. از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیده شد: «آیا می‌شود در نزد کسی که قصد آواز-خوانی دارد نشست؟ امام علیه السلام فرمود: خیر.»^۲
۴. امام صادق علیه السلام: «بدانید که موسیقی و آوازه‌خوانی از جمله چیزهایی است که خداوند تعالی در کتابش بر آن وعده‌ی عذاب داده است آنجا که در سوره‌ی لقمان آیه‌ی ۶ می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» که منظور از "لهو الحدیث" در این آیه موسیقی و آوازه‌خوانی می‌باشد.^۳
۵. امام صادق علیه السلام: هشام گوید از امام صادق علیه السلام درباره‌ی تفسیر آیه ۳۱ سوره حج سوال کردم که خدا می‌فرماید: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» حضرت فرمودند: منظور از پلیدی شطرنج است و منظور از قول زور، موسیقی و آوازه‌خوانی می‌باشد.^۴
۶. امام صادق علیه السلام: درباره قول خدای عزوجل سوره مومنون آیه ۳ «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» فرمودند: منظور از «لغو» موسیقی و آوازه‌خوانی است.^۵
۷. امام صادق علیه السلام: درباره قول خدای متعال سوره فرقان آیه ۷۲ «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» فرمودند: منظور از زور مجلس موسیقی و آوازه‌خوانی است.^۶
۸. رسول اکرم صلی الله علیه و آله: در ضمن حدیث مناهی فرمودند: شما را از بازی با نرد و شطرنج و نواختن در طبل و عود و طنبور و همچنین خرید و فروش آنها نهی می‌کنم.^۷
۹. امام صادق علیه السلام: «هنگامی که آدم علیه السلام از دنیا رفت ابلیس و قاییل از مرگ او اظهار شادمانی کردند و در زمین به هم پیوستند. برای همین شیطان اولین آلت موسیقی را به شکل طنبور اختراع نمود و شروع به نواختن کرد و قاییل با شنیدن نوای ساز شیطان اقدام به خوانندگی

^۱. الغدير علامه امینی، ج ۸، ص ۷۲ تا ۷۴.

^۲. وسایل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۱۲، مؤسسه آل‌البیت.

^۳. فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۴۳۳.

^۴. تفسیر قمی، جلد ۲، صفحه ۸۴.

^۵. فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۴۳۳.

^۶. مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، باب ۷۸، ج ۷.

^۷. ترجمه من لا یحضره الفقیه، جلد ۵، صفحه ۳۰۸.

نمود پس هرچه در زمین از این قبیل وسائل باشد که مردم از آن لذت می‌برند از همان زمان منشأ می‌گیرد.^۱

۱۰. امام رضا علیه السلام: «گوش فرا دادن و شنیدن صدای تارها و آلات موسیقی از گناهان کبیره است.»^۲

۱۱. امام صادق علیه السلام: شخصی از امام علیه السلام درباره حکم گوش‌دادن به آلات موسیقی و صوت شخص آوازه‌خوان سوال نمود، حضرت پاسخ دادند: ای مرد! آیا سخن خدای متعال در سوره‌ی اسری آیه ۱۷ را نشنیدی که می‌فرماید: همانا چشم و گوش و قلب نسبت به آن چیزهایی که کسب نموده‌اند مسؤولند. پس گوش خود را از شنیدن صداهای حرامی مانند موسیقی و آوازه-خوانی حفظ کن که در قبال آن مسؤول هستی.^۳

۱۲. حضرت امام صادق علیه السلام: ابویوب گوید من در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدم حضرت به من فرمودند: کجا منزل کرده‌ای؟ گفتم منزل فلان مرد که در خانه‌اش آلات موسیقی می‌نوازد و چند آوازه‌خوان خوانندگی می‌کنند. پس، امام علیه السلام آیه ۷۲ سوره فرقان را تلاوت نمودند: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (هنگامی که بندگان خدا با لغو روبرو می‌شوند با کرامت از آن می‌گذرند). ابویوب گوید: من در فکر خود گمان نمودم منظور از کرم جود و بخشش است پس امام علیه السلام قبل از اینکه من حرفی بزنم؛ فرمودند: نه این طور که تو فکر می‌کنی نیست. بلکه شما باید از مجلس موسیقی و خوانندگی دوری کنید تا صاحب کرامت شوید.^۴

۱۳. امام صادق علیه السلام: شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد فدایت شوم دیروز فلانی پیش من آمد و دستم را گرفت و به خانه‌اش برد و در منزل وی گروهی بودند که در نی و دایره می‌نواختند و شخصی هم آواز می‌خواند و من تا شب در آنجا بودم. پس، امام علیه السلام فرمودند: وای بر تو نترسیدی که در آن حال عذاب خدا بر تو فرود آید همانا آن مجلسی که تو در آن بودی مجلسی

^۱ فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۴۳۱.

^۲ وسائل الشیعه، کتاب تجارت، باب ۱۰۰.

^۳ مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، باب ۸۰، حدیث ۲.

^۴ فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۴۳۴.

است که خدای متعال به اهل آن نمی‌نگرد زیرا نوای موسیقی و آوازه خوان پلیدترین آفریده‌های خدا می‌باشد.^۱

۱۴. مولا علی علیه السلام: روزی امیرالمومنین علیه السلام شنیدند که مردی طنبور می‌نوازد. آن حضرت او را از این کار بازداشته و نهی فرمودند. پس طنبور او را گرفته و شکستند. سپس چند درهم به آن مرد دادند و فرمودند: برخیز و با این پولی که به تو دادم به حمام برو و غسل توبه کن. زیرا پولی که از این راه به دست آوردی حرام و در نتیجه غسل‌هایی هم که می‌کردی باطل بود. سپس فرمود: آیا می‌دانی طنبور در هنگامی که نواخته می‌شود چه می‌گوید؟ آن مرد گفت: شما به آن دانایان هستید. امام علیه السلام فرمودند: طنبور در آن حال می‌گوید: ای صاحب من! به زودی پشیمان می‌شوی. ای نوازنده من! به زودی در آتش دوزخ خواهی رفت. و این گونه به نفرین او ادامه می‌دهد تا نواختنش پایان یابد.^۲

۱۵. حضرت صادق علیه السلام: مزد مرد و زن خواننده حرام است.^۳

۱۶. حضرت رضا علیه السلام: از امام علیه السلام درباره‌ی کسب شخص آوازه‌خوان سوال شد. حضرت فرمودند: پول این شخص مانند پول سگ (منظور از پول سگ یعنی پولی که در خرید و فروش سگ مورد استفاده قرار می‌گیرد) حرام است.^۴

۱۷. حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام: در نامه‌ای به محمد ابن عثمان فرمودند: و اما آن چیزی را که به عنوان صلّه برای ما ارسال کردی نمی‌پذیریم زیرا ما خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط چیزی را قبول می‌کنیم که پاک و پاکیزه باشد. و این مالی که ارسال نمودی دستمزد و پول شخصی خواننده می‌باشد. و همانا پول این شخص حرام است.^۵

۱۸. رسول خدا صلی الله علیه و آله: در شب معراج که به آسمان‌ها رفته بودم ملکوت زنی را دیدم که سر تا پایش تماما به شکل سگ بود و آتش از پائین‌اش داخل می‌شد و از دهانش خارج می‌شد از

^۱ مستدرک الوسائل، کتاب تجارت، باب ۷۸.

^۲ مستدرک، کتاب تجارت، باب ۷۹.

^۳ من لایحضر الفقیه، جلد ۳، صفحه ۱۰۵.

^۴ وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۸۸.

^۵ وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۸۶.

جبرئیل پرسیدم این شخص کیست؟ گفت: او زنی بوده که در دنیا آوازه‌خوانی یا نوازندگی می‌نموده است.^۱

۱۹. حضرت صادق علیه السلام: درباره‌ی خرید و فروش آلات موسیقی فرمودند: صفتی که هیچ جهت حلالی در آن نباشد و جز شر و فساد چیزی در آن مترتب نباشد مانند آلات موسیقی و شطرنج و صلیب‌سازی و یا نوشابه‌های مست‌کننده و هر چیزی که از این قبیل باشد پس یاد دادن و یاد گرفتن و خرید و فروش و اجرت دادن به کسی در رابطه با آن و یا اجرت گرفتن در رابطه با حمل و سائل آن و کلاً جمیع تصرفات در آنها حرام است.^۲

بیان حکایت‌هایی کوتاه در آسیب‌های مخرب موسیقی:

۱. قدرت موسیقی:

در زمان عبدالملک یا یکی از خلفای بنی امیه که لهو و موسیقی خیلی رایج شد، خبر به خلیفه دادند که فلان کس خواننده است و کنیز زیبایی هم دارد که او هم خواننده است و تمام جوان‌های مدینه را فاسد کرده است، اگر چاره‌ای نیندیشی، این زن جوان‌های مدینه را فاسد خواهد کرد. خلیفه دستور داد که غل به گردن آن مرد و کنیزش بیندازند و آنها را به شام بیاورند. وقتی آمدند و در حضور خلیفه نشستند. مرد گفت: معلوم نیست اینکه کنیز من می‌خواند غنا باشد، و از خلیفه خواست که خودش امتحان کند. خلیفه دستور داد که کنیز بخواند او شروع به خواندن کرد، کمی که خواند شروع به سر تکان دادن کرد، کم کم کار به جایی رسید که خود خلیفه شروع کرد به چهار دست و پا راه رفتن و می‌گفت: بیا جانم به این مرکوب خودت سوار شو! واقعا موسیقی قدرت عظیم و فوق‌العاده‌ای - مخصوصا از جهت پاره کردن پرده تقوی و عفت - دارد.^۳

^۱. حیوة القلوب، مجلسی، باب معراج.

^۲. تحف العقول، صفحه ۳۳۵.

^۳. به نقل از مروج الذهب مسعودی.

۲. نجات از هلاکت:

مرحوم خلوصی نقل می‌کرد در سی سال قبل پیرمرد صالحی که از بستگانش بود که می‌گفت: در سن جوانیم یکی از بستگانم که خانه‌اش دروازه‌اصفهان شهر شیراز بود، شب جمعه مجلس عروسی داشت و مرا هم دعوت نمود، من به جهت صله رحم اجابت نموده و رفتم دیدم مطرب یهودی آمد و سرگرم خوانندگی و نواختن با آلات موسیقی شدند؛ چون این منظره و بعضی فسق‌های دیگر دیدم سخت ناراحت شدم و آنچه آنها را نهی کردم و نصیحت نمودم فایده نبخشید و راه فرار هم نداشتم؛ زیرا خانه‌ام دروازه کازرون بود و مسافت زیاد و در آن ساعت از شب هم عبور و مرور در داخل شهر قدغن بود.

به ناچار در غرفه‌ی خالی که در آن منزل بود، داخل شده درها را بستم و چون شب جمعه بود مشغول نماز و دعا و مناجات با پروردگار شدم. در اواخر شب که صداها خاموش و همه خسته و خوابیده بودند، زمین لرزه‌ی شدیدی شد به طوری که وحشت‌زده درب غرفه را از فضای خانه باز کردم که ببینم چه شده در همان حال درخت وسط خانه به واسطه‌ی زلزله رو به غرفه مایل شد به طوری که شاخه‌اش به دست من رسید.

از وحشت دستم را به شاخه درخت محکم کردم، درخت به جای خود برگشت و تا پایم از غرفه جدا شد همراه شاخه درخت به وسط فضا رسیدم، بلافاصله تمام عمارت‌های خانه منهدم گردید به طوری که جز من، یک نفر از اهل خانه سالم نماند، در آن حال به فکر خانه و اهلم افتادم، گفتم بروم ببینم بر سر آنها چه آمده وقتی که از درخت پایین آمدم و رو به خانه آوردم تمام خانه‌ها و دکانهایی که در مسیر من تا دروازه کازرون بود تماما منهدم شده بود.^۱

آفات موسیقی حرام در متن زندگی:

۱. باعث بیگانگی از خدا

۲. تحریک شهوت

^۱ به نقل از داستان‌های شگفت، شهید دستغیب.

۳. خروج عقل از تعادل و جدیت^۱

۴. تغییر معیارهای شنوندگان و بیگانه نمودن آنها با تربیت والدینشان^۲

آسیب های موسیقی حرام با نگرش علمی:

۱. به هم خوردن تعادل اعصاب «سمپاتیک» و «پاراسمپاتیک»

۲. ایجاد ضعف اعصاب در آدمی

۳. اختلال حواس

۴. پریشانی و جنون

۵. سنگینی گوش

۶. نابینایی

۷. سل و...

۸. موسیقی حرام به سبب ایجاد هیجانات روحی و مغزی، گاهی به حمله یا سکته‌ی خفیف

قلبی منجر شده و ناگهان باعث سکته و مرگ می‌شود.^۳

استفتائات موسیقی:^۴

سوال: گوش دادن به موسیقی غیر لهنوی که خواننده‌اش زن است برای بانوان چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: به طور کلی گوش دادن به غنا و خوانندگی دیگران (خواه مرد باشد یا

زن) حرام است هر چند آهنگی که همراه آن نواخته می‌شود از نوع غیر لهنوی آن باشد.

^۱ تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۱۱۷.

^۲ ر.ک: صفی‌زاده، فاروق، موسیقی شیطانی در غرب.

^۳ ر.ک: تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب، صص ۳، ۶، ۲۶ و ۹۲ به بعد.

^۴ کلیه استفتائات برگرفته از نرم‌افزار پرسمان، قسمت سوالات موسیقی و همچنین کتاب رساله دانشجویی قسمت احکام موسیقی می‌باشد.

سوال: حکم گوش دادن به آواز زن چگونه است؟

آیات عظام صافی، فاضل، بهجت، امام خمینی، وحید و مکارم: گوش دادن به آن جایز نیست.

آیات عظام تبریزی، سیستانی، خامنه‌ای و نوری: گوش دادن به آواز زن اگر غناء نباشد و باعث التذاذ جنسی و تهییج شهوت نشود و مفسده‌ای بر آن مترتب نگردد، اشکال ندارد. تبصره: غناء عبارت است از ترجیع صدا به نحوی که طرب‌انگیز و مناسب با مجالس لهو و گناه باشد.

سوال: اگر استماع موسیقی هیچ گونه تأثیری در انسان نداشته باشد، آیا باز هم حرام است؟

جواب: همه مراجع: اگر از نوع موسیقی حرام باشد، گوش دادن به آن جایز نیست هر چند در شخص تأثیر نداشته باشد.

سوال: ویژگی‌های موسیقی حرام (بدون کلام) کدام است: داشتن ریتم تند، ایجاد رقص در شنونده، طرب‌انگیزی آن و یا هیچ کدام؟

جواب: آیات عظام امام، خامنه‌ای، فاضل و نوری: معیار حرمت موسیقی، طرب‌انگیزی و لهوی بودن آن است که با مجالس گناه و خوش‌گذرانی و فساد تناسب دارد.

آیات عظام بهجت و صافی: استفاده از آلات موسیقی به طور مطلق حرام است.

آیات عظام تبریزی، سیستانی، مکارم و وحید: معیار حرمت موسیقی، لهوی بودن آن است که با مجالس گناه، خوش‌گذرانی و فساد تناسب دارد.

سوال: شرکت در مجالسی که موسیقی و ترانه مبتذل پخش می‌کنند در حالی که تذکر دادن فایده ندارد - چگونه است؟

جواب: همه مراجع: شرکت در مجالسی که باعث استماع موسیقی حرام و یا تأیید گناه می‌گردد، جایز نیست مگر آنکه بتواند نهدی از منکر کند.

سوال: در صورتی که در مجلسی، مجبور باشیم موسیقی مطرب و لهوی را تحمل کنیم، آیا باز هم مرتکب گناه شده‌ایم؟

جواب: همه‌ی مراجع: اگر احتمال تأثیر می‌دهید - با فراهم بودن سایر شرایط - باید نهی از منکر کنید. اگر نمی‌پذیرند چنانچه حضور شما در آنجا باعث استماع موسیقی حرام و یا تأیید گناه گردد، مجلس را ترک کنید مگر آنکه باعث فتنه و فساد شود. در این صورت ماندن در آن محل به مقدار ضرورت، اشکال ندارد. البته در صورت امکان باید از گوش دادن به موسیقی حرام، اجتناب ورزید و اگر صدای آن بدون دلخواه به گوش شما رسید، اشکال ندارد.

سوال: حکم آموزش و یادگیری نوازندگی آلات موسیقی چیست؟

جواب: همه مراجع (به جز آیات عظام بهجت و صافی): آموزش و یادگیری نوازندگی با آلات مختص [به لهُو] جایز نیست و اگر از آلات مشترک باشد، به منظور استفاده مشروع و حلال، اشکال ندارد. آیات عظام بهجت و صافی: آموزش و یادگیری نوازندگی با آلات موسیقی، حرام است.

سوال: آیا میان انواع موسیقی‌ها - از قبیل اصیل (سنتی)، کلاسیک، محلی، پاپ و... تفاوتی در حکم هست؟

جواب: همه مراجع: خیر، هیچ گونه تفاوتی میان آنها در حکم نیست و معیار حرمت استماع موسیقی، طرب‌انگیزی و لهوی بودن آن است.

سوال: آیا نواختن شیپور، نی و فلوت در تعزیه اشکال دارد؟

جواب: امام، خامنه‌ای و فاضل: نواختن آلات موسیقی به صورت «مطرب» و «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش‌گذرانی، حرام است.

مکارم، سیستانی، تبریزی، نوری و وحید: نواختن آلات موسیقی به صورت «لهوی» و مناسب مجالس گناه و خوش‌گذرانی، حرام است.

صافی و بهجت: آری، در هر حال اشکال دارد.

تبصره: بنابر نظر مراجع [به جز صافی و بهجت] تفاوتی میان مراسم جشن و عزاداری نیست لذا اگر نواختن به صورت لهوی باشد حرام است، اما اگر به صورت غیرلهوی باشد اشکال ندارد.

سوال: درآمدی که از رهگذر تکثیر و توزیع نوار و سی‌دی‌های موسیقی به دست می‌آید، حلال است یا حرام؟

جواب: همه مراجع: اگر از نوع موسیقی حرام است، خرید و فروش و درآمد حاصل از آن، حرام می‌باشد.

سوال: آیا زن و شوهر به جهت تمایل به یکدیگر و افزایش شهوت، می‌توانند به موسیقی لپه‌ی گوش فرا دهند؟

جواب: همه مراجع: گوش دادن به موسیقی حرام، جایز نیست و صرف افزایش تمایل به همسر، مجوز شرعی برای استماع آن محسوب نمی‌شود.

سوال: اگر گوش دادن به موزیک، باعث نیرو گرفتن و ایجاد علاقه به کار باشد؛ چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر از نوع موسیقی حرام باشد، گوش دادن به آن جایز نیست (هر چند باعث علاقه پیدا کردن به کار شود).

سوال: من در مکانی کار می‌کنم که صاحب آن همیشه به نوارهای موسیقی مبتدل و حرام گوش می‌دهد و من هم مجبور به شنیدن آن هستم؛ آیا این کار برای من جایز است یا خیر؟

جواب: همه مراجع: اگر احتمال تأثیر می‌دهید - با تحقق سایر شرایط - باید او را نهی از منکر کنید و اگر نمی‌پذیرد، چنانچه مجبورید در آن مکان حضور داشته باشید، کار کردن در آنجا برای شما اشکال ندارد ولی باید به موسیقی حرام گوش ندهید. و اگر صدای آن بدون دلخواه به گوش شما رسید، اشکال ندارد.

تبصره: اگر این شخص بتواند بدون زحمت و مشقت، شغل مناسب دیگری پیدا کند، باید این راه را برگزیند. فرض مسأله جایی است که ترک آن مکان و انتخاب شغل دیگر، برای او دشوار و حرجی است.

سوال: با کسانی که در خوابگاه‌های دانشجویی به موسیقی‌های مبتذل گوش می‌دهند، چه باید کرد؟

جواب: همه مراجع: اگر احتمال تأثیر می‌دهید - در صورت فراهم بودن سایر شرایط - باید به او تذکر دهید و یا در صورت امکان، مسؤولان امر را مطلع سازید.

سوال: استفاده از آلات لهو و موسیقی در مراسم عزاداری چه حکمی دارد؟

جواب: همه (به جز بهجت و صافی): اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، نواختن آن (در هر حال) جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد استفاده از آن به منظور مشروع اشکال ندارد. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست. آیت‌الله بهجت: اگر از آلاتی است که به لهو و حرام اختصاص دارد، نواختن آن به صورت لهوی حرام است و بنابر احتیاط واجب به صورت غیر لهوی نیز جایز نیست ولی اگر از آلات مشترک باشد استفاده از آن به منظور منافع مشروع اشکال ندارد. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.

صافی: به طور کلی نواختن با آلات موسیقی (آلات لهو) در هر حال حرام است. تفاوتی بین مراسم عزاداری و جشن در حکم موسیقی نیست.

سوال: استفاده از طبل و سنج در مراسم عزاداری و غیر آن چه حکمی دارد؟

جواب: همه (به جز صافی و بهجت): اگر به نحو متعارف و غیرلهوی نواخته شود، اشکال ندارد.

صافی و بهجت: استفاده از آن اشکال دارد.

تبصره: هر چند در کلام برخی از مراجع جواز استفاده از ابزارهای یاد شده مقید به «غیرلهوی» نشده، ولی تردیدی نیست که عبارت مطلق، منظورشان نیست و با استفاده از مسائل دیگر، قید به «غیرلهوی» به دست می‌آید.

معرفی منابع بیشتر برای مطالعه:^۱

۱. موسیقی، انسان، خدا، نویسنده: محسن عباسی ولدی، ناشر: سازمان تبلیغات، محل نشر: تهران.
۲. آواز و موسیقی از دیدگاه اسلام، نویسنده: یوسف قرضاوی، مترجم: محمد صالح سعیدی، ناشر: احسان، محل نشر: تهران.
۳. احکام موسیقی از نظر مراجع معظم تقلید، مولف: جلال محبی، ناشر: دفتر نشر، محل نشر: تهران.
۴. اسلام و موسیقی، تألیف شریعت سنگلجی، ناشر: تهران، محل نشر: تهران.
۵. مقدمه‌ای بر شناخت موسیقی حلال و حرام، تألیف علیرضا علوی، ناشر: جهاد دانشگاهی، محل نشر: اهواز.
۶. موسیقی از دیدگاه فلسفی و روانی، استاد علامه محمد تقی جعفری.
۷. موسیقی و غنا، علامه محمدتقی جعفری.
۸. انسان، غنا، موسیقی، احمد شرف خانی، انتشارات مشهور.
۹. نگرشی به مبانی فقهی موسیقی، محمدرضا رجب نژاد، نشر عامر.

^۱ برگرفته از نرم‌افزار کتابشناسی ملی.

درس بیست و هفتم

احکام نگاه و پوشش

آنچه انتظار می‌رود مخاطب از این درس بداند:

۱. نگاه و پوشش در لغت و اصطلاح شرع مقدس اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۲. نگاه حرام و رابطه آن با پوشش در اسلام چیست؟
۳. اثرات مخرب نگاه حرام و بدحجابی در زندگی فردی و اجتماعی برای نسل جوان بازگو می‌شود.
۴. چشم پاکی و نتایج آن مستند به روایات ذکر می‌شود.
۵. فلسفه حجاب در دین مبین اسلام چیست؟
۶. حکایت‌های آموزنده، سوالات شرعی و منابع مطالعاتی پیرامون هر قسمت برای مخاطب بیان می‌گردد.

نظر و نگاه در لغت و اصطلاح:

۱. نظر یا نگاه در لغت:

به معنای نگاه کردن با چشم یا قلب است برای درک حقایق اشیاء.^۱

^۱ برگرفته از سایت سعدی شناسی.

۲. نظر یا نگاه در اصطلاح شرع مقدس اسلام:

عبارت است از: مجرائی که مواد و امکانات اولیّه را برای تفکر آدمی فراهم می‌کند و این تفکر است که شخصیت واقعی انسان را می‌سازد و اینکه انسان چه عملی را انجام دهد، بستگی به نوع تفکر و باورهای او دارد و لذا شارع مقدس معتقد است اعمال بیرونی انسان وابسته به افکار و بینش‌های اوست که این افکار و بینش‌ها از طریق حواس آدمی از جمله نگاه تغذیه می‌شوند و لذا در آیات و روایات متعددی مواظبت از نگاه را متذکر می‌شود.^۱

نظر و نگاه در آیات:

۱. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»^۲ به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را از نگاه به نامحرمان فرو گیرند.
۲. «قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»^۳ به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را از نگاه هوس‌آلود فرو گیرند.

از این دو آیه نکته‌هایی فهمیده می‌شود که به آن اشاره می‌کنیم:

۱. لازمه‌ی ایمان، حفظ نگاه، از حرام است.
۲. جاذبه‌های غریزی را باید کنترل کرد.
۳. گناه را از سرچشمه، جلوگیری کنیم و تقوا را از چشم، شروع کنیم.
۴. چشم پاک، مقدمه‌ی پاکدامنی است.
۵. چشم‌چرانی و بی‌عفتی، مانع رشد معنوی انسان است.^۴

^۱ برگرفته از مقاله آثار و پیامدهای نگاه کردن واقع در سایت: <http://www.dariradio.ir>

^۲ نور/۳۰.

^۳ نور/۳۱.

^۴ تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶.

نظر و نگاه در روایات:

۱. امام علی علیه السلام: «چشم، جلودار فتنه‌ها و گناهان است؛ چشم‌ها، پیش‌قراولان دلدند؛ نگاه، بلد راه فتنه‌ها و گناهان است؛ چشم، جاسوس دل و قاصد خرد است؛ چشم‌ها، دام‌های شیطان‌اند.»^۱
۲. امام رضا علیه السلام در حدیثی فلسفه حرمت نگاه حرام به زنان را چنین بیان می‌کنند: «این کار، مردان را تهییج و در اثر آن به فساد روی می‌آورند.»^۲
۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آن که چشمانش را از نگاه به زن نامحرم پر کند، روز قیامت، خداوند چشمانش را با میخ‌های آتشین و از آتش پر کند، تا وقتی که به حساب مردم رسیدگی کند، سپس امر می‌شود که او را به جهنم ببرند.»^۳
۴. حضرت علی علیه السلام درباره مواظبت و حفاظت از چشم‌ها فرمود: «چیزی در بدن کم‌سپاستر از چشم نیست، خواسته‌اش را پاسخ ندهید که شما را از یاد خدا باز می‌دارد.»^۴
۵. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «چشم‌چرانی، تخم شهوت را در دل می‌کارد و چنین کاری برای نگاه‌کننده کافی است که منشأ فتنه گردد.»^۵

بیان حکایت‌هایی کوتاه در آفات و اثرات نگاه حرام:

۱. نگاه جوان:

در کتاب کافی در شأن نزول آیات ۳۰ و ۳۱ سوره ی نور، از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است که: جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد - در آن زمان زنان مقنعه خود را در پشت گوش‌ها قرار می‌دادند - و طبعاً گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می‌شد، چهره آن زن، نظر

^۱ «العین رائد الفتن؛ طالع القلوب؛ اللحظ رائد الفتن؛ العین جاسوس القلب و برید العقل؛ العیون مصائد الشیطان»

میزان الحکمه، جلد ۱۳، ص ۶۳۱۴ حدیث ۲۰۲۳۷ الی ۲۰۲۴۴.

^۲ علل الشرایع، جلد ۲، باب ۳۶۹، حدیث ۱.

^۳ «مَنْ مَلَأَ عَيْنَيْهِ مِنْ امْرَأَةٍ حَرَامًا حَشَاهُمَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَسَامِيرٍ مِنْ نَارٍ وَحَشَاهُمَا نَارًا حَتَّى يَفْضَى بَيْنَ النَّاسِ ثُمَّ يُؤَمَّرُ بِهِ إِلَى النَّارِ.» بحار الأنوار، ج ۷۳، باب ۶۷، ص ۳۲۸.

^۴ «لَيْسَ فِي الْبَدَنِ شَيْءٌ أَقْلُّ شُكْرًا مِنَ الْعَيْنِ فَلَا تُعْطَوْهَا سُؤْلِهَا فَتَشْغَلْكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.» بحار الأنوار، ج ۱۰، باب ۷، ص ۸۹.

^۵ «الْنَّظَرَةُ بَعْدَ النَّظَرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنًا.» الحکم الزاهرة با ترجمه انصاری، ص ۶۰۲.

آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می‌کرد در حالی که راه خود را ادامه می‌داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می‌کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه‌ای که در دیوار بود صورتش را شکافت!

هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه‌اش ریخته، سخت ناراحت شد با خود گفت: به خدا سوگند من خدمت پیامبر می‌روم و این ماجرا را بازگو می‌کنم، هنگامی که چشم رسول خدا ﷺ به او افتاد فرمودند: چه شده است؟ جوان ماجرا را نقل کرد. در این هنگام جبرئیل، پیک وحی خدا نازل شد و آیات ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی نور را آورد.^۱

۲. عصمت در نگاه:

آقا سید هاشم حداد می‌فرمودند: من در تمام مدّت سلوک در خدمت مرحوم آقا (قاضی) نامحرم نمی‌دیدم، چشمم به زن نامحرم نمی‌افتاد. یک روز مادرم به من گفت: عیال تو از خواهرش خیلی زیباتر است. من گفتم: من خواهرش را تا به حال ندیده‌ام! گفت: چطور ندیده‌ای در حالی که بیشتر از دو سال است که در اطاق ما می‌آید و می‌رود و غالباً بر سر یک سفره غذا می‌خوریم؟! - به رسم اعراب که زنانشان حجاب درستی ندارند و در منزل غالباً همه با هم محشورند؛ در عین عصمت تامّ و عفت کامل من گفتم: والله! که یک بار هم چشم من به او نیفتاده است!!

اثرات مخرب نگاه حرام در زندگی فردی و اجتماعی:

۱. از بین رفتن آرامش روانی انسان.
۲. از بین بردن حرمت انسانی (با پرهیز از هرزگی در نگاه و دوری از چشم چرانی، حریم روابط مردان و زنان مورد عفت قرار می‌گیرد).

^۱ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۳۶-۴۳۵.

۳. آلوده و منحرف شدن افکار و عقاید آدمی و در نتیجه منکوب شدن ارزش‌های والای انسانی در اجتماع.

۴. احساس نیاز و تشنگی دائم در وجود شخص چشم‌چران که هرگز ارضاء نمی‌شود و چه بسا برای ارضای امیال خود، دست به جرم و خطاهای اجتماعی بزند.^۱

۵. طبق روایات شخص چشم‌چران در صحرای محشر، به صورت میمون محشور خواهد گشت.

۶. مشغولیت ذهن و دل زیرا با نگاه‌های حرام، دل آدمی گرفتار می‌گردد.

۷. مبتلاء شدن به اضطراب و احساس پوچی و سردرگمی روحی.

چشم‌پاکی و نتایج آن:

۱. دیدن شگفتیها؛ رسول خدا ﷺ فرمود: «چشم‌هایتان را (از نامحرم) بیوشانید تا عجایب و شگفتی‌ها را ببینید.»^۲

۲. راحتی قلب؛ امام علی علیه السلام فرمود: «آنکه از نامحرم چشم خود را فرو نهد، قلبش را راحت کرده است.»^۳

۳. نیک خویی؛ حضرت علی علیه السلام فرمود: «کسی که نگاه‌هایش کنترل شود، صفاتش نیکو گردد.»^۴

۴. پاداش الهی؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکسی زنی را ببیند و بلافاصله دیده‌اش را به آسمان بدوزد یا چشم فرو بندد، چشم باز نگرداند مگر اینکه خداوند حوریان بهشتی را به عقد او درآورد.»^۱

^۱ برگرفته از مقاله آثار و پیامدهای نگاه کردن سایت: <http://www.dariradio.ir> و مقاله نگاه حرام و اثرات مخرب

آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان از سایت پاسخون.

^۲ «غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ» مصباح الشریعة، ترجمه مصطفوی، ص ۱۷۳.

^۳ «مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ أَرَأَى قَلْبَهُ» تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۶۰.

^۴ «مَنْ غَضَّتْ أَطْرَافَهُ حَسَنَتْ أَوْصَافُهُ»، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۵۵.

۵. چشیدن شیرینی ایمان؛ پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «نگاه (به نامحرم) تیر زهرآلودی از تیرهای شیطان است و هر کس آن را از ترس خدا ترک کند، خداوند چنان ایمانی به او عطا کند که شیرینی‌اش را در دل خویش احساس کند.»^۲

۶. بروز صفت شجاعت؛ شجاع‌ترین مردم کسی است که بر خواهش نفسانی‌اش چیره شود.^۳

استفتائات نگاه:^۴

سوال: حکم نگاه به بدن زن نامحرم (به جز دست و صورت) بدون قصد لذت چیست؟

جواب: همه مراجع: حرام است هر چند بدون قصد لذت باشد.

سوال: زن و مرد محرم تا چه اندازه می‌توانند به بدن یکدیگر نگاه کنند؟

جواب: همه مراجع (به جز آیت‌الله مکارم): اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، می‌توانند به تمام بدن یکدیگر [به جز عورت] نگاه کنند. آیت‌الله مکارم: اگر قصد لذت و ترس افتادن به حرام نباشد، می‌توانند تنها به آن مقداری که در میان محارم، نپوشاندنش معمول است، نگاه کنند و در غیر آن (مثلاً ما بین ناف تا زانوها) بنابر احتیاط واجب، نگاه به آن جایز نیست.

سوال: نگاه کردن به موهای زنان بد حجاب - که هیچ‌گونه امر و نهی در آنان تأثیر ندارد -

چگونه است؟

جواب: آیات عظام سیستانی، تبریزی، مکارم و وحید: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال ندارد. آیات عظام امام خمینی، صافی، خامنه‌ای، فاضل و نوری: بنابر احتیاط

^۱ «مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَمَضَ بَصَرَهُ لَمْ يَرْتَدِّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُزَوَّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ»، مکارم الأخلاق، ص ۲۳۳.

^۲ «الْنُّظْرُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَ خَوْفًا مِنْ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ خَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ» جامع الأخبار، الفصل الحادى و الخمسون فى النظر.

^۳ «أَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ» الأربعون حديثاً، الحديث الرابع و العشرون.

^۴ کلیه استفتائات برگرفته از نرم افزار یرسمان، قسمت سوالات نظر و نگاه و همچنین کتاب رساله دانشجویی قسمت احکام نگاه می‌باشد.

واجب، بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام نیز جایز نیست. آیت‌الله بهجت: بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام نیز جایز نیست.

سوال: حکم نگاه به بدن زن نامحرم (به جز دست و صورت) بدون قصد لذت چیست؟
همه مراجع: حرام است هر چند بدون قصد لذت باشد.

سوال: نگاه مرد به عکس و فیلم بی‌حجاب زن ناشناس، چه حکمی دارد؟
جواب: همه مراجع: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به گناه باشد و مفسده‌ای در بین نباشد، اشکال ندارد.

سوال: حکم مشاهده فیلم زنان فامیل که از دنیا رفته‌اند، چیست؟
جواب: همه مراجع: حکم نگاه به عکس و فیلم دوران حیات آنان را دارد و هیچ تفاوتی نمی‌کند.

سوال: آیا نگاه به فیلم با نگاه به عکس زن نامحرم بی‌حجاب، تفاوت دارد؟
جواب: همه مراجع (به جز آیت‌الله تبریزی و آیت‌الله خامنه‌ای): بین فیلم و عکس تفاوتی در حکم نیست و فیلم همان عکس متحرک است. آیت‌الله تبریزی: بین فیلمی که به طور غیرمستقیم و غیرزنده پخش می‌شود و عکس تفاوتی در حکم نیست ولی نگاه به فیلم زنده، حکم نگاه به شخص را دارد و با عکس فرق می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای: بین فیلمی که به طور غیرمستقیم و غیرزنده پخش می‌شود و عکس تفاوتی در حکم نیست ولی نگاه به فیلم زنده بنا بر احتیاط واجب حکم نگاه به شخص را دارد و با عکس فرق می‌کند.

سوال: با توجه به اینکه کلاس‌های دانشجویان دختر و پسر، با هم برگزار می‌شود، ناخودآگاه چشم انسان به دختران نامحرم می‌افتد؛ حکم آن چیست؟
جواب: همه مراجع: اگر ناخودآگاه و بدون قصد لذت باشد، اشکال ندارد.

سوال: آیا نگاه به موهای زن نامحرم، از داخل آینه جایز است؟
جواب: همه مراجع: خیر، جایز نیست.

تبصره: حکم نگاه از آینه، شیشه، آب صاف و مانند آن، با عکس و فیلم زن تفاوت دارد. نگاه از داخل آینه به زن نامحرم جایز نیست ولی نگاه به عکس و فیلم او - اگر ناآشنا باشد - بدون قصد لذت جایز است.

سوال: حکم نگاه به صورت استاد زن، در هنگام تدریس چیست؟

جواب: همه مراجع (به جز آیت‌الله صافی): اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال ندارد. آیت‌الله صافی: بنابر احتیاط واجب بدون قصد لذت نیز جایز نیست ولی اگر نگاه اتفاقی باشد، اشکال ندارد.

حجاب و پوشش در لغت و اصطلاح:

۱. حجاب و پوشش در لغت:

در برخی کتب لغت به معنای آنچه مانع رسیدن می‌شود و در برخی دیگر به معنای پنهان کردن و منع از دخول است و در دیگر کتاب‌های لغت حجاب را به معنای « پرده » آورده و نوشته‌اند: امرأه محجوبه (محجبه): زنی که پوشانیده است خود را به پوشاندنی.^۱

۲. حجاب و پوشش در اصطلاح شرع مقدس اسلام:

در اصطلاح شرع مقدس حجاب یا پوشش امری ظاهری و در ارتباط با جسم است، اگر چه این پوشش برخاسته از اعتقادات و باورهای درونی افراد است، ولی ظهور در نشئه مادی و طبیعی دارد، یعنی پوشش ظاهری افراد و به ویژه زنان را حجاب می‌گویند، که مانع از نگاه نامحرم به آنان می‌شود.^۲

فلسفه حجاب در دین مبین اسلام:

حجاب دو فلسفه اساسی دارد که با یکدیگر ارتباط تام دارند:

۱. مصونیت زن در برابر طمع‌ورزی‌های هوس‌بازان.

^۱ برگرفته از مقالات موجود در سایت: pooshiyeh.parsiblog.com

^۲ همان.

۲. پیشگیری از تحریکات شهوانی خارج از ضوابط و هنجارهای الهی و تأمین سلامت و بهداشت معنوی جامعه.

حجاب با چنین نقش و کارکرد مهم و اساسی پیامی قاطع و کوبنده با خود دارد، و آن این است که در برابر همه مردان اجنبی نوعی هشدار و اعلام «دور باش» می‌دهد.^۱

حجاب و پوشش در آیات:

۱. «به زنان مؤمن بگو: ...زیور خویش را جز برای شوهران و سایر محارم آشکار نکنند، مگر آنچه پیدا است و روسری‌های خویش را به گریبان‌ها اندازند تا سر و گردن و سینه و گوش‌ها پوشیده باشد و پاهایشان را به زمین نکوبند تا آنچه از زینت پنهان می‌کنند، معلوم شود. ای بندگان مؤمن، همه به سوی خدا توبه کنید تا رستگار شوید.»^۲

پیام‌ها:

۱. جلوه‌گری زنان، در جامعه ممنوع است.
۲. ظاهر بودن قسمت‌هایی از بدن که به طور طبیعی پیداست، (صورت، دست یا پا) مانعی ندارد.
۳. در میان انواع پوشش‌ها، نام مقنعه و روسری بزرگ آمده و این دلیل بر اهمیت حجاب است.
۴. هر گونه راه رفتنی که سبب آشکار شدن زیورهای مخفی زن شود ممنوع است.
۵. پوشش زن با تمایلات جنسی مردان نامحرم کاملاً ارتباط دارد.

^۱ برگرفته از نرم افزار پرسمان ذیل واژه فلسفه حجاب.

۲. «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ بَغْضُضٍ مِّنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَابَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَ لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تَوَنُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» نور/۳۶.

۶. حجاب و پوشش، واجب است، و هر کاری که زینت زن را آشکار کند یا دیگران را از آن آگاه کند ممنوع است. مقدار واجب برای پوشش سر و صورت، انداختن روسری و مقنعه‌ای است که گردن و سینه را بپوشاند.

۷. با حفظ حجاب، حضور زن در جامعه مانعی ندارد.^۱

۲. ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های (روسری و چادر) خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته گردند و اذیت نشوند، [به احتیاط] نزدیک‌تر است و خدا آمرزنده و مهربان است.^۲

پیام‌ها:

۱. پوشیدن لباسی که معرف شخصیت زن برای تأمین عفت و آبرو باشد، لازم است.
۲. بهانه به دست بیمار دلان و مزاحمان عفت عمومی ندهید.
۳. رفت و آمد زنان در خارج از منزل، با حفظ عفت عمومی مانعی ندارد.
۴. نوع لباس مردم در جامعه، می‌تواند معرف شخصیت، مکتب و هدف آنها باشد.
۵. سرچشمه‌ی بسیاری از مزاحمت‌های هوس‌بازان نسبت به زنان و دختران، نوع لباس خود آنهاست.
۶. زنان با حجاب باید با حضور خود در صحنه، جو عمومی عفاف و پاکدامنی را حفظ کنند و فرصت مانور را از هوس‌بازان بگیرند.
۷. بد حجابی‌های گذشته قابل عفو است.^۳

^۱ تفسیر نور، ج ۸، ص ۱۷۸.

^۲ «یا ایُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَعْرِفْنَ فَلَ يَؤْذِينَ وَ كَانِ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» احزاب/۵۹.

^۳ تفسیر نور، ج ۹، ص ۳۹۹.

حجاب و پوشش در روایات:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: «با پوشش و حجابی که برای همسرانت قرار می‌دهی، چشم آنان را از هوس و حرام باز می‌داری، چرا که حجاب برای آنها ثبات بیشتری به ارمغان می‌آورد.»^۱
۲. امام باقر علیه السلام فرمود: «جایز نیست زن خود را شبیه مرد نماید. زیرا پیامبر مردانی را که مشابه زنان می‌شوند و همچنین زنانی که خود را شبیه مردها قرار می‌دهند لعنت کرده است.»^۲
۳. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «در آخرالزمان که بدترین زمانها است، زنان بی حجاب و برهنه آشکار می‌شوند که با زینت و آرایش بیرون می‌آیند، آنان از مرز دین خارج شده‌اند و در فتنه‌ها وارد گشته‌اند و به سوی شهوت‌ها تمایل و شتاب دارند، حرام‌ها را حلال می‌کنند و سرانجام در جهنم و دوزخ گرفتار آتش و عذاب ابدی خواهند شد.»^۳
۴. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برای زن سزاوار نیست که هنگام بیرون رفتن از خانه‌اش لباس-هایش را به خودش بچسباند که برجستگی‌های اندامش از بیرون ظاهر گردد.»^۴
۵. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زن بی حفاظ، آسیب‌پذیر است، هر گاه از خانه (بدون حجاب) خارج شد، شیطان او را احاطه می‌کند و در چشم‌انداز نفوذ شیطان قرار می‌گیرد.»^۵
۶. در روایت آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «من و فاطمه خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و دیدیم که حضرت به شدت گریه می‌کند. علت را سؤال نمودیم، حضرت فرمودند: شی که مرا به معراج بردند نمونه‌هایی از اهل عذاب را به من نشان دادند و گریه من به خاطر آن چیزهایی است که مشاهده کردم از جمله زنانی از اتمم را دیدم که در عذاب هستند و سپس به

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام : «وَ اكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكُ إِنَاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ خَيْرٌ لَكَ وَ لِهِنَّ مِنَ

الْأَرْتِيَابِ» نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۶۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹، حجاب برتر، ص ۷۷.

۴. پوشش زن، ص ۱۹، فروع کافی، ص ۱۹۵.

۵. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۷، حجاب برتر، ص ۷۳.

ذکر موارد پرداختند تا رسیدند به اینجا که فرمودند: زنی را دیدم که به موهایش آویزان در آتش است و مغز سرش می‌جوشد.^۱

سپس به ذکر علت این عذاب‌ها پرداختند و در مورد یاد شده فرمودند: «این زنی از امت من بوده که در دنیا موی خودش را از نامحرم نمی‌پوشاند.»^۲ گفتنی است که این درباره زنی است که عمداً و از روی آگاهی موی سرش را به نامحرم نشان بدهد. اما اگر زنی در اثر ندانستن و یا اشتباهاً مویش در معرض دید نامحرم قرار گرفت، مشمول این روایت نمی‌باشد.

بیان حکایت‌هایی کوتاه در اهمیت حجاب و پوشش:

۱. شرافت یک دختر:

یحیی مازنی - که از علمای بزرگ و راویان حدیث است - می‌گوید: مدت‌ها در مدینه در همسایگی علی علیه السلام در یک محله زندگی می‌کردم. منزل من در کنار منزلی بود که زینب دختر علی علیه السلام در آنجا سکونت داشت. حتی یک دفعه هم، کسی حضرت زینب را ندید و صدای او را نشنید. او هرگاه می‌خواست به زیارت جدّ بزرگوارش برود، در دل شب می‌رفت؛ در حالی که پدرش علی علیه السلام در پیش و برادرانش حسن و حسین علیهم السلام در اطراف او بودند. وقتی هم به نزدیک قبر شریف رسول الله صلی الله علیه و آله می‌رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام شمع‌های روشن اطراف قبر را خاموش می‌کرد. یک روز امام حسن علیه السلام علت این کار را سؤال کرد، حضرت فرمود: اخشی ان ینظر أحد الی شخص اختک زینب؛ از آن می‌ترسم که کسی در روشنی خواهرت را ببیند.

۲. آیینه عبرت:

فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام است، وی می‌گوید: «کنار خیمه ایستاده بودم و نظاره‌گر بدن‌های پاره‌پاره پدرم و یارانش بودم، و در این فکر بودم که آیا بعد از شهادت پدرم ما را می‌کشند یا به اسارت می‌برند، در همین فکرها بود که ناگهان مردی اسب‌سوار با نیزه‌اش زنان را

^۱ «و رأیت امرأة معلقة بشعرها یغلی دماغ رأسها.»

^۲ بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۰۹.

دنبال کرد و آنان به یکدیگر پناه بردند او چادرها و مقنعه‌هایشان را می‌کشید و آنان فریاد و محمّده، وا علیاه، وا جدّاه، سر می‌دادند دلم لرزید و پا به فرار گذاشتم، آن سوار مرا دنبال کرد و ناگهان با نیزه‌اش به کتفم زد و با صورت به زمین افتادم و مقنعه و گوشواره‌ام را کشید من بی-هوش شدم، ناگهان عمه‌ام زینب علیها السلام را دیدم کنار من قرار دارد. و به شدت می‌گرید، چشمان خود را باز کردم و گفتم: عمّه جان! آیا پارچه ای هست تا سرم را از نامحرمان بیوشانم؟

آری، فاطمه صغری، دختر امام حسین علیه السلام، از گرسنگی و تشنگی و تازیانه خوردن شکوه نکرد بلکه اولین لحظه‌ای که به هوش آمد از عمّه‌اش درخواست پوششی کرد تا خود را از دید نامحرمان بیوشاند و این بزرگترین درسی است که دختران و زنان جامعه اسلامی باید از آن بگیرند.^۱

۳. حیا و پوشیدگی فاطمه زهرا علیها السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: روزی شخص نابینائی اجازه گرفت و به خانه فاطمه علیها السلام آمد و زهرا علیها السلام خود را از او پوشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا از این نابینا حجاب گرفتی در حالی که او تو را نمی‌بیند؟ فاطمه علیها السلام در جواب گفت: اگر او مرا نمی‌بیند من که او را می‌بینم علاوه بر این، او بوی نامحرم را که استشمام می کند! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شهادت می‌دهم که تو پاره‌ی تن من هستی.^۲

پیامدهای بی‌حجابی در متن زندگی آدمی:

۱. رونق گرفتن چشم‌چرانی و هوسبازی.
۲. توسعه‌ی فساد و فحشا.
۳. سوء قصد و تجاوز به عنف.
۴. بارداری‌های نامشروع و سقط جنین.
۵. پیدایش امراض روانی و مقاربتی.

^۱ برای دختران، ظهیری، ص ۲۶.

^۲ قصه‌های تربیتی چهارده معصوم، محمد رضا اکبری.

۶. خودکشی و فرار از خانه در اثر آبروریزی.

۷. بی مهری مردان چشم چران نسبت به همسران خود.

۸. بالا رفتن آمار طلاق و تضعیف روابط خانوادگی.

۹. رقابت در تجملات.

۱۰. ایجاد دلهره برای خانواده‌های پاکدامن^۱.

استفتائات حجاب و پوشش^۲:

سوال: اگر موی زنی به طور غیر عمد بیرون باشد، آیا گناه کرده است؟

جواب: همه مراجع: اگر بدون توجه و به طور غیر عمد، بیرون باشد، گناه نکرده است، و از زمانی که متوجه شد، باید تمام آن را در برابر نامحرم بپوشاند.

سوال: اگر سهواً چادر کنار رود و در معرض دید نامحرم باشد، اشکال دارد؟

جواب: همه مراجع: خیر، گناه نکرده است ولی از زمانی که متوجه شد، باید قسمت‌هایی از بدن که نمایان است، [و با لباس پوشیده نشده] بپوشاند.

سوال: آیا دختران می‌توانند با لباس آستین حلقه‌ای، در برابر پدر و یا برادرشان ظاهر شوند؟

جواب: همه مراجع: اگر باعث مفسده نشود، اشکال ندارد.

تبصره: پدر یا برادر در حکم، خصوصیتی ندارند بلکه به طور کلی زن می‌تواند در برابر تمامی

محارم خود، با لباس آستین حلقه‌ای ظاهر شود مشروط بر آنکه مفسده‌ای در بین نباشد.

سوال: آیا حفظ حجاب در سفر به کشورهای غیرمسلمان، واجب است؟

جواب: همه مراجع: آری، حفظ حجاب کامل (شرعی)، بر زن در برابر مرد نامحرم واجب

است خواه مسلمان باشد یا کافر در کشور اسلامی باشد یا غیراسلامی.

^۱. تفسیر نور، ج ۹، ص ۴۰۰.

^۲. کلیه استفتائات برگرفته از نرم افزار پرسمان، قسمت سوالات حجاب و پوشش و همچنین کتاب رساله دانشجویی قسمت احکام حجاب می‌باشد.

سوال: آیا حجاب از ضروریات اسلام است؟

جواب: همه مراجع: حجاب از ضروریات اسلام است و تمام فرقه‌های مسلمین، آن را واجب می‌شمرند.

سوال: استاد ما بد حجاب است و حجاب شرعی را رعایت نمی‌کند و در هنگام نوشتن مطالب

روی تخته سیاه، دست و موهای سر او، بیش از اندازه ظاهر می‌شود؛ تکلیف ما چیست؟
 آیات عظام امام، خامنه‌ای، صافی، فاضل و نوری: نگاه به او - هرچند بدون قصد لذت - اشکال دارد. آیت‌الله بهجت: نگاه به او - هر چند بدون قصد لذت - جایز نیست. آیات عظام تبریزی، سیستانی، مکارم و وحید: در صورتی که از زنان بی‌باکی است که اگر او را امر به حجاب کنند، اعتنا نمی‌کند نگاه به او - بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام - اشکالی ندارد.

معرفی منابع بیشتر برای مطالعه^۱:

۱. احکام نگاه و پوشش، تألیف: مجتبی حسینی، ناشر: نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، محل نشر: قم.
۲. حدود پوشش و نگاه در اسلام، تألیف: محمد مهدی شمس الدین، ناشر: الهدی، محل نشر: تهران.
۳. بررسی فشرده‌ای پیرامون پوشش و نگاه در قرآن و سنت با نگاهی به تاریخ و فرهنگ، تألیف: محمد نظام الدین، ناشر: مهر قائم، محل نشر: اصفهان.

^۱ برگرفته از نرم‌افزار کتاب‌شناسی ملی.

درس بیست و هشتم

احکام روابط زن و مرد

آنچه انتظار می‌رود مخاطب از این درس بداند:

۱. رابطه با نامحرم در لغت، اصطلاح و آیات و روایات مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۲. فلسفه حرمت روابط نامشروع در اسلام چیست؟
۳. پیامدهای منفی روابط نامشروع در بین جوانان بازگو می‌شود.
۴. قوانینی که می‌بایست در روابط دختر و پسر حاکم و جاری باشد تا به گناه نیافتند بیان می‌شود.
۵. حکایت‌های آموزنده، سوالات شرعی و منابع مطالعاتی پیرامون هر قسمت برای مخاطب بیان می‌گردد.

رابطه با نامحرم در لغت و اصطلاح:

رابطه در لغت:

رابطه: علاقه و آنچه بدان چیزی را به چیزی بندند همچنین به علقه و وصله نیز معنا شده است.^۱

^۱ لغت نامه دهخدا ذیل واژه رابطه.

رابطه با نامحرم در اصطلاح شرع مقدس اسلام:

اصل برقراری روابط میان محرم و نامحرم به طور کلی در اسلام تحریم نشده است، چرا که در جهان کنونی برقراری ارتباطات به گونه معقول و مشروع ضرورت دارد و از لوازم لاینفک زندگی اجتماعی محسوب می‌شود. آنچه در اسلام ممنوعیت دارد، روابط نامشروع و بی‌ضابطه است، زیرا چنین روابطی ضربه جبران‌ناپذیری بر عفت عمومی و زندگی شخصی و دینی انسان وارد می‌کند.^۱

فلسفه حرمت روابط نامشروع در اسلام:

تعالیم اسلامی برای آن است که به انسان حیات و پویایی بخشد و به او روح و بینش و جنبش دهد. این‌ها همه به سبب این است که اسلام از جانب خدا برای هدایت انسان‌ها فرستاده شده که خالق فطرت و غریزه با تمامی استعدادهای بهینه و ذخیره شده در انسان است. بنابراین هر عاملی که موجب تحریک انگیزه‌های شهوانی در جامعه گردد و به آرامش روحی و روانی و عفت عمومی، صدمه وارد کند، مورد تأیید اسلام نیست. اسلام می‌خواهد انواع لذت‌های جنسی در محیط و درون خانواده شکل گیرد و از این طریق آرامش روحی و روانی و پیوندهای عاطفی نیز برقرار بماند و با طرح آن در محیط جامعه به پیوند خانواده و اجتماع آسیب وارد نشود. و لذا حرف‌زدن زن و مرد و برخورد آنان در زندگی روزمره، بدون اشکال است، مانند روابطی که استاد و دانشجو، کارمندان ادارات و... در سطح جامعه با هم دارند. اسلام می‌گوید: نه حبس و رکود و نه اختلاط و روابط آزاد، بلکه حضور زن در جامعه جایز است، البته با حفظ حریم.^۱

^۱ به نقل از کتاب عدالت و قضا در اسلام، ص ۱۱۰، نوشته صدر بلاغی.

^۱ برگرفته از کتابهای حق و باطل، ص ۱۳۵ و مسئله ی حجاب، ص ۲۴۱، مرتضی مطهری و زن در آئینه‌ی جلال و جمال، ص ۳۹۴ و ۳۹۵، آیت الله جوادی آملی.

آیات رابطه:

۱. «وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^۱ با آنها به طور شایسته معاشرت کنید؛ که با این جمله دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی مناسب با زنان را صادر می‌کند.^۲
۲. «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ»^۳ ای همسران پیامبر ﷺ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع نکنند، و به شایستگی سخن بگویند.

پیام‌ها:

۱. وقتی به زنان پیامبر ﷺ که بیشترشان پیر و سال‌خورده بوده و زندگی ساده‌ای داشتند هشدار داده می‌شود که با کرشمه و ناز سخن نگویند، زنان جوان و زیبا باید حساب کار خود را بکنند.
۲. با کرشمه سخن گفتن زن، بی‌تقوایی است.
۳. نباید گفتار و رفتار زن تحریک کننده باشد.
۴. نباید کاری کنیم که حتی یک نفر دچار گناه و فساد شود.
۵. گرچه کسی که بیمار دل است مشکل دارد، اما من نباید کاری کنم که او را تحریک کند.
۶. طوری سخن بگویند که هم محتوا خوب باشد و هم شیوه، سالم باشد.^۴

روایات رابطه:

۱. رسول خدا ﷺ: «جایز نیست زنی با غیر شوهر یا غیر محرم خود بیش از پنج کلمه، آن هم در موارد ضروری، سخن بگوید.»^۱

^۱ نساء/۱۹.

^۲ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۲۰.

^۳ «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ فَلَآ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» احزاب/۳۲.

^۴ تفسیر نور، ج ۹، ص ۳۵۹.

^۱ بحار الانوار، ج ۱۰۳، باب ۶۱ و ۶۲ از ص ۲۴۰ تا ۲۶۳.

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «از سخن گفتن زن با مرد نامحرم نهی کرد و فرمود: «هر مردی با زن نامحرمی دست دهد، دچار غضب الهی شود و هر کس با زن نامحرمی همراه شود و در جای خلوتی قرار گیرد، در زنجیری از آتش قرار خواهد گرفت.»^۱
۳. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «بدانید که هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی‌کند جز آنکه سومی آنها شیطان است.»^۲
۴. «هر که با زنان (نامحرم) بنشیند ناچار گرفتار زنا شود و زناکار اهل آتش است.»^۳
۵. ابلیس به موسی علیه السلام گفت: «هیچگاه با زنی که محرم تو نیست خلوت مکن، زیرا هیچ مردی با زن نامحرم خلوت نمی‌کند مگر آن که من (خودم که ابلیس هستم و نه دوستان دیگرم) دوست و مصاحب آن دو خواهم بود.»^۴
۶. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «هر کس با زن نامحرمی دست بدهد، روز قیامت دست بسته می‌آید سپس به آتش افکنده می‌شود.»^۵
۷. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «هر کس با زنی غیر همسر خود شوخی زنده کند خداوند (در قیامت) او را در برابر هر کلمه‌ای که در دنیا با آن زن سخن گفته، هزار سال زندان می‌کند.»^۶
۸. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد شب را در جایی نمی‌گذراند که صدای تنفس زن نامحرم به گوشش برسد.»^۱
۹. رسول خدا صلی الله علیه و آله: «از گفتگو با زنان بپرهیزید که هر وقت مردی با زنی خلوت کند، قصد او کند.»^۲
۱۰. امام صادق علیه السلام: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان بیعت گرفت که هرگز با مردان بیگانه خلوت نکنند.»^۳

^۱ بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲.

^۲ نهج الفصاحه مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ص ۲۴۶.

^۳ کتاب نصاب، ص ۲۱۶.

^۴ قال ابلیس لموسى علیه السلام: «لا تَخَلْ بِامْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَكَ فَانَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ لَا تَحِلُّ لَهُ اَلَا كُنْتُ صَاحِبَهُ دُونَ اصْحَابِي» سفينة البحار، ماده «خلو».

^۵ وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۸.

^۶ همان.

^۱ وسایل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸۵.

^۲ نهج الفصاحه، ص ۲۰۲، حدیث ۱۰۰۴.

^۳ فروع کافی، ج ۵، ص ۵۱۹.

۱۱. پیامبر خدا ﷺ در ضمن حدیثی طولانی، به زنی به نام حولاء فرمود: «ای حولاء بر زن حلال نیست پسری را که به حد بلوغ رسیده به منزلش بیاورد و چشمش محو تماشای او شود و نیز خود را در معرض دید او قرار دهد و همراه او غذا بخورد و بیاشامد، مگر آن که آن پسر بر او محرم باشد و همسرش هم حاضر باشد.»^۱

بیان حکایتهایی کوتاه در اهمیت و آثار موضوع:

۱. شوخی با نامحرم ممنوع!

ابوبصیر می‌گوید: در کوفه برای زنی قرآن می‌خواندم، یک بار در موردی با او شوخی کردم. بعد از مدتی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم، امام مرا مورد مؤاخذه و سرزنش قرار داد و فرمود: «کسی که در خلوت مرتکب گناه شود خداوند به او نظر لطف نمی‌کند، چه سخنی به آن زن گفتی؟!» وی گوید: «از شرم و خجلت سر در گریبان افکندم و توبه کردم.» امام باقر علیه السلام فرمود: «شوخی با زن نامحرم را تکرار نکن.»^۲

۲. دختر هوس‌باز:

دختری نوزده ساله هستم که از پاکی و شرافت فاصله گرفتم و دل به هوا و هوس خویش سپردم و در دره بدنامی و اعتیاد سقوط کردم. نقطه انحراف من، از بی تقوایی و چشم چرانی آغاز شد، که سرانجام آن بس تلخ و ناگوار بود. به سفر شمال رفته بودیم. مثل پرنده آزاد بودم و مانند برخی از بی بند و بارها، چشمم در جستجوی چشمی بود که با محبت به من نگاه کند. در یک مهمانی جوانی نظرم را جلب کرد. من دایم به او نگاه می‌کردم، او هم مرتب به من چشم دوخته بود. فرصت را از دست نداد و آشنایی شروع شد و من با همین آشنایی پنهانی، زندگی آینده را تباه نمودم. چند روزی از دوستی ما نگذشته بود. او به گونه‌ای باور نکردنی اطمینان مرا جلب کرده بود. وقتی با هم بودیم، از همه

^۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۲.

^۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۴۷، قصه‌های چهارده معصوم علیهم السلام، ص ۱۰۴.

چیز سخن می‌گفتیم و من بی‌خبر از همه جا، دور نمای یک زندگی خوشی را در کنار او پیش چشمم مجسم می‌کردم.

بعد از ظهر یک روز داغ بود که با هم قدم می‌زدیم. از بی‌خوابی‌های شبانه‌ام که بر اثر هیجان‌ات خیال بود، برای او حرف زدم و او با مهربانی بسیار گوش می‌داد وقتی سخنانم تمام شد، چند قرص سفید از جیبش بیرون آورد و با لحن بی‌تفاوتی گفت: من هم دچار بی‌خوابی می‌شوم، اما این قرص‌ها نجاتم می‌دهد! و سپس چند قرص در دست من گذاشت و خواست که امتحان کنم، شاید در من هم موثر باشد. شب هنگام، که دوباره بی‌خوابی به سرم زده بود، یکی از قرص‌ها را خوردم و این آغاز اعتیاد من بود. بعد از آن به تهران آمدیم و دوستی من و او - که خیال می‌کردم فرشته‌ای است - همچنان ادامه داشت.

شبی در تهران بودیم، او سیگاری آتش کرد و به من داد که باز با کشیدنش خود را بر فراز ابرهای آسمان دیدم. وقتی به خود آمدم، دامن عفتم را آلوده یافتم. دیگر تمام شده بود. من دروازه‌های سعادت را به روی خود بسته و گرفتار شده بودم. چرا خلاصه نکنم، من حالا دیگر یک هروئینی کثیف و آلوده دامن بودم. اکنون برای اندکی هروئین ننگ خود فروشی را بر تن تباه شده‌ام زده‌ام!^۱

۳. بیان واقعیتی تلخ:

من دختری ۱۹ ساله هستم در جایی که کار می‌کنم همه با هم فامیل هستیم. پسرعموی دخترعمه‌ام هم توی این شرکت، من قبلاً ندیده بودمش، روزای اول خیلی بهش محل نمی‌داشتم. سرتونو درد نمی‌آرم خلاصه به روز به خودم اومدم دیدم خیلی بهش عادت کردم طوری شده بود که هر روز براش غذا می‌آوردم، مدتی بعد متوجه شدم که قبلاً ازدواج کرده و زنشو بعد از مدتی طلاق داده. یه روز حالم خوب نبود سرحال نبود منو صدا کرد، رفتم پیشش ۲،۳ ساعتی پیش هم بودیم. اون روز بود که به هم خیلی نزدیک شدیم، البته کاش نزدیکیمون تا همون مقدار بود یعنی؛ در حدّ این که دست همو فقط بگیریم.

^۱ دنیای دختران صص ۳۸۱-۳۸۲ به نقل از اعتیاد‌های خطرناک، مصطفی زمانی، ص ۱۱۷.

تقریباً ۱ ماه پیش بود بهش sms زدم یه خورده بعد زنگ زد ولی حرف نزد قطع کردم دوباره زنگ زد همین که جواب دادم صدای یه دختر شنیدم که بهش می‌گفت: «که حرف بزنی» من قطع کردم و دیگه هر چی زنگ زد دیگه جواب ندادم. دو سه روزی با هم سر سنگین بودیم که دوباره هی دور و ورم می‌چرخید، باهاش حرف زدم، خیلی سعی کردم دوباره خیلی بهش نزدیک نشم ولی نشد... خلاصه یه روز پدر بزرگم که اومده بود تهران با من اومد شرکت تا که اونو دید فرداش پدر بزرگم صدام کرد بهم گفت: «سعی کن ازش دوری کنی گفت: اون یک دفعه زن گرفته و طلاق داده گفت: پسر خوبیه ولی با دخترای زیادی دوست بوده طوری که تو محلشون همه می‌شناسنش.»

ولی برای این حرفا دیگه دیر شده بود، بهش خیلی وابسته شدم تازه چند دفعه هم با هم ارتباط جنسی داشتیم. نمی‌دونم چی کار کنم؟ نمی‌تونم فراموشش کنم یا ازش دوری کن. تازه اون از من ۱۲ سال هم بزرگتره. دوریشو حتی برای یه روزم نمی‌تونم تحمل کنم. چطوری آخه ازش دوری کنم؟ واقعاً گیر کردم نمی‌دونم چه کار کنم؟ اما به شما می‌گم: مواظب باشید مثل من نشید.^۱

پیامدهای منفی روابط نامشروع در بین جوانان:

۱. از میان رفتن کرامت انسانی و غرق شدن در گرداب شهوت‌ها که خود افزایش مفسد و جرم و جنایت را در پی دارد.
۲. کاهش آرامش روانی و افزایش التهاب و اضطراب.
۳. سرپیچی از دستور قرآن و احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که انسان را از پیروی هوا و هوس باز می‌دارند.
۴. پیدایش تنوع خواهی و اثرگذاری آن بر ازدواج.
۵. اثر گذاری رابطه‌ی نامشروع بر ایمان افراد از نگاه معارف دینی.

^۱. راه روشن، منبع: <http://fekrejavan.ir/html۲۷۲۱>.

۶. تضعیف باورهای اعتقادی و ایمان.
۷. کاهش میل به ازدواج و تشکیل زندگی شرافتمندانه.
۸. فقدان شناخت درست و واقع بینانه.
۹. ایجاد جو بدبینی.
۱۰. افت تحصیلی یا رکود علمی.
۱۱. محرومیت از ازدواج پاک.
۱۲. آلوده شدن به معصیت.

قوانینی که می‌بایست در روابط دختر و پسر حاکم و جاری باشد تا به گناه نیفتند:

۱. از نگاه‌های آلوده و شهوانی خودداری شود.
۲. با نامحرم نباید خلوت کرد.
۳. خودارضایی و آمیزش نامشروع، حرام است.
۴. در مجامع عمومی از ظهور و حضور تحریک‌آمیز باید پرهیز شود.
۵. برای فحشاء و فساد اخلاقی نباید واسطه شد.
۶. از عوامل تحریک‌آمیز باید برحذر بود.
۷. از گفتگوهای تحریک‌کننده پرهیز شود.
۸. حجاب شرعی رعایت شود.
۹. قصد تلذذ و ریبه در کار نباشد.

استفتائات رابطه با نامحرم^۱:

سوال: آیا هیچ راه شرعی و قانونی - به جز ازدواج - وجود دارد که دو جوان روابط مشروع با هم داشته باشند؟ آیا در اسلام چیزی به نام صیغه خواهر و برادری وجود دارد؟

جواب: همه مراجع: خیر، تنها راه، ازدواج - به طور دائم یا موقت - است و صیغه خواهر و برادری با نامحرم مشروع نیست.

^۱ کلیه استفتائات برگرفته از نرم افزار پرسمان، قسمت سوالات رابطه و همچنین کتاب رساله دانشجویی قسمت احکام روابط می‌باشد.

سوال: آیا ارتباط صمیمی بین دختر و پسر در هنگام همکاری یا میهمانی اشکال دارد؟

همه مراجع: دوستی بین دختر و پسر جایز نیست چون ترس افتادن به گناه در میان است. اما ارتباط شغلی، اگر باعث مفسده نشود و موازین شرع در آن رعایت شود، اشکال ندارد.

سوال: کار کردن در محیطی که یک مرد و زن وجود دارد و گاهی در بسته و باز می‌شود، چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر به هیچ وجه احتمال فساد ندهند، اشکال ندارد.

تبصره: میان فقیهان اختلاف نظر است که آیا صرف اجتماع زن و مرد نامحرم، در مکان خلوت- به طوری که کس دیگری وارد نشود- حرام است یا آنکه در کنار آن شرط دیگری (احتمال ارتکاب فساد) نیز لازم است؟ بسیاری از آنان قید دوّم را لازم شمرده‌اند ولی همگی در این اتفاق دارند که اگر در آن محیط تردد و رفت و آمد است ولی باز احتمال فساد وجود دارد در این صورت ماندنشان در آنجا جایز نیست. البته به طور معمول اگر در باز و بسته می‌شود و رفت و آمد انجام می‌شود، احتمال فساد کم می‌باشد.

سوال: با یک دختری (رشیده) رابطه نامشروع داشتیم که موجب بی‌عفتی ایشان گردیده!! آیا بدون اذن پدر ایشان می‌توانم با او ازدواج کنم؟

جواب: همه (به جز آیت‌الله بهجت و آیت‌الله سیستانی): آری، در اینجا اجازه لازم نیست. آیت‌الله بهجت و آیت‌الله سیستانی: باید با اجازه پدر یا جدّ پدری باشد.

سوال: آیا می‌توان با دختر، به خاطر روابط کاری و تحصیلی، بدون اجازه پدرش صیغه محرمیت خواند؟

جواب: امام و سیستانی: روابط کاری و تحصیلی، باعث نمی‌شود اذن پدر یا جد پدری دختر از اعتبار بیفتد. بهجت، تبریزی، فاضل، صافی و مکارم: بنابر احتیاط واجب، روابط کاری و تحصیلی باعث نمی‌شود اذن پدر یا جد پدری دختر از اعتبار بیفتد. نوری: به طور کلی، اجازه پدر یا جد پدری دختر لازم نیست، ولی بهتر است با نظر و اجازه آنان اقدام کنید.

سوال: برگزاری جشن‌ها و مراسم در دانشگاه - که در آن دختران و پسران مختلط‌اند - چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اصل اجتماع دختران و پسران، در یک محیط اشکال ندارد ولی اگر بانوان حجاب کامل را رعایت نکنند و آقایان نگاه گناه‌آلود داشته باشند و محرمات دیگری (از قبیل موسیقی حرام و مانند آن) انجام گیرد، اجتماع آنان در آن محل جایز نیست.

سوال: آیا تماس‌های جنسی با نامحرم - غیر از دخول - حکم زنا را دارد؟

جواب: همه مراجع: خیر، زنا محسوب نمی‌شود ولی حرام است.

سوال: اگر در هنگام تکلم با جنس مخالف و یا با یادآوری موضوعی، احساس لذت شود و رطوبتی بیرون آید، حکم آن چیست؟

جواب: همه مراجع (به جز آیت الله صافی): اگر نشانه‌های منی یا یکی از آنها را نداشته باشد، غسل واجب نمی‌شود مگر آنکه از راه دیگری یقین کند که منی است. آیت الله صافی: اگر با شهوت و جستن بیرون آید و یا با جستن بیرون آمده و بدن سست شده است، آن رطوبت حکم منی را دارد و اگر هیچ یک از این دو نشانه را نداشت، حکم به منی نمی‌شود، مگر آنکه از راه دیگری اطمینان یابد که منی است.

سوال: آیا صحبت کردن زن با مرد نامحرم که به نیت خیر و یا برای درس باشد، اشکال دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به گناه باشد، اشکال ندارد.

تبصره: گفت‌وگو با جنس مخالف اگر ادامه یابد، به طور معمول زمینه علاقه را ایجاد می‌کند.

از این رو لازم است کنترل شود.

سوال: چت (Chat) در اینترنت به صورت گفتاری و یا نوشتاری با جنس مخالف - با این

شرط که از حدود شرعی خارج نشویم (مثلاً برای تبادل نظر) - چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر بدون قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال ندارد.

تبصره: اگر جنس مخالف زن جوان باشد، بهتر است گفت‌وگو با او [هر چند بدون قصد لذت

هم باشد] ترک شود.

سوال: برخی از زنان هنگام صحبت کردن، با آب و تاب و صدای نازک سخن می‌گویند؛ آیا مرد نامحرم می‌تواند به سخنان او گوش دهد و با او صحبت کند؟
جواب: همه مراجع: اگر تلذذ و یا ترس افتادن به گناه در میان باشد، گوش دادن به سخنان آنان جایز نیست.

سوال: آیا زن در هنگام صحبت کردن با مرد نامحرم، حتماً باید صدای خود را تغییر دهد و مردانه صحبت کند؟

جواب: همه مراجع (به جز آیت‌الله فاضل): خیر، این کار لازم نیست ولی نباید لحن صدای خود را نیز نازک نماید، به طوری که مرد را تحریک کند. آیت‌الله فاضل: خیر، این کار لازم نیست ولی بنا بر احتیاط واجب نباید صدای خود را نیز نازک نماید، به طوری که مرد را تحریک کند.

سوال: آیا دختر و پسری که می‌خواهند با یکدیگر ازدواج کنند، می‌توانند در اتاق در بسته و خلوت با یکدیگر در مورد مسائل آینده صحبت کنند؟

جواب: آیات عظام امام خمینی، خامنه‌ای و نوری: اگر کسی نمی‌تواند وارد آن اتاق شود و آنان بترسند که به حرام بیفتند، ماندنشان در آنجا حرام است. آیت‌الله صافی: اگر کسی نمی‌تواند وارد آن اتاق شود، ماندنشان در آنجا حرام است هر چند احتمال فساد ندهند و بخواهند در مورد مسائل آینده گفت‌وگو کنند. آیت‌الله مکارم: اگر کسی نمی‌تواند وارد آن اتاق شود، بنا بر احتیاط واجب ماندنشان در آنجا حرام است هر چند احتمال فساد ندهند و بخواهند در مورد مسائل آینده گفت‌وگو کنند. آیات عظام بهجت، سیستانی و وحید: اگر احتمال فساد برود ماندنشان در آنجا حرام است هر چند طوری باشد که کس دیگر بتواند وارد آن اتاق شود.
 آیت‌الله فاضل و آیت‌الله تبریزی: اگر کسی نمی‌تواند وارد آن مکان شود در صورتی که احتمال فساد برود، ماندنشان در آنجا حرام است.

سوال: آیا در گفت‌وگوی زن و مرد نامحرم، فرقی بین گفت‌وگوی مستقیم و از راه دور هست؟

جواب: همه مراجع: خیر، هیچ تفاوتی در حکم نمی‌کند و در هر دو مورد، اگر با قصد لذت و ترس افتادن به حرام باشد، اشکال دارد.

سوال: خنده زن هنگام صحبت با مرد نامحرم، چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر خنده او طوری باشد که باعث تحریک نامحرم شود، جایز نیست.

معرفی منابع بیشتر برای مطالعه:^۱

۱. روابط نامشروع دختران و پسران، تألیف: محسن ماجراجو، ناشر: عطر یاس، محل نشر: تهران.
۲. تجزیه و تحلیل روابط دختران و پسران، تألیف: محسن تنه کار، ناشر: نجابت، محل نشر: قم.
۳. نیمه پنهان (روابط دختر و پسر)، تألیف: موسسه پاسخگویی به سوالات شرعی، ناشر: نسیم حیات، محل نشر: قم.
۴. روابط سبز پسران و دختران، تألیف: محمدتقی صرفی پور، ناشر: نسیم کوثر، محل نشر: قم.
۵. نیازها و روابط دختران و پسران، تألیف: محسن ماجراجو، ناشر: پارسیان، محل نشر: قم.
۶. احکام روابط زن و مرد، سید مسعود معصومی، انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۷. جوانان و روابط، ابوالقاسم مقیمی حاجی، مرکز مطالعات پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم.

^۱. برگرفته از نرم افزار کتابشناسی ملی.

درس بیست و نهم

بازی و سرگرمی

آنچه انتظار می‌رود مخاطب از این درس بداند:

۱. بازی و سرگرمی در لغت و اصطلاح شرع مقدس مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۲. فلسفه‌ی حرمت بازی‌های لهوی در اسلام چیست؟
۳. آیات و روایات بازی و سرگرمی‌های لهوی بیان می‌شود.
۴. بازی و سرگرمی‌های لهوی در متن زندگی انسان چه آسیب‌هایی دارد؟
۵. بازی و سرگرمی‌های لهوی از نظر علمی آسیب‌شناسی می‌شود.
۶. حکایتها، سوالات شرعی و منابع مطالعاتی پیرامون هر قسمت برای مخاطب روشن می‌گردد.

بازی و سرگرمی در لغت و اصطلاح:

۱. واژه‌ی بازی و سرگرمی در لغت:

هر کار که مایه سرگرمی باشد، رفتار کودکانه و غیر جدی برای سرگرمی، کار تفریحی، لعب.^۱

^۱ لغت نامه دهخدا.

۲. واژه‌ی بازی و سرگرمی در اصطلاح شرع مقدس:

از نظر اسلام، بازی و سرگرمی، چنانچه عنوان «لهو» پیدا کند، حرام خواهد بود. «لهو» در لغت به معنای چیزی است که انسان را سرگرم نموده، فکرش را منحرف کند و او را از چیزی غافل نماید.^۱ معنای «لهو» به معنای «لغو» نزدیک است، زیرا «لغو» به معنای بیهوده و پوچ و کاری است که از روی بی‌فکری باشد.^۲ و به طور معمول، کلمه‌ی «لهو» همراه با کلمه «لعب» به کار می‌رود. «لعب» نیز به معنای بازی کردن، شادی کردن، شوخی کردن و انجام کار بی‌ثمر به کار می‌رود. اما چنان چه بازی و سرگرمی، تحت عنوان «لهو» قرار نگرفته، یعنی موجب مشغولیت بیهوده‌ی فکر و بازداشتن انسان از مسائل مهم و جدی زندگی و اتلاف عمر نباشد و به یک کلمه، هدفدار، سازنده و عقلایی باشد، اشکالی نخواهد داشت.^۳

فلسفه‌ی حرمت بازی‌های لهوی در اسلام:

بازی و سرگرمی اگر تحت عنوان «لهو» قرار گرفته، هدفدار نبوده و انسان را به غفلت کشاند و از مسائل جدی زندگی منحرف نماید چنین بازی و سرگرمی حرام خواهد بود، اما اگر به منظور صحت و سلامتی، پرهیز از اعتیاد و انحرافات دیگر، تقویت ذهن، روح و حافظه و اهداف عالی و بلند دیگری از این دست، صورت گیرد، نه تنها حرام نبوده، که مستحب و مطلوب نیز هست. بنابراین، معیار برای حرمت و عدم حرمت بازی و ورزش، «لهو بودن» و یا «لهو نبودن» خواهد بود. به همین جهت است که می‌بینیم علمای ما در مورد کسی که بدون هدف و تنها به خاطر خوش گذرانی به شکار می‌رود، گفته‌اند: چنان چه به این منظور به سفر رود، در سفر باید نمازش را کامل بخواند و اگر ماه رمضان است، روزه‌اش را نیز بگیرد، زیرا سفر او سفر معصیت

^۱ ر.ک: فؤاد افرام البستانی، منجدالطلاب، ترجمه‌ی محمد بندر ریگی، ص ۵۱۴.

^۲ همان، ص ۵۰۶.

^۳ برگرفته از مقاله ورزش در اسلام نوشته حسین صبوری در سایت تبیان.

است و در سفر معصیت، روزه و نماز، قصر نمی‌شوند. آن گاه دلیل معصیتی بودن سفر را «لهو بودن» آن دانسته‌اند.^۱

آیات بازی و سرگرمی:

۱. «وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»^۲؛ و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند.

پیام‌ها:^۳

۱. لغو، به کار و سخن بیهوده می‌گویند. ۲. دوری و پرهیز از لغو، مخصوص مسلمانان نیست، قرآن درباره‌ی خوبان اهل کتاب نیز می‌فرماید: «وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ»^۴؛ اهل کتاب با ایمان، از لغو گریزانند. ۳. دوری از لغو در دنیا، بهره‌اش، محفوظ ماندن از لغو در قیامت است. «لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِغْيَةً»^۵؛ ۴. نشانه‌ی ایمان، دوری از لغو است. (مؤمن باید در تمام کارها و سخنان خود هدف صحیح داشته باشد).

۲. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوَ وَلَعِبٌ»؛ این زندگانی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست.^۶
 ۳. «ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَّ لَهْوًا وَّ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا...» ای پیامبر! کسانی که دین و روش زندگانی خود را بازیچه و هوسرانی می‌دانند دنیا فریشتان داده و مغرورشان نموده است.^۷

روایات بازی و سرگرمی:

۱. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «بهترین سرگرمی برای مرد با ایمان، شنا، و بهترین سرگرمی برای زن با ایمان، ریسندگی است.»^۱

^۱. همان.

^۲. مومنون/۳.

^۳. تفسیر نور، ج ۸، ص ۸۳.

^۴. قصص/۵۲ تا ۵۵.

^۵. غاشیه/۱۱.

^۶. عنکبوت/۶۴.

^۷. انعام/۷۰.

^۱. «خَيْرُ لَهُوَ الْمُؤْمِنِ السَّابِغَةُ، وَ خَيْرُ لَهَا الْمَرْأَةُ الْمَغْزَلُ» - محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۸، ص ۵۳۴.

۲. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «هر چیزی که در جهت یاد خدا نباشد، لهُو و لعب است، مگر در چهار مورد: بازی کردن مرد با همسرش، تربیت کردن مرد اسب خویش را، حرکت و راه رفتن مرد در بین دو هدف (تیراندازی) و آموزش شنا برای مرد.»^۱
۳. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لهُو و سرگرمی مؤمن در سه مورد است: بهره‌گیری از زنان، شوخی کردن با برادران دینی و نماز شب.»^۲
۴. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «همه‌ی سرگرمی‌های مؤمن، جز در سه مورد، باطل است: در پرورش دادن اسب، و تیراندازی با کمان و بازی کردن با همسرش.»^۳
۵. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «به سرگرمی و بازی بپردازید! زیرا من دوست ندارم که در دین شما سخت‌گیری و خشونت دیده شود.»^۴
۶. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «بدترین چیزی که عمر را ضایع می‌کند، لهُو است.»^۵
۷. امام صادق علیه السلام: «فرزندت را تا هفت سالگی بگذار بازی کند، بعد از آن، هفت سال او را ادب و دانش آموز و هفت سال او را همراه خود کن؛ اگر درست شد که شد، وگرنه خیری در او نیست.»^۶
۸. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «من وارد مدینه شدم، در حالی که اهالی این شهر از زمان جاهلیت دو روز داشتند که در آن به بازی و تفریح می‌پرداختند. ولی خداوند به جای آن دو روز، دو روز بهتر به شما داد: روز فطر و روز قربان.»^۱

^۱ «كُلُّ شَيْءٍ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ لَعِبٍ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَرْبَعَةً: مَلَاعِبَةُ الرَّجُلِ امْرَأَتَهُ وَ تَأْدِيبُ الرَّجُلِ فَرَسَهُ، وَ مَشَى الرَّجُلِ بَيْنَ الْغُرَضَيْنِ، وَ تَعْلِيمُ الرَّجُلِ السَّبَاحَةَ» همان.

^۲ «لَهُوُ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ: التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ، وَ مُفَاكِهَةُ الْأَخْوَانِ وَالصَّلَاةِ بِاللَّيْلِ» همان، نقل از: بحارالانوار، ج ۷۶، ص ۵۹.

^۳ «كُلُّ لَهُوِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلٌ إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: فِي تَأْدِيبِهِ الْفَرَسَ، وَ زَمِيهِ عَنِ قَوْسِهِ وَ مَلَاعِبَتِهِ امْرَأَتَهُ، فَإِنَّهُنَّ حَقٌّ» میزان الحکمه، ج ۸، ص ۵۳۴ نقل از: وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۷.

^۴ «أَلْهَوُا وَالْعَبُوا، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرَى فِي دِينِكُمْ غُلْظَةٌ» همان، نقل از: علی متقی هندی، کنز العمال، حدیث ۴۰۶۱۶.

^۵ «شَرُّ مَا ضَيَعَ فِيهِ الْعَمْرُ اللَّعِبُ» غررالحکم، ص ۴۶۱.

^۶ «دَعِ ابْنَكَ يَلْعَبُ سَبْعَ سِنِينَ، وَ يُؤَدِّبُ سَبْعًا، وَ الزُّمَةُ نَفْسَكَ سَبْعَ سِنِينَ، فَإِنْ أَفْلَحَ، وَإِلَّا فَإِنَّهُ مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ.» میزان الحکمه، ج ۱، صفحه ۱۱۰.

^۱ میزان الحکمه، ج ۸، صفحه ۲۸۹.

بیان حکایت‌هایی کوتاه در آفات و آثار بازی و سرگرمی‌های لغو:

۱. بازی کودکان و امام حسن عسگری علیه السلام

روزی بهلول امام حسن عسگری علیه السلام را دید که در کنار کودکان بود و بازی می‌کرد، حال امام منقلب بود. بهلول به امام گفت: برایت وسایل بازی فراهم می‌کنم. امام فرمود: ما برای بازی آفریده نشده‌ایم، بلکه برای علم و عبادت آفریده شده‌ایم زیرا خداوند می‌فرماید: آیا می‌پنداری که شما را بیپوده آفریده‌ایم و شما به ما بازگشت نمی‌کنید.^۱

۲. کودکی هر کس آینه‌ی بزرگی اوست!

استاد علامه شعرانی می‌فرمود: وقتی پیرمردی قزوینی هم سن و سال استاد بزرگوارم جناب آیت الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی - رفع الله درجانه - حکایت می‌کرد که ما در اوان خردسالی در قزوین همین آقا سید ابوالحسن رفیعی را صدا می‌زدیم که بیا بازی، ایشان تا میدان با ما همراهی می‌کرد، ولی با ما بازی نمی‌کرد، در گوشه‌ای می‌ایستاد، یا به نبش دیواری تکیه می‌داد و بازی و بازیگران را تماشا می‌کرد، آقا از همان ابتداء اهل بازی نبود. من از این حرف شیرین و دل‌نشین پیرمرد به یاد حضرت یحیی پیامبر علیه السلام افتادم که خدای سبحان در آیه‌ی سیزدهم سوره مریم فرموده است: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» خدای سبحان حضرت یحیی را در کودکی و خردسالیش تا چه پایه عقل و درایت یافته که فرموده است و «آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».

در تفسیر منهج الصادقین آمده است: از ضحاک منقول است که در وقت سه سالگی یحیی، کودکان محله روزی به در خانه زکریا رفتند و او را آواز دادند که ای یحیی از خانه بیرون آی تا بازی کنیم، از درون خانه آواز داد که: «مَا لِلْعَبِّ خُلِقْنَا» یعنی ما برای بازی آفریده نشده ایم.^۱

^۱ نگاهی به زندگی امام حسن عسگری علیه السلام، ص ۱۸، تألیف اشتهااردی.

^۱ هزار و یک کلمه، ج ۳، ص ۱۷۲.

۳. دوری از لهُو و لعب و توفیق دیدار با امام زمان (عج)!

حضرت آیت الله مرحوم حاج شیخ محمود حلبی - قدس سره - در یکی از سخنرانی‌هایشان می‌فرمودند: «این قصه را تاکنون نشنیده‌اید، سنی‌ها آن را نقل کرده‌اند. بعضی از آنها با فهم هستند و زیرکانه ما را تأیید می‌کنند و شاید از علنی گفتن ترس دارند. یکی از آنها شیخ عبدالوهاب شعرانی صاحب کتاب «الیواقیت و الجواهر» و همچنین «لواقح الانوار» است. در کتاب «لواقح الانوار» این قصه را نوشته است؛ که شیخ حسن عراقی که از علمای سنی اهل سیر و سلوک بوده و صد و سی سال عمر کرده زندگینامه‌ی خود را برای شعرانی این چنین گفته: من در سن هفده، هیجده سالگی جوان خوش‌سیمایی بودم، روزهای جمعه با رفقای همکار برای خوش‌گذرانی به بیرون شهر دمشق می‌رفتیم.

همگی هم سن و سال و کاسب بودیم. روزی همین طور که مشغول بازی و لهُو و لعب بودیم یک مرتبه در قلبم القا شد که آیا ما برای این کارها آفریده شده‌ایم؟! آیا ما را برای همین چموشی‌ها و بازی‌ها و زد و خورد و عمر گذراندن به این دنیا آورده‌اند؟! یک مرتبه تکان خوردم، گفتم: «ما خُلِقْنَا لِهَذَا» ما برای این کارها خلق نشده‌ایم، اینها کار حیوانات است، جست و خیز کردن به یکدیگر ور رفتن و دنبال هم دویدن کار حیوانات است. از رفقا دور شدم و راه دمشق را پیش گرفتم. رفقا گفتند: داش حسن! کجا می‌روی؟ تازه اول گرمی بازی است. گفتم: شما را به بازی سپردم، خداحافظ شما، ما رفتیم. به طرف شهر دمشق به راه افتادم، حال دیگری پیدا کرده بودم. در راه از مسجد جامع عبور کردم. انبوه جمعیت برای نماز جمعه جمع شده بودند. جمعیت مرا به طرف خود متوجه ساخت. وارد مسجد شدم و به تماشا ایستادم، خطیب جمعه مشغول خطبه خواندن بود خطیب به مناسبتی سخن از «مهدی» به میان آورد و شروع به برشمردن اوصاف او کرد. سخنان او درباره‌ی «مهدی» دلم را تکان داد. کم کم به «مهدی» محبت پیدا کردم فکر کردم آیا می‌شود که ما هم این «مهدی» را ببینیم؟! آیا می‌شود به لقاء او نایل شویم؟!

اندک اندک از محبت به عشق رسید، کم کم محبتم زیاد شد، به طوری که در خواب و بیداری، در حال رفتن و نشستن، در حال سکوت و نطق به یاد «مهدی» بودم، به عشق او بودم،

به آرزوی دیدارش بسر می بردم، یک شب بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم و در عالم حال بودم، یک وقت متوجه شدم که از پشت دستی به شانهام خورد و فرمود: «حسن!» گفتم: «بله.» فرمود: «که را می طلبی؟» گفتم: «مهدی را.» فرمود: «من مهدی هستم، برخیز.» برخیز بیا! من می خواهم به خانه ی تو بیایم.

من جلو افتادم و حضرت به دنبال من آمد، به خانه رسیدیم، در را باز کردم. او وارد خانه شد و نشست و به من فرمود: پشت سر من بنشین. من پشت سر حضرت نشستم، شروع کرد با من سخن گفتن. آتش دل مرا خاموش کردن و سوز فراق را به ساز وصالش منقلب ساختن. سپس فرمود: برخیز و پشت سر من نماز بخوان. آقا برخاست و تا صبح پانصد رکعت نماز خواند، من هم پانصد رکعت نماز خواندم، دعاهایی هم خواند و به من نیز یاد داد فردا و فردا شب نیز اوراد و اذکاری به من تعلیم داد. یک روز سؤال کردم: آقا جان! عمر شما چقدر است؟ فرمودند: عمر من پانصد و اندی است بعد از حدود هفت شبانه روز، یک روز صبح فرمود: حسن! من می خواهم بروم. گفتم: قربانت شوم! کجا می روی؟ دیدار می نمایی و پرهیز می کنی؟! او رفت و من به داغ فراقش گرفتار شدم. و به واسطه ی حضرتش تا آخر عمر هدایت شد.^۱

۴. تحفه واسطی و پاسخ امام جواد علیه السلام:

علی بن حسن واسطی نقل می کند وسیله ای که ساخت اصفهان و قسمت هایی از آن از نقره بود، با خود برداشتم و گفتم این را به مولایم ابو جعفر تحفه می دهم. پس از آن که حضرت پاسخ همه ی مردم را داد و آنان پراکنده شدند، ایشان برخاست و رفت. من در پی ایشان به راه افتادم، به جناب موفّق برخوردیم. به او گفتم: از ابو جعفر برای من اجازه شرفیابی بگیر. پس، خدمت حضرت رسیدم و سلام کردم. در حالی که در چهره اش نارضایتی بود جواب سلامم را داد و نشست. به حضرت نزدیک شدم و آنچه را در آستینم بود جلو ایشان خالی کردم. با خشم به من نگریست و آن گاه به راست و چپ نگاهی کرد و فرمود: خداوند مرا برای این کارها نیافریده است. مرا چه به بازی؟! من از حضرت طلب بخشش کردم. ایشان مرا بخشیدند و من آن وسیله را برداشتم و بیرون رفتم.^۱

^۱. پادشه خوبان، نوشته موسوی، ص ۳۱.

^۱. به نقل از کتاب میزان الحکمه، صفحه ۳۳۴.

آسیب شناسی بازی و سرگرمی‌های لهوی در متن زندگی انسان:

۱. ابطال عمر و ضایع کردن فرصت‌های طلایی زندگی.
۲. محروم شدن از کمالات انسانی، شرافت نفسانی و شخصیت الهی.
۳. قرار گرفتن در آستانه بی‌غیرتی و فحشا و منکرات.
۴. دچار روابط نامشروع شدن در معاشرت‌ها.
۵. گناهان، شیرین و مطابق میل و هوس انسان شده و در نتیجه انجام وظایف برای نفس، توأم با سختی و رنج است.
۶. انزوا طلبی
۷. تاثیر منفی در روابط خانوادگی
۸. افت اخلاقی
۹. افت تحصیلی
۱۰. محدود شدن افق فکری شخص در اثر اینگونه بازی‌ها

آسیب‌شناسی بازی‌های ناسالم رایانه‌ای:

۱. فشار به قدرت بینایی
۲. تخریب سیستم عصبی و فکری به علت درگیر شدن شدید شخص در بازی
۳. هیجان دایم در حین بازی بر سازواره‌ی فرد اثر می‌گذارد و بر روی دستگاه گردش خون و گوارش او تاثیرهای منفی دارد.
۴. به خطر افتادن سلامت روانی شخص در اثر هیجانانگیز کاذب
۵. تنبل شدن ذهن
۶. افسردگی
۷. کج فهمی
۸. لجبازی
۹. پرخاشگری

۱۰. در اثر کثرت این گونه بازی‌ها روحیه‌ی خیال‌پردازی یا فرضیه‌سازی در اشخاص افزایش می‌یابد.

استفتائات بازی و سرگرمی‌ها^۱

سوال: اگر برای مقلد ثابت شود که شطرنج در زمان حاضر آلت قمار بودن خود را از دست داده

است، بازی با آن بدون برد و باخت، چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع (به جز آیات عظام بهجت و صافی): اگر احراز شود که از نظر عرف، آلت قمار بودن خود را از دست داده است، بازی با آن اشکال ندارد.
 آیت‌الله صافی: بازی با شطرنج، در هر حال حرام است.
 آیت‌الله بهجت: بازی با شطرنج، اگر بدون برد و باخت باشد، بنابر احتیاط واجب جایز نیست و این احتیاط بسیار شدید است.

سوال: حکم شعبده‌بازی و تردستی که در مجالس عروسی و مانند آن رایج است، چیست؟

جواب: آیات عظام امام خمینی، فاضل و نوری: شعبده‌بازی و تردستی حرام است.
 آیت‌الله صافی: بنابر احتیاط واجب، شعبده‌بازی و تردستی حرام است.
 آیت‌الله خامنه‌ای: شعبده‌بازی حرام است ولی بازی‌هایی که در آن سرعت حرکت و تردستی وجود دارد (و به عنوان نمایش و سرگرمی انجام می‌گیرد) و شعبده محسوب نمی‌شود، اشکال ندارد.
 آیات عظام تبریزی، سیستانی و وحید: شعبده‌بازی، اگر عنوان حرامی بر آن مترتب شود، مانند ضرر رساندن به مؤمن، حرام است.
 آیت‌الله مکارم: بازی‌هایی که به عنوان نمایش و سرگرمی و تفریح انجام می‌گیرد و هدفی جز تردستی و زرنگی شخص را به دنبال ندارد، جایز است ولی اگر برای اغفال مردم باشد، نوعی از سحر محسوب می‌شود و حرام است.
 آیت‌الله بهجت: تمام اقسام شعبده‌بازی حرام است مگر آنکه نفس کار جایز و از لهُو خارج و دارای غرض عقلایی و مشروع باشد.

^۱ برگرفته از استفتائات نرم افزار پرسمان، استفتائات بازیها.

سوال: بازی با آلات قمار، به صورت تک نفره با رایانه چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع (به جز آیات عظام بهجت و سیستانی): بازی با آلات قمار جایز نیست خواه طرف مقابل، شخص باشد یا رایانه.
آیات عظام بهجت و سیستانی: بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.

سوال: بازی با آلات قمار حتی بدون برد و باخت چه حکمی دارد؟ چرا؟

جواب: آیت الله فاضل: اگر ورق و پاسور در عرف از آلت قمار بودن خارج شده باشند، بازی بدون برد و باخت با آنها اشکال ندارد.
آیت الله بهجت: بازی کردن با آلات قمار از قبیل نرد و پاسور و شطرنج، با برد و باخت حرام قطعی است و بدون برد و باخت احتیاط (واجب) در ترک است و در شطرنج احتیاط شدیدتر است و همچنین بازی پاسور و شطرنج با کامپیوتر نیز اشکال دارد.

سوال: فتاوی مراجع معظم تقلید در مورد بازی بلیارد را بیان نمایند؟

جواب: آیات عظام: امام، فاضل، تبریزی، صافی، خامنه‌ای و مکارم: اگر در نظر عرف وسیله قمار شناخته شود، بازی با آن جایز نیست هر چند بدون برد و باخت باشد.
آیات عظام بهجت و وحید: اگر در نظر عرف وسیله قمار شناخته شود، با برد و باخت حرام است و بنا بر احتیاط واجب بدون برد و باخت هم جایز نیست.
آیت الله سیستانی: اگر در نظر عرف محل، وسیله قمار شناخته شود، با برد و باخت حرام است و بنا بر احتیاط واجب بدون برد و باخت هم جایز نیست.

سوال: اگر کارت‌های پاسور از نظر عرف متدین وسیله قمار محسوب نشوند، بازی با آنها بدون شرط‌بندی و برد و باخت چه حکمی دارد؟

جواب: مراجع تقلید بزرگوارى چون حضرات امام، تبریزی، خامنه‌ای، صافی، نوری و وحید می‌گویند: بازی با آلات قمار - هر چند بدون برد و باخت - حرام است.
آیه‌الله فاضل: اگر در عرف از وسیله قمار بودن خارج شده باشد و برد و باختی در کار نباشد، اشکال ندارد.

آیه‌الله بهجت و آیه‌الله مکارم: اگر به صورت برد و باخت باشد، حرام است و اگر بدون آن باشد، بنا بر احتیاط واجب جایز نیست.

آیه‌الله سیستانی: اگر به صورت برد و باخت باشد، حرام است و اگر بدون برد و باخت و شرط‌بندی باشد، چنانچه در عرف محل (شهر) از آلات قمار شناخته شود، بنا بر احتیاط واجب، بازی با آن جایز نیست.

سوال: حکم بازی‌های کامپیوتری که به صورت برنامه‌ای رایج در اکثر کامپیوترها وجود دارد و به صورت ادواتی چون پاسور و... انجام می‌شود، چیست؟

جواب: آیت الله العظمی فاضل لنکرانی: ظاهراً بازی‌های کامپیوتری عرفاً قمار شمرده نمی‌شود، آری اگر در نزد عرف آنها نیز از مصادیق وسایل قمار باشد، همان حکم آلات قمار را پیدا می‌کنند.

آیت الله العظمی سیستانی: بازی‌هایی که صرفاً جنبه‌ی سرگرمی دارد و عرفاً وسیله‌ی قمار نیست اشکال ندارد.

آیت الله العظمی مکارم شیرازی: اشکال ندارد.

سوال: دختران می‌پرسند، آیا می‌توانیم جهت بازی در فیلم یا تئاتر آموزش بازیگری ببینیم؟ با

توجه به آنکه مربی آنان معمولاً مردان می‌باشند، خواهشمند است نظر مبارکتان را بفرمایید.
جواب: حضرت آیه‌الله خامنه‌ای: اگر مربی مرد است و آموزش ذکر شده فساد دارد، جایز نیست، در فرض سؤال چنانچه موجب فساد است یا مراعات حجاب شرعی نمی‌شود یا جلب نظر نامحرم می‌شود، جایز نیست.

حضرت آیه‌الله بهجت: اختلاط زن و مرد جایز نیست و همچنین اگر موجب مفسده یا ترک واجب یا فعل حرامی شود جایز نیست.

حضرت آیه‌الله صافی گلپایگانی: جایز نیست.

حضرت آیه‌الله تبریزی: اختلاط زن و مرد که معرض فساد و وقوع در حرام است، مثل شوخی کردن با همدیگر و مسخره‌بازی در آوردن به اسم نمایش، جایز نیست.

حضرت آیه الله فاضل لنکرانی: اگر مستلزم امر حرامی مثل نگاه مستقیم زن و مرد یا تماس بدنی باشد جایز نیست.

حضرت آیه الله مکارم شیرازی: در صورتی که مربی آن زن باشد و هدف صحیح فرهنگی برای این بازی‌ها وجود داشته باشد مانعی ندارد.

سوال: بازی با شطرنج چه حکمی دارد؟

جواب: حضرت آیت الله سیستانی و صافی گلپایگانی بازی با شطرنج را مطلقاً حرام می‌دانند ولی برخی مراجع دیگر مانند امام خمینی، مقام معظم رهبری، آیات عظام فاضل، مکارم و بهجت می‌فرمایند: اگر به عنوان آلت قمار بودن حرام است که اگر از آلت قمار بودن خارج شود دیگر حرام نخواهد بود، بنابراین هرگونه بازی اگر همراه شرط‌بندی باشد و یا با آلات قمار باشد حرام است مانند تخته نرد و شرط‌بندی در فوتبال.

سوال: چرا در کتاب گناهان کبیره بازی با شطرنج را از گناهان کبیره دانسته ولی بعضی از

مراجع الان بازی با شطرنج را جایز می‌دانند؟

جواب: کتاب ارزشمند گناهان کبیره در زمانی نگاشته شده که شطرنج در سطح جهانی به عنوان آلت قمار شناخته می‌شد و همه‌ی فقها حکم به حرمت بازی با آن می‌کردند زیرا بازی با آلت قمار هر چند بدون برد و باخت باشد، حرام است. ولی فتوای اخیر حضرت امام (ره) و برخی دیگر از مراجع بر جواز بازی با شطرنج (البته در صورتی که به عنوان آلت قمار شناخته نشود) در زمانی صادر شد که در سطح جهانی بازی با شطرنج به عنوان یک ورزش فکری به حساب می‌آمد و در واقع از عنوان آلت قمار بودن خارج گردیده بود. چنین مواردی نظایر متعددی در فقه دارد و اصطلاحاً «تبدل موضوع» نامیده می‌شود. این امور به معنای تغییر در حکم الهی نیست زیرا حکم الهی تابع موضوع است و با تبدل آن، حکم نیز دگرگون می‌شود.

سوال: چرا بازی با پاسور بدون برد و باخت حرام است؟

جواب: به طور کلی در اسلام بازی با آلات قمار حرام است و حکم به حرمت بازی با پاسور از باب آن است که به عنوان یکی از ابزارهای قمار شناخته می‌شود. بنابراین تا زمانی که به این عنوان شناخته می‌شود، حکم آن حرمت خواهد بود. البته اگر مرجع تقلید در صدق عنوان آلت

قمار بودن پاسور تردید کند، فتوا به حرمت نمی‌دهد چنان که از فتوای مرحوم آیت‌الله اراکی (ره) چنین به دست می‌آید.

سوال: آیا بازی افراد در نمایش و فیلم‌ها در نقش زن و شوهر و یا خواهر و برادر و... جایز است؟

جواب: همه مراجع (به جز آیت‌الله صافی): اگر باعث فساد (از قبیل مکالمات شهوات‌انگیز، خلوت با اجنبی و...) نشود، اشکال ندارد.
آیت‌الله صافی: جایز نیست.

معرفی منابع بیشتر برای مطالعه:

۱. اسلام و بازی کودکان، احمد بهشتی، ناشر: وزارت آموزش و پرورش، اداره‌ی کل تربیت بدنی، محل نشر: تهران.
۲. قمار یک بازی تخیلی، گروه مؤلفین، ناشر: مؤسسه در راه حق، محل نشر: قم.
۳. بازی کودکان، بررسی پیامدهای تربیتی اسباب بازی کودکان، محمد صادق شجاعی، ناشر: مرکز پژوهش‌های دینی صدا و سیما، جمهوری اسلامی، محل نشر: قم.
۳. مقاله، مسؤولیت والدین در زمینه‌ی بازی کودک از نظر اسلام، محمد صادق شجاعی، منبع مقاله: سایت حوزه.

درس سی‌ام

مواد مخدر، مشروبات الکلی

آنچه انتظار می‌رود مخاطب از این درس بداند:

۱. مواد مخدر و مشروبات الکلی در لغت و در اصطلاح شرع مقدس اسلام چه معنایی دارد؟
۲. فلسفه حرمت مواد مخدر و مشروبات الکلی در اسلام چیست؟
۳. مواد مخدر و مشروبات الکلی در آیات و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.
۴. اثرات مخرب مواد مخدر در زندگی فردی و اجتماعی انسان بیان می‌شود.
۵. اثرات مشروبات الکلی بر آدمی با نگرش علمی و کاربردی آسیب شناسی می‌شود.
۶. حکایتهای، سوالات شرعی و منابع مطالعاتی پیرامون هر قسمت برای مخاطب روشن می‌گردد.

مواد مخدر در لغت و اصطلاح:

۱. مواد مخدر در لغت :

کلمه مخدر در لغت به معنای تخدیر کننده و به وجود آورنده ضعف و سستی است و اعتیاد به مواد مخدر در لغت به معنی عادت کردن به بی‌حس کننده و سست کننده اعضاء بدن می‌باشد.^۱

^۱. لغت نامه دهخدا

۲. مواد مخدر در اصطلاح شرع مقدس اسلام:

در اصطلاح به ماده‌ای اطلاق می‌شود که باعث کسالت، سستی، از خودبیگانگی، بی‌تفاوتی و احساس لذت کاذب می‌شود و عقل را زایل نموده و قدرت ادراک، آگاهی و تفکر را از انسان می‌گیرد و او را از حالت عادی و طبیعی خارج کرده و به مرور باعث پیدایش حالت خطرناکی به نام اعتیاد در او می‌شود. در زمان شارع مواد مخدر و اعتیاد به آن، وجود نداشته است و در ادله نقلیه دلیل خاصی درباره مواد مخدر نداریم، اما به دلایل حسی و تجربی زیان‌ها و مفسدات اعتیاد به مواد مخدر محرز شده است، پس می‌بایم چیزی که برای بشر مضر باشد و مفسده داشته باشد از نظر شرعی هم حرام است و در نتیجه شارع حکم به حرمت اعتیاد به مواد مخدر می‌نماید.

فلسفه‌ی حرمت مواد مخدر در اسلام:

شریعت اسلام حفظ عقل و سلامت آن را به عنوان یکی از مقاصد و اهداف عالی دستورهای شرعی مورد توجه قرار داده و هرگونه عمل و رفتاری را که به زوال آن می‌انجامد، تحریم کرده است.

به بیان دیگر دین اسلام، هر چیزی را که موجب مسخ هویت انسان می‌شود و سلامت شخصیتی و شخصی او را به مخاطره می‌اندازد و زندگی متعارف و متعالی او را تحت تاثیر قرار می‌دهد، منع کرده است. حرمت تمسخر، حرمت غیبت، حرمت مسکرات و مواردی مانند آن، از جمله این احکام است که ارتکاب این گونه اعمال می‌تواند به مسخ هویت انسانی افراد منجر شود و انسان را از رشد و تعالی دنیوی و اخروی باز دارد.

مواد مخدر در آیات:

۱. «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۲ خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید. اعتیاد به مواد مخدر یکی از بزرگترین مصادیق هلاکت و نابودی است که در آیه شریفه از آن نهی شده است.

^۲. بقره/۱۹۵.

به تعبیر مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله آیه شریفه اطلاق دارد و مقصود نهی از ارتکاب هر عملی است که موجب هلاکت و نابودی انسان شود.^۱

۲. «وَ يَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَ يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتُ»^۲ پاکیزه‌ها را بر آنان حلال و پلیدها را بر آنان حرام می‌دارد. شارع مقدس هر چیزی را که خبیث است و ضرر فاحش دارد حرام کرده است، و مواد مخدر با توجه به مضرات و آثار سوئی که بر فرد و جامعه و همه انسانیت از نظر روحی و جسمی دارند جزء خبیث‌ترین اشیا هستند.

۳. «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بَغْيَ الْحَقِّ»^۳ بگو: خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را.

إثم در این آیه شریفه نیز معنای وسیعی دارد و شامل هر عمل زیان‌آوری که به انحطاط انسان بینجامد و مانع رسیدن او به ثواب و پاداش نیک شود، می‌گردد، زیرا شکی وجود ندارد که مواد مخدر إثم بوده و در نتیجه حرام است.^۴

مواد مخدر در روایات:

باید توجه داشته باشیم که مواد مخدر در زمان ائمه‌ی معصومین علیهم السلام وجود نداشته تا مستقیماً در کلام آنان مورد نهی قرار گیرد. به همین دلیل فقهاء برای اثبات حرمت مواد مخدر به روایات حرمت مسکرات که آثار سوء و زیان‌بار آنها شبیه به آثار و پی‌آمدهای مواد مخدر است استناد می‌نمایند.

بعضی از این روایات عبارتند از:

۱. خداوند خمر را به خاطر نام آن حرام نکرده بلکه آن را به علت آثار و نتایجی که دارد حرام نموده است، در نتیجه هر چیزی که دارای آثار خمر باشد حکم خمر را دارد و حرام است.

^۱ علامه سید محمد حسین طباطبائی، تفسیر المیزان، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ج ۱، ص ۶۴.

^۲ الأعراف/۱۵۷.

^۳ الأعراف/۳۳.

^۴ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۱، ج ۶ ص ۱۵.

امروزه از طریق علم و تجربه ثابت شده که آثار سوء و ویرانگر مواد مخدر بر فرد و جامعه بسیار شدیدتر و زیان‌بارتر از مشروبات الکلی است به همین سبب دارای یک حکم هستند.^۱

۲. از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که چرا خداوند خمر را حرام کرده است؟ حضرت فرمودند: خداوند خمر را به علت آثار سوء و فسادی که دارد حرام نموده است.^۲

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: هر مسکری حرام است.^۳ و این عبارت اطلاق دارد و شامل مسکرات جامد هم می‌شود.

بیان حکایت‌هایی کوتاه در پی آمدها و آثار زیان‌بار مواد مخدر:

۱. دشمن دوست نما

پدرم همیشه می‌گفت: آینده‌ی خوب در سایه‌ی فراگیری دانش و تخصص است و تشویقم می‌کرد تا با پشتکار و جدیت زیاد درس بخوانم و به دانشگاه بروم. من هم تمام سعی و تلاشم را به کار بستم و سرانجام با موفقیت دیپلم گرفتم و در کنکور همان سال، در رشته‌ی حساب‌داری قبول شدم و به دانشگاه راه یافتیم.

چهار سال تحصیلات دانشگاه را با شور و شوق فراوان طی کردم و به سربازی رفتم و پس از گذراندن دوره‌ی نظام وظیفه، در جستجوی کار برآمدم. به هر اداره و موسسه‌ای مراجعه کردم، می‌گفتند: فعلاً حسابدار نیاز نداریم.

شبه‌ها خسته و ناامید به خانه برمی‌گشتم و در گوشه‌ای، زانوی غم در بغل می‌گرفتم. پدرم که اوضاع را چنین دید، به یکی از دوستانش متوسل شد و سرانجام با کوشش‌ها و راهنمایی‌های دوست پدرم، در یک شرکت بازرگانی استخدام شدم.

^۱ ما رواه علی بن یقطين عن ابي الحسن الماضي علیه السلام قال: «ان الله عز و جل لم يحرم الخمر لاسمها و لكن حرمها لعاقبتها فما كان عاقبته عاقبة الخمر فهو خمر» شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، باب ۱۹ از ابواب اشریه مجرمه، ج ۱۷، حدیث اول.

^۲ ما رواه محمد بن عبد الله عن بعض اصحابنا قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام لم حرم الله الخمر؟ قال: «حرمها لفعالها و فسادها» همان، حدیث سوم.

^۳ «كل مسكر حرام» بحار الأنوار، ج ۶۳، باب ۱، الأئمة و المسکرات، ص ۴۸۲.

در محیط کار، با همکارانم روابط بسیار دوستانه‌ای داشتم و با برخوردهای محبت آمیز می‌کوشیدم توجه آنها را به خود جلب نمایم. در میان کارمندان شرکت، بهروز بیشتر از بقیه به من اظهار محبت می‌کرد. او رئیس بخش حسابداری بود. روزی در شرکت مشغول کار بودم که بهروز به اتاقم آمد و گفت: مرخصی بگیر، برویم بیرون، جایی دیدنی و تفریحی است. من هم مرخصی گرفتم و با هم از شرکت بیرون آمدیم. در حوالی شمال غرب تهران، به خانه‌ای رسیدیم و از اتومبیل پیاده شدیم.

بهروز با کلیدی که داشت در را گشود و با هم داخل رفتیم. پس از چند لحظه، پیرمردی که لباس کتیف و ژنده‌ای پوشیده بود، وارد اتاق شد و با دوست من، سلام و احوالپرسی کرد. بهروز از او خواست هر چه زودتر بساط عیش و عشرت را فراهم سازد.

پیرمرد به سرعت منقلی به اتاق آورد و بهروز کنار آن نشست و به کشیدن تریاک پرداخت. او مرا نیز به کشیدن تریاک دعوت کرد و چون زیر بار نمی‌رفتم از جا برخاست و با اصرار و خواهش فراوان، مرا پای منقل نشانده و حقه‌ی وافور را به دستم داد! و این سرآغاز افتادن من در دام اعتیاد بود. در هفته‌های بعد نیز، چند بار دیگر، در ساعت اداری و دور از چشم خانواده، به آن خانه رفتیم و به کشیدن تریاک پرداختیم. بعدها فهمیدم که این آپارتمان برای مصرف مواد مخدر و معتاد کردن جوانان آماده شده است. حالا دیگر من هم به تریاک وابسته شده بودم و با اصرار از دوستم می‌خواستم به «خانه‌ی امن» برویم.^۱

۲. دختری که به خاطر اعتیاد جان پدر را گرفت:

دختر بعد از جنایت فراری شد تا اینکه مأموران پلیس جنایی وی را درحالی که با اتهام اعتیاد و ولگردی در زندان اوین بود، ردیابی کردند. بنابراین گزارش، روز ۱۱ مهرماه سال ۸۸، مردی ۵۵ ساله که از ناحیه پهلوی سمت راست مجروح شده بود به بیمارستان انتقال یافت، اما چهار روز بعد در حالی که این مرد به خانه‌اش رفته بود به طرز مرموزی جان باخت تا این که معاینه پزشک قانونی علت مرگ را عوارض ناشی از وارد آمدن ضربه چاقو دانستند.

با جنایی شدن ماجرای این پدر، دختر ۲۴ ساله فراری وی تحت تعقیب قرار گرفت. تا اینکه وی بازداشت شد و صبح یکشنبه ۷ مهرماه در شعبه دوم دادسرای امور جنایی تهران از سوی

^۱. اعتیاد دختران و پسران، ص ۳۸-۴۳

بازپرس اصغرزاده بازجویی شد. این دختر معتاد گفت: از ۷ سال پیش معتاد شده‌ام، پدرم با مهربانی سعی می‌کرد من اعتیادم را ترک کنم اما من که تحت فشار عصبی بودم دست به این کار احمقانه زدم و خیلی پشیمانم. چرا که اعتیادم جان پدرم را گرفت.^۱

اثرات مخرب مواد مخدر در زندگی فردی و اجتماعی:

۱. برای دین و ایمان و شرف و استقلال و سلامت روح و جسم و همه شئون جامعه زیان آور و مخرب است.
۲. فروپاشی کانون خانواده و در نتیجه طلاق و پیامدهایی چون: فرار پسران و دختران جوان از خانواده، عقب ماندگی از هم‌سالان دیگرشان در امور مادی و معنوی، عدم تعادل اخلاقی و ...
۳. بی‌کاری.
۴. تنبلی.
۵. شیوع بیماری‌های گوناگون.
۶. پشت پا زدن به شرف و غیرت انسانی.
۷. رها کردن دین و ایمان و اینکه فرد معتاد را از ذکر و یاد خداوند و بندگی و عبادت او باز می‌دارد.
۸. از کار افتادن چرخه تولید در جامعه.
۹. بی تفاوتی نسبت به سرنوشت دیگران حتی اعضای خانواده.
۱۰. دزدی.
۱۱. خودفروشی، و پناه بردن به آغوش فحشاء.
۱۲. حراج اموال و دارایی‌های شخصی.
۱۳. مواد مخدر بر سلسله اعصاب مرکزی اثر گذاشته و حالت غیر طبیعی و احساس‌های کاذب و بی‌ادراکی برای انسان به وجود می‌آورند.
۱۴. مواد مخدر، فرد معتاد را از درون تهی و پوچ و سرگردان و بی‌هدف می‌کند.
۱۵. خودکشی و ...

^۱ برگرفته از آرشیو حوادث روزنامه ایران نیوز واقع در سایت: www.iran-newspaper.com

استفتائات مواد مخدر:

سوال: حکم استعمال مواد مخدر (هرویین، تریاک، حشیش و...) چیست؟

جواب: آیات عظام امام، بهجت، تبریزی و وحید: اعتیاد به مواد مخدر جایز نیست. آیات عظام خامنه‌ای، صافی، فاضل، مکارم و نوری: استفاده از مواد مخدر، جایز نیست. آیت‌الله سیستانی: بنابر احتیاط واجب، از استعمال مواد مخدر اجتناب شود.

سوال: در مواردی که مواد مخدر جنبه درمانی پیدا کند، استفاده از آن چه حکمی دارد؟

جواب: همه مراجع: اگر بر اساس تشخیص پزشک متخصص و مورد اطمینان، استفاده از مواد مخدر، تنها راه درمان محسوب شود (به مقدار ضرورت)، اشکال ندارد. تبصره: هر چیزی که در دین حرام شمرده شده، استفاده از آن به عنوان درمان با شرایط یاد شده، جایز است و مواد مخدر هم مصداقی از آن محسوب می‌شود. سوال: آیا زن می‌تواند هنگام عقد شرط کند که اگر شوهرش معتاد شود یا خرجی او را ندهد و یا مواردی از این قبیل پیش بیاید، اختیار طلاق با او باشد؟

همه‌ی مراجع: خیر، چنین شرطی باطل است ولی می‌تواند شرط کند که اگر موارد یاد شده برای مرد اتفاق بیفتد، زن از طرف شوهر برای طلاق خود وکیل باشد. سوال: استعمال مواد مخدر از قبیل بنگ، حشیش، تریاک، هروئین، مرفین، ماری جوانا و... به صورتهای گوناگون (خوردن، آشامیدن، دود کردن، تزریق، شیاف) چه حکمی دارد؟

جواب: حضرت آیت‌الله محمدعلی اراکی: استعمال به نحو مذکور اضرار به نفس است و حرام می‌باشد.

آقای سیدعلی خامنه‌ای: هر نحو استعمال هرگونه مواد مخدر و استفاده از آن به ملاحظه مضرات معتدبه‌های فردی و اجتماعی که بر آن مترتب است شرعاً حرام است مگر در موارد استثنایی.

آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی: با فرض عدم اعتیاد حرام است.

آقای میرزااچواد تبریزی: اعتیاد به مواد مخدره مزبوره که نوعاً آفت اجتماعی دارند جایز نیست.

آقای جعفر سبحانی: استعمال این مواد در غیر صورت ضرورت و انحصار درمان حرام است.

آقای محمدفاضل لنکرانی: جایز نیست. آقای ناصر مکارم شیرازی: به هر صورت حرام است.
آقای حسین مظاهری: حرام است.

سوال: آیا مصرف مواد مخدر در معالجات و درمان دردها، مطلقاً اشکال ندارد و یا فقط در صورت انحصار درمان به آنها؟

جواب: حضرت آیات عظام: محمدعلی اراکی: در فرض ضرورت و انحصار علاج به آن، حکم سایر ضرورت‌های دیگر را دارد.

آقای سیدعلی خامنه‌ای: اگر به تجویز پزشک معالج متخصص امین باشد مانع ندارد.
آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی: در صورتی که دواى منحصر باشد جهت معالجه در صورت ضرورت اشکال ندارد.

آقای میرزا جواد تبریزی: مواد مزبوره که داخل عنوان مکسر نیستند مصرف آنها در صورت انحصار درمان و نیز در صورت عدم موجب اعتیاد، مانعی ندارد.

آقای محمدفاضل لنکرانی: برای معالجه و درمان مانعی ندارد و اگرچه درمان، انحصار به آنها نداشته باشد به شرط اینکه زمینه اعتیاد فراهم نشود.

آقای ناصر مکارم شیرازی: در صورت انحصار مجاز است. آقای حسین مظاهری: در صورت انحصار اشکال ندارد.

سوال: زراعت و کشت و پرورش گیاهانی از قبیل خشخاش، شاهدانه هندی، کوکا و... (که تریاک، هروئین، مرفین، حشیش، کوکائین از آنها گرفته می شود) چه حکمی دارد؟

جواب: حضرت آیات عظام: آقای محمد علی اراکی: طبق مقررات باید عمل نمایند.
آقای سیدعلی خامنه‌ای: اگر برای استفاده های طبی حلال باشد مانع ندارد.
آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی: اگر منافع محلل معتد به، داشته باشد مانع ندارد ولی برخلاف مقررات عمل نشود.

آقای میرزا جواد تبریزی: چنانچه امور مزبوره اشاعه و تکثیر فساد و اعتیاد بااستعمال مخدره در جامعه شود اشکال دارد.

آقای محمد فاضل لنکرانی: اگر به منظور استفاده صحیح و درمان باشد مانعی ندارد.
آقای ناصر مکارم شیرازی: اگر برای مصارف طبی و تحت کنترل باشد حلال و اگر برای مصارف محرّمه باشد حرام است.

آقای حسین مظاهری: حرام است.

سوال: حکم خرید و فروش و یا هر نوع استفاده دیگر مثل حمل و نقل، نگهداری و قاچاق مواد مخدر چیست؟

جواب: حضرت آیات عظام: آقای محمدعلی اراکی: نباید چنین کارهایی مرتکب شود.

آقای سیدعلی خامنه‌ای: اگر برای استفاده‌های مضر و حرام باشد جایز نیست.

آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی: مجوز شرعی ندارد.

آقای محمدفاضل لنکرانی: قاچاق مطلقاً جایز نیست و خرید و فروش به منظور فوق اشکال ندارد.

آقای ناصر مکارم شیرازی: حرام است.

آقای حسین مظاهری: حرام است .

سوال: درست کردن و به عمل آوردن مواد مخدر اعم از مواد طبیعی (مثل مرفین، هروئین، حشیش، ماری جوانا) و مواد صنعتی (مثل ال اس دی، پروزاک و...) چه حکمی دارد؟

جواب: حضرت آیات عظام: آقای سیدعلی خامنه‌ای: اگر برای خصوص استفاده‌های طبی و دارویی مجاز باشد اشکال ندارد و گرنه جایز نیست.

آقای سیدمحمدرضا گلپایگانی: اگر فایده حلال معتدبه، ندارد جایز نیست والله العالم.

آقای جعفر سبحانی: صنعت این نوع امور که مایه تباهی زندگی فرد و جامعه است حرام است صورت ضرورت برای معالجه مستثنی است. آقای محمدفاضل لنکرانی: حکم این دو مسئله از مسائل سابقه روشن سد.

آقای ناصر مکارم شیرازی: حرام است مگر در موارد مربوط به مصارف طبی تحت کنترل.

آقای حسین مظاهری: حرام است.

مشروبات الکلی در لغت و اصطلاح:

۱. مشروبات الکلی در لغت:

مشروب: آشامیده شده؛ هر چیز آشامیده شده و هر چیز آشامیدنی و قابل شرب.

مشروبات: چیزهای آشامیدنی و قابل شرب

الکلی: الکل معمولی از اقسام الکل است که در همه نوشابه‌های خمیری، شراب و عرق و امثال آن وجود دارد. و آن را الکل سفید نیز می‌گویند.^۱

کلمهٔ خمر به معنی پوشش است و لذا از آنجا که شراب تشخیص را از عقل گرفته و در واقع آن را می‌پوشاند به آن «خمر» می‌گویند.^۲

۲. مشروبات الکلی در اصطلاح شرع مقدس اسلام:

در اصطلاح معانی مختلفی دارد که به مهمترین آن‌ها اشاره می‌گردد: ۱. هر چیز مست کننده و بلاخص شراب^۳
 ۲. پوشش زنان^۴
 ۳. نوشیدنی لذیذ^۵

بهر حال آنچه در اصطلاح اسلامی حکم به تحریم آن شده است معنای اول یعنی؛ مطلق مست کننده می‌باشد و این تحریم به خاطر مفسدی است که در آن موجود بوده، بعضی از این مفسد تاکنون کشف شده و بعضی تاکنون کشف نشده است، ما دستورات اسلام را وحیانی می‌دانیم و یقین داریم که خداوند حکیم و دانا با علم به پلیدی شراب، آن را بر مردم حرام کرده است و لذا خدای متعال که از همه بیشتر بندگان خود را دوست دارد و به آنان مهربان است و نعمت‌های بی‌شماری برای آنان آفریده است و از همه چیز آگاه است، در سوره بقره آیه ۲۹ فرموده است شراب ننوشید زیرا ضرر آن بیشتر از سود آن است.^۶

^۱ برگرفته از لغت نامه دهخدا.

^۲ اخلاق اسلامی و آداب اجتماعی به قلم نعمت الله وثیق.

^۳ «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ...» درباره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است. بقره/۲۱۹، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۵.

^۴ «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ...» و اطراف روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود. نور/۳۱، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۵.

^۵ «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعِدَ الْمُتَّقُونَ... وَ أَنهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ...» توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده... و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است. محمد/۱۵.

^۶ برگرفته از مقاله شراب و فلسفه حرمت آن از محمدباقر شریعتی سبزواری، سایت حوزه.

مشروبات الکلی در آیات:

۱. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ...»^۱ در باره شراب و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است و منافی (از نظر مادی) برای مردم در بردارد (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است.
۲. «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می‌گویید!

پیام‌ها:^۳

- مقام نماز به حدی رفیع است که شراب‌خوار نباید به آن نزدیک شود.
۲. در نماز، تنها اذکار و حرکات کافی نیست، توجه و شعور لازم است.
۳. عبادات ناآگاهانه، بی‌ارزش است، گرچه تکلیف را ساقط می‌کند.

۳. «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ»^۴ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بت‌ها و ازالام [نوعی بخت‌آزمایی]، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید!

پیام‌ها:^۵

۱. ایمان، با شراب‌خواری و قماربازی سازگاری ندارد.
۲. شراب و قمار، در ردیف بت‌پرستی است.
۳. اسلام از پلیدی‌ها نهی می‌کند.

^۱ «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمَا أُكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا». بقره/۲۱۹.

^۲ «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ». نساء/۴۳.

^۳ تفسیر نور، ج ۲، ص ۲۹۷.

^۴ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». مائده/۹۰.

^۵ تفسیر نور، ج ۳، ص ۱۶۰.

۴. نه تنها شراب نخورید، گرد آن هم نروید. «فَاجْتَنِبُوهُ» به جای آنکه بگوید: «لا تشربوا الخمر.»
 ۵. «أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ» شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید،) خودداری خواهید کرد؟!

مشروبات الکلی در روایات:

۱. رسول اکرم ﷺ: «شراب مادر تمام پلیدی‌ها و منشأ همه ناپاکی‌ها است.»^۱
۲. امام علی علیه السلام: «شما عقیده دارید شرب خمر بدتر از زنا و دزدی است؟ فرمود بلی و سپس استدلال کرد که شارب الخمر وقتی «می» می‌خورد و مست می‌شود زنا می‌کند، دست به سرقت می‌زند، آدم می‌کشد و فریضه نماز را ترک می‌نماید.»^۲
۳. رسول اکرم ﷺ: «مطرود از رحمت حق است کسی که در کنار سفره‌ای بنشیند که در آن شرب خمر می‌شود.»^۳
۴. امام رضا علیه السلام: «خداوند شراب را حرام کرده برای آنکه منشأ فساد اجتماعی است. عقل را از درک حقایق باز می‌دارد، حیا را از روی شراب‌خوار می‌برد و در مواجهه با مردم، شرم نمی‌کند و با این همه باعث بیماری نهانی در اعضاء داخلی بدن می‌شود.»^۴
۵. رسول اکرم ﷺ: «کسی که به طور مداوم شرب خمر می‌کند مانند کسی است که بت می‌پرستد و اگر با همان آلودگی و اصرار در می‌گساری بمیرد خداوند را مانند بت‌پرست ملاقات خواهد کرد.»^۵

۱. «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ.» مائده/۹۱.

۲. «الخمر امّ الخبائث» روایات تربیتی، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳. قیل لأمیر المؤمنین علیه السلام: «أنتک تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال نعم! و ان شارب الخمر اذا شرب زنی و سرق و قتل النفس الّتی حرّم الله عزّ و جلّ و ترک الصلوة» اصول کافی، ج ۶ ص ۴۰۳.

۴. ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر- بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۵.

۵. «ان الله تعالی حرّم الخمر لما فیها من الفساد و بطلان العقول فی الحقائق و ذهاب الحیاء من الوجه ... و هو یورث مع ذلك الذاء الذفین» - کافی، ج ۶ ص ۴۰۵.

۶. «مدمن الخمر کعابد وثن اذا مات و هو مدمن علیه یلقى الله عزّ و جلّ حین یلقاه کعابد وثن» مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۱۳۷.

بیان حکایتهایی کوتاه در پیامدها و آثار مشروبات الکلی:

۱. شراب‌خواری سر آغاز گناهان دیگر:

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «یکی از پادشاهان بنی‌اسرائیل، مردی را ناگزیر کرد که به انتخاب و اختیار خویش باید یکی از این اعمال: شراب‌خواری، قتل، زنا، یا خوردن گوشت خوک را انجام دهد وگرنه او را خواهد کشت. آن مرد، شراب‌خواری را برگزید و چون مست شد، همه‌ی کارهای دیگر را نیز انجام داد.»^۱

۲. جام شراب و برخورد امام علیه السلام:

هارون بن جهم می‌گوید: یکی از بزرگان و مسئولان حکومتی مدینه به مناسبت ختنه کردن پسرش عده‌ای را به منزلش دعوت کرده بود و از امام صادق علیه السلام هم تقاضا کرده بود تا در آن جشن شرکت کند. حضرت پذیرفتند و در مجلس او حاضر شدند. همه مشغول خوردن غذا بودند که یک نفر تقاضای آب کرد. برای او جامی شراب آوردند. همین که جام را به دست آن مرد دادند، امام علیه السلام از سر سفره برخاسته و غذای خود را نیمه تمام گذاشتند. علت برخاستن حضرت را سؤال کردند، حضرت فرمود: پیغمبر اسلام ﷺ فرمودند: هر کس بر سفره‌ای بنشیند که در آن شراب و خمر نوشیده می‌شود، ملعون است.^۲

آسیب‌شناسی مشروبات الکلی بر آدمی با نگرش علمی:^۳

۱. زیان‌های الکل بر مغز و اعصاب:

۱. نوعی آرامش و رها شدن کاذب و افراطی برای سیستم اعصاب ایجاد می‌کند.
۲. موجب ناهماهنگی در حرکات عضلات - اختلال در تصمیم‌گیری - آسیب اعمال حرکتی و مهارتی می‌گردد.
۳. حالت تهاجمی و پرخاشگری را در آدمی تشدید می‌کند.
۴. ادرار و سوزش قلب را افزایش می‌دهد.

^۱ الغدير ج ۶، ص ۲۵۷.

^۲ شنیدنی‌های تاریخ، ترجمه محجه ص ۳۰.

^۳ برگرفته از مقاله ضررهای الکل به اعضای بدن نوشته ابوالفضل چیت‌سازی در تاریخ چهارشنبه ۱۴ بهمن ماه سال ۱۳۸۸ واقع در سایت wine.blogsky.com

۵. موجب درهم و برهم حرف زدن، پرحرفی - دوتا دیدن اشیا و افراد و کندی واکنش فعالیت‌های دماغی و فکری می‌شود.

۶. سیستم عصبی قرنیه چشم را به مرور زمان مختل می‌کند.

۲. زیان‌های الکل بر استخوان‌ها:

۱. سبب ضعیف شدن و شکستگی استخوان‌ها می‌شود.

۲. درمان استخوان‌های شکسته در طولانی مدت و به سختی صورت می‌گیرد.

۳. مشروبات الکلی به تدریج مانع کار بافت‌های استخوان‌ساز می‌شود.

۴. مصرف مشروبات سبب کشیدگی تاندون‌ها می‌گردد.

۳. زیان‌های الکل بر کلیه‌ها:

مشروبات الکلی میزان ادرار را زیاد کرده و سبب تورم بعضی اعضا چون شکم و پاها و پلک‌های چشم می‌گردد.

۴. زیان‌های الکل بر گردن:

در اثر استعمال الکل و مخصوصاً آب جو گاهی پی گردن زیاد و محتاج به عمل جراحی می‌گردد.

۵. زیان‌های الکل بر کبد:

از کارهای مهم کبد تجزیه و خنثی کردن سمومی است که به داخل آن راه پیدا می‌کند اما متأسفانه در برابر سم الکل اثری ندارد و این الکل است که قدرت تحریک خود را روی کبد نیز اعمال می‌کند.

۶. زیان‌های الکل بر گردش خون:

۱. در معرض آسیب قرار دادن دستگاه گردش خون.

۲. نابود شدن گلبول‌های سفید خون (سربازان مدافع بدن) در مقابله با میکروب‌ها به علت ضعف آنها.

۳. ایجاد کم‌خونی در اثر تضعیف هموگلوبین یا آهن خون.

۷. زیان‌های الکل بر سایر اعضا:

۱. سوء هاضمه ۲. تشنج معده ۳. شکم‌درد ۴. استفراغ و آسیب معده ۵. ضایعات نوسوج مغزی

۶. ناراحتی‌های قلبی از جمله اریتمی و تاکی‌کاردی ۷. فلج شدن فعالیت‌های مغزی و دستگاه تنفس و در نتیجه مرگ.

اثرات مخرب مشروبات الکلی در زندگی فردی و اجتماعی:^۱

۱. اثرات فردی:

۱. کوتاه شدن عمر.
۲. اگر آمیزش در حال مستی صورت گیرد عوارض منفی در کودکان ایجاد می‌کند.
۳. مشروبات الکلی منجر به یاهه‌گویی در صحبت کردن می‌گردد.
۴. خوردن مشروبات الکلی موجب نجاست ظاهری (دهان) و نجاست روحی (حکومت روح پلیدی بر فرد) می‌شود.

۲. اثرات اجتماعی:

۱. گسترش فساد اخلاقی در جامعه
۲. بالا رفتن آمار جنایات از قبیل: سرقت، ضرب و جرح، جرائم جنسی
۳. افزایش خطرات و حوادث رانندگی
۴. افزایش جرایم جنسی
۵. بالا گرفتن ضرب و جرح‌ها و دعوای خیابانی بین استفاده‌کنندگان مشروبات الکلی

استفتائات مشروبات الکلی:

سوال: آیا ازدواج با شراب‌خوار جایز است؟

جواب: همه مراجع: ازدواج با او جایز است ولی کراهت شدید دارد.

سوال: آیا جایز است با غیر مسلمان اهل شراب، هم‌نشین شد؟

جواب: آیات عظام امام، بهجت و سیستانی: اصل هم‌نشینی اشکال ندارد ولی نشستن بر سر سفره‌ای که بر سر آن شراب می‌خورند، بنابر احتیاط واجب جایز نیست و خوردن از آن سفره - هر چند غذای حلال باشد - حرام است.

آیات عظام تبریزی، خامنه‌ای، صافی، فاضل، مکارم، نوری و وحید: اصل هم‌نشینی اشکال ندارد ولی نشستن بر سر سفره‌ای که بر سر آن شراب می‌خورند، جایز نیست و خوردن از آن سفره - هر چند غذای حلال باشد - حرام است.

سوال: آیا توبه‌ی کسی که مشروبات الکلی مصرف می‌کند قبول نیست؟

^۱. تفسیر نور، ج ۱، ص ۳۴۸.

جواب: همه‌ی مراجع: توبه‌ی واقعی انسان مورد قبول قرار می‌گیرد و نباید مأیوس از رحمت الهی بود.

سوال: پدر دختر مورد نظرم، الکلی است، آیا می‌توانم با این دختر ازدواج کنم؟

جواب: همه مراجع: اگر خود دختر از نظر شرعی و اخلاقی و جهات دیگر خوب است، ازدواج با او شرعاً اشکالی ندارد؛ ولی وصلت با خانواده‌ای که بزرگ آن اهل شراب است، معلوم نیست عاقبت خوبی داشته باشد. دختری که در این خانواده به دنیا آمده و زندگی می‌کند مسلماً تحت تاثیر عوارض سوء مصرف مواد الکلی قرار می‌گیرد و خواه ناخواه نسبت به این گناه و دیگر گناهان بی‌توجه می‌شود و این مانع بزرگی برای یک زندگی سالم و سعادت‌مندانه است.

معرفی منابع بیشتر برای مطالعه:

۱. منابع مربوط به قسمت مواد مخدر:

۱. احکام مواد مخدر در فقه و حقوق اسلامی، معصومه رضایور، ناشر: اندیشه برتر، محل نشر: تهران.
۲. از می‌کده تا ماتم‌کده‌ی اعتیاد (بررسی ابعاد فقهی - اجتماعی اعتیاد)، محمد برفی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، محل نشر: تهران.
۳. بررسی مواد مخدر در متون اسلامی، ستاد مبارزه با مواد مخدر ریاست جمهوری، ناشر: سازمان تبلیغات اسلامی، محل نشر: تهران.
۴. پیش‌گیری و کنترل اعتیاد با نگرش اسلامی، محمد داوری، ناشر: نقش کلک، محل نشر: اصفهان.
۵. مواد مخدر و اعتیاد در آراء فقهاء، محمدعلی زکریایی، ناشر: رسانش، محل نشر: تهران.

۲. منابع مربوط به قسمت مشروبات الکلی:

۱. آخرین دست‌آوردها پیرامون به شرب خمر، تألیف: مهران خوش‌سلوک، سحر جوادپور، ناشر: پیام معرفت، محل نشر: تهران.
۲. آب شیطان (بحثی پیرامون شراب و علل تحریم آن در آئین اسلام)، راحل برهانی، ناشر: خیر، محل نشر: تبریز.
۳. مفاسد شراب، قمار، ربا از دیدگاه اسلام، علی ربانی خلخالی، ناشر: تهران، محل نشر: تهران.
۴. گفتگوی جامع در رابطه با آفات شراب در جامعه، محمد آخوند، ناشر: لاله کویر، محل نشر: یزد.
۵. التذخین و الخمر مفتاح کل شر، تألیف: عبد الوهاب، دارالامین، محل نشر: قاهره.

